

سریہ القلوب

تألیف
محمد مفتاح

بإتمام
محمد میر سیاتی

زبان و فرهنگ ایران

۲۱

بخش نعت

از

مقاله سوم

نزهة القلوب

تألیف

حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی

(۷۴۰ هجری قمری)

با مقابله و حواشی و تعلیقات و فهارس

بکوشش

محمد = دیپر میا قی

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران - خیابان شاه آباد

اسفند ماه ۱۳۳۶ خورشیدی

حق چاپ محفوظ است

« چاپخانه حیدری »

۱۳۳۶

مقدمه تصحیح

نزهة القلوب حمدالله مستوفی قزوینی که بسال ۷۴۰ هجری تألیف شده در شمار چند کتاب نادر گرانبایست که درباره جغرافیا بزبان شیرین فارسی تألیف شده و در میان آن چند کتاب انگشت شمار نیز مزیت جامعیت و تفصیل و بسط و شرح دارد . از این کتاب نفیس از همان زمان تألیف بسبب نیازمندی و اهمیت فراوان ، نسخه‌ها برداشته‌اند و بهمین دلیل با وجود گذشت زمان هنوز نسخه‌های خطی و نسبتاً کهن این کتاب بسیارست و از زمانی قریب یک قرن پس از تألیف تاکنون نسخ متعددی که از آن برداشته‌اند می‌شناسیم و برخی زادر اختیار داریم . اما از همه این نسخ خطی بعایت فنی بودن مطالب و اشتغال بر اسامی بسیارامکنه و بقاع و شهرها و دیدها استفادتی چنانکه باید بر نمی‌آید زیرا ایسواد و تصرفات کاتبان نسخ کتاب را بسی دگرگون ساخته و بکلی مسخ کرده است و بدینجهت باهمه فراوانی نسخه‌های خطی ، تمامی کتاب بیش از یکبار ، آنهم در کشور هندوستان بسال ۱۳۱۱ هجری قمری چاپ نشده است و این چاپ سنگی نیز چنانکه خواهیم گفت از خطاها و لغزشهای نسخ خطی برکنار نیست و رویهمرفته نسخه قابل استفادتی بشمار نمی‌آید .

مرحوم ژ . لسترنج G. Le Strange خاورشناس نامی در سال ۱۹۱۵ میلادی بشرحی که در ترجمه مقدمه او خواهیم دید براساس نسخه چاپ بمبئی و چندین نسخه خطی باارز و چند نسخه خطی دیگر که در ارزش متوسط الحال بوده است متنی انتقادی تهیه و بنفقه اوقاف گیب (شماره ۲۳) چاپ کرده و متعاقب آن نیز متن مزبور را بانگلیسی ترجمه کرده و بطبع رسانیده است .

اما لسترانج همه کتاب نزهة القلوب را بچاپ نرسانده ، بلکه کار وی منحصر بمقاله سوم کتاب یعنی قسمت جغرافیایی آنست .
قسمت دیگری از این کتاب یعنی بخش مربوط به حیوان آن نیز بسال ۱۹۲۸ میلادی توسط آقای لیوت کلنل . ژ. استفانسون (Lieut Colonel. J. Stephenson) درلندن بچاپ رسیده است .

اینجانب در تهیه کتاب حاضر نسخه چاپ لسترانج را اساس کار قرار دادم وبا چند نسخه خطی جدید سنجیدم واختلاف نسخ را در حاشیه قید کردم . در چاپ لسترانج برخلاف دیگر کتب چاپ اروپا اغلاط چاپی کم نبود و این را جز بر کم بینی دیدگان روشن بین لسترانج که خود متذکر آن شده است نتوانستم بر چیز دیگری حمل کنم . اما در چاپ حاضر از ذکر آن اغلاط چاپی چشم پوشیدم تا نتیجه آن اطاله کلام نباشد .

در تصحیح عبارات کتاب چنانکه روش اینجانب در تصحیح متونست ، ضبط اصح و کهن را متن قرار دادم و برای آنکه اختلاف نسخه حاضر با نسخه چاپ اروپا بکلی معلوم و متمایز باشد هر جا که عبارت متن حاضر جز از ضبط چاپ اروپاست در حاشیه متذکر شدم که ضبط آن چاپ چیست .

در تصحیح اسامی امکنه که بتصریح خود لسترانج در مقدمه ، قریب بیک سوم آن اسامی را تصحیح نکرده و بر او مجهول مانده است . خوشبختانه توانستم این تعداد را به یک دهم و کمتر تقلیل دهم و این توفیق را گذشته از مراجعه دقیق بمنابع اصلی که در متن نزهة القلوب بدان تصریح شده است و صرف نظر از کتاب معجم البلدان یاقوت ، مرهون مجلدات دهگانه فرهنگ جغرافیائی ایران هستم .
لسترانج از کتاب یاقوت حموی استفادت برده است^(۱) نه بالتمام . من برای اینکه موارد استفاده لسترانج از آن کتاب مشخص گردد دوازده آنچه اینجانب دیگر بار سنجیده ام ممتاز باشد ، در ذیل صفحات ، هر جا مطلبی را لسترانج از آن کتاب متذکرست ، بنام مؤلف

۱ - لسترانج را بیشتر عادت بر این جاریست که منابع را بنام مؤلف آن منابع یاد میکند ، مثلا میگوید : ابن خرداد به نویسد یا ابن حوقل آرد ... و جز آن .

یعنی باقوت آوردم و هر جا مطلبی را خود بر داشتم ، بنام کتاب ، یعنی معجم البلدان ذکر کردم .

نکنه دیگری که ناگزیر از ذکر آنم اینست که در فهرست مفصل اماکن جغرافیایی که در پایان کتاب آورده‌ام آن تعداد از اسامی امکنه را که توفیق تصحیح نیافتم تمامی نسخه بدلها را داخل هلالین ، و باعلامت «ح» ، اختصار کلمه حاشیه ، قرار دادم . مثلاً چون کلمه «جروود» بر من مجهول ماند ، در فهرست صور مختلف ضبط کلمه را در نسخه‌ها بصورت ذیل نشان دادم :

جروود - (ح : حسرود ، خرود ، جیرود ، جود).

صور مختلف ضبط هر کلمه راهنمای خوانندگان عزیز برای یافتن صورت صحیح کلمه تواند شد . و راه تحقیق پژوهندگان را گشوده خواهد داشت .

مطلب دیگری که گفتن آن ضرور می نماید اینست که متن حاضر را بنیمی از آنچه لسترانج چاپ کرده است منحصر ساختن ، چه مقاله سوم کتاب نزّهة القلوب شامل دو قسمت است : یکی جغرافیای بلاد و دیگری ذکر طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و عجایب بحر و بر و جز آن . چاپ حاضر شامل جغرافیای بلاد است . نگارنده در صدد بودم که تمامی کتاب نزّهة القلوب را از ابتدا تا انتها چاپ کنم ، اما بسببی بهمین قسمت از کتاب که اهم قسمتهای آنست بسنده کردم و ناامید نیستم که چاپ تمامی این متن گرانهای فارسی را هر چه زودتر منتشر سازم .

از اشکالات کار اینجانب یکی هم این بود که در نسخ خطی کتاب علاوه بر اغلاط کتابتی و تحریفات و تصحیفات نسخ ، مؤلف در بسیاری از موارد بدنبال اسامی شهرها و دهها و غیره مقداری نانویس گذاشته است و ظاهر اینست که وی در صدد بوده که برای آن نانویس ها بعدها از منابعی که در نظر داشته است مطالبی برگیرد و بکتاب بیفزاید . این کار بعدها توسط خود مؤلف یا دیگران ظاهر آشفته است ، اما پیداست نسخه‌هایی که از روی نسخ نانویس دار کتابت شده ناقص و غیر کامل است و حال بهمین منوالست در نسخه‌هایی که از روی نسخه‌های اخیر نوشته شده . لسترانج معتقدست

که حمدالله مستوفی کتاب نزهة القلوب را اصولاً از سواد بیاض نبرده است، اما در مقایسه نسخه های کهن از قبیل نسخه «الف» (که مشخصات آنرا قریباً خواهیم گفت) و جز آن^(۱) بانسخ دیگر معلوم میگردد که نانویسها را خود مؤلف بعدها بکتاب افزوده است یعنی کتاب وی از سواد بیاض رفته و باصطلاح امروز پاکنویس شده است.

در چاپ بمبئی از این نانویسها و مواضع آن نشانی نیست و عبارات متصل بیکدیگر آورده شده است و حال چنین است در چاپ اروپایی ذکر آن مواضع نانویس. اینجانب موارد نانویس را در چاپ حاضر ذکر کرده ام و نگفته پیداست که تا آنجا که نسخه های خطی آن نانویسها را داشته است بمتن حاضر افزوده ام.

در این مقدمه مختصر جزییان سیاسداری از دوست ارجمند دانشمند آقای احمد افشار شیرازی که نسخه باارز خود را مدتها در اختیار اینجانب گذاردند و همچنین آقای محمد رضانی دارنده خیر و کوشای کلاله خاور که دو نسخه خطی ملکی خویش را برای استفاده بامانت سپردند و همچنین دوست دانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی که نسخه نسیختی از این کتاب را در اختیار بنده گذاردند و دوست فاضل آقای مهرین که مقدمه انگلیسی لسترنج را بفارسی گردانند، گفتنی دیگری ندارم و امیدوارم که توفیق چاپ تمامی کتاب مورخ و جغرافیا دان اهل دیار خویش را هر چه زود تر بیابم و از ارباب دانش چشم پوشی از لغزشهای خویش را چشم میدارم. اینک مشخصات نسخ مورد استفاده من در چاپ حاضر:

۱- نسخه متعلق به آقای احمد افشار شیرازی که اقدم نسخه های خطی مورد استفاده من بود. تاریخ کتابت نسخه پنجم ماه ذی القعدة سنه ۹۰۹ هجری است و نانویسهای آن بااستثنای مواردی که تکمیل شده است، مشخص و نمایان است. این نسخه علامت اختصاری «الف» دارد.

۲- نسخه خطی نسبتاً قابل استفاده متعلق بآقای محمد رضانی مدیر کتابخانه

۱- استاد فروزانفر را ظاهراً نسخه است کهن که در آن از موارد نانویس، چیزی برجای نیست و آنرا تحریر کامل کتاب توان دانست اما از سوه حادثات آن نسخه بدست ما نرسید.

خاور با تاریخ تحریر محرم ۱۰۷۲ هجری. این نسخه بنشانی اختصاری «ر» نموده شده است.

۳ - نسخه دیگر از آن آقای رضانی که جدید ترست و علامت اختصاری «خ» دارد.

۴ - نسخه چاپ هند که علامت «ه» دارد و مستقیماً بسیار نادر از آن استفاده شده چه آن نسخه از منابع و مراجع چاپ اروپا بوده است.

۵ - نسخه چاپ اروپا که نشانی «چ» دارد و برای نسخه بدلهای ذیل صفحات آن چاپ که از نسخ متعدد خطی (بدون ذکر علامت اختصاری) گرد آمده علامت «نج» برگزیده شده است.

برای آنکه خوانندگان ارجمند بر مندرجات تمامی کتاب نزهة القلوب واقف شوند، مقدمه آن کتاب و فصول و ابواب آن را در پایان این مقال نقل می‌کنم و نیز احوال مؤلف را از آنچه دیگران نوشته اند و یا خود از کتاب نزهة القلوب و تاریخ گزیده بیرون کشیده‌ام اینجا می‌آورم و ترجمه مقدمه لسترانج بر چاپ اروپا را نیز پایان این بحث می‌افزایم. بر چاپ حاضر فهرست مفصلی از اسامی خاص افزوده‌ام و نیز در پایان مقدمه جدولی شامل اغلاط چاپی طبع حاضر ترتیب داده و برخی نکات مبهم را که پس از چاپ روشن شده است بعنوان استدراک نگاشته‌ام (هر چند پاره‌یی از استدراکات در فهرست اعلام اشخاص و امکنه نقل و تصحیح شده است) و از خوانندگان عزیز خواستارم که متن خود را بر حسب این دو جدول تصحیح فرمایند.

کتاب نزهة القلوب را چنانکه گفتیم از کتب مهم زبان فارسی باید دانست و صرف نظر از جنبه فنی آن کتاب یعنی مطالب جغرافیایی از لحاظ مطالب تاریخی و سبک نویسندگی نیز شایان توجه است و در چاپ تمامی کتاب از این جنبه مفصلاً صحبت خواهد شد. نمونه‌های بعضی مطالب مفید اشارت می‌کنیم:

درس ۹۸ س ۴ آن کتاب مصرحاً عبارتی آذری آمده است.

در ص ۱۰۰ س ۱ گوید: زبان مردم مراغه در قرن هشتم هجری پهلوی
مغیرست .

در ص ۱۰۷ س ۶ آرد که: زبان مردم گشتاسفی پهلوی به جیلانی باز بسته است.

در ص ۱۴۴ س ۱۳ و بعد: وصفی زیبا و دقیق از تخت جمشید مذکورست .

در ص ۱۱۴ س ۱۳ به حمامی که با چراغی گرم میشده است در شهر قیصریه اشاره
میکند که از آثار نادر است .

و نیز آن کتاب دالغات و ترکیباتی اصیل و باارجست چون:

غله بوم (ص ۱۴۹) - مرکب - پرتقال (ص ۱۹۸) - چو خاکر (ص ۹۵) - شهر

جنگ (ص ۱۹۷) - آب خیز (ص ۶۳) - یخاب (ص ۶۵) - شاهول (ص ۹۳) -

موزه دوز (ص ۹۵) - زیلوقالی (ص ۱۱۲) - چشمه = دهانه پل (ص ۱۳۲) - غله کده

(ص ۴۹) - سنگ لاشه (ص ۴۶) - دو هوایی (ص ۵۳) و جز اینها .

و نیز دارای مقدراری اصطلاحات حساب و تقویم و غیره است .

تهران: اول اسفندماه ۱۳۳۶ خورشیدی .

محمد دبیرسیاقی

ترجمه مقدمه لتراچ برچاپ اروپا :

کتاب حاضر ، متن قسمت سوم و یا قسمت جغرافیائی نزهة القلوب میباشد که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) آنرا تألیف کرده است .

من ازفصول مختلف این قسمت که راجع بایران و بین النهرین بود ، خلاصه ای در روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی سال ۱۹۰۲ انتشار دادم و اثر خود را بر پایه نسخه چاپ سنگی این کتاب که در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۱ هجری) تحت مدیریت میرزا محمد شیرازی ملقب به ملک الکتاب در بمبئی انتشار یافته است ، قراردادام .

این نسخه حاوی ۲۶۰ صفحه و تمام مطالب کتاب ، در آن مندرج است . این کتاب یک مقدمه و سه بخش منقسم است : مقدمه آن راجع به کرات سماوی ، سیارات ، عناصر و یادداشت هائی درباره قسمت های مسکون زمین است و توضیحی نیز راجع به طول و عرض جغرافیائی و تقسیم کشورها به هفت اقلیم دارد .

مقاله اول راجع به عالم معدنی ، نباتی و حیوانی است . و مقاله دوم درباره انسان و طبیعت و استعدادها و صفات انسانی است . و مقاله سوم قسمتی است که اینک مورد مطالعه ماست و همانطوریکه گفته شد درباره جغرافیا بحث میکند .

نسخه چاپ بمبئی اگرچه مفیدست اما از لحاظ صحت نقائصی دارد و چندین جای آن خالی است و اسامی اماکن ، گاه با ذکر نشانهای ممیز و مشخص و گاه بدون آن به حدس و گمان داده شده است .

مثلاً «توج» ، بازار بزرگ تجارتی معروف قرون وسطی در فارس ، بصورت «نوح» آمده و شهر «اردبیل» واقع در آذربایجان پیوسته با «اربیل» واقع در بین النهرین مشتبه گشته است . درباره رودخانه های ایران (که قسمت اعظم آنها راهی بدریا ندارند) . نسخه بمبئی گویاست که هر کدام داخل «مفاره» میگردد در حالیکه ما باید آنرا «مفازه» بخوانیم و این نام ، نام قرون وسطائی صحرای بزرگ

ایران میانه است که امروز معمولاً آنرا کویر میخوانند. نمونه‌های دیگر نیز میتوان ذکر کرد. خلاصه آنکه نسخه چاپ سنگی بمبئی باچنان سهل انگاری و بیدقتی تأسف آوری چاپ شده بود که چاپ جدید آن مطلوب و لازم بنظر میرسید.

ولی این نکته را ناگفته نگذاریم که متن دو بخش از فصول قسمت اول قبلاً بطرز رضایتبخشی بچاپ رسیده است. این قسمت‌ها بخش‌هاییست که در آن ذکر عراق عجم، عراق عرب، آذربایجان، مغان، اران، شیروان، گرجستان شده است و میتوان آنرا در ضمام سیاستنامه چاپ Schefer (پاریس ۱۸۹۷ ص ۱۴۱ تا ۲۳۰) یافت. و قسمت‌های مربوط به مازندان، قومس و کیلان نیز توسط «درن Dorn» در جلد چهارم کتاب Muhammedaniche Quellen چاپ سن بطرز برگ بسال ۱۸۵۸ ص ۸۱ تا ۸۷ بطع رسیده است.

چاپ فعلی از روی نسخه چاپ سنگی بمبئی تهیه شده و سرتاسر آن با چهار نسخه خطی که بزودی ذکر آن خواهد آمد، مقابله شده است. بعلاوه يك بخش این کتاب با چهار نسخه خطی دیگر که در «بریتیش میوزیوم» لندن پیدا شده و پنج نسخه خطی بودلین در اکسفورد و سه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج و يك نسخه خطی کتابخانه «وینه» که خوشبختانه بوسیله «ایندیا آفیس» توانستیم آنرا بعاریت بگیریم، مقابله شده است. بعلاوه در کتابخانه ملی پاریس شش نسخه خطی وجود دارد که همگی مطالعه شده و از بین آنها نسختی اساس کار قرار گرفته است، چه این نسخه يك قرن از نسخ مورد استفادت من کهنه ترست.

در بریتیش میوزیوم (موزه بریتانیا) قدیمترین نسخه خطی (add 16736) است که بنابر ذکری که در فهرست دکتر ریو Dr. Rieu رفته قبل از ۹۶۹ هجری (۱۶۵۲) میلادی نوشته شده است.

برای تکمیل مطالعات و تدقیق در مقابله و تطبیق، نسخه (Add. 7708) بسیار بهترست و سراسر این کتاب با نسخه عکس برداری شده از آن مقابله و تطبیق شده است. نسخه خطی پاریس که من بآن عطف توجه کرده‌ام (Anciens Fonde 139)

نسخه‌یست که اصلاً توسط کلبر Colbert وزیر دارائی فرانسه خریداری شده بود، و بر اثر اظهار لطف آقای بلوشه M. Blochet توانستم تصویری از این کتاب بدست بیاورم. این نسخه در سال ۸۵۳ هجری (۱۴۴۹ میلادی) یعنی کمی بعد از يك قرن پس از اینکه مستوفی کتاب خود را تحریر کرد، استنساخ شده است. سرانجام دوست من گراهام (که اکنون در اصفهان قونسول است) ^(۱) توانست دو نسخه دیگر از کتاب در ایران بخرد و برایم بفرستد و من این دو نسخه را (که یکی بقطع کوچک 4t0 و دیگری قطع 8V0 میباشند) در موقع آماده کردن متن زیر دست داشتم. نسخه 8V0 که بعضی صفحاتش افتاده. در پایان تاریخ ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) داردامان نسخه 4t0 بسیار کهن ترست هرچند تاریخ تحریر ندارد ولی از روی نوع کاغذ و خط آن بنظر میرسد که در قرن دهم هجری (۱۶۰۰ میلادی) استنساخ شده باشد. این دو نسخه سرانجام در کتابخانه دانشگاه کمبریج جای خواهند گرفت.

حمدالله مستوفی اثر جغرافیایی خود، نزهة القلوب را در ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) پس از اتمام تاریخ معروف خود «گزیده» نوشته و اگر از روی شکل و صورت فعلی این کتاب قضاوت شود، بنظر میرسد که مؤلف آخرین مسوده نزهة القلوب را تکمیل نکرده است. زیرا در کلیه نسخ قدیمی آن، علاوه بر محلهای نا نویس مکرر و جاهای خالی که جهت فواصل شهرها و سنوات وقایع باز گذاشته شده، عنوانهای بسیاری از مقالات است که نام شهر آن با مرکب سرخ نوشته شده ولی وصف آن نیامده است. در نسخ بعدی و چاپ سنگی بمبئی، این قسمت‌های نا نویس دیده نمیشود، و متن بهم پیوسته است، مقالانی که شرح اماکن مذکوره را فاقد بوده بدون تذکر از قلم انداخته شده و ذکر از آن بمیان نیامده است. باید باین حقیقت اذعان کرد که تنها با داشتن نسخ خطی بعنوان راهنما، اگر چه آن نسخه‌ها متعدد بودند و برخی از آنها مزیت فوق العاده و

(۱) در سالی که مقدمه کتاب را لسترنج می نگاشته است.

استثنائی داشتند ممکن نبود اسامی اماکن را با قطعیت ذکر کرد. در بسیاری از موارد بکتبی چون: *Arabicorum Bibliotheca Geographorum* تألیف دخویه Dc Goege و کتاب یاقوت حموی که توسط ووستنفلد *Wüstenfeld* طبع شده مراجعه شده است. همچنین به متن ترکی چاپی کتاب جهان نما نوشته حاجی خلیفه و بکتاب فارسی دیگری که به حافظ ابرو (منشی مخصوص تیمور) نسبت داده شده که از آن نسخه‌ی نیکو در بریتیش میوزیوم هست و نسخه‌ی دیگر که بهتر نوشته شده و قدیمتر از نسخه‌ی نخستین می‌باشد در «ایندیا آفیس» مضبوطست، مراجعه کردم.

در فصلی که راجع بفارس نوشته شده حمد الله مستوفی مطالب را کلمه بکلمه منتهی با حذف و تفسیر و برهم زدن نظم و ترتیب از متن قدیم کتاب ابن البلخی که نام فارسنامه دارد برداشته است (من ترجمه تفسیر شده قسمت جغرافیائی کتاب اخیر را در J R A S روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی بسال ۱۹۱۲ انتشار داده‌ام). در بسیاری از موارد نیز از کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی اسامی اماکنی را که ضمن توصیف نبردهای تیمور آمده است با اسامی اماکن مذکور در *نزهة القلوب* سنجیدم و از آن بهره‌ور شدم.

در جایی که حمد الله مستوفی از قزوینی نقل میکند متن عربی نسخه‌ی را که ووستنفلد نشر کرده است برای دریافت صحت مطلب منقول مورد استفاده قرار دادم. در حقیقت مستوفی تمام قسمت فصل آخر کتاب را که در ذکر عجایب و غرائب است از کتاب قزوینی همشهری خود بترجمه آورده است. اما در ترجمه رعایت اختصار کرده و گاهی نیز چنانکه اشاره شد دچار اشتباه در ترجمه از اصل گردیده است و نمونه‌ی از اشتباهات بیشمار وی مطالبی است که در باره قصر شیرین و نهریکه در آن شیر جریان داشته آورده است.

حمد الله مستوفی را همچنین در ترجمه و نقل از منابع دیگر عربی لغزش دست داده و نمونه بارز آن مطالبی است که از ابن خرداد به در توصیف یاجوج و

مأجوج و از ابن حوقل در شرح مختصر دریاچه تنیس مصر آورده است^(۱)

خواندن اسامی امکنه برای من غالباً همانند اختلاف نسخی بود که در دست داشتم برای مثال خوانندگان میتوانند رجوع کنند باسم محلی که آنجا شاه راههای اصلی در چهار فرسنگی جنوب قزوین بهم تلاقی میکنند، جایی که جاده اصفهان و شیراز از شاهراه شرق بمر و منشعب میشود. همچنین من نام محلی را «سومیقان» خواندم ولی در این مورد لا اقل بده اسم دیگر مشابه آن بر خورد کردم که هر يك از لحاظ تلفظ بدیگری شباهت داشت و نیز حال بهمین هنوالست در شرح دههای عراق و آذربایجان. در پاره‌ای موارد بآسانی میتوان تشخیص داد که منابع اصلی اطلاعات حمد الله مستوفی کجاست اما شرحی که در باره روم (آسیای صغیر) آورده ظاهراً از اطلاعات شخص مؤلف بوده است و در هر حال کوشش ما برای پیدا کردن منابع فهرست شهرهایی که مستوفی آورده است به نتیجه‌ای نرسید و بدین دلیل يك سوم اسامی امکنه و شهرها برای من روشن نشد.

محتملاً این فهرست بسبب شغل استیفاء مؤلف و خاندان وی در عهد سلاجقه تهیه شده باشد. فهرست مذکور بدوره قبل از تسلط عثمانیان مربوط است.

حاجی خلیفه جغرافیدان و کتابشناس ترك که در قرن هفدهم میلادی میزیسته است جهت تألیف کتاب خود (جهان نما) مقداری کثیر از نزهت القلوب را ترجمه کرده است اما مع الاسف فصل ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی را در کتاب خود نقل نکرده تا باب مقایستی با آنچه مربوط بدوره قبل از امپراطوری عثمانی و عهد سلاجقه است بگشاید...^(۲) ژ - لسترانج.

(۱) اینجا لسترانج بنسبت اختلاف مندرجات نسخ خطی و ابهام مطالب و عدم اشاره بنایب اصلی در نسخه‌ها اشاره بداستانی از سن ژروم و پاپ داماسوس دارد که اختصار را حذف کردید (مترجم).
(۲) دنباله مقدمه لسترانج که نصی بس کوتاهست، به تشکر از همکاری ادوارد براون و تذکر فراهم آمدن ترجمه انگلیسی این قسمت از کتاب نزهة القلوب که چاپ و نشر نیز شده، مقصودست.

اینک شرح زندگانی مؤلف :

ادوارد براون در جلد سوم کتاب تاریخ ادبیات خود^(۱) مینویسد :
از ترجمه زندگانی حمدالله مستوفی قزوینی که یکی از نمایانترین متابعان
خواجه رشیدالدین فضل الله صاحب تاریخ رشیدی است جز آنچه بر سیل اتفاق
از مندرجات کتاب او بدست میآید اطلاع دیگری در دست نیست ، همانگونه که
خود وی اشاره میکند تازی نژادست و به حر بن یزید رباحی می پیوندد اما
خاندانش سالیان دراز در قزوین سکونت داشته اند .

جداعلای وی امین الدین نصر^(۲) نخست مستوفی عراق بوده و سپس در زندگانی
بزهد گراییده و عزلت پیشه کرده و سر انجام بدست مغول کشته شده است . برادرش
زین الدین محمد بفرمان خواجه رشیدالدین وزیر بخدمت می پرداخته و خود
حمدالله مستوفی نیز در حدود سال ۷۱۱ هجری قمری بر حسب فرمان همان وزیر پیشکار
امور مالی قزوین و زنجان و اهر و طارمین گردیده است و گوید از آغاز جوانی
همواره صحبت دانشمندان را مشتاقانه آرزو میکرد و در می یافت و بالخصوص
بدرك مجلس رشیدالدین نائل میآمد و غالباً در مباحث علمی خاصه تاریخ شرکت
میجست و بدین علت با آنکه علم تاریخ نیاموخته بود بر آن شد که در اوقات
فراغت بتألیف و تصنیف عمومی بطور خلاصه و مختصر بپردازد .

از مؤلفات وی سه کتاب : تاریخ گزیده و ظفرنامه و نزهة القلوب بدست
ما رسیده است که دو کتاب نخست در تاریخ و کتاب سوم در جغرافیاست .

تاریخ گزیده - کتاب تاریخ گزیده در سال ۷۳۰ هجری تألیف گشته و بنام
وزیر خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر موشح است

(۱) ص ۱۰۶ تا ص ۱۲۰ ترجمه فارسی آن بنام « ازبمدی تاجامی » . (۲) در بعض نسخ
نزهة القلوب : نصیر .

مؤلف منابع اطلاعاتی را که برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده قریب ۳۲ کتاب تعداد میکند...^(۱) مؤلف پس از ذکر منابع تاریخ خود از ادوار مختلفه که طبقات مختلفه برای شروع تاریخ حساب نکرده اند سخن میگوید. کتاب تاریخ گزیده مشتمل بر يك مقدمه (فاتحه) و شش بابست و هريك از ابواب بفصولی چند منقسم است و خاتمه‌ای نیز دارد^(۲).

ظفر نامه - حمد الله مستوفی در مقدمه کتاب تاریخ گزیده بيك منظومه بزرگ تاریخی اشاره میکند که در آن زمان بنظم کردن آن اشتغال داشته است و در ۷۳۰ هجری از آن مثنوی که کل آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشته نظم کشیده بوده است این منظومه موسوم به ظفر نامه است و پنجسال پس از تاریخ فوق یعنی در ۷۳۵ پایان پذیرفته و آن در حقیقت دنباله شاهنامه فردوسی است و از این کتاب نسخه منحصر بفردی در موزه بریتانیا بشماره Or - 2833 محتوی ۷۷۰ ورق موجودست که در شیراز بسال ۸۰۷ هجری استنساخ شده است.

این کتاب از زندگانی پیغمبر اسلام شروع و بزمان ناظم ختم میشود یعنی تا سال ۷۳۲ که ابو سعید سلطنت میکرده است حوادث را بنظم در آورده و چنانچه گفتیم تقریباً ۷۵ هزار بیت است که مؤلف ده هزار بیت آنرا بهريك از هفت قرن و نیم هجرت بر طبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است - و بیست و پنج هزار بیت آن راجع بعرب است و بیست هزار آن راجع به عجم و سی هزار بیت خاص مغول. ناظم در آغاز نظم چهل سال داشته و پانزده سال در نظم آن عمر گذارده و باین حساب ظاهراً در سال ۶۸۰ هجری از مادر بزاده است.

ظفر نامه را قدر و قیمت تاریخی بسیارست و در بیان وقایع تاریخی ناظم آن دقتی بکار برده خاصه جلد سوم آن که مشتمل بر تاریخ دوره مغولست بس گرانبهاست. اطلاعات ناظم غالباً مأخوذ از جداعلای وی امین الدین نصر مستوفی است که در آن

(۱) رجوع شود به ص ۱۰۷ کتاب الاسعدی ناجامی . (۲) برای اطلاع بشرح ابواب صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۷ کتاب الاسعدی تا جامی را ببینید.

تاریخ^(۱) نود و سه سال داشته است.

منظومه ذیل که از آن کتاب اخذ و نقل شده برای بیان مقصود کافی و وافیست :

وزین رو بقزوین سبتای بجنک	در آمد بکردار غران پلنگ
بدانکه که شد شهر دریای خون	ده هفت بودی ز ششصد فزون
ز شعبان گذر کرده بد هفت روز ^(۲)	که پیداشد آن محنت و درد و سوز
در آنوقت بد حاکم آن دیار	مظفر لقب مهتری نامدار
بحکم خلیفه درین شهره شهر	ز کار حکومت در او بود بهر
چولشکر درین مرز آمد بجنک	بیستند دروازه ها همچو سنگ
بر آمد بیارو بسی جنگجو	بسوی مغول کرد در جنگ رو
سه روز اندرین کس ندیدند راه	چهارم بشهر اندر آمد سپاه
مغول اندر آمد بقزوین دلیر	سر همکنان آوریدند زیر
ندادند کس را بقزوین امان	سر آمد سران را سراسر زمان
هر آنکس که بود اندر آن شهر پاک	همه کشته افکنده بد در مفاک
ز خرد و بزرگ و زیور و جوان	نماندند کس را بتن در روان
زن و مرد هر جا بسی کشته شد	همه شهر را بخت برگشته شد
بسی خو برویان ز بیم سپاه	بکردند خود را بخیره تباه
ز تخم نبی بیکران دختران	فروزنده چون بر فلك اختران
ز بیم بد لشکر رزمخواه	نگون در فکندند خود را بچاه
همه شافعی مذهبند آن دیار	حنیفی نباشد یکی در هزار
در آن قتل بود از حنیفی شمار	که بودند کشته ده و دو هزار
بهم بر فکنده بهر جایگاه	تن کشتگان را به بی راه و راه
نماند اندر آن شهر جای گذر	ز بس کشته افکنده بیحد و مر

(۱) ظاهراً هنگام قتل.

(۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق با ۷ اکتوبر ۱۲۲۰ میلادی.

ز بیم سپاه مغول هر کسی	گریزان برفتند هر جا بسی
برفتند چندی بجامع درون	بر اندوه جان و بدل پر زخون
چو بودند از آن دشمن اندیشه ناک	فراز مقرنس نهان گشت پاک
بمسجد مغول اندر آتش فکند	زمانه بر آمد بچرخ بلند
بآتش سقف مقرنس بسوخت	وزان کار کفر و ستم بفروخت

نزهة القلوب - حمد الله مستوفی را جز دو کتاب مذکور در فوق کتاب دیگر است در علوم جغرافیا و هیئت که نزهة القلوب نام دارد و نزد همگان معروف است و آن پنجسال پس از ظفر نامه و ده سال پس از تاریخ گزیده تألیف و تدوین شده یعنی مقارن با اوقات اختلال و هرج و مرجی که پس از مرگ سلطان ابوسعید روی داده است و مؤلف غالباً بدین احوال اشارت دارد بنابر آنچه میگوید: بعض از یاران او درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع و اماکن (جغرافیا) تألیف نشده است و غالباً اینگونه کتب بزبان عربیست او کتابی بزبان فارسی تألیف کند. از جمله منابعی که در تألیف نزهة القلوب مورد استفادت قرار داده است و خود تعداد میکند کتب ذیلست:

صور الاقالیم تألیف ابوزید احمد بن سهل البلخی .

التیجان تألیف احمد بن عبدالله .

المسالك و الممالك تألیف ابوالقاسم عبد الله بن خردادبه .

نیز کتابی موسوم به جهان نامه .

طبقات همدانی تألیف ابو عبدالله محمد بن سعد الواقدی .

عجائب المخلوقات تألیف زکریا بن محمد الکمونی القزوینی .

آثار البلاد تألیف قزوینی .

فارسنامه ابن البلخی مستوفی در زمان سلطان محمد سلجوقی .

ذکر ولایت کرمان - تألیف خواجه ناصر الدین المنشی الکرمانی .

عجائب البحر - تألیف امام علی بن عیسی الحیرانی برای المقتدر بالله خلیفه .

آثار الباقیه ابو ریحان محمد البیرونی الخوارزمی .
 کتاب التفهیم تألیف ابوریحان بیرونی .
 کتاب ارشاد - در ذکر قزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی .
 رساله ملکشاهی - در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده است .
 تاریخ اصفهان تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی .
 رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه تألیف امام عمر بن سهلان الساجی .
 عجائب الاخبار .
 معجم البلدان از ابو عبدالله یاقوت الحموی .
 تحفة الغرائب .
 صورالکواکب از شیخ ابو الحسین صوفی . برای عضدالدوله دیلمی .
 تاریخ مغرب .
 اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .
 تنسیق نامه ایلخانی - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .
 کتاب نزہة القلوب مشتملست بر یک مقدمه (فاتحه) و سه مقاله و یک خاتمه .
 مقاله سوم مهمترین قسمت کتاب میباشد ، در قسمتهای دیگر که قبل از آن واقعست
 از علم افلاک و اجرام سماویه و ربع مسکون و موالید ثلاث و نوع بشر بحث میکند .
 در مقاله سوم که قسمت جغرافیایی آن کتابست از شرح حریمین شریفین و بیت المقدس
 سخن میگوید آنگاه جغرافیای بلاد اردن و عراق عرب و آسیای صغیر را شرح
 میدهد و ضمیمه ای نیز از جغرافیای طبیعی ایران بآن الحاق شده است سپس بینان
 ممالکی است که در جوار ایران واقع ولی تحت سلطنت ایران نبوده اند . خاتمه
 کتاب در شرح عجائبی است که در عالم و بالاخص در ایران وجود دارد . این کتاب
 از لحاظ علم جغرافیا و اوضاع و احوال ممالک ایران در قرون وسطی دارای قدر و
 قیمت شایانست و آقای ل . استرانج پیش از آنکه قسمتی از آنرا بطبع برساند
 در تألیف دیگر خود بنام « ممالک خلافت شرقی » از آن استفاده بسیار برده است .

با اینکه نسخ خطی کتاب نزهة القلوب فراوان است تا سال ۱۳۱۱ هجری این کتاب بطبع نرسیده بود. در سال مذکور تمام کتاب در بمبئی بچاپ سنگی مطبوع گردید و سپس در سال ۱۹۱۵ میلادی مقاله سوم کتاب مذکور بچاپ انتقادی توسط آقای ل. استرانج . G. le Strange در سری کتب کیب (XX111) بطبع رسید و ترجمه انگلیسی آن نیز چاپ شده است.

این بود مطالبی که ادوارد براون در کتاب خود درباره حمدالله مستوفی و آثار او آورده بود و اینک برای مزید استفادت مطالبی که از کتاب تاریخ گزیده گلچین شده است و بخصوص مقدمه آن کتاب را که روشنگر زندگانی مؤلفست در ذیل میآوریم:

آغاز تاریخ گزیده چنین است:

«چنین گوید مقرر این کلمات بنده حمدالله بن ابی بکر بن حمدالله بن نصر مستوفی قزوینی اصلح الله ماله واحسن حاله که چون واجب الوجود تعالی و تقدس بر مقتضی و لقد کرما بنی آدم این بنده را از قوت صبا بمرتبه تمیز رسانید بکرامت محبت اهل علم و اکتساب فضیلت و هنرمندی مشرف فرمود، همگی همت بر ملازمت خدمت این طایفه که بحقیقت خلاصه مکونات اند و بر اعتراف از بحر فضایل ایشان مشعوف می بود و خود را خوشه چین خرمن آن قوم میساخت تا سعادت حقیقی مساعدت نمود و بنده را بشرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه براستی سلطان سلاطین الوزراء آیه الله فی الوری مولا قضاء مقضیا کاد ان یکون نبیا المؤید من رب الارض والسما و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء رشید الحق و الدین عماد الاسلام و المسلمین فضل الله اسکنه الله جنانه و افاض علیه مغفرته و رضوانه مکرّم گردانید و در زمره دیگر بندگان منتظم شد، اکثر اوقات شریفه آن جهان معدلت و دولت و آسمان فضل و رأفت را بمجالست اهل علم و مباحثت علوم خصوصاً علم تاریخ که فواید آن نامحسوسست از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال

(۱) این مطالب از نسخه خطی کهن مورخ شعبان ۸۵۱ هجری متعلق بدوست دانشمند ارجمند آقای سلطان القرامی رونویس شده است.

ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ایشان ملك و آثار هر طایفه‌ای و سبب نکبت هر قومی و ثمرت نفس از مصایب دینی از قرون ماضیه و اهم سالفه و غیر ذلک مما لایحصی مستغرق یافت و الحق زمان دولتش کارنامه فضل و افضال گشت و آستان رفیعش مقبل دولت و اقبال و ملتزم اهل علم و کمال شد این بنده دولتخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فواید آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرض مطالعه و مراجعه با کتب تواریخ میکشت بعد المطالعات و الاستفادات آن فن را طویل الذیل یافتیم و مجال سخن را در آن وسعتی هر چه تمامتر دیدیم با خود گفتم :

فقد وجدت مكان القول ذاسعة

فان وجدت لساناً قائلاً فقل

و لهذا افاضل جهان درین علم مجلدات را از بیاض بسواد و از سواد بیاض رسانیده اند و داد سخنوری داده هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقرباء او بصناعت تحریر و سیاق موسوم گشته اما در خاطر میکذشت که اگر فعادی مضامین علم تاریخ تا ربیع (۲) شکلی بر شیوه سیاق منها و من ذلك محرر گردانیده و مفصل آنرا بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و نهار نامتناهی شده مجمل در سلك سیاق منتظم کنند جامع مفردات توجیهات آن فن گردد و وضعی بر اصل باشد که در هیچ دفعه بر حرف آن انگشت عیب نتوان نهاد و بافهام نزدیکتر باشد و چون بواجبی قانون آنرا رعایت رود رغایب مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع آن موقوف بود علی خاطر و قاد و ذهن نقاد و رفاهت بال و فراغت حال و چون احیاناً شعر شکسته بسته اتفاق می افتاد درین شعر هوس نظامی می بود که از اول عهد مصطفی صلعم مبارك تاریخی منتظم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد و اگر توفیق رفیق باشد بهفتاد و پنجهزار خواهد رسید

و نیز در خلال کتاب بمناسبت ، مطالب ذیل آمده است :

در ذکر شعراء عجم گوید که ماکی قزوینی که اشعاری روان و سخنان بیشمار

داشته ، مداح عمزاده اش خواجه فخرالدین مستوفی بوده است .

و نیز در فصل هشتم از باب ششم در ذکر قبایل قزوین و بزرگان که از ایشان برخاسته اند، تحت عنوان حلاویان گوید :

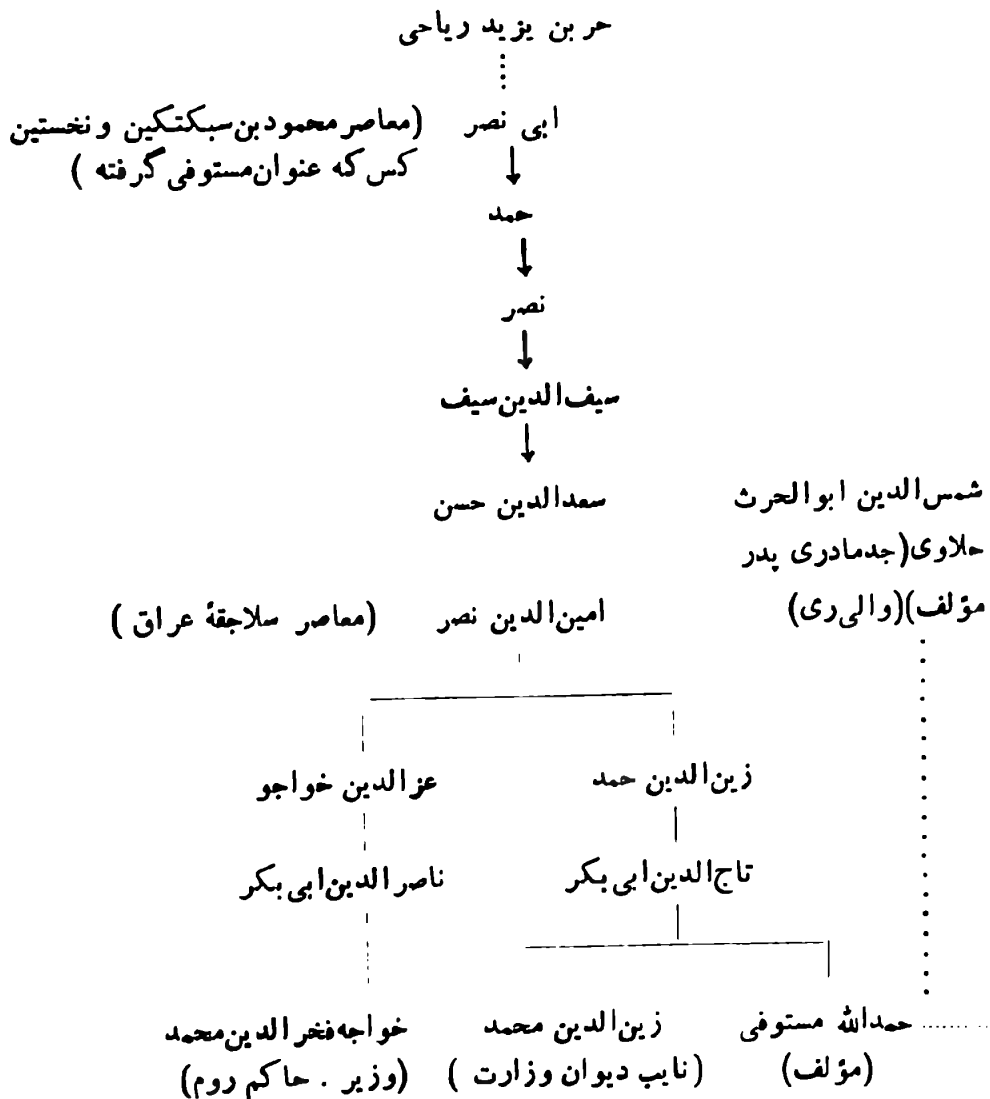
شمس الدین ابوالحرث حلاوی جدّ مادری پدرم مدتی والی ری بود و نعمتی وافر داشت . حلاویان که اصلشان از حلوانست مردمی صاحب جاه و عمل پیشه بوده اند و از حکام قزوین .

و نیز در همین فصل گوید :

مستوفیان قدیم ترین قبایل قزوین اند . اصلشان از نسل حربن یزیدریاحی . در اول والی قزوین بودند از زمان معتصم خلیفه تا عهد قادر خلیفه اکثر اوقات بدان مهم موسوم ، بعد از آن بشغل استیفا موصوف شدند و بمستوفی معروف ، از ایشان پدرجدم امیر [امین الدین] انصر بن سعد الدین حسن بن سیف الدین سیف بن نصر بن حمد بن ابی نصر ، بحکم سلطان محمود سبکتکین نام مستوفی برین ابی نصر افتاد ، تمولی تمام داشت . در جوانی در خدمت سلاطین عراق ملازم بودی و استیفای عراق بدو مفوض . چون در پیری ازین شغل توبه کرد و بهج رفت و روزگار خود بر طاعت موزع گردانید و روزی از شیخ نور الدین گیلی پرسید که چون در حالی که عمل پیشه بودم و مردم بر شوت چیزها داده اند اکنون بر گردن من وبالست دفع آن بچه صورت تدبیر توان کرد . شیخ گفت با خداوندانش رد باید کرد گفت آن جماعت را مگر حق تعالی در محشر جمع گرداند و اگر نه در دنیا جمعیت ایشان صورت نبندد . شیخ گفت غزا کن مگر شهید گردی و ببرکت آن مگر خدای تعالی خصمان ترا خشنود گرداند چه پیغمبر ﷺ فرموده : «السيف مُجَلَّلُ الذنوب» . او ازین سخن متألم شد . جهت آنکه از مرد پیر داروگیر نیاید . قوم مغول بر ملک ایران مستولی شدند او را بر راه دیهی از آن او بگرفتند او ایشان را بیخانه آنک در شهر مال پنهانی بدیشان خواهد نمود بخانه خود آورد و بعضایی که داشت بامغولان غزا کرد تا او را بدرجه شهادت رسانیدند و سخن شیخ مؤثر شد . پس نبیره او خواجه فخر الدین محمد بن

ناصرالدین ابی بکر بن عزالدین خواجه بن امین الدین نصر بوزارت رسید و اگرچه آل نداشت یکسال وزارت کرد چند سال حاکم روم بود . و برادر زین الدین محمد بن تاج الدین ابی بکر بن زین الدین حمد بن امین الدین نصر مدتی متصدی اشغال خطیر بود، در آخر عمر نایب دیوان وزارت شد و وزیر سعید مخدوم اعظم شهیدخواجه رشید الدین طاب ثراه بدو اعتقادی نیکو داشت .

شجره نسب مؤلف بر حسب مندرجات تاریخ گزیده ۱ چنین میشود :



(۱) بر حسب نسخه خطی مورخ ۸۵۱ هجری - افراد مذکور میان امین الدین نصر و ابی نصر را نمیتوان هر چه محقق تر دانست .

و نیز از کتاب نزهة القلوب بر می آید که :

مؤلف چند بار جامع الحساب ممالك نوشته است (ص ۲۷ س ۲۲) .

مؤلف در بغداد بوده و تقریر (تقدیر) اموال آنجا میکرده است (ص ۳۰ س ۱۴).

جد مؤلف حرریاحی است (ص ۳۳ س ۱۷) .

پدر جد مؤلف ، امین الدین نصر مستوفی ، در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده است (ص ۵۲ س ۲) .

مؤلف سفرها بنقاط مختلفه از آنجمله به تبریز و بغداد و شیراز و اصفهان کرده است (مقدمه) .

در خاتمه محض مزید استفادت و اطلاع خوانندگان عزیز بر محتویات نزهة القلوب و ابواب و فصول آن ، مقدمه کتاب مذکور را بتمامه با فهرست فصول و ابواب آن اینجا می آوریم ، بدین شرح :

مقدمه کتاب نزهة القلوب

پس از ایراد خطبه کتاب گوید :

اما بعد - مسود اوراق این اطباق و مزین ظروف این حروف اضعف عباد الله و احوجهم الى رحمة الله حمد الله ابن ابی بکر بن حمد ، مستوفی القزوينی . . . بحکم آنک :

فرزند همان کند بهر حال کز مادر خویش و از پدر دید

از عنفوان شباب سیاب (۱) نوایر اشتغال را بر متابعت کار آبا و اجداد یعنی شیوه عمل پیشگی اشتغال میداشت و همگی قصد و نیت از سر صفاء طویت ملازمت جناب اعظم امراء و اکابر وزراء می گماشت ...

اذا كنت لابد مستشربا فمن اعظم البحر فاستشربا

صورت نصب العین داشته و حق الشمس لایغفی بکل مکان فرو نگذاشته

چند گاهی نیز بر عزیمت طواف اقطار و اکناف امصار معنی الشمس بحباب (۲) السماء فریده باظهار رسانیده و در اطراف بلاد فارغ از طراف و تلاد میگشت زمانی بادل خسته شکسته بسته تورع و انقسام خود را به عسی و لعل متسلی میگردانید ، زمانی بساط انبساط نشاط بحصول مطلوب و مقصود در عرصه شادمانی می گسترده ، بتخصیص در خطه تبریز و بغداد و اصفهان و شیراز حماها الله تعالی مع سایر بلاد المسلمين عن المکروهات که هر يك بحقیقت نسخه خلد برین ونزعت نگارخانه چین بل بهشت روی زین و مجمع اکابر ملک و دین و مکمن افاضل اهل یقین است ، گاه زلیخا وار دست طلب طرب از آستین هوا و هوس بر آورده بوصل یوسف مراد و مقصود ، عزیز مصر کام و آرزو شده عملهای صوری بحصول موصول میشد و گاه یعقوب صفت پای عجز و ناکامی در دامن عزلت و عطلت کشیده بفرقت ابن یامین دلخوشی رفیق پیر کنعان بیت الاحزان اندوه و تیمار آمده املهای معنوی بحجاب تواری میگشت . گاه بر قلل و شوامخ طور مقاصد و زمانی بتجلی کشف رموز مسایل سیل ید بیضای موسوی در برهان امور دنیوی می نمود . گاه بر دل طلاب معانی بیان حل مشکلات جامع اصول ، طریق دم عیسوی در احیاء علوم اخروی می گشود یعنی از صحبت یاران موافق و دوستان صادق استیناسی هر چه تمامتر می یافت و در حصول افادت و استفادت می شتافت و اکثر اوقات بر مطالعه کتب مواظبت می نمود و بر تجلیات اعراض واقف شده حل فحای رموز و اشارات قانون شفای دل شیدا و ذخیره نجات بلا می بود و شغف بر مطالعه می افزود :

زمانی بحث علم و درس تنزیل که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی نرد و شطرنج و حکایات که خاطر را بود دفع ملالی

تانسخه صور الاقالیم بتألیف ابی زید احمد بن سهل بلخی و کتاب التیان بتألیف احمد بن عبدالله و مسالك الممالك بتألیف ابی القاسم عبدالله بن خردادبه خراسانی و جهان نامه بتألیف^۱ ... ۲ در نظر آمد . و بر کیفیت صورت و معانی آن اطلاع افتاد هر يك را

(۱) ن ل : شمر . (۲) کذا در اصل همه جا جای نام مؤلف سفید مانده است .

بصورتی هرچه زیباتر و معنی هرچه رعنا تر آراسته و پیراسته یافت الفاظشان از معانی پاکتر و معانی از الفاظ نازکتر دید، سخنی در عذوبت چون ماء معین و تقریری در لطافت چون خلد برین چون ایام جوانی دلگشا و چون آب زندگانی جانفزا. ببلندی، بازار افلاك شکسته و پروانی آبِ آب^۱ برده اما چون بعربی ساخته اند اهل عجم را از آن زیادت حظی نبود و وصف تکوین کاینات و ایجاد موجودات و خلقت مخلوقات علوی و سفلی و شرح ربع مسکون و کیفیت موالید ثلاثه و کمال وجود انسان و وصف صورت و معنی ایشان و ذکر چگونگی ایران و شرح تاریخ عمارات بلاد و ولایات آن و محصول ارتفاعات و طبایع و اشکال و ادیان سکان هر دیار و مخارج انهار و عیون و آثار و حیثیت بحار و قفار و جبال و سهال و کیفیت معادن و کمیت مسافت و فراسخ طرق و تقریر عجایب و تحقیق غرایب. آن بتمام از هیچ يك معلوم نمیشد بلکه هر وضعی از این اوصاف درجایی می آمد و از آن نیز بعضی قاصر بود و دوستان درخواست نمودند که: چون بر احوال اکثر ایران واقفی اگر این اوصاف بزبان فارسی در مجموعه‌یی رود مجلس انس اصحاب را شمع شود و چون بتمام در قید کتابت آید همگنان را از آن فرح فزاید و ترا یادگاری نیکو و نامداری بی آهوا باشد. گفتم: اگر طبع وافیست از هزار یکی و از بسیار اندکی کافیست. دیرست که گفته اند: مصراع

در خانه اگر کسست یکحرف بست

با وجود فصاحت و عبارات آبدار و استعارات نامدار آن تصانیف معتبر و تألیفات مشهور، الفاظ نابکار و گفتار ناهموار خود عرض کردن از بلاغت و وقاحت باشد لطف فرمایند و بدین معنی تکلیف می ننمایند و برده بر کار این ضعیف بوشند و در رسوایی او نکوشند چه گفته اند: بیت

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
یاران ازین معنی امتناعی هر چه تمامتر نمودند و درین صورت دبالغة عظیم

(۱) آب آب برده، یعنی رونق و اعتبار و آبروی آب را برده است.

فرمودند که ترا البته این بهانه نهفتنی و این التماس پذیرفتنی و این ترانه شنفتنی و این کتاب گفتنی و این گوهر سفتنی و این نافه خوشبو شکافتنی و این جامه نیکو بافتنی است، اگرچه بمعنی و صورت زمان عمر ازان عزیز ترست که درامثال چنین مهمات صرف شاید کرد و حق تعالی میفرماید و ما خلق الجن و الانس الا ليعبدون، و اگر کسی را زمان عمر وفا کند و توفیق رفیق گردد که از عهد آدم علیه السلام تا انقراض عالم طریق عبادت سپرد و بیک سر موی از آن جاده نگذرد هنوز حق يك نعمت از صد هزاران نعم که حق تعالی ببندگان ارزانی داشته نگزارده باشد چنانکه در کلام مجید می فرماید «و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» بلکه بحق يك جزو از صد هزاران جزو حق این توفیق قیام ننموده بود و بصورت معنی گفتار ناسزایان هرزه درای و بیان خود درایان خود رای، را با آن مخترعات دلگشا و مبتدعات جانفزای جلوه دادن چنانکه در سبب نظم کتاب ظفرنامه عذر خواسته ام و عقل رخصت نمیدهد

مثنوی

همی زیره خیره بکرمان برم	که بیهوده زین درسخن گسترم
چراغ زین بیوه آرم براه	بیش فروغ رخ مهر و ماه
خم آهن کنم یار با کیمیا	بر سرو آزاد آرم گیا
فروشم بصراف خر مهره را	بتحفه بدریا برم قطره را

اما بنابر گفته شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه که گفته است: نظم
 جو خشم آوری با کسی در ستیز که از وی گزیرت بود یا گزیر
 کنون چون شما را چنینست کام نهادم درین کار فرخنده کام

و بقدر الوسع و الطاقة کما هو عادة اهل الفاقة در آن شروع نمود، بعض
 آنکه در کتب مذکوره^۱ و دیگر کتابها چون: طبقات همدانی بتألیف ابی عبدالله
 الکاتب الواقدی و عجایب المخلوقات بتألیف امام زکریا بن محمد بن محمود کمونی^۲

(۱) یعنی صور الاقالیم و مسالک الممالک و جهان نامه .

(۲) نل: مکنونی .

قزوینی ز آثار البلاد بتألیف او و فارس نامه ابن البلخی، کان مستوفیاً بالفارس فی زمان السلطان محمد السلجوقی^۱... و در ذکر ولایت کرمان^۲ بتألیف خواجه ناصر الدین منشی کرمانی. و عجایب البحر بتألیف امام علی بن عیسی الجرائی للمقتدر. و آثار الباقیه بتألیف شیخ ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی منجم. و کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم بتألیف او. و کتاب ارشاد در ذکر قزوین بتألیف امام جلیل حافظ خلیل قزوینی و رساله ملکشاهی، در وصف دیاری که سلطان ملکشاه سلجوقی نورحضرته در نظر آورده بود، و تاریخ اصفهان بتألیف حافظ عبد الرحمن محمد بن اسحق الاصفهانی و رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه بتألیف شیخ عمر سهلان ساوجی و عجایب الاخبار بتألیف^۳... و تحفة الغرایب بتألیف^۴... و صورالکواکب للشیخ ابوالحسین [عبدالرحمن] الصوفی لعبداللدوله، و تاریخ مغرب بتألیف^۵... و اخلاق ناصری بتألیف استاد الحکما خواجه نصیرالدین طوسی و تنسیق نامه ایلخانی هم بتألیف او و دیگر کتب تفسیر و حدیث و فقه و اصول کلام و بلاغت و غیر آن که هر یک بوقت حاجت می آید مسطور بوده و برخی آنک برأی العین مشاهده نموده و چندی آنچه از رواة معتمد القول شنوده و بقدر الحصول بالایجاز والاختصار درین سلك کتاب کشیده و اینرا نزهة القلوب^۶ نام کرده، امید بفضل بزرگان و ارباب فضایل که این کتاب بنظر مبارکشان مشرف خواهد شد آنک از روی محاسن شمایل بعین الرضا ملاحظه فرمایند و اگر برخطا و زللی وقوف یابند... آنرا از پریشانی خاطر بکثرت وقوع حوادث روزگار غدار و تراکم خسارات و زحمات بیشمار که از گاه وفات پادشاه سعید ابوسعید انارالله برهانه و افاض علیه مغفرت و رضوانه واقع میشود شمارند نه از قلت بضاعت نگارنده :

شمارند نه از قلت بضاعت نگارنده : بیت

(۱) واضحست که چون نام مؤلف یعنی ابن البلخی را بدنبال کتاب ذکر کرده جای نام مؤلف سفید مانده است .

(۲) مراد کتاب سبط العلی است .

(۳) جای کلمه سفیدست .

(۴) در نسخه مورخ ۹۰۶ (نزهة الاوصاف) آمده است .

زانکه اندر حکمت و منطق معانی و بیان

در نجوم و طب و فقه و شعر و اخبار و کلام

گر فزون از همسرانم نیستم، کم هم نیم

قدرتم داند دیر این سپهر سبز فام

و بزرگی فرموده بر مؤلف از آن خرده نگیرند و بشرف اصلاح مشرف گردانیده

مؤلف را دعای خیر فرستند: بیت

مگر کز دم پاکشان کردگار بیحشد گناهان این خیره کار

انشاء الله تعالی وحده .

اکنون بحکم عنوان الکتاب یدل علی ما فی ضمنه در فهرست کتاب بصورت

سیاق شروع کنم والله الموفق باتمامه وعلیه نتوکل بفضله واکرامه والمطلوب الی الله

عز وجل ان يعصمنا من الخطأ والزلل فی القول والعمل انه المقتدر للسداد والمیسر للمراد آمین رب العالمین :

فهرست کتاب

بنیاد سخن بر فاتحه و سه مقاله و خاتمه نهاده شد و اگر چه در منها، اول نردبان

پایه پیش اهل سیاق جایز نیست اما چون قاعده خیر الکلام ما قلّ و دلّ پیش ایشان

نیز مقررست و رعایت قراین بتکرار می انجامد ترك تکرار اولی بود و بنردبان پایه

قناعت نمود :

فاتحه - و آن مشتملست بر مقدمه و دیباچه :

مقدمه - در ذکر ترتیب ابداع افلاک و نجوم و عناصر و ما يتعلق بذلك من الآثار

العلویة والسفلیة .

دیباچه - در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم و وصف

اطراف آن .

مقاله اول - در ذکر تکوین موالید ثلثه معادن و نبات و حیوان ، و آن بر

سه مرتبه است :

مرتبه اول - ممدنیات و آن سه جنس است : جنس اول در ذکر فلزات کانی و عملی ؛ جنس ثانی در ذکر احجار و آن سه مایه است : اعلی : حیوانی و کانی - و اوسط : کانی مجرد ؛ و ادنی : حیوانی و کانی و هوایی و عملی ؛ جنس ثالث در ذکر ادهان .

مرتبه دوم - در ذکر نباتات و آن بر دو شکل است : شکل اول . در ذکر اشجار مثمره و آزاد ، شکل دوم در ذکر تخوم از اغذیه و ادویه و مشمومات سیره .

مرتبه سوم - در ذکر حیوان و آن بر سه نوعست :

نوع اول در ذکر حیوانات بری و آن بر پنج وجه است : وجه اول اهلی ؛ وجه ثانی وحشی ؛ وجه ثالث سباع ؛ وجه رابع ما یشتبه بعض اعضائهم بالانسان ؛ وجه خامس سوام و هوام و مایتنلق بها .

نوع ثانی در ذکر حیوانات بحری مأکول و ممنوع .

نوع ثالث در ذکر حیوانات هوایی مستأنس و مستوحش .

مقاله دوم - در ذکر انسان . و انسان بر دو گونه است : مکمل الصورة والمعنی ؛ متفاوت الهيئة والحركة و از ایشان بعد از وصف ایجاد وجود چهار نظر یاد کنیم :

نظر اول در شرح اعضای انسان و تفصیل قوای ایشان و آن سه صفتست :

صفت اول در شرح اعضای انسان مفردات و مرکبات . مفردات ، وهی اثنا عشرة صورة من العظام والغضروف والرباط والعصب والمفصلة واللحم والشحم والشرائین مع الجداول والشرب والعشاء والمنخ والجلد ؛ مرکبات ، بعضی ظاهری اند و بعضی باطنی : ظاهریه : رأس وما علیها من الاذن والعین والانف والشفه والفم والاسنان والفک والشعر والحاجب واللحیه والهدب . بدن وما یتعلق به من العنق و الصدر والیدو الکف و البطن والظهر والجنب والقامة والفرج والرجل والکعب والظفر ؛ باطنیه ، من الدماغ والرية و القلب و الکبد و المرارة و الطحال و المعدة و الامعاء و الکلیة و المثانة وآلات التوالد .

صفت دوم در ذکر قوای انسان ظاهری و باطنی :

ظاهریه ، پنج قوتست: باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه .

باطنیه ، همچنین پنج قوتست و هر يك بر چهار صفت :

قوى الجاذبة ، من الجاذبة والماسكة والهاضمة والدافعه .

قوى المخدومة ، من الغاذية والنامية والمولدة والمصورة^۱ .

قوى المحركة ، من الشهوانية والغضبية والفاعلية والوهمية .

قوى العقلية ، من العارفة والمميزه والمحصلة والمحققه .

قوى المدرکه ، من الحاسة والخیال والفکره والحافظه .

صفت سوم - در ذکر فواید اعضا و جوارح انسان :

نظر اول : در ذکر اخلاق و فضایل و رذایل .

نظر دوم : در ذکر صفات و آثار نفوس .

نظر سوم : در عشق اولی و طلب مولی که کمال نفس انسانی است و مظهر مقصود

یزدانی متفاوت الیه و الحركة فی الاقوام^۲ المتفرقه .

مقاله سوم ۳

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسمت :

قسم اول - در ذکر حرمین شریفین ، شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی که

اشرف بقاع جهان و قبله اهل ایمانست .

ص ۱

قسم دوم - در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطلق و مقصدی

و مخلصی^۴ :

مطلع - در شرح تقسیم و طول و عرض و حدود اقصی و قبله بلاد ایران زمین ص ۱۹

مقصد - در ذکر ولایات و بلاد ایران و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات

ص ۲۷

وصفت ساکنان ولایات و آن مشتمل بر بیست باب است :

ص ۲۹

باب اول - در ذکر بلاد عراق عرب

ص ۵۱

باب دوم - در ذکر ولایات عراق عجم

ص ۸۵

باب سوم - در ذکر مواضع آذربایجان

(۱) ن ل : مصدیه ، مصدیه . (۲) ن ل : اجرام .

(۳) نیمه نخست این بخش عبارت از کتاب حاضرست . (۴) نسخه «ا» افزوده و مخفی .

سی و یک	مقدمه
ص ۱۰۳	باب چهارم - در ذکر دیار اران و موغان
ص ۱۰۶	باب پنجم - در ذکر بقاع شروان و گشتاسبی
ص ۱۰۸	باب ششم - در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان
ص ۱۰۹	باب هفتم - در ذکر ممالك روم
ص ۱۱۲	باب هشتم - در ذکر مواضع ارمن و اخلاط
ص ۱۲۰	باب نهم - در ذکر دیار ربیعہ
ص ۱۲۷	باب دهم - در ذکر بقاع کردستان
ص ۱۳۰	باب یازدهم - در ذکر بلاد خوزستان
ص ۱۳۵	باب دوازدهم - در ذکر مواضع بروبحر مملکت فارس
ص ۱۶۷	باب سیزدهم - در ذکر ولایات شبانکاره
ص ۱۷۰	باب چهاردهم - در ذکر دیار کرمان و مکران و هرموز
ص ۱۷۳	باب پانزدهم - در ذکر بقاع مفاذه مابین کرمان و قهستان
ص ۱۷۴	باب شانزدهم - در ذکر بلاد قهستان و نیمروز
ص ۱۸۱	باب هفدهم - در ذکر ارباع مملکت خراسان
ص ۱۹۷	باب هجدهم - در ذکر ولایت مازندران
ص ۲۰۰	باب نوزدهم - در ذکر دیار قومس و طبرستان
ص ۲۰۲	باب بیستم - در ذکر بقاع جیلانات ^۱
	مخلص - در ضبط طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و آن پنج فصل است:
	فصل اول - در ذکر کمیت مسافت و فراسخ .
	فصل دوم - در شرح جبال .
	فصل سوم - در ذکر معادن.

(۱) فهرست نامهای کسان و کتابها و سوره‌های بخش نخست از مقاله سوم که چاپ حاضر باشد.

فصل چهارم - در وصف مخارج انهار و عیون.

فصل پنجم - در ذکر بحار و بحیرات^۱.

قسم سوم - در ذکر بلادی که اگر چه جزء ایران نیست اما احکام ایران ساخته اند
 بیچاره طرف ایران .

قسم چهارم - در ذکر عمارات عالیة مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکونست
 و از معظمت ابنیه .

خاتمه - در ذکر عجایبی که در سایر ولایات ربع مسکونست در بر و بحر
 بیرون از آنچه در ایران زمین است و ذکرش از پیش رفت .

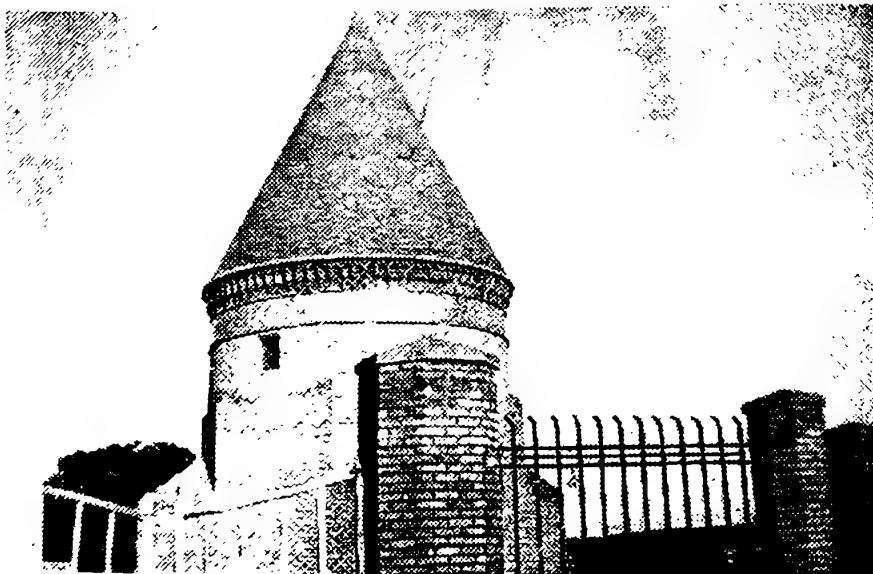


استدراك و غلطنامه

خواهشمند است متن کتاب را بر حسب جدول زیر اصلاح فرمائید

صفحه سطر	نادرست	درست	صفحه سطر	نادرست	درست
۹	۲	برتر ۱۴	۴۵	۱۱	طابق (صحیح طابت. معجم البلدان)
			۵۱	۲	ولایت صحیح ولایات نصر
۹	۱۴ و ۱۱	دوم	۵۲	۲	نصیر
۱۰	۲۳ و ۲۲		۵۴	۱۸	خوزان (شاید: فودان) (فرهنگ)
	۲۴ و				جنرافیایی ج. ۱۰ (صحیح: اندوان) (فرهنگ)
۱۱	۲۴		۵۴	۱۸	اندوان
			۵۴	۲۷	قرطمان (؟) (در فرهنگ جنرافیایی: قورتان)
۱۲	۱۸	بیان	۵۵	۹	کوبان (شاید: کورتان) (فرهنگ)
۱۲	۲۵	ان یقال			جنرافیایی ج. ۱۰
۱۳	۸	النصیر			بیای
۱۵	۲۱	عربی			خواه (ظ: خدار)
۲۴	۱۵	دایر			فوج آغاز (شاید: فوج آغاز)
۲۷	۱۲	نقطه			ماند
۲۷	۱۹	قری			روم
		شهریست			او قال (شاید: اوقام)
					داراب بن (حاشیه صحیح است)
					داراب یعنی: دارابن (داراب)
					چند (گذاشاید: هند)
۳۰	۲۱	نهی (؟)	۶۶	۱۵	خیو ۱۴
۳۱	۱۳	با اهل	۶۸	۱۳	خیو ۱۸ (شاید: انز فرهنگ)
۳۱	۲۴	()	۷۱	۳	اندر
۳۵	۲۲	«خ» «ا» «خ» «ر»			جنرافیایی ایران
۳۹	۸	واقلیم و [از] اقلیم			ج ۲ (؟)
۳۹	۱۴	اوولایت (ظ: و ولایت)	۷۳	۹	تیرك ۶

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۷۹ ۱۱	بر زمین دبه بر زمین (۲) دبه		۱۳۶ ۹	بنج	خوشی نان).
۸۶ ۴	محمد بن (صحیح: محمد بن روادی رواد. یا محمد روادی).		۱۳۸ ۱۴	در خرگاه	شاید کلمه بازار یا محله افتاده باشد
۸۷ ۱	وتبریز یا واتر بزرگ است و یا واو عطف.		۱۳۸ ۱۷	بنصب	(بصاحب؟)
۸۹ ۳	سیاران سیاران صحیح است		۱۳۹ ۷	قنوات	قنوات باشد (طبق نسخه الف).
۹۱ ۲۱	اول سطر ۱۸- «ج»:		۱۳۹ ۸	نوع	(در نسخه الف: نوعی).
۹۹ ۲۵	اضافه شود رود قاب. عبارت بعد از شماره ۱۴ حذف شود		۱۴۱ ۳	صمکان	صمکان.
۱۰۰ ۲۰	شرح	شرح	۱۴۴ ۱۷	بارهای	بارهای
۱۰۸ ۱۲	عرص	عرض	۱۴۶ ۸	کشیر	کشیر
۱۱۰ ۱	ابلستان (در حاشیه اضافه شود که در معجم البلدان ابلستین آمده است).		۱۵۱ ۳	فیروز بن	فیروز بن بزرگ
۱۱۱ ۷	اقشهر ۴	اقشهر ۳	۱۶۰ ۱۹	قلعه غرمة	قلعه غرمة (خرامه؟)
۱۱۱ ۹	اماسیه ۵.. اماسیه ۴.. بوده.		۱۶۴ ۱۹	قیس	قیس
۱۱۱ ۱۰	کرده	کرده	۱۶۴ ۲۱	مرد (۲)	مرد (ظ: هرمز)
۱۱۱ ۱۲	قلعه است... قلعه است ۷...		۱۶۵ ۱	ازر (۲) و	ازر (۲) و الاره (۲).
۱۱۳ ۳	آبخور آبخور... خربت... در نسخه ها چنین است اما		۱۷۹ ۱۸	طربت	(صحیح: طربت)
۱۱۴ ۱۴	آوده آورد		۱۸۵ ۱۲	سنجان [و] سنجان.	
۱۱۹ ۷	ملازجرد (صحیح: ملازجرد).		۱۸۸ ۱۰	خر بزه بلند	(شاید: خر بزه باخر (۲).
۱۲۲ ۷	نورس صحیح نورس		۱۹۳ ۱۷	مرود	مرود.
۱۲۷ ۲۱	سم آراوه (ظ: نیم آراوه).		۲۰۴	سطر آخر ۴-۱۵	۵-۱۵.
۱۲۹ ۷	خوشان (در فرهنگ جغرافیایی ج ۵:		۲۱۷ ۹	استون (۲) ابلستان (۲) ابلستان (۳) و در حاشیه اضافه شود: (۳) در معجم البلدان: ابلستین.	
			۲۱۸	سطر آخر ریمه	اریمه
			۲۲۶	سطر آخر	(ستون)
			۲۳۴	سطر ۱ (ستون ۱) صمکان (ریمه)	صمکان (دیزه).



آرامگاه حمدالله مستوفی پس از تعمیر
« در قزوین »

مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسم است :

قسم اول

در ذکر حرمین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

- ه اگر چه آن مواضع^۱ از ملك ایران نیست ، و بیشتر غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است ، اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمانست تیمن و تبرک را ابتدا کردن بدان و قسمی علیحده در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است ، تا این کتاب مرا کثر^۲ احوال را شامل باشد و در اقوال کامل . و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده ، منها قوله تعالی : «سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا إنه هو السميع البصیر»^۳ .

و در مصابیح^۴ از رسول (صلعم) مرویست : « لا تشد الرحال ° الا الى ثلثة مساجد ، مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا » .

حرم^۵ الکعبة المعظمة عظم الله قدرها - خانه کعبه در مسجد حرام است .

- و آن مسجد در شهر مکه است . و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دویم است .
و طولش از جزایر خالادات « عز » ، و عرض از خط استوا « کام » و نیک مناسب^۶ افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد . و در دره بیست^۸ که طرف شرقی آن کوه ابو قیس و کوه ققیعان است و ابو قیس بزرگترست و طرف غربی آن

۱- بجز در : موضع - ۲- «ج» : اکثر ؛ «ا» : من ... ۳- سوره ۱۷ (اسری) آیه ۱ .

۴- ج ۱ ص ۲۹۹ ۵- بجز «ج» : لا يشد الرجال . ۶- حاشیه «ج» : اینجا و موارد دیگر : «حرم» یا «حرام» بی اختلاف . ۷- «ج» : نیک و مناسب . ۸- «ج» : دره است .

کوه منی و کوه ثیر . و آن کوهی بلندست^۱ مشرف بر منی و مزدلفه . و کبش قربان اسماعیل (عم) ازو فرود آمد ، و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است . شهری بزرگست ، دورش زیادت^۲ از ده هزار گام بود ، اما در اندرونش خراب و عاطل و جبال و تله بسیارست و^۳ در شأن آن کلام و احادیث بیشمار واردست منها قوله تعالی : « و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً »^۴ و قال رسول الله (صلعم) : « ان هذا البلد حرم الله يوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الى يوم القيمة » . و قال حین^۵ واقعاً علی الحزرة^۶ : « والله انک لخیر الارض او احب ارض الله عز وجل الى و لولا انی اخرجت منک ما خرجت » . و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله تعالی : « بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم »^۷ . و هرچه ایشانرا بکار آید ازدیگر ولایات آورند .

ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکه بر ارتفاعات طایف است . و طایف نزدیک کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ می باشد و در ملک عرب غیر آنجا نبود . و هوای طایف بسبب آن کوه خوش است . و اثمارش نیکو و بسیارست . و در کتاب معارف ابن قتیبه^۸ آمده که وهب بن منبه (رضع) گوید که چون آدم (عم) از بهشت بزمین سرندیب هبوط کرد ، و بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد و او را بر فرقت بهشت تأسف عظیم بود . حق سبحانه و تعالی خانه بی^۹ از بهشت برو فرستاد ، آنرا بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانه بی بود ازیک پاره یاقوت باقنادیل زرین . و دردیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود . و آدم را (عم) بزیارت آن امر شد و آدم را (عم) بدان تسکینی^{۱۰} میبود ، و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت وفات آدم (عم) آن خانه را

۱ - «ج» : کوه . ۲ - «ج» زیاده . ۳ - «ج» واد ندارد . ۴ - سورة ۲ (بقره)

آیه ۱۲۰ . ۵ - «ر» : قال امیر المؤمنین حسین ع ؛ ۶ : قال امیر المؤمنین علیه السلام .

۶ - یاقوت (معجم البلدان) ج ۲ ص ۲۶۲ ؛ طبری ج ۳ ص ۲۳۸۱ ؛ مشکاة المصابیح ص ۲۳۰

(نبح) . ۷ - سورة ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴۰ . ۸ - ص ۹ . ۹ - «ج» ؛ ۱۰ - «ج» : تسکین .

- بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث (عم) بر جای آن خانه‌یی از سنك و گل ساختند. و در زمان طوفان خراب شد و کما بیش دو هزار سال خراب ماند، تا چون ابراهیم خلیل (عم) اسماعیل را (عم) از هاجر بیاورد و ساره را بر آن رشك خاست^۱ او را الزام نمود تا هاجر و اسماعیل را از پیش ساره دور کند، و اوبفرمان حق تعالی ایشانرا بدان زمین عاقل برد و بگذاشت. هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدوید، و اکنون آن دویدن بر حجاج واجب شده است، و اسماعیل (عم) میگریست و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد، هاجر پاده‌یی خاک بر پیش آن آب بند کرد، تا تلف نشود. و نقلست که اگر هاجر آن آب را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر، و گفته اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودی، اما بسبب کفرشان با نشیب^۲ رفت، تا مانند چاهی شد. چون آنجا آب پیدا شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت. چون اسماعیل بحدّ مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه کعبه ساختند، از سنگ کوه قعیقعان، و آن خانه‌یی سقف بود، حق تعالی حجر الاسود را از بهشت بدیشان فرستاد تا در کن خانه نشاندند، و آن سنگیست بمقدار نیم گز در نیم گز خلقی^۳ تقریباً در اول سفید بود، از بس که کفار دست ناپاک بدان مالیدند سیاه شد، کما قال النبی^۴ (صلعم): «نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشدّ بياضاً من اللبن فسودّته خطايا بني آدم»^۵. وقال (صلعم) في الحجر: «وانه يبعث الله يوم القيامة و له عينان يبصر بهما و لسان ينطق به و يشهد على من استلمه» و قال (صلعم): «ان الحجر الاسود يحشر يوم القيامة و له عينان ينظر بهما و لسان يتكلم به و يشهد لكل من قبله و انه حجر يطفو على الماء ولا يسخن بالنار اذا اوقد عليه». چون ایشان خانه کعبه را ساختند و زیارت آن امر شد، مردم بدانجا مقام کردند و ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند، بتدریج شهری معظم شد.

۱- ج : خواست؛ در «ه» آمد. ۲- دج : بزیر زمین؛ «ا» : باشیب. ۳- کلمه از «ر» است.

۴ - مشکاة المصابیح ص ۲۱۹ (نچ). ۵ - «ا» : والله یبعثه.

هوایش بغایت گرمست ، و آبش دراول غیرزمزم نبود و حکایت آنک چاه انباشته شده بود و کس نمیدانست که کجا هست ، و عبدالمطلب جد رسول (صلعم) در خواب دید و آنرا حفر کرد ، و در آنجا آهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای بر او مقرر شد مشهورست^۱ . و آن چاه بر طرف شرقی^۲ کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گزست ، و بر سرش قبه‌یی ساخته اند و دو درخت مربع از چوب ساج در گذرانیده و بر هر^۳ یک شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورنا کست ، و مگیانرا پیوسته آب از آن چاه بود ، و در عهد بنی عباس ، زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید درمکه کاریزی اخراج کرد ، بعد از او در زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعهد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر بار بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت ، او تجدید عمارتش کرد ، بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود ، در این عهد^۴ ، امیرچوپان آنرا جاری گردانید و اکنون درمکه آب روانست . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند^۵ و بتجارت مشغول ، و بر مذهب حنفی .

شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل (عم) و فرمان حق تعالی همه حرم است . و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود^۶ حرم است و میقاتش ذوالحلیفه^۷ ، ازو تا مکه یازده روزست . دویم از راه جدّه تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه^۸ و ازو تا مکه بیست فرسنگ . سیم از راه مصر و شام تا بدو^۹ فرسنگ حرم است و میقاتش جحفة^{۱۰} و ازو تا مکه سی و سه فرسنگست و تا دریا دو میل بود . چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش یلملم^{۱۱} و ازو تا مکه بیست و

۱ - د ج : آن چاه را و انباشتن آن و آن که کسی ... مشهورست ... باو مقرر شد .

۲ - د ا : غربی ۳ - د ج : و هر ۴ - د ج : در عهد ۵ - د ر : سیاه چرده اند .

۶ - د ر : تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود ۷ - بقوی س ۳۱۳ : باقوت ج ۲ ص ۳۲۴ (نج) .

۸ - محل معلوم نیست (نج) ۹ - د ر : نود ۱۰ - باقوت ج ۲ ص ۳۵ (نج) ۱۱ - باقوت ج ۴

ص ۱۰۲۵ (نج) .

هفت فرسنگ بود. پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن^۱ وازو تا مکه یکشبهانه روزست. ششم از راه طائف تا یازده میل که سه فرسنگ و دو میل بود حرم است و میقاتش رخاطر^۲ وازو تا مکه یازده فرسنگست. هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میقاتش ذات العرق وازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود. و دور حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود، وجهه نشان در آن دور امیال ساخته اند. و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود، اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد. و دور حوالی میقاتگاه هفتصد و سی و سه میل که دویست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد.

۱۰. مسجد حرام - اودر میان شهرست، و صحن او طواف گاه حجاج. و خانه کعبه بر میان آن صحن است و آنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام و کعبه باشد. و مسجد حرام را چهار در است: باب بنی شیبه بر طرف عراقی است و مایل شمال، و باب صفا بر طرف شرقیست^۳. در عهد رسول (صلعم) پنج سال پیش از مبعث قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند، بدرختهایی که نجاشی پادشاه حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میفرستاد^۴ و حق تعالی آن کشتی را غرق کرد و آن چوبهارا^۵ بجده انداخت و مکیان باجارت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند^۶، و چهار قایمه چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول (صلعم) براه حکمی (؟) بدست مبارک خود بتراضی قریش حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند، بر بلندی کم ازقامتی، تادست در آن توان مالید، و آن رکن مایل شرقیست و مقام ابراهیم و زمزم نزدیک اوست. و رکنی که مایل شمالیست رکن شامی گویند و رکنی^۷ که مایل غربیست رکن حبشی گویند. و آنکه جنوبیست رکن یمانی گویند. و دری يك مصرای بر در

۱- «نَجْ»: قرن النازل (باقوت ج ۴ ص ۷۲) - ۲- «نَجْ»: ازخاطر؛ ارحامیم؛ حاط (۱).

۳- «ج»: مایل بطرف مغرب. ۴- بجز «ا»: میبردند. ۵- «ج»: کرده آنرا.

۶- «ا»: پوشیده کرده اند. ۷- «ج»: رکن؛ «ا»: و آنک.

خانه کعبه نشاندند و رویش در نقره گرفتند^۱ از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند، در عهد عبد الله بن زبیر (رضعهما) چون بنی امیه دیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرده بودند، او آنرا عمارت کرد و خانه را بزرگتر و دو در گردانید و حجر الاسود در اندرون خانه کعبه در دیوار نشاند و گفت که چون رسول (صلعم) فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد.

۵

بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر الاسود را بیرون آورد، چنانکه رسول (صلعم) کرده بود، بر رکن شمالی که عراقی گویند نشاند، و خانه با قدر اول برد و یک در ساخت. و طول آن خانه بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است. مساحتش پانصد و هفتاد و پنج گز باشد^۲ و مساحت اندرون خانه کعبه چهارصد و چهل و چهار گزست و علو آن خانه بر بیرون بیست و هفت گزست و بامش بقلعی اندوده و ناودان سیمین دارد^۳ بطرف راست^۴. و در چپ خانه زمزم است. و اوّل کسی که آن خانه را جامه پوشانید تبع یمن، اسعد، ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور ساسانی^۵ و قصی پنجم پدر حضرت رسول (صلعم) بوده است، و در این معنی گفته اند^۶: شعر

۱۰

و کسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضداً و برداً

۱۵

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالای آن طیران نتواند کرد و امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چند، که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد^۷ خریده بود، اضافت مسجد کرد تا بزرگ شد، و ولید بن عبدالملک مروانی در آن مسجد عمارات^۸

۱- «ج»: نشاندند.. کوفته اند. ۲- «ج»: باشد پانصد... گز. ۳- «ج»: و ناودانش از نقره بود. ۴- «د»: حجر اسماعیل. ۵- در نسخه خطی (Add 7708 f. 1526) افزوده شده است: و در جنب خانه حالا که سنه ۹۸۲ هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلای خالص و در آن خانه معظمه دو مصراع است در نقره کوفته (نچ). ۶- «ج»: ساسانی بو. ۷- مسعودی ج ۳ ص ۲۲۶ (نچ). ۸- «ا»: افزوده: جهت مسجد. ۹- «ج»: عمارت.

۲۰

- عالی ساخت و ستونهای سنگین از شام بدانجا نقل کرد، و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنه ست و ستین و مایه بر آن زیادتی افزود، اکنون برقرار است. طول طواف گاه سیصد و هفتاد گز است در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یک هزار و پانصد و هشتاد گز و در حوالی آن خانقاهات^۱ و مدارس و ابواب خیر بسیار است،
- از جمله زاهد خمار تاش عمادی^۲ قزوینی رحمه الله جهة حجاج قزاقانه خانقاهی ساخته است و سی هزار دینار بحکم مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره یی از آنجا در مسجد حرام^۳ گشوده است. و خانه یی که بدار محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول (صلعم) آنجا اتفاق افتاده، بطرف مسجد حرام است، و خیزران والدۀ هارون الرشید آنرا با مسجد منضم ساخت و سقایة الحاج بطرف غربی^۴ خانه کعبه است در پس چاه زمزم
- ۱۰ و دار الندوة هم در غربی مسجد است در پس دارالامارة. و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قیس است. و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است. گویند که صفا و مروه نام مردی وزنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند، حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید، اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زنرا بر سر کوه مروه بردند، عبرت بینندگان را^۵
- ۱۰ آن کوهها بدین نام مشهور شد. بعضی گویند که این نام خود آن کوهها راست و نام آن مرد و زن اساف و ناهله^۶ بوده است. و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار آمده است، منها قوله تعالی: «ان الصفا و المروة من شعائر الله»^۷ و از رسول (صلعم) مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و حطیم^۸ در میان کوه صفا و مروه است
- ۲۰ بحد کوه قعیقعان، و منی دره ییست بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل، و جمره^۹

۱- «در» : خوانق ؛ «ج» خانقاه . ۲ - «ا» : عباد . ۳ - «ج» : حرم مسجد . ۴ - کلمه
 ال «ا» است . ۵ - «ج» : نایبندگانرا عبرت باشد . ۶ - «نج» : نایله ؛ نایله ؛ «در» :
 باهله ؛ «ا» : ناهلیه . ۲۷ - سورة ۲ (بقرة) آیه ۱۵۳ . ۸ - ابن حوقل ص ۲۵ ؛ مقدسی
 (احسن التقاسیم) ص ۷۲ (نج) . ۹ - یاقوت ج ۲ ص ۱۱۷ (نج) .

عقبه در آخر منی است . و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است . و کوه عرفات هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم ، و ازو تا مکه سه میل است و مسجد عایشه هم خارج حرم است ، و جمره اولی و حدیبیه محاذی حرم است و مابین^۱ شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن عرنه است^۲ و آنجا راه حایط بنی عامر است ، و حجاج نماز ظهر و عصر در آنجا گزارند و آنجا چشمه ییست به عبدالله بن عامر بن کریر^۳ منسوبست . و مزدلفه در میان مکه و عرفات و حجاج نماز شام و خفتن و صبح نیز آنجا گزارند . و بطن محسر وادیست میان منی و مزدلفه^۴ . و کوه حرا بطرف مکه است و رسول (صلعم) آنرا طواف میکرد و آن نیز در حرکت میآمد رسول (صلعم) گفت : اسکن یا حرا ! تا ساکن شد . و بوقت معجزه شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید بود . و زمین بطحا که يك فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد . و کوه ثور اطلح^۵ که غار رسول (صلعم) در آنجاست در راه مدینه است . و جده فرضه اهل مکه است در راه دریابد و مرحله . از پیغمبران آدم صفی و جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابوقبیس مدفونند . و صالح پیغمبر (عم) در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیک دار الندوة است ، در غربی مسجد حرام . و اسماعیل با والده اش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند و دو فرزند رسول (صلعم) که از خدیجه بوده اند و پیش از هجرت متوفی شدند در مقبره مکه خفته اند ، و آن مقبره بطرف شهرست . و از صحابه عظام فراوان آنجا مدفونند ، اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ایشان ابوامامه باهلی ، و او در سنة ست و ثمانین نماند . و از علما و اکابر اولیا ابو عبد الرحمن نسایی ، خامس ارباب الصحاح فی الحدیث ؛ و محمد بن علی کتانی^۶ . و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر خلیفه عباسی در سنة تسع عشر و ثلثمائة در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتل^۷ عام کرد

۱- « ر » : باین ؛ « ا » : مابین ؛ « ج » : مارین . ۲ - ابن حوقل ص ۵۰ (نج) .

۳ - یاقوت ج ۱ ص ۶۱۱ (نج) . ۴ - یاقوت ج ۴ ص ۴۲۶ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۷ (نج) .

۵ - یاقوت ج ۱ ص ۶۶۲ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۶ (نج) . ۶ - تفحات ۱۹۹ شماره ۲۱۵ .

۷ - « ج » : قتل .

- چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته برتر^۱ افتاده بود، و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرد و بر سر چاه میرز انداخت، و مدت بیست سال دردست قرامطه بود، تا در سنه تسع وثلثین وثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوکلای مطیع خلیفه فروختند، و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر^۲ دیگر مخاذیل ایمن ماند. حفظها
- الله تعالی الی یوم القیامة من شر^۳ کل مخذول و مطرود و مردود.

- و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرحی که متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت برین موجب است: از مکه تا سلطانیه که دارالملک ایران است براه بغداد، سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. تبریز هم دارالملک است، براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. بغداد هم دارالملک است، براه نجف اشرف، دویست و شصت فرسنگ است^۴. از مکه تا ری سیصد و پنج فرسنگ. تا اردبیل دو صد و بیست و چهار فرسنگ. تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ. تا کاشان دویست و شصت فرسنگ. تا اصفهان سیصد و یک فرسنگ. تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ. تا شوشتر دویست و سی و یک فرسنگ. تا قاین دو صد و هشتاد و هشت فرسنگ. تا نیشابور چهار صد و بیست فرسنگ. تا تفلیس پانصد و یک فرسنگ. تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ. تا مرو چهار صد و هشتاد و یک فرسنگ. تا قم دویست و نود و چهار

- ۱- «ر»: بربر؛ «ج»: برتر. ۲- عبارت میان این شماره تا علامت ستاره در «ا» چنینست و در «ر» نیز: سلطانیه که دارالملک ایرانست براه بغداد سیصد و هفتاد («ا»: هشتاد) و هشت فرسنگ و براه دمشق. تبریز دارالملک است براه نجف دویست و شصت («ا»: و نه) فرسنگ و بملک فارس و شبانکاره شیراز دار الملک است براه دریای و براه بغداد. کازرون براه دریا و براه بغداد و بملک خراسان نیشابور و براه دریا و براه بغداد است و براه دریا و براه بغداد. قش دارالملک جزایر بحر است براه دریا و براه بغداد و براه دریا. و بملک عراق عجم اصفهان دارالملک است براه بغداد و براه دریا و براه دمشق و براه خراسان نیشابور (سفید) هری (سفید) بلخ (سفید) مرو (سفید) و کرمان براه بغداد (سفید) و براه دریا (سفید). و بملکت روم براه (سفید) سیواس (سفید) ارزنجان (سفید) قونیه (سفید) و بملک ارمن خلاط (سفید) و بملک کردستان شهرزور (سفید) و بملک دیار بکر موصل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) اردبیل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) سنجان براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) و بملک گرجستان تفلیس دارالملک آنجاست براه بغداد (سفید) و بجهلان براه بغداد (سفید) و بباوندان جرجان دارالملک است براه بغداد (سفید) و بادیاران و موغان براه بغداد (سفید) و بهشروان و گشتاسفی براه بغداد (سفید) و بپهستان و نیمروز براه بغداد (سفید) و بملک خوزستان تستر دارالملک است براه بغداد (سفید).

فرسنگ . تا سبزوار چہار صد و دو فرسنگ . تا یزد سیصد و چہار فرسنگ . تا قزوین سیصد و ہفتاد فرسنگ . تا شیراز دویست و ہفت فرسنگ . تا نیریز سیصد و نہ فرسنگ . تا ہرموز دویست و چہار فرسنگ . و تا دیگر بلاد ۵ ربع مسکون^۱ کہ خارج ایران زمین است ، بچہار حد مکہ ، بقیاس^۲ بعد در طول و عرض نجومی ، چنانکہ در اکثر زیجات آمدہ . و چون این قیاس هوایی^۳ بود در ہر درجہ بقول بطلمیوس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند ، براین موجب بر آمد تخمیناً و تقریباً :

طرف شرقی - ولایات ہند ، دہلی و قنوج و سومنات ببعد سی درجہ ، ہفتصد و پنجاہ فرسنگ . و بزیٹون^۴ ببعد سی و چہار درجہ ، ہشتصد و پنجاہ فرسنگ . ۱۰
خنسای^۵ دار الملک ما چین ببعد پنجاہ و دو درجہ ، یکہزار و سیصد فرسنگ .
مچین^۶ دار الملک صین ببعد پنجاہ و شش درجہ ، یکہزار و چہار صد فرسنگ .
خان بلیغ دار الملک ختای ببعد چہل و شش درجہ ، یک ہزار و صد و پنجاہ فرسنگ . تیز و مکران و دھر^۷ ببعد بیست درجہ ، پانصد فرسنگ . دیبل^۸ ببعد بیست درجہ ، پانصد فرسنگ . قندھار و کشمیر ببعد سی و چہار درجہ ، ہشتصد و پنجاہ^۹ فرسنگ . ماوراء النہر ببعد سی درجہ ، ہفتصد و پنجاہ فرسنگ . دیار ۱۵
ایغور و تنگت ببعد سی و دو درجہ ، ہشتصد^{۱۰} و پنجاہ فرسنگ . ملک تبت ببعد سی درجہ ، ہفتصد و پنجاہ^{۱۱} فرسنگ . مملکت خوارزم ببعد بیست^{۱۲} و شش درجہ ، ششصد و پنجاہ فرسنگ . سقین و بلغار ببعد سی^{۱۳} درجہ ہفتصد و پنجاہ فرسنگ . صفانیان ببعد بیست و نہ درجہ ، ہفتصد و بیست و پنج فرسنگ .
کیماک ببعد سی و دو درجہ ، ہشتصد فرسنگ . فرخار ببعد بیست و ہفت درجہ ، ۲۰
ششصد و ہفتاد و پنج فرسنگ . کابل ببعد بیست و یک درجہ ، پانصد و بیست و

۱- <ج> : مسکن . ۲- <ج> : ہوتی ۳- <ر> : برمون . ۴- <ر> : ختای . ۵- <ا> : بنجین ؛ <ر> : بنجن (در حاشیہ نوشتہ : باید پکن باشد) . ۶- <ر> : بیر و ؛ <ا> : تیر . ۷- <ج> : دھر ندارد . ۸- <ر> : ودی ؛ <ا> : ندارد . ۹- <ا> : سی و شش درجہ نہصد . ۱۰- <ج> : ہفتصد . ۱۱- <ج> : ہفتصد . ۱۲- <ج> : سی و دو .

- پنج فرسنگ. قرغیز و سلنگا ببعده بیست و شش درجه، ششصد و پنجاه فرسنگ.
 دیار یاجوج و مأجوج ببعده شصت و دو درجه، یک هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ.
 طرف غربی - حجاج این طرف را بضرورت گذر بر مدینه باشد تا آنجا قیاس
 کنیم، و از مدینه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است: مصر تا مدینه: صد و پنجاه
 فرسنگ. اسکندریه: دویست و ده فرسنگ. دمشق دارالملک شام صد و بیست
 فرسنگ. بلاد حبشه ببعده: دوازده درجه: سیصد فرسنگ. بلاد مغرب و عبدالمؤمن
 ببعده: سی درجه: هفتصد و پنجاه فرسنگ. قرطبه، دار الملک اندلس است
 ببعده چهل و هشت درجه: یک هزار و دویست فرسنگ. قیروان ببعده سی
 و چهار درجه: هشتصد و پنجاه فرسنگ. ولایت بربر ببعده دوازده درجه^۲ سیصد
 فرسنگ.
- ۱۰ طرف شمالی - براه بغداد، دشت قبیاق: چهارصد و پنجاه فرسنگ. الان و
 چرکس: سیصد و پنجاه فرسنگ. آس و روس: چهار صد فرسنگ. دیار فرنگ:
 پانصد فرسنگ. یونان: دویست فرسنگ. صقالب: سیصد و پنجاه فرسنگ. بدریه و
 سنوریه و بلند^۳: چهار صد و پنجاه فرسنگ.
- ۱۵ طرف جنوبی - اهل این دیار را اول بمکه باید آمد، پس بمدینه رفت، تا
 مکه ثبت کنیم: طایف: هشت فرسنگ. صنعاء یمن: صد و چهل فرسنگ. تهامه:
 صد و چهل و هشت فرسنگ. عدن: صد و بیست فرسنگ. عمان: صد و چهل
 فرسنگ. سرندیب: سیصد فرسنگ. دیگر ولایات را^۴ جهت تخفیف تطویل ثبت
 نیفتاد و چون با ولایتی که در آن جوارست و مثبت شده، قیاس کنند کمیت معلوم
 گردد تخمیناً. والعلم عند الله تعالی.
- ۲۰

۱- «ج»: مغرب درو. ۲- «ج»: هشتصد و پنجاه؛ «د»: تمام جمله را ندارد؛ «ا»: افزوده:
 بلاد حمیر (جای مسافت سفید) فرسنگ بلاد سبا (سفید) فرسنگ. طرابلس (سفید) فرسنگ. دیار
 نوبه (سفید) فرسنگ. اسلیله (سفید) فرسنگ. ارمینه صغری (سفید) فرسنگ. طلیطله (سفید)
 فرسنگ. ۳- «د»: ببعده؛ «ا»: بلد. ۴- «ج»: ولایت را که.

حرم الروضة الشریفة شرّفها الله تعالی :

- روضه رسول صلی الله علیه و آله در شهر مدینه است . و آن شهر را اوّل یثرب میگفتند . رسول (صلعم) او را مدینه خواند کما قال (صلعم) : « ان الله سمی الامدینه طابة » . از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات « سه ک » و عرض از خط از خط استوا « که » . بعضی گفته اند که آن زمین را تهامه خوانند . و در صور الاقالیم گوید : تهامه از ملک یمن است ، و آن شهر و مکه از ملک حجاز ^۱ . در پای کوه اُحد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بربک فرسنگ و نیم ، و راه مکه از آن جانب در آید . و طرف غربی کوه سلع ^۲ و طرف شمالی کوه اُحدست بر دو فرسنگی ، و مدینه را از آن نزدیکتر کوه نیست ^۳ . رسول (صلعم) در وقت حرب الاحزاب بتدبیر سلمان فارسی او را خندقی حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش ^۴ . و عضد الدوله فنا خسرو دیلمی او را بارو کشید . شهری کوچکست بمساحت کم از نیمه مکه بود ، اما در آن زمین عاقل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو آب روان است و زرع ^۵ و باغستان و نخیلات دارد و خرماي بُردی و عجوة در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود . مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند ^۶ .
- و بتجارت مشغول . و در شأن مدینه احادیث بسیار واردست ، منها فی مصابیح قال النبی (صلعم) حدیث ^۷ : ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراما وانی حرمت المدینه حراما ما بین لابتیهما متفق علیه لا یراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح القتل و لا یحیط فیها الا العلف . و قال النبی (صلعم) : علی بیان ^۸ المدینه الملائکة لا یدخلها الطاعون والدجال . قال (صلعم) : من استطاع ان یموت فی المدینه فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها . و قال (صلعم) : آخر قریة من قری الاسلام خراباً المدینه . فضل بن عباس ^۹

۱- در حجازند . ۲- باقوت ج ۴ ص ۱۱۷ (نج) . ۳- ۱۰۱ درم افزوده اند : و برطرف جنوبی (بقدر دو کلمه سفید) . ۴- درم : ۱۰۱ : و دور آن خندق (قدری سفید) در عرض (بقدر یک کلمه سفید) و عمق بیست ارش . ۵- « ج » : ذراع . ۶- درم : جرده : ۱۰۱ افزوده : و بر مذهب (قدری سفید) . ۷- مشکاة المصابیح ص ۲۳۱ ؛ قزوینی ج ۲ ص ۷۱ - ۸ : ۱۰۱ : مادامها . ۹- درم : فیها شجرة . ۱۰- درم : ان یقال . ۱۱- چنین بخوانید : العباس بن الفضل العلوی و نکاه کنید به این خرداد به ص ۲۸ یادداشت « ج » (نج) .

رضی الله عنهما در حق مدینه گفت : شعر
و علی طیبة التی بارک الله علیها لخاتم المرسلین
و صرمة انصاری گفت ^۱ : شعر

فلما اتانا اظهر الله دینه و اصبح مسرورا بطیبة راضیا

- پیش از وصول رسول (صلعم) بدانجا حکامش از قبل مرزبان بادیه بودند یا از قبل حکام یمن ، و اکثر اوقات از قوم بنی قریظه یا بنی نضیر کس بر آنجا حاکم بودی ، و یکی از انصار گفته بود ^۲ شعر

نودی الخراج بعد خراج کسری و خراج ^۳ بنی قریظه و النضیر

و از خواص آن شهر ست که چون درو ترد دکنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شود ^۴.

- ۱۰ روضه شریفه که خوابگاه مصطفی (صلعم) است در آن شهر ست ، در خانه عایشه ، همانجا که وفاتش رسید ، و اکنون آن مقام داخل مسجد ست . و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمال بود ، و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و جنوب ست ، امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق (رضعما) هم در آنجا مدفونند . و بوقت آنکه رسول (صلعم) بمدینه هجرت فرمود آن موضع زمینی ساده بود ،

- ۱۵ رسول (صلعم) آنرا بخرید و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل ، و عمر (رضع) بر آن زیادتیی فرمود ^۵ ، و عثمان عفّان (رضع) بر آن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت ، و ولید بن عبد الملك مروانی بر آن عمارت فراوان افزود ، و المهدی بالله محمد بن عبدالله العباسی رحمه الله آنرا فراخ گردانید ، و مأمون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتیی کرد ، و اکنون بر آن قرار ست . طول آن مسجد چهارده گز ست و عرض دوازده گز ست ^۶ .
- ۲۰ و در اطراف آن مدارس و خانقاهات ^۷ بسیار ست و مبانئ ^۸ خیر یشمار ، از

۱- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نچ) . ۲- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نچ) . ۳- «ج» : خرج ... ۴- «ج» :

شد . ۵- «ج» : نمود . ۶- «ر» «ا» : افزوده اند : و دور بیرونش (بقدر يك كلمه سفید

مانده است) . ۷- «ر» : خوانق . ۸- «ر» : بنای .

جمله درین عهد امیر چوپان در غربی آن مدرسه و حمامی ساخت، و پیش از آن در مدینه حمام نبود، و در آن حدود مساکن مردم نیز بسیارست. و در فضیلت آن مسجد در مصایح^۱ از رسول (صلعم) مرویست که: مابین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنة و منبری علی حوضی. و در کتاب استظهار الاخبار تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک^۲ قاضی رکن الدین جوینی آمده است که حاکم اسماعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه مغرب بود، از مدینه علوی را بفریفت تا در شب از خانه او توبه بروضه رسول (صلعم) میزدند^۳ تا امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر خطاب (رضعما) از آن روضه بیرون آوردند و هرچه خواهند با ایشان کنند^۴. و در آن روزها در مدینه گرد باد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد، مردمان بترسیدند و در انابت کوشیدند، و در حرم رسول (صلعم) گریختند. آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد، حاکم مدینه نقابان را بگرفت و سیاست کرد، همان روز هوا خوش شد، و این حال در سنه احدی عشر و اربعمیه بود. و از کرامات ابوبکر و عمر (رضعما)، که بعد از وفاتشان بقریب چهارصد سال چنین ظهور یافت حاکم اسماعیلی آن سال بسر نبرد.

مصلی حضرت رسول (صلعم) که در اعیاد و ایام شریفه درو خطبه فرمودی در غربی مدینه است و داخل شهر. و مقبره مدینه، که بقیع خوانند، در شرقی شهرست و درو قبور ابراهیم بن رسول (صلعم) و بنات مصطفی (صلعم) و عثمان بن عفان و امیر المؤمنین حسن و عباس بن عبدالمطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا آسوده اند، اول ایشان اسعد بن زراره^۵ و او هم در آن سال وصول رسول (صلعم) بمدینه در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنه احدی و تسعین نماند. و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند. و از کبار ائمه

۱- ج ۱ ص ۳۰۰ سطر ۱۰ و ۶ از پایین. ۲- نگاه کنید به H. KH شماره ۶۰۹ و ۱۱،

۴۱۸ ۳- «ر»: بزیند. ۴- «ه»: بتقدیم رسانده. ۵- «ج»: فرمودی و آن.

۶- کلمه در «ا» نیست. ۷- «ا»: وضوان. ۸- درس ۸ سطر ۱۸ گفت او در مکه مدفونست (۲).

- و علما : امام مالک بن انس الاصبیحی و نافع اوّل قرّاء سبعة ، و عثمان . و مالک مابین گورستان بقیع و گورستان جهودان به دارالبوارمدفونند . و چاه اریس ، که انگشتی رسول (صلعم) از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده بود و پیدا نگشت ، در نخلستان قباست ، بر دو میلی^۱ مدینه ، مایل قبله ، و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده . و در حوالی آن شهر دیهها ، معتبر بوده است بل قصبات مشهر ، اکثر آن اکنون خرابست ، منها خیبر بریست و هفت فرسنگی ، و آن دیه سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن ، قری بسیار و خانه ییشمار^۲ بوده . و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی ، و آن بمساحت بزرگتر از طایف بوده . و دیه حجر از توابع وادی القری است ، بر یک روزه راه ازو ، و آن مقام قوم نمود بوده است و حق تعالی در قرآن در حق آن قوم فرموده که : « و نمود الذین جابوا الصخر بالواد »^۳ زیرا که ایشان در کوه خانها ساخته بودند ، چنانکه حق تعالی میفرماید : « و تنحتون من الجبال بیوتا »^۴ . و در آنجا چاهی بوده که درگاه^۵ نزاع ایشان با ناقة صالح (عم) بآبخشور از آنجا حق تعالی فرموده قوله : « لها شرب ولکم شرب یوم معلوم »^۶ . و حصن ینبع^۷ بر امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) وقف کرده بود ، بعد ازو اولادش بتصرف داشتند . و دیه فذک که رسول (صلعم) چون^{۱۰} بصلح مسخر گردانیده خاص خود فرموده بود ، بعد ازو فاطمة (عم) و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند ، امیر المؤمنین عمر (رضع) مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبر انرا میراث نبود ، کما قال النبی (صلعم) : « نحن معاشر الانبیاء لانورث ماتر کناه صدقة » . و دیه سمیره برسی فرسنگی مدینه ، باقلعة فید از ولایت طی که عایشه میگفت که رسول (صلعم) بمهرمن داده و امیر المؤمنین^{۲۰} علی (رضع) مسلم نداشت و مواضع عربیه^۸ و وحیده و نمرة و حدیقة و عادى و خضرة

۱ - (ج) : میل . ۲ - (ج) : قری خانه زیاد . ۳ - سوره ۸۹ (فجر) آیه ۸ . ۴ - سوره ۲۶ (شعراء) آیه ۱۴۹ . ۵ - سوره ۲۶ (شعراء) آیه ۱۵۵ . ۶ - (ج) : کار . یا فو ج ۴ ص ۱۰۳۹ (نج) . ۷ - افزوده و گفت (قدری سفید) ۸ - اصل مریه (متن تصحیح قیاسیست) .

وسایرة^۱ ورحبه و سیالة و سایة و رهاط و غراب و اکحل و حمیة^۲ و غیر آن دیگر قرای مدینه اند. و دیه جار فرضه اهل مدینه است، بر سه مرحله شهر. و کوه رضوی که سنگ اوسان^۳ از آنجا آرند، هم بر سه مرحله شهرست، بر سر راه بنی طی و دیه ابوا که مادر رسول (صلعم) آنجا مدفون شد، بر راه مکه است بر چهل و چهار فرسنگی^۴ مدینه. و مرحله جحفة که میقاتست بده فرسنگ ازو برسوی مکه است. و تیه موسی (عم) بر راه مصر و شام است، تا مدینه بچند مرحله، و آن زمین بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آنست و بدیگر نقلها کمتر ازین.

مسجد اقصی - آن مسجد در شهر اورشلیم است. و آن شهر را بعربی بیت المقدس و بعبری ایلیا خوانند. از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «نول» و عرض از خط استوا «لان». بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت. و در کتاب معارف^۵ ابن قتیبة آمده که: وهب بن منبه گوید که اسحاق پیغمبر (عم) پسرش یعقوب (عم) را فرمود که دختر^۶ خال خود لابان بن ناهر بن آزر را در نکاح آورد، و او بدین مهم عازم خانه خال خود شد، در آن راه شبی بمرحله اورشلیم بخواب دید که بر فوق او از آسمان دری گشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فریشتگان ازو فرومی آمدندی و برو میرفتندی، پس حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی: «انی انا الله لا اله الا انا الهك و اله آبائك^۷ و قد ورتك هذه الارض المقدسة و ذريتك من بعدك و بارکت فيك و فيهم و جعلت فيكم الكتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معك احفظك حتی اردک الى هذا المكان و اجعله بيتا تعبدنی فيه و ذريتك فهو بیت المقدس»، بدان سبب آن زمین را قدس خواندند. و یعقوب بعد از تأهل در زمین کنعان مقام کرد. و کنعان بر سه فرسنگی آنجا است. بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلیم ساختند و تختگاه

۱ - در معجم البلدان: سایر. ۲ - ابن خرداد به ص ۱۲۹ - ۳ - «ج»: آسان؛ «ا»: لالسان. (متن تصحیح قیاسیست). ۴ - «ج»: فرسنگ. ۵ - ص ۲۰. ۶ - «ج»: دختران - (نام دختران: راجل و لبنه است. مصحح). ۷ - «ر»: «ا» «ه» افزوده اند: ابراهیم و اسمعیل و اسحق.

- آنجا بردند و چون روزگار بزمان داود (عم) را رسید حق تعالی او را خلافت داد چنانکه در کلام مجید میفرماید، قوله تعالی: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»^۱. او در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از و پسرش سلیمان (عم) با تمام رسانید^۲. و از تاریخ اتمام عمارتش تا اکنون دوهزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته اند. گویند سلیمان (عم) بتمشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد. عزرائیل بفرمان ربّ جلیل روحش قبض کرد، او همچنان ایستاده بود، تا بعد از یک سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه^۳ چوب عصا خورده، عصا بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد. و بعد از آن بخت النصر بکین یحیی پیغمبر (عم) بیت المقدس خراب میکرد، آن^۴ مسجد را نیز خراب گردانید. عزیر پیغمبر (عم) را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت، بر دلش سخت گران آمد و گفت ۱۰ آیا خدای تعالی این مسجد و شهر را باز کی آبادان گرداند،^۵ بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او را قبض کردند، و او صد سال خفته بود، تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل او را کوشک^۶ و فارسیان گودرز اشغانی^۷ خوانند آنرا بحال عمارت آورد. و بعد از آن عزیر (عم) زنده شد و تجدید دعوت دین موسی (عم) کرد و^۸ ایشانرا دلیل شد تا توریة که شعای پیغمبر (عم) نوشته بود و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده و کس نمیدانست که کدام^۹ ستونست. بیرون آوردند، و مصدق دعوی عزیر (عم) شد، و او را در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد. و ایشان در رواج دین و تزئین عمارت آن مسجد می افزودند. در عهد اسلام، امیر المؤمنین عمر خطاب (رضع) آن مسجد را در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد. و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا غنیم ۲۰ المثل شد و بمرتبیهی رسید که در تاریخ شام و مغرب آمده که در ربع مسکون

۱ - سورة ۳۸ (ص) آیه ۲۵ - ۲ - در: افزوده: طول... و عرض... (اما جای اعداد نماینده طول و عرض سفید مانده است). ۳ - «ا»: مورد. ۴ - «ج»: بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن. ۵ - «ج»: بتازگی... نماید: «ر»: بتازگی... ۶ - «ر»: کوشک. (ظ: کوروش). ۷ - «ر»: اشکانی. ۸ - کلمه از «ر» است. ۹ - «ر»: در کدام.

بغیر حرمان^۱ عمارتی عالی تراز آن عمارت نیست . و در سنه تسعین و اربعمائه هجری
 فرنگان^۲ آن ملک را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابها اسلامی خراب
 کردند و نود^۳ و پنج سال برین صورت بماند ، تا در سنه خمس و ثمانین و خسمائه
 آل ایوب آنرا بتوفیق الله بحوزه اسلام گرفتند و دروشعار مسلمانی آشکارا کرده
 بر درگاهش نوشتند : قوله تعالى « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض
 ۵ یرثها عبادی الصالحون »^۴ . و سنگ صخره که رسول (صلعم) در شب اسری از و بمعراج
 رفت ، و آن سنگ بموافق رسول (صلعم) ده گزی یک طرفش از زمین برخاست ،
 و چون رسول (صلعم) گفت که « قِف » همچنان نیم خیز بماند ، در آن مسجدست
 و اکنون زیارتگاه معتبر . و اکثر مشاهیر انبیا که آنجا بوده اند هر یک را محرابیست
 ۱۰ اما محراب داود (عم) از همه معتبر ترست ، هم بعمارت و هم بتبرک . و در کتاب مسالك
 الممالك^۵ آمده که مقام حضرت ابراهیم خلیل^۶ بر سیزده میلی مسجد اقصی است ، که
 چهار فرسنگ و میلی بود ، و اکنون آن موضع شهر چه بیست که دورش سه هزار گام
 باشد . و در کتاب صور الأقالیم آمده که بر دوفرسنگی بیت المقدس دیهی است آنرا
 ناصره^۷ الجلیل خوانند ، گویند^۸ ولادت عیسی (عم) آنجا بوده است و ترسایان را
 ۱۵ بدین سبب نصرانی خوانند . والله اعلم .



۱- «د» : حرمان . ۲- «د» : فرنگیان . ۳- «د» : و تانود . ۴- سورة ۲۱ (انبیاء)
 آیه ۱۰۵ . ۵- ابن خردادبه ص ۷۹ . ۶- «ا» : خلیل الله . ۷- «ن» : بیت لحم . یاقوت
 ۱۳ ص ۷۷۹ . ۸- کلمه از «د» است .

قسم دوم

در شرح احوال ایران زمین . و آن مشتملست بر مطلعی و مقصدی و مخلصی^۱

مطلع

در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود اقصای^۲ و قبله بلاد آن :

فاما شرح قسمتها : در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره یی از آنست

اقاویل مختلفست . فارسیان گویند حکیم هرمس که او را «المثلث بالحکمة» خوانده اند و «بالنعمه» نیز گویند ، زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود ، و او ادريس پیغمبر (عم) بود^۳ ، زمین را بهفت بخش کرده است بر سبیل هفت دایره ، یکی در میان

- و شش در حوالی : اول از طرف جنوب کشور هندوان است ؛ دوم کشور تازیان و یمن و حبش ؛ سیم کشور شام و مصر و مغرب ، چهارم که وسطست کشور ایران زمین ؛ پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ؛ ششم کشور ترك و خزر ؛ هفتم کشور چین و ماچین و ختای و ختن و تبت . و بعد از آنکه فریدون مملکت خود را بر سه پسر خود بخش میکرد ، بر پنهان سه قسم کرد : قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را داد^۴ و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود . پسر کهنتر ، ایرج را^۵ داد و بدو باز خواندند و ایران گفتند^۶ و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته^۷ :

و قسمنا ملكنا فی دهرنا ☆ قسمة اللحم علی ظهر الوضئ
و جعلنا الشام و الروم الی ☆ مغرب الشمس الی الغطریف سلم
و لتور جعل الترك له ☆ و بلاد الصين یحویها ابن عم

۱- «ا» افزوده : و مختصی . ۲- «ج» : حدود آفاق . ۳- «ر» : است . ۴- «ر» : سلم . ۵-

بخشید ؛ «ج» : سلم داد . ۶- «ج» : به پسر ... ایرج . ۷- «ج» : خواند ... ؛ «ا» : خوانده

ایران گفتندی . ۷- ابن خرداد به ص ۱۶ ؛ مسعودی ج ۲ ص ۱۱۶

ولایران جعلنا عنوة * فارس المملك و فزنا بالنعم
و مشهورست که سلم و تور جهت آنکه بخش ایرج بهتر داده بود، او را بکشتند
و آن کینه در میان آن مملکتها بماند. و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست
و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند بهوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام
داشته^۱، اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوبست. و اهل عرب گویند که نوح
پیغمبر (عم) ربع مسکون را بردرازی بسه بهره کرد: بخش جنوبی حام را داد، و آن
زمین سیاهان راست^۲؛ و بخش شمالی یافث را داد و آن زمین سفید رویان^۳ و سرخ
چهر گانراست؛ و بخش میانی سام را^۴ داد، و آن زمین اسمرانراست، و ایران از آن
جمله است. و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدّم ربع مسکون را از مصر برپهنه^۵
بدو نیم توهّم کرده اند: شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا از دریای شام بدو
نیم کرده^۶، جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوییه خوانند، و آن مقام سیاهانست،
و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی^۷ گویند، آن مقام سفیدان و سرخ چهر گانست
و نیمه ایسیا را بوریب^۸ از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب
باز بدو بخش کردند: طرف میان کمتر، و طرف بیرون بیشتر. جانب میانرا ایسیای
خُرد خواندند، و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزرست؛ و جانب بیرون را
ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و ختن و ماچین و چین و هند و سند و آن حدودست.
و حکماء هند بخش ربع مسکون را بصورت سه در سه نهاده اند: بخش جنوبی
را دکشن^۹ خوانند و آن زمین تازیانست و بخش شمالی را اوتر^{۱۰} خوانند
و آن ترکانراست؛ و بخش شرقی را یورت^{۱۱} خوانند و اهل چین و ماچین راست؛
و بخش غربی را بسجم^{۱۲} خوانند، قوم مصر و بربر راست؛ و بخش زاویه ما بین جنوب و

۱- «ج»: داشت. ۲- «ر»: سیاهان و تازیانست؛ «ج»: سیاهانست؛ «ا»: سیاهان
و تازیان راست. ۳- «ج»: سفیدان. ۴- «ج»: را سام. ۵- کلمه از «ا» است.
۶- «ا» از «ا» است. ۷- «ج»: «ا»: کرد. ۸- «ج»: اورپی. ۹- کلمه از «ر» است.
۱۰- «ر»: دکش. ۱۱- «ر»: اوبر. ۱۲- «ر»: لورت؛ «ج»: یورب. ۱۳- «ر»:
تنعنم؛ «ا»: بسجم.

شرق اگنی^۱ گویندهندوان راست؛ و بخش زاویه مابین شرق و شمال ایشن^۲ خوانند قوم ختای و ختن راست؛ و بخش زاویه مابین شمال و غرب بایب^۳ گویند، اهل روم و فرنگ راست؛ و بخش زاویه مابین غرب و جنوب نیرت^۴ گویند، اهل قبط و بربر و افریقیه^۵ و اندلس راست؛ و بخش میانین^۶ مدویش^۷ خوانند، یعنی میانه مملکت و ایرانیان راست. غرض آنکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکونست و خلاصه دیار و اکناف و امصار و اطراف آن.

اما طولها و عرضها - ملك ایران زمین بموجب شرح ماقبل در واقع بر میان ربع مسکونست مایل بغرب، چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقیست و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارمست و اندکی از اقلیمهای دویم و پنجم افتاده است، و شرحش برین موجب:

طولش از قونیة روم است و آن را «نول»^۸ طول است تا جیحون بلخ و آنرا «صا»^۹ طولست. مسافت مابین الطولین که طول ایران زمین باشد^{۱۰} بحسب اصطربلاب^{۱۱} «لدل»^{۱۲} باشد که بحساب بطلمیوسی هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی^{۱۳} هفتصد و شصت و یک فرسنگ و تسعی، و بقیاس ابوریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ^{۱۴}. از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ، و از سلطانیه تا قونیة روم سیصد و یک^{۱۵} فرسنگست.

و عرضش از عبادان بصره است و آن را «کطک» عرضست تا باب الابواب تمورقپو و آنرا «مه»^{۱۶} عرضست، مسافت مابین العرضین که عرض ایران زمین باشد^{۱۷} باصطربلابی^{۱۸} «یه»^{۱۹} باشد که بحساب بطلمیوسی سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار پیمانی^{۲۰} سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و ثلثان تسعی بود، و بقیاس

۱- «ا»: اگنی. ۲- «ر»: الش. ۳- «ا»: بایت. ۴- «ر»: شرب. ۵- «ج»: افریقه؛

۶- «ا»: افرقیه. ۷- «ج»: دربین. ۸- «ر»: مدیش؛ ۹- «ا»: مدویش. ۱۰- «ا»: سه مه.

۱۱- «ا»: قا. ۱۲- «ج»: است. ۱۳- «ا»: لدلو. ۱۴- «ر»: بنانی؛ ۱۵- «ا»: بنانی.

۱۶- «ا»: افزوده؛ و بحسب پیمایش طرف (بقدر دو کلمه سفید) فرسنگست. ۱۷- «ا»: سیصد.

۱۸- «ا»: محرم. ۱۹- «ا»: باصطربلابی «بدک»؛ ج: باصطربلاب...

ابوریحان^۱ دویست و هفتاد و یک فرسنگ باشد و بحسب پیمایش^۲ طرق از عبادان^۳ تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد^۴ و از سلطانیه تا باب الابواب تمورقپو^۵ صد و یازده فرسنگ باشد^۶. و ساختش بحسب طول و عرض پیمایش^۲ به اصطلاحی «تم» و این اعلاء طول و عرض ایران زمین است، و لاشک تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیارست. اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوار است^۷ و آن در مرتبه اعلاست، اینجا نیز آنچه^۸ مرتبه اعلا دارد، ثبت افتاد. و صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است، بر این موجبست که درین جدول نهاده میشود، و اگر چه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعة اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرض تقریباً سی و هشت درجه، اما چون ازین شرح طول و عرض، غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعة افتاده است، سهولت را از آنچه از حدایران دور بود اجتناب واجب نمود، بدان سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه درجه باشد، و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه وبالله التوفیق^۹.

و اما حدود اقصیها^{۱۰} - ایران زمین را حد شرقی ولایات^{۱۱} سند و کابل و صغانیان و ماوراءالنهر و خوارزم تا حدود سقین و بلغارست؛ و حد غربی ولایات^{۱۲} اوجات روم^{۱۳} و نیکسار^{۱۴} و سیس شام؛ و حد شمال ولایات^{۱۵} آس و روس و مکی^{۱۶} و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات^{۱۷} و ایران زمین فلیج^{۱۸} اسکندر و بحر خزر است که آنرا بحر جیلان و

۱- «۱»: ابوریحانی. ۲- «ج»: پیمایش. ۳- «۱»: عبادان بصره. ۴- در «۱» جای مقدار مسافت سفید است. ۵- «ج»: قابو. ۶- «ج»: استوا. ۷- «ج»: آنجا نیز آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است. ۸- جدول در «۱» و «ج» نیست. ۹- «د»: حدود اقصیها. ۱۰- «ج»: ولایت. ۱۱- دو کلمه اخیر در «ج» نیست. ۱۲- «۱»: بکفور؛ «د»: بکفور. ۱۳- «د»: مکس.

- مازندران نیز گویند. و حدّ جنوبی از بیابان نجدست که براه مکه است و آن بیابانرا طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است^۱ پیوسته است و تا ولایت هند میرسد. و اگر چه از این ولایات^۲ بیرونی بعضی احياناً در تصرف حکام ایران بوده است، و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته اند، اما چون ازین حدود غرض شرح ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمودن^۳.
- و اما قبله بلدانها - قبله تمامت ایران زمین مابین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود بر رکن آن موضوعست بر آن سه طرف دیگر شرف دارد، و حدیث نبوی برین معنی دلیلست، قال (صلعم):^۴ «ان الرکن و المقام یا قوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء ابناء^۵ مابین المشرق والمغرب».
- و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است، و لاشک بحسب افق طول و عرض بلدان قبله هر موضع را با دیگر ولایت تفاوتی باشد و ولایات^۶ عراقین و آذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعض^۷ گرجستان و تمامت^۸ کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعض^۹ خراسان را، باید که چون روی بقبله آرند، قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود، و عیّوق را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب را غروب در پیش قبله بود و، در وقت اعتدال ربیعی و خریفی مغرب بر دست راست بود^{۱۰} و مشرق بر دست چپ نزدیک بود. و ولایات^{۱۱} ارمن و روم و دیاربکر و ریمه و بعض^{۱۲} گرجستان را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد. و ولایات^{۱۳} بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفاذه و قهستان و بعض^{۱۴} خراسان را میل بجانب غرب^{۱۵} باید کرد تا روی بقبله درست آید. و مکران و هرمز و قیش^{۱۶} و بحرین را

۱- «ج» : است و . ۲- «ج» : ولایت . ۳- «ج» : در : نمود . ۴- مشکاة المصابیح

ص ۲۱۹ . ۵- کله در «ر» نیست؛ «ا» : لاضاء، اما . ۶- «ج» : ولایت . ۷- «ج» : «ا» :

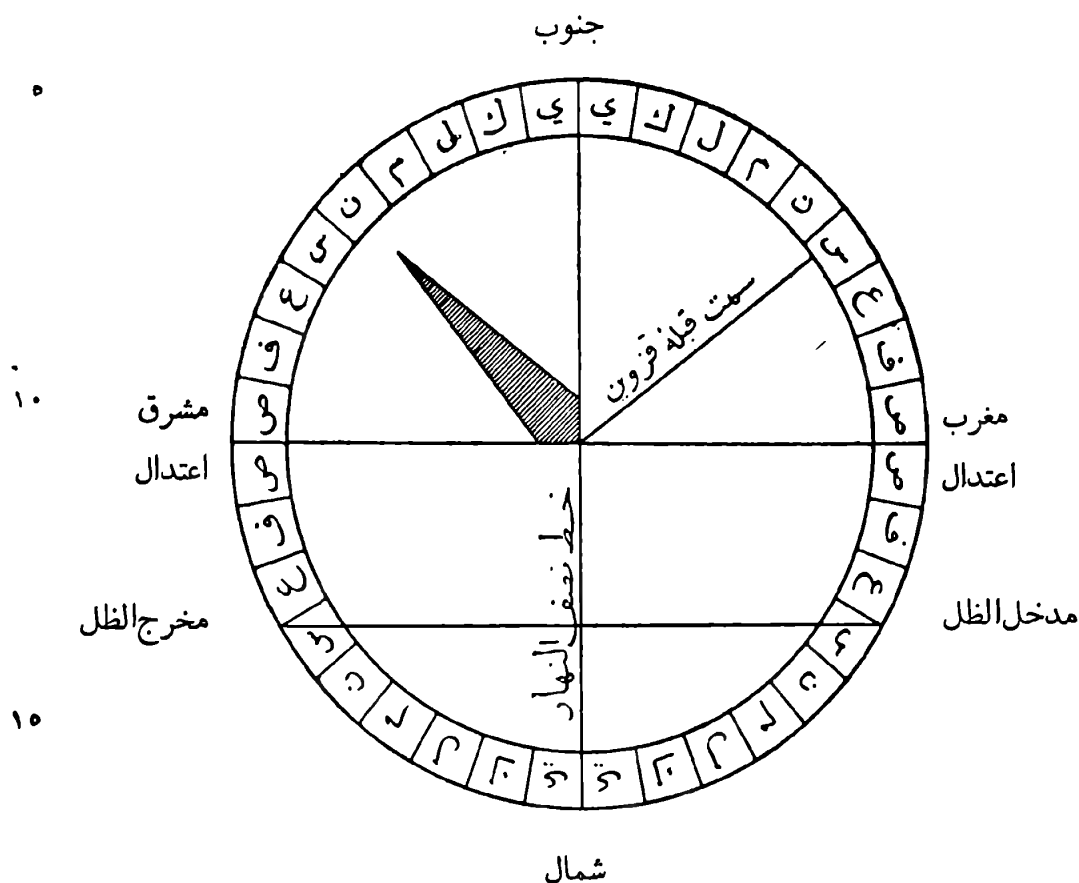
تمام . ۸- کله از «ا» است . ۹- «ج» : غرب این شرح . ۱۰- ج : قیس .

روی بمغرب مطلق باید کرد . و صورت هریک^۱ در جدولی که در ماقبل ذکر رفت
 بتخمین روشنت . و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط
 مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار
 میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است ، و طریق دایره هندی آنکه زمین
 را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعاً انحراف و تغییر و علو نباشد ،
 و بحیثیتی بود که اگر قدری آب بر آن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود ،
 بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند ، پس بر آن زمین به بُعدی که خواهند دایره
 بکشند و ببلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریک و
 بنش^۲ همواری مقعر^۳ باشد تا آسان بر زمین نشیند ، و آن عمود را بر مرکز دایره نهند
 و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتواند^۴ رفت و باید که بعد سر عمود بدایره
 هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره
 هندی است ، پس بوقت چاشت ظلّ عمود را گوش دارند تا چون از بیرون دایره در
 اندرون دایره خواهد آمد ، بر خط دایره موضع ملتقای آن ظلّ نشان کنند و همچنین
 در وقت عصر که ظلّ بطرف دیگر ، از اندرون دایره هندی بیرون خواهد رفت ، موضع
 ملتقای ظلّ بر دایره هندی نشان کنند و برین هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و
 آن خط را تنصیف کنند و از این منتصف^۵ و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه
 بجانبین دایره هندی برسد ، این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد . و ازین خط در
 آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود ، هر دو قوس را تنصیف کنند و خطی بر
 آن کشند ، لاشک آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و
 مغرب بلد مطلوب باشد و ازین^۶ دو خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل
 باشد : دو نقطه که بر خط مشرق و مغرب بود ، شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال
 بود ، و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال بود ؛ و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد

۱ - «ج» : هریک را . ۲ - بجز «ا» : تنش . ۳ - «خ» : متوازی و مقعر ؛ «ر» :

متوازی و مقعر ؛ «ج» : موازی و مقعر . ۴ - «ج» : نتوان . ۵ - «ا» : تنصیف . ۶ - «ج» :
 و این .

جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود. و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی منقسم شود و هر ربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه‌یی بود و صورت دایره هندی اینست که کشیده شده :



پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود، و گفته شد که طول مکه شرفها الله تعالی «عز» و عرض آن «کام»، پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد، شهر مطلوب و مکه بر یک خط نصف النهار افتاده باشد بر تقدیر مساوات طولین. و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود، سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب، یعنی چون روی بقبله آرد شمال بر پس پشت ایشان بود. و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب کمتر از عرض مکه بود، سمت قبله بر خط نصف النهار بود بجانب شمال،

- یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود. و اگر عرض بلد مطلوب و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف، سمت قبله بر خط مشرق و مغرب بود. و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله روی بمغرب باشد و اگر کمتر بود^۱ روی بمشرق باشد. و درین چهار صورت حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد. اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب درخور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه باشد، در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه باشد، سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود، و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد. و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرضش کمتر از عرض مکه بود، سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد. و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه و عرضش بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد. و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله، و جهت سهولت تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد. و عمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضل^۲ ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و فضل ما بین الطولین در طول جدول و تفاضل^۳ ما بین العرضین در عرض جدول در آرند، آنچه برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو، در جدول انحراف، سمت قبله باشد از خط نصف النهار، و آن قدر درجه و دقیقه بود، پس اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود، بمقدار آن انحراف از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوبست از دایره هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که رسند^۴ میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند، آن خط سمت قبله آن موضع باشد، محراب بر آن خط راست کنند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض مکه باشد، بقدر انحراف سمت، از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق
- ۱- «ج» : بمغرب بود ... باشد. ۲- «ج» : تفاضل. ۳- «ج» : برسند.

- باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب باید شمرد. و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از عرض مکه بیشتر، از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در معرفت سمت قبله تمام است. و جهت معرفت طریق این عمل، تمثیل را، معرفت سمت قبله قزوین یاد می‌رود تا برین قیاس در جمیع بلاد عمل توان کرد: قزوین را طول «فه» و عرض «لو» و مکه را شرفها الله تعالی طول «عز» و عرض «کام»، تفاوت ما بین الطولین «ح» و ما بین العرضین «یدک»، تفضیل ما بین الطولین از طول جدول در آمدیم و تفضیل ما بین العرضین از عرض جدول بموضع ملتقاء هر دو بعد بتدقیق^۱ حساب کرده شد «کح لو»^۲ بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه بر آمد، این مقدار انحراف سمت قبله قزوین است از نقطه جنوب. و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم، سمت قبله قزوین شد، چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول اینست که بر این صفحه^۳ نگاشته شد و الله اعلم بالصواب.

۱۵

مقصد

- در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت. و آن بیست بابست هر يك در وصف مملکتی از ممالك ایران^۴.

- و در تمامت ایران زمین قری^۵ شهر است بیرون ولایات مفرد. حقوق دیوانی آن پیش از این فترات، بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده است، و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمی‌کردند^۶ و جدا گانه نوشتندی، بچند نوبت که جامع الحساب ممالك نوشتیم تا اول عهد غازان خان تغمده الله بغفرانه یک هزار

۱- «ج»: تدقیق. ۲- «ا»: کرمج. ۳- جدول را در صفحه علیحده قرار دادیم.

۴- جمله «الممالك ایران» از «در» است: «ا»: از ذکر بلاد ایران زمین و آن بیست بابست هر يك در وصف مملکتی. ۵- کلمه دو «در» نیست و در «ا» بقدر جای سه کلمه سفید مانده است.

۶- «ج»: نمی‌کرده‌اند.

و هفتصد و چند تومان بوده است ، و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که ولایات^۱ روی بآبادانی نهاده بوده ، بمبلغ دو هزار و صد^۲ تومان و کسری میرسید ، و اکنون همانا نیمه^۳ آن نباشد ، چه اکثر ولایات از^۴ تحکمت و تردّد لشکرها بر افتاد و دست^۵ از زرع باز داشتند و در مسالك الممالك^۶ آمده که در هجدهم سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کفر بود ، زیرا که در نوزدهم حضرت رسول (صلعم) بشرف و حی مشرف شد ، جامع الحساب مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار و بیست هزار دینار زر سرخ بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند ، و بقیاس این زمان هشتاد هزار و چهار تومان رایج^۷ باشد . و در رساله^۸ ملک شاهی آمده که در عهد سلطان ملک شاه سلجوقی بیست و یک هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دانگ حساب کردند ، که پنجاه هزار تومان و کسری بودی . خرابی و آبادانی جهان ازین قیاس توان کرد ، و شک نیست که خرابی که در ظهور دوات مغول اتفاق افتاد و قتل عامی^۹ که در آن زمان رفت ، اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی ، هنوز تدارک پذیر نبودی و جهان با آن^{۱۰} حال اول نرفتی که پیش از آن واقعه بود علی الخصوص درین زمانه از کثرت وقوع حدثان : ۱۵

یت

هر روز که بگذرد خوشا آندۀ دی

هر سال که نو شود خوشا غارت پار ،

ورد خلائق باشد^{۱۱} . حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده مملکت ایران زمین^{۱۲} و سایر بلاد مسلمین را تا ابد الدهر از نکبات زمان در حفظ و امان خود نگاه دارد و امنی^{۱۳} کامل و رخصی^{۱۴} شامل و عدلی تمام و ثباتی بردوام کرامت کناد . بمنّه وجوده وسعة لطفه و کرمه . ۲۰

۱- «ج» : در ولایت . ۲- «ر» : پانصد . ۳- «ج» : «ا» : از این . ۴- «ج» : بر افتاده

است دست . ۵- ابن خرداد به ص ۱۵ . ۶- «ر» : در رایج . ۷- «ج» : عام .

۸- «ج» : بدان . ۹- «ج» : شده . ۱۰- «ج» : ایران زمین مملکت ؛ «ر» : مملکت ایران .

۱۱- «ج» . امانی . ۱۲- «ج» : رخصی .

باب اول

در ذکر بلاد عراق عرب

- در مسالك الممالك آمده که عراق عرب را دل ایران شهر خوانده اند ، و چون دل سلطان وجودست ، ابتدا بشرح آن اولی بود . و در صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است آنرا مقدم داشتن بهترست ^۱ .
- و بحقیقت چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (عم) را دار الملک بوده ، و آنجا آسوده ، و پانصد و چهل سال مقرر خلافت بنی عباس گشته ^۲ ، آنرا تقدیم واجبست :
- حدودش تا یابان نجد و دریای فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیاربکر پیوسته است . طولش از تکریت تا عبّادان صدویست و پنج فرسنگ ، و عرض از عقبه حلوان تا قادیسیّه محاذی یابان نجد هشتاد فرسنگ . مساحتش باشد ده هزار ^۳ فرسنگ ^۴ و در عهد خلافت عمر خطاب (رضع) که عراق عرب را بر مسلمانان وقف فرمود ^۵ ، بمساحت جربان ^۶ آن اشارت کرد ، بعد از احتیاط به سی و شش بار هزار هزار جریب بر آوردند . و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت دارد ، هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت گز در شصت گز . چنانکه این ده هزار فرسنگ چهارصد بار هزار هزار جریب باشد . اما جهت آنکه این مساحت ^۷ ده هزار فرسنگ از طول و عرض مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد ، و این معنی در واقع صورت نبندد چه مالا کلام جانبی ^۸ فراختر و جانبی ^۹ تنگتر اتفاق افتد ^{۱۰} و بیشتر آن دیار خود ییابانها و بطایح است که خراب و عاطل تواند بود و آن مساحت که در عهد عمر (رضع) کرده اند لاشک بر زمین مزروع و مغروس بوده باشد که آب بر آن مشرف شود ، و بدان سبب این تفاوت دارد . و عمر (رضع) بر یک جریب ^{۱۱} زمین گندم کار ، چهار درهم ؛ و بر زمین جو کار ، دو درهم ؛ و بر نخلستان ، هشت درهم ،

۱- «ج» : اولیترست . ۲- «نچ» : نسخه پاریس اینجا و بسیاری موارد : «رضع» . ۳- «ر» :

آل عباس بوده . ۴- جمله اخیر در «ر» نیست . ۵- «ج» : نمود . ۶- «ج» : جربان .

(جربان ، بضم اول ، جمع جریب است) . ۷- «ج» : آن ؛ «ا» ندارد . ۸- «ج» : جالی .

۹- «ج» : افتاد .

و چهل نخل را جریبی شمرده‌اند؛ و بر رز و میوه، شش درهم خراج معین فرمود^۱ و اهل ذمت را شمار کرد^۲، پانصد هزار آدمی بر آمدند، ایشانرا سه مرتبه معین کرد: اعلی را چهل و هشت درهم؛ اوسط را بیست و چهار درهم، و ادنی را دوازده درهم جزیه معین^۳ کرد، تا سال بسال میدادند. مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درهم بود که باصطلاح این زمان دوهزار و صد و سی و سه تومان و کسری باشد. و در عهد حجاج بن یوسف بهجده بار هزار هزار درهم آمد که سیصد تومان این زمان باشد، تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین^۴ اثر کرد، اگرچه سنیان عمر را عادل داند و الا^۵ شیعه ظالم شمرند. و هرچه از آن ترتیب اکنون برقرارست خراج راتب میخوانند، و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملک در سنه خمس و ثلاثین خانی، سیصد و چند تومان رایج بود، و از آن نیز بسبب ظلم حکام منکسر شد، و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر (رضع) مساحت کرده‌اند معمور و مزروع و مغروس بودی، اضعاف این قدر بیش حاصل داشتی، چه اگر همه را جوکار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یک هزار و دوست تومان رایج باشد. و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا می کردم نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند، عراق عرب را زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده است. ولیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه‌ی بوده است که ذبح گاورا مانع بوده‌اند. و شاعری گفته است^۶:

شعر

شکونا الیه خراب السواد ✽ فحرم جهلا لحوم البقر

۲۰ اکنون چون حکام را اهتمام بآبادانی جهان^۷ نمانده است، چنانکه باب المال بعضی ولایات عراق از نهیب (؟) عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده‌اند، لاشک محصول آن

۱- «ج»: کردد؛ «ر»: کرس. ۲- «ج»: کرده. ۳- «ج»: متعین. ۴- «ر»: چنین.

۵- «الا» زایدی نباید. «خ» و «ر» و «ا» تمام جمله را ندارند. ۶- «ا» کلمه را ندارد و

بقدر سه کلمه سفید گذاشته است. ۷- ابن خرداد به ص ۱۵؛ یا قوت ج ۳ ص ۱۷۸

۸- «و»: ولایت. ۹- «ر»: ولایت.

وقتی تا این زمان چنین باشد. حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام عادل منصف نصب گرداناد، آنکه علی مایشاء قدیر. و اکنون بشرح ولایات^۱ و بلاد مشغول شویم و اگر چه بنسبت حروف، اوّل حرف «الف» باید نوشت و شهر کوفه از حرف «کاف» و بغداد از حرف «باء» است، اما چون کوفه دارالملک و مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) است، و بغداد امّ البلاد آن مملکت و مقرّ خلافت بنی عباس بوده و مشهد امام موسی الکاظم (عم) و امام محمد تقی (عم) بوده^۲ ابتدا بدان هر دو کرده باز بسر ترتیب حروف رویم، و در تمامت ابواب همین قاعده مقرّ رست که اول دارالملک هر دیار را یادکنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم:

- ۱۰ کوفه - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات «عطالت»^۳
- و عرض از خط استوا «لاله» و از روی اتفاقی چون این طول و عرض بحسب تجنیس عطلت و لاله است لاجرم از اهل آنجا کاری نیاید و قولشان اعتماد را نشاید کرد و قضیه ایشان با از اهل بیت رسول (صلعم) شاهد این معنی است، و عرب را مثل بود: «الکوفی لایوفی». هوشنگ پیشدادی ساخته بود و خراب شده، سعد ابی وقاص تجدید عمارتش کرد بمهد عمر (رضع)، طالع عمارتش برج دلو بود. و قصبه^۴
- ۱۵ هاشمیه در جنب آن. امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام رسانید^۵ و آنرا و کوفه را بارو کشید. دور آن بارو هجده هزار گام است. هوای آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش^۶ نیز پیشتر وزد. آبش از نهر ناحیه است که از فرات برگرفته اند، نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایات^۷ میباشد. و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات^۸ حاصل نیکو دارد. و تنوری که آن طوفان در عهد نوح (عم) اوّل از آنجا بر آمد و کلام مجید از آن یاد فرمود^۹ «وَفَارَ التَّنُورُ»^{۱۰} بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجدست، در کنج مابین قبلی و

۱ - «در» «ج»: ولایت. ۲ - جمله اخیر در «ا» نیست. ۳ - «ج»: عطلب. ۴ - «ج»: رسانیده. ۵ - از شمال مراد باد است. ۶ - ارتفاع = محمول. ۷ - سورة ۱۱ (آیه ۴۲) ۸ - «در»: و کلام مجید الم آن خبر داده است و فار التنور «ج»: و کلام مجید ... شاهد است.

غربی . و چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد ، اثر دست مبارك آن حضرت^۱ در آن ستون پدید شد ، اکنون از بس که مردم از جهت تبرك دست در آن مالیده اند گوی شده است . و حضرت امیرالمؤمنین (رضع) در آنجا چاهی حفر فرمود ، و درهمه کوفه بغیر از آن^۲ چاه آب شیرین نمیباشد^۳ و دیگر چاهها را^۴ آب شور و تلخ بود . و بیشتر شهر کوفه اکنون خرابست و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و زبان ایشان عربی مغیر گردانیده است . و درو مزارات صحابه بسیارست ، آخرین ایشان عبدالله بن بکر ، و او در سنه ست و ثمانین نماند . و از اکابر علما و مشایخ ، قبر ابو عمرو^۵ ثالث^۶ قراء سبعة^۷ .

و ولایات بسیار از توابع کوفه است ، و حقوق دیوانی آن شهر به تمغا مقررست و درین عهد پاره (؟) بادیه بر شیوه^۸ تمامت دیار عراق عرب باغستان را خراجی مقررست بعضی راتب و بهری حادث میخوانند . و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثلثی بانی^۹ یعنی زراعت فرمایند و خرج دهنده و ثلثی بر زرگر^{۱۰} تصرف نمایند . و این ولایت را درین زمان مقرر دیوانیست^{۱۱} . و بطرف قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع)^{۱۲} است و آنرا مشهد غروی^{۱۳} خوانند جهت آنکه چون امیرالمؤمنین را در مسجد کوفه زخم رسید ، وصیت فرمود^{۱۴} که بعد از وفات جسد مبارکش را^{۱۵} بر شتری بار کنند و آنرا سر دهند^{۱۶} و مشمر گردانند ، هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند ، و همچنین کردند شتر^{۱۷} آنجا که اکنون مشهدست فرود آمد . و او را آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر^{۱۸} مبارکش را آشکار نمی یارستند کردن^{۱۹} تا در عهد بنی عباس ، هارون الرشید خلیفه (رضع) در سنه خمس و سبعین و مایه ، در آن حدود

۱- «ا» : دست ایشان . ۲- «ا» : آنجا . ۳- «ا» : نیده . ۴- «ج» : و در دیگر چاهها .
 ۵- ابن خلکان ۵۱۶ هـ . ۶- در «ا» : و . (بعد بقدر پنج کلمه سفید است) . ۷- در «ا» : و از آن ولایتش برمیوه .
 ۸- «ا» : این جمله و جمله بعد را ندارد تا کلمه مقررست . ۹- «ج» : تانی ، مافی ، ثانی ؛ در «ا» : مانی .
 ۱۰- «ج» «ا» : بزرگ . ۱۱- «ج» : مقرر بدیوان است . ۱۲- در «ا» : همه جا : علیه السلام .
 ۱۳- «ج» : غنوی ، غروی ، عربی ، غرفی . ۱۴- «ج» : کرد . ۱۵- «ا» : کالبدش .
 ۱۶- دو کلمه اخیر در «ا» نیست . ۱۷- «ج» : آن شتر بر . ۱۸- «ا» : کور او را .
 ۱۹- «ا» : نمی توانستند کرد .

- شکار میکرد، نخچیری از بیم او پناه بآن زمین برد. او چندا آنکه جهد نمود اسپش در آن زمین نرفت^۱ و از آن زمین شکوهی در دل او آمد، از اهل آن حدود پرسش نمود، بقبر^۲ حضرت امیرالمؤمنین (رضع) خبر دادند. امر کرد زمین را کاویدند، حضرت را خفته و زخم رسیده یافتند، گور^۳ او را ظاهر کردند و مردم بر آنجا مجاور شدند. بعد از صد و نود و چند سال عضدالدوله فنا خسرو دیلمی درسنة^۴ و ستین و نلثمایة آنرا عمارت عالی ساخت، چنانکه اکنون هست. و آن مقام شهرچه شد، دورش دو هزار و پانصد گام است. و غازان خان در آنجا دارالسیادة و خانقاه ساخت. در رساله سلطان ملکشاه سلجوقی آمده است^۵ که در راه کوفه بمشهد مناری کج شده دید، چنانکه نیمی از زمین برخاسته بود^۶ و نیمی افتاده. از حال آن منار^۷ پرسید، گفتند که حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) اینجا میگذاشت این منار ۱۰ بتواضع جهت او^۸ کج شد، حضرت امیرالمؤمنین اشارت کرد که بایست، همچنین بماند. و بطرف غربی کوفه بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) است آنرا مشهد حایری خوانند، جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعهد متوکل خلیفه آب درو بستند تا خراب شود، آب حیرت آورد و زمین گور^۹ خشک ماند. عمارت آن مشهد نیز عضدالدوله فنا خسرو دیلمی ساخت، و آن موضع نیز شهرچه ۱۵ شده است، که دورش دو هزار و چهارصد گام است. و بر ظاهر آن قبر هجدهم جد^{۱۰} حر ریاحی^{۱۱} است و اوّل کسی که جان را جهت امیرالمؤمنین حسین فدا کرد و در آن جنگ شهید شد اوست، از طرف یزید علیه لعنة. و از رسول (صلعم) مرویست که «من زارالحسین ليلة النية غفر الله له السنة». و «شب نية» گفته شد که غرة شهر رجب است. و بطرف^{۱۲} شمالی بر چهار فرسنگی بنزدیک دیه بیرملاحه^{۱۳} مشهد ذوالکفل پیغمبر است^{۱۴} ۲۰ و بنی اسرائیل گور او را، چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند، زیارت کردند.

۱ - «۱» در: : نیرفت. ۲ - «۱» : قبر. ۳ - «۱» : مقبره. ۴ - «۱» : در. ۵ - «۱» : هشتاد.
 ۵ - «۱» : نیف. ۶ - «ج» : سلطان ملکشاه سلجوقی در رساله آورده است. ۷ - کله از «۱» است.
 ۸ - «ج» : بجهت تواضع. ۹ - «۱» : زمینی که ضریح حضرت است. ۱۰ - کله در «۱» نیست.
 ۱۱ - طبری ج ۲ ص ۳۵۰ ۱۲ - ۱۱۲ - «۱» : بر طرف. ۱۳ - «د» : در. ۱۴ - «د» : سرملاحه.

اولجايتو سلطان مغول توليت آن مشهد را از بنی اسرائيل باز گرفت وبمسلمانان داد ، و آنجا مسجد و منبر ساخت . وبطرف شرقی مقام یونس پیغمبر (عم) است و مشهد حذیفة ابن الیمان است ^۱ مصاحب ^۲ رسول (صلعم) .

بغداد - از اقلیم سیم است و اُمّ البلاد عراق عرب و شهر اسلامی ^۳ است و بر طرف

دجله افتاده است . طولش از جزایر خالدات «عز» ^۴ و عرض از خط استوا «لج» . در

زمان اکاسره بر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود ، شاپور ذوالاكتاف ساخته

و بطرف شرقی دیهی سابط نام از توابع نهروان . و کسری انوشروان خفف الله عنه ^۵

بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود ، و باغ داد نام کرده ، بغداد اسم علم آن شد .

و عرب آنرا مدینة السلام خوانند و عجم زور را گویند ، ^۶ امیر المؤمنین المنصور بالله ابو جعفر

عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (رضعهم) که دوّم خلیفه عباسی بود

و به ابودوانیق مشهور ، در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد . و بر جانب غربی عمارت

بیشتر ساخت ^۷ طالع آغاز عمارت آن برج قوس . پسرش ^۸ المهدی بالله محمد بن عبدالله

(رضع) دارالخلافة با طرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد ، و چون نوبت

خلافت پسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و بمرتبہ بی رسانید

که طولش چهار فرسنگ ^۹ و عرض يك فرسنگ و نیم عمارت و احواش بود . و در

عهد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید (رضعهما) جهت آنکه او را غلامان

بسیار بودند و بغدادیان از ایشان بزحمت بودند ^{۱۰} دارالخلافة بسامره بردند ، و آنجا

عمارات ^{۱۱} عالیہ ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه : واثق و متوکل و منتصر

و مستعین و معتز و مهتدی و معتمد بسامره دارالخلافة داشتند ^{۱۲} تا ^{۱۳} المعتضد بالله احمد بن

الامیر الموفق طلحة بن المتوکل علی الله که شانزدهم خلیفه بود دارالخلافة با بغداد ^{۱۴}

آورد و بعد از او تمامت خلفا متابعت او کردند و دارالخلافة آنجا داشتند ، و پسرش

۱ - نووی ۱۹۹۷ ۲ - «۱» : صاحب . ۳ - «خ» : شهر اسلام ؛ «د» : شهری اسلامی .

۴ - «۱» : ف . ۵ - «۱» : عادل . ۶ - «۱» : مدینة السلام و عجم ... گفته اند . ۷ - «ج» :

ساخته . ۸ - «۱» افزوده : امیر المؤمنین . ۹ - «۱» : «د» . ۱۰ - «۱» : میرسیدند .

۱۱ - «ج» : عمارت . ۱۲ - «ج» : آنجا داشتنه . ۱۳ - «ج» : باز بیفداد .

- المکتفی بالله^۱ علی بن المعتض دارالشاطیئة^۲ و جامع طرف شرقی ساخت . و چون خلافت بمستظهر^۳ بالله احمد بن المتقدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت . دور بارو بطرف شرقی که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و چهار دروازه دارد : باب طریق خراسان و باب خلج^۴ و باب الحلبه^۵ و باب السوق السلطان و محلیست^۶ بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند باروی او^۷ دوازده هزار گام دور دارد^۸ و اکثر عمارت شهر از آجرست ، و آب و هوایی^۹ درست دارد و بگرمی و نرمی مایلست ، و شمالش گشوده ، و غریب و شهری را سازگار بود و بامزاج زنان موافقتر از مردان باشد^{۱۰} و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد ، و در آن وقت نیز نایافت کلی نبود ، اما گران باشد . میوه های آن هر چه گرمسیری باشد بسیار و نیکوست چون خرما ی مختوم و خستاوی^{۱۱} و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست ، اما آنچه سردسیری باشد سخت نیک^{۱۲} نمی آید . پنبه و غله بود و دیگر حبوبات بغایت نیکومی آید ، چنانکه در اغلب اوقات يك من تخم بیست من ریع میدهد . و از نیکویی^{۱۳} نشوونما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود که دوسه باع دورستونش میباشد ، و درخت خروع^{۱۴} چنان میگردد که مردی بر شاخ می نشیند و نمی شکند ، و شکار گاههای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار . و زمین هموار^{۱۵} و علف خوارهاش سازگار بود و غله آن ملک را از قوت نشوونما تانچراند^{۱۵} ریع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیک فربه باشند . آب دجله بر میان شهر میگذرد و از فرات ، نهر عیسی^{۱۶} هم در شهر بدجله میوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

- ۱- «ا» : و بعد از بالله (کذا) . ۲- «نج» : الشاطیبه ، الشیاطیبه ، السلطنه : الشاطیبه ، الشاطیبه ، السلطنه ؛ «ر» : الشاطیبه . ۳- «ا» : بامیر المؤمنین المستظهر . ۴- «ج» : باب خراسان ... ؛ «نج» : ... الحلج ، الغلج ، الحلج ، الغلج ، خلج ؛ «ر» : ... الحلج ؛ «ا» : الغلج . ۵- «ا» : الحلبه ؛ «خ» : «ا» : حلبه . ۶- «ا» : (بقدر سه کلبه سفید) محله است . ۷- «ا» : بارو ؛ «ج» : بارو او ؛ ۸- «ج» : گام است . ۹- «ج» : هوا او . ۱۰- «ج» : زنان سازگار تر بود و موافقتر از مردان . ۱۱- «ج» : خستوی . ۱۲- «ر» : بر نیکو . ۱۳- «ج» : ازین گونه . ۱۴- «نج» : یا ضروع ؛ «ا» : افزوده ؛ بید انجیر . ۱۵- «ج» : بجز در : نخوراند . ۱۶- «نج» : عیسی بن مریم .

آب نهران با هر دومی پیوندد و به واسطه میرسد. و آب شط از کثرت زورقها تماشا
کنان را: ^۱
مصرع

«چو در شب ز انجم ره کهکشان»

نماید، و عظیم خوش در نظر آید، اما بحقیقت آن خوشی بتهلکه غرق شدن
نمی‌ارزد. ۵

آب چاهش تلخ و شور باشد و کمابیش پانزده گز فرو رود، و بجهت
ریختن و جامه شستن بکار دارند.

مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم‌غم باشند^۲، اما کسالت بر طبیعت
ایشان غالب باشد^۳ و پیوسته روزگار خود را بذوق مستغرق دارند اغیار اغایت تنعم^۴ باسانی
میسر گردد و هر چه از اسباب تنعم طلبند مهیا میتوان کرد، و فقرا را بفلسی چند
قناعت نمودن کفاف حاصل^۵ بود و اکثر مردم ایشان ضخیم الجثه باشند، و ضخامت
جثه ایشان بمرتبه‌یی که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خبازی را که در بازار
نظامیه نشستی وزن کردند، هفت صد و چهل^۶ رطل بغدادی بود. زبان ایشان عربی
مغیرست. و چون آن شهر مصر جامعست، از مسلمانان اهل^۷ تمامت مذاهب در آنجا
سیارند، اما غلو^۸ اهل سنت و شافعیه راست و کثرت^۹ حنابله را. و از اقوام دیگر
ادیان هم اعداد بیشمارند. و درو مدارس و خانقاهات^{۱۰} بسیارست، منها نظامیه که
ام^{۱۱} المدارس است و مستنصریه که خوشترین عمارات آنجاست. گویند^{۱۲} از خواص
بغدادست که تا غایت هیچ خلیفه و حاکم را آنجا وفات نرسیده. بر ظاهر او^{۱۳} مشاهد و
مزارات متبر^{۱۴} که بسیارست، بر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده
او حضرت امام محمد تقی^{۱۵} الجواد (رضعهما) است و آن موضع اکنون شهرچه بیست
دور شش^{۱۶} هزار^{۱۷} گام بود. و مزارات ائمه و مشایخ و اولیاء مثل امام^{۱۸} احمد
حنبل (رضع) و ابراهیم ادهم و جنید بغدادی و سری سقطی و معروف کرخی و شبلی

۱- «ج»: ناشای کنان را خوش آید. ۲- «ج»: باشد. ۳- «ا»: بود. ۴- «ج»:

میگذرانند. ۵- «ج»، «ا»، «خ»: تنعم کردن. ۶- کلمه در «ر» نیست. ۷- «ا»: چند.

۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ج»: قوت. ۱۰- «ر»: خوانق. «ج»: خانقاه.

۱۱- «ج»: عمارت... گویند که. ۱۲- «ج»: آن. ۱۳- کلمه در «ا» نیست.

وحسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمد مسروق و ابو محمد مرتعش و ابو الحسن حصیری^۲ و ابو یعقوب بویطی صاحب وجه مذهب امام^۳ شافعی (رضع) و دیگر علماء و مشایخ رحمهم الله. و بر^۴ جانب شرقی مشهد امام اعظم^۵ ابو حنیفه، و در رصافه که شهرچه بوده، مزارات خلفای بنی عباس (رضعهم)، و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد القادر گیلانی^۶، و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ سکران و دیگر مشاهدست که شرح تمامت تطویل^۷ دارد.

- و از بغداد تا دیگر بلاد عراق عرب مسافت برین موجبست: انبار، یازده فرسنگ؛ بصره، هفتاد فرسنگ^۸؛ بقوبا، هشت فرسنگ؛ تکریت، سی و دو فرسنگ؛ نهر و ان، پنج فرسنگ؛ نعمانیه، هشت فرسنگ؛ حله^۹، هجده فرسنگ؛ حدیثه، پنجاه و هشت فرسنگ؛ حلوان، سی و پنج فرسنگ؛ سامره، بیست و دو فرسنگ؛^{۱۰} کوفه، بیست و چهار فرسنگ؛ مداین، شش فرسنگ؛ جبل^{۱۱}، ده فرسنگ؛ واسط، چهل فرسنگ^{۱۲}. و درین وقت محصول دیوانی آنجا بتمغا مقررست و تقریباً هشتاد تومان میباشد. و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهرست افرچه و مقاطعات گویند^{۱۳} و دیگر اعمال هر يك متعاقب خواهد آمد^{۱۴}. و در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم بسیارست از آنچه بر خاطرست شمه‌یی ثبت می‌رود. و منها قول اثیر الدین الاومانی^{۱۵}:
- شعر

گر تو خواهی که جهان جمله بیکجایینی

وان جهانرا همه در عیش مهنه^{۱۶} یینی

- ۱- «ج»: ابن ۲۰- «ج»: ابوالحسن حصیری؛ «ر»: «خ»: ابوالحسن خضری. ۳- کلمه از «ا» است.
 ۴- «ج»: در. ۵- کلمه در «ا» نیست. ۶- «ا»: جیلی. ۷- «ج»: تطویلی. ۸- در «ا» جای دو کلمه سفیدست. ۹- «ا» عبارت بین تکریت و حله را ندارد. ۱۰- «ا» افزوده: عانه (جای دو کلمه سفید). ۱۱- «ا»: وانه و جبل. ۱۲- «ا»: بجای دوشهر اخیر و مسافت آن دودارد: نهر و ان پنج فرسنگ. نیل (سفید) نعمانیه (سفید) هیت (سفید). ۱۳- «نج»: افرحه و مقاطعات؛ «ر»: افرحه ...؛ «خ»: افرجه مقاطعات؛ «ه»: افرجه ... (شاید اوارجه ...). ۱۴- «ا» افزوده: حقوق دیوانیش (سفید) باشد. ۱۵- «نج» دولتشاه ص ۱۷۲ ۱۶- «ج»: مهنیا.

همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد

وانگهش همچو فلک کرد بر آ تا^۱ بینی .

و این قصیده مطو^۲ است . و منها^۳ قول الانوری :

شعر

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر

کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور .

این قصیده نیز مطو^۳ است . و در عرب گفته اند :

شعر

بغداد دار لاهل المال طيبة * وللمفالس دار الضنك والضيق

و من گفته ام :

رباعی^۵

بغداد خوشست لیکن از بهر کسی * کورا بمراد دل بود دست رسی

با همنفسی بسر بر - رد عمر عزیز * ضایع نگذارد از جوانی نفسی

اگر چه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر قناعت کرد .

انبار^۶ - از اقلیم سیم است^۷ بر کنار آب^۸ فرات بجانب مشرق افتاده است . لهر اسف

کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود ، بدین

سبب انبار گویند^۹ . شاپور ذوالاکناف تجدید عمارت آن کرد ، ، و سفاح خلیفه اول

بنی عباس^{۱۰} در آنجا عمارات^{۱۱} عالی کرد و دارالملک ساخت . و دور باروش پنج هزار

گامست . و آب و هوا و محصول و خوی و طبع مردم او مانند بغدادست ، حقوق

دیوانیش^{۱۲} يك تومان میباشد و داخل تمغای شهر بغدادست^{۱۳} .

بابل - از اقلیم سیم است ، و از مداین سبعة عراق است ، و بر کنار فرات بجانب

شرقی افتاده است ، قینان بن انوش^{۱۴} بن شیث بن آدم (عم) ساخت . طهمورث دیوبند

۱ - «ج» : نرایا . ۲ - «ج» : واز . ۳ - «ج» : نیز قصیده . ۴ - «ج» . للمفالس

۵ - «ج» : شعر . ۶ - عبارت بعد از شعر در «ا» نیست و فقط کلمه ایله برکب سرخ

افزوده شده و پس از آن بقدر سه کلمه سفید مانده است ؛ «ر» از اینجا تا آغاز شرح بصره

را ندارد . ۷ - «ج» : سیم . ۸ - کلمه در «ا» نیست . ۹ - «ا» : آنرا انبار خوانند .

۱۰ - «ج» : عبارت . ۱۱ - «ج» : دیوانش . ۱۲ - عبارت اخیر (حقوق ...) در «ا» نیست .

۵

۱۰

۱۵

۲۰

- پیشدادی تجدید عمارتش کرد، و شهری سخت بزرگ و دارالملک نمرود و ضحاک علونی^۱ بوده است و ضحاک در آنجا قلعه‌یی ساخته بود، آنرا گنگ دز گفتندی، اکنون از آن^۲ تلی مانده. و در آن شهر جادوان بسیار بوده‌اند. و بعد از ضحاک ملوک کنعان آنرا دارالملک داشته‌اند و بعد از آنکه خراب شد اسبکندر رومی تجدید عمارتش کرد، اکنون باز خرابست، و از توابع شهر حله است. و بر سر تلی که قلعه آن شهر بوده است چاهی عمیقست، و در عجایب المخلوقات^۳ گوید: هاروت و ماروت در آنجا محبوسند، و در دیگر کتب آمده که در چاه گوگرد بکوه دماوند محبوس‌اند. برازالروز حقوق دیوانیش دو تومانست و اقلیم سیم و مال او بتمغا مقرر است^۴.
- بصره - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی^۵. طولش از جزایر خالدات^۶ عد^۷ و عرض از خط استوا^۸ ه. امیر المؤمنین عمر خطاب^۹ (رضع) ساخت در سنه خمس عشر هجری^{۱۰} و معمار در آن عتبه بن غزوآن بود. مسجد جامع آن عبدالله بن عامر از خشت خام ساخته بود، زیاد بن ابیه باجر کرد، و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) آنرا بزرگ گردانید. مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارک خود بر بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت^{۱۱} کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت آن راست کرد، گویند هر جامع که بزرگتر^{۱۲} از آن ساخته‌اند بتمام معمور نمی‌ماند^{۱۳} و هر چند جهد در عمارتش کنند يك جانبش خراب میشود^{۱۴} و شاهد این معنی^{۱۵} مسجد جامع جدید شیرازست که پیوسته يك طرفش خراب میباشد^{۱۶} و در مسجد بصره مناریست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی سوگند دهد^{۱۷} که: جنبان شو، یا: ساکن باش چنان گردد و این معنی اگر چه عقل‌پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر المؤمنین
-
- ۱ - «خ» «ا» : علوانی ؛ «ه» : حلوانی ؛ «نج» : طبری ۱ ص ۲۰۲ : ابن علوان .
 ۲ - «ج» : اکنون . ۳ - «ا» : حله شده بر . ۴ - قزوینی ج ۲ ص ۲۰۲ - «در» «ا» دردنبال کلمه بقدر جای‌سه کلمه سفید مانده است . ۵ - جمله اخیر (و اقلیم ...) در «ا» نیست . ۶ - «ج» : شهر اسلامی است . ۷ - «ا» : قد؛ در؛ فدح . ۸ - کلمه در «ا» نیست . ۹ - «ا» : افزوده؛ بطالع . ۱۰ - «ج» : گویند که ... از آن بزرگتر . ۱۱ - «ج» : نمی‌باشند ؛ «ا» : نبیست . ۱۲ - «ا» : هر چند جهدکننده عمارتش خراب میگردد . ۱۳ - «ا» : تقریر . ۱۴ - «خ» : است ؛ «ر» : میشود . ۱۵ - «ا» : گویند چون ... روند ... دهند .

علی^۱ (رضع) را عقل در آن^۲ مدخل ندارد . و در آنجا مزار طلحه و زبیر (رضعهما) است ، و آنرا شهرت و^۳ شکوه تمامست و مزارات صحابه بسیار^۴ است ، آخرین ایشان انس بن مالک و او درسنة احدی و تسعین نماند . و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر^۵ و سفیان ثوری و ابوداود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیر هم بشمارست . هوای آن شهر روز بغایت گرمست ، اما شب بنسبت خوشتر بود . آب چاهش شورست اما از شط العرب جوی خوش آنجا برده اند^۶ آنرا نهر ابله خوانند ، قرب چهار فرسنگ طول دارد . و ملک بصره باغستان بشمار دارد و زمین باغستان بلندست ، و آب شط العرب در گو ، اما بوقت همد دریا ، همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره را مسقی^۷ کند . طول آن باغستان قریب سی^۸ فرسنگ در عرض دو فرسنگ ، و در اکثر مواضع از غلبه درختان کمابیش صد گز زیادت دیدار ندهد و تزهی^۹ آن مقام از مشاهیر جهانست و خرما های خوب دارد^{۱۰} و خرما ی آنجا تا هند و چین و ماچین میبرند . اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و بر مذهب اثنی عشری^{۱۱} و زبانشان عربی مغیرست و پارسی^{۱۲} نیز گویند . ولایات بسیار از توابع آنجاست ، و معظم آن بلاس و زکیه و میسان که مهبط ابلیس علیه اللعنة شد ، و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید عمارتش کرد ، و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی گفته اند : مصراع «لیس قرية وراء عبادان» . طول عبادان از جزایر خالدات «قدك»^{۱۳} و عرض از خط استوا «كطك»^{۱۴} و در فضیلت عبادان احادیث^{۱۵} بسیار واردست ، او را از غنور شمارند که سرحد مسلمان نیست با کفار هند . حقوق دیوانی بصره و ولایتش چنانکه^{۱۶} در بن عهد پیش از این فترات بود (۲)^{۱۷} ۲۰ چهل و چهار تومان و يك هزار دینار رایج بود .

۱- «ا» : کرامات خاصه از آن مرتضی . ۲- کلمه در «ا» نیست . ۳- «ا» افزوده : و هیت .

۴- «ا» : صحابه عظام بشمارست . ۵- «ا» : معتبر . ۶- «ج» : روانست . ۷- «ا» : مسقی . ۸- «د» : شش . ۹- «ج» : تزهی ؛ «د» : تزهت . ۱۰- «ا» افزوده : چون (و جای سه کلمه سفیدست) .

۱۱- «ج» : فارسی . ۱۲- «ا» : مدك . ۱۳- «د» : كطكب ؛ «ا» : كطكب . ۱۴- «ج» : «د» ندارد . ۱۵- «ج» : حدیث . ۱۶- «ج» : ولایات چنانچه . ۱۷- «ج» : بود .

بندیجین^۱ - در دفاتر دیوانی آنرا «لحف» می نویسند و در تلفظ بندیان^۲ میخوانند. شهر کی کوچکست و بآب و هوا و محصولات مقابل^۳ بیات^۴. حقوق دیوانیش^۵ هفت تومان و شش هزار دینارست.

بیات^۴ - قصبه بیست و بادرایا و باکسایا^۶ دو قصبه دیگرست و با چند موضع از توابع بیات^۴ است، و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عربست. و در بیات^۴ آب روان نیز تلخست، اما آب کاریزش که بر یک فرسنگی بیات^۴ است خوش طعم بود. و حقوق دیوانی آن^۷ چهار تومان و شش هزار دینار رایجست. و در بادرایا قسب بسیارست.

- تکریت^۸ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عزک» و عرض از خط استوا «لدل» بر کنار دجله افتاده است، بجانب غربی. شهری و شط بوده است.^{۱۰} دورش شش هزار و یک صد گام^۹ و قلعه محکم دارد، هم بر کنار دجله. هوایش درستست. از میوه هاش خربزه^{۱۰} نیکو باشد. گویند که در یک سال سه نوبت زرع کنند. تل عقر قوف^{۱۱} - کی کاوس ساخت^{۱۲} بعضی او را نمرود شمارند، آنرا بسبب آن ساخت که چون ابراهیم (عم) را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت و او را اختیار کرد.^{۱۵}
- حدیثه - از اقلیم چهارمست و بآب و هوا و محصول مقابل تکریت.^{۱۵}
- حربی - شهری وسطست و آب از دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجاه و یک صد دینارست.

حله - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی. طولش از جزایر خالدات «عط م» و عرض

- ۱- «نج» : بندیجین، بندیجن؛ «در» : بندبعین؛ «ا» : بندیجن. ۲- «نج» : بندیان، وندیان. وندسان، بندیان؛ «خ» : مدتیان؛ «ا» : مدیان. ۳- «ا» هفت کلمه اخیر را ندارد. ۴- کذا در همه نسخ و ظاهراً : بیان (معجم البلدان) ۵- «ج» : دیوانش؛ «خ» : دیوانی او. ۶- «ا» : بادرای و باکسای. ۷- «ا» : عمل. ۸- جای کلمه در «ا» سفیدست. ۹- «ج» : کام است. ۱۰- «خ» : خربزه آن؛ «ج» : خربزه اش. ۱۱- «نج» : با عقر قوب؛ «خ» : عقر قون. ۱۲- قبل از کلمه در «ا» مقدار یک سطر سفیدست. و پس از آن نیز فقط دو کلمه «حدیثه» و «حربی» را با مرکب سرخ و هر یک بقاصه دو سطر سفید دارد تا جمله «حقوق دیوانیش ... حله».

از خط استوا «لان» امیر سیف الدوله صدقه منصور بن دیس اسدی ساخت، بزمان قایم خلیفه، در سنه ست و ثلاثین و اربعه مایه^۱. آب فرات بر میان شهر میگذرد و غلبه شهر بر جانب غربی است^۲ و بطرف شرقی عمارت اندکست و نخلستان بسیار دارد، و بدین سبب هوایش متعفنست اکثر اوقات آنجا^۳ ارزانی باشد. ارتفاعش^۴ مانند بغدادست. اهل آنجا شیعه^۵ اثنی عشری اند، سفید چهره، ضخیم جثه، همچون اهل بغداد. و زبانشان عربی مغیرست و در کار مذهب بغایت متعصب باشند. و در آنجا مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری (رضع) که در سامره در سنه اربع و ستین و مائین^۶ غایب شد باز از آنجا بیرون خواهد آمد. حقوق دیوانی آن شهر^۷ بتعفا مقررست^۷.

۱۰. حلوان - از اقلیم چهارم و از مداین سبعة عراق عرب^۸ است. طولش از جزایر خالادات «فب^۹ نه» و عرض از خط استوا «لد». قباد بن فیروز ساسانی ساخت، اکنون خرابست و بقدر مختصر مزرعه بی مانده، و درو از مزارات اکابر قبر حمزه، سادس^{۱۰} قرای سبعة است. ولایتش کمایش سی^۸ پاره قریه است. حقوق دیوانیش^{۱۰} شش هزار و صد دینارست.

۱۵. حیره - از اقلیم سیم است و از مداین سبعة عراق است. شهری بزرگ بوده است^۲ و بریک فرسنگی کوفه، اکنون خرابست. سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسمار و افواه مشهورست دو کوشک بوده است در آنجا، نعمان بن منذر جهت بهرام گور ساخته، اطلالش برجاست، و عمارتی بس عالی بوده است، و شاعری در حق او گفته^{۱۱}:

۲۰. ۱- «دج» در حاشیه سال مذکور در متن را «۴۹۵» (یا قوت ج ۲ ص ۳۲۳) و خلیفه را «المنظهر» تصحیح کرده است؛ «۱» بجای چهار کلمه اخیر دارد: طالع عاوتش. ۲- «ج»: بود. ۳- کلمه «از» است. ۴- «ج»: ارتفاعاتش. ۵- «دج»: زبان؛ «۱»: زبانش. ۶- ظاهراً ۲۶۰ (آغاز غیبت صفری) یا ۳۲۹ (آغاز غیبت کبری). ۷- «۱»: افزوده: و (بقدر نصف سطر سفید) بدفتر در آمده و از آن ولایتش (مقدار نیم صفحه سفید) عاست و کمایش (قدری سفید) پاره دبه (قدری سفید میشود). ۸- «۱»: کلمه را ندارد. ۹- «۱»: لب. ۱۰- «ج»: دیوانش. ۱۱- ابن خردادبه در ص ۱۶۲ این را نقل کرده است. بعضی نسخ ابیات دیگری دارند (نچ).

و بنت مجدھا قبائل قحطا * ن و اقوالھا ببھرام جور
و بایوانہ الخورنق فیہم * عرفوارسم مکلمھم والسدیر^۱
خالص - ولایت است اما حالا^۲ خراب است^۳ بر آب نہروان^۴ اما مرتفع تمامست
وسی پاره دیہ بود^۵ حقوق دیوانیش^۶ ہفت تومان و سہ ہزار دینارست .

خانقین - قصبہ بودہ است و اکنون بقدر دیہی مانده است . آب حلوان بر آنجا
گذرد و یست^۷ موضع از توابع^۸ آنجا است . حقوق دیوانیش^۹ یک تومان و دو ہزار و دو یست
دینارست .

دجیل - ولایت معتبرست و از دجلہ آب میخورد و بدین سبب دجیل میخوانند .
قصبہ اوانا^{۱۰} شہرستان آنجا است و دیہہای معتبر دارد و قریب صد^{۱۱} پاره دیہ باشد و جای
نیک مرتفعست . انار در جایی آنجا بہتر از دیگر ولایات^{۱۲} بغدادست حقوق دیوانی آن ولایت^{۱۳}
سہ تومان و پنج ہزار دینارست .

دقوق^{۱۴} - از اقلیم چہارم است و شہری وسط و آب و هوایی خوشتر از دیگر ولایات
عراق عرب^{۱۵} و در حوالی آن چاہہای نفطست . حقوق دیوانیش^{۱۶} ہفت تومان و ہشت
ہزار و ششصد دینارست .

دیر عاقول - شہر کیست^{۱۷} در میان واسط و بغداد . هوای^{۱۸} متعفن دارد
بسبب نخلستان .

رومیہ - از اقلیم سیم است و از مداین سبغہ عراق عرب بودہ است^{۱۹} . انوشروان
عادل ساخت^{۲۰} بنزدیک مداین بر شکل انطاکیہ ، اکنون خرابست^{۲۱} .

راذان و بین النہرین^{۲۲} - دو ولایت است^{۲۳} بر آب نہروان محصولات نیکو دارد ،

۱- «نج» : دقیق . ۲- «ج» : ولایت حالا . ۳- کلمہ اخیر در «ا» نیست . ۴- افزودہ :
(قدری سفید) عمل و (قدری سفید) دہ بود مرتفع . ۵- «ج» : دیوانش . ۶- «ا» کلمہ واندارد .
۷- «ج» : مواضع . ۸- «خ» : وان ؛ «ج» : وانہ ؛ «ا» : واز . متن تصحیح قیاسیست . رجوع
بمعجم البلدان شود . ۹- «ج» : ولایت . ۱۰- دنبال عبارت در «ا» نیست . ۱۱- «نج» :
دقیق . (۱) ؛ «ا» شرح بعد از کلمہ را تا «حقوق...» ندارد . ۱۲- «ج» : هوای ... از ولایت...
عرب بودہ . ۱۳- «ا» : شہرچہ ایست . ۱۴- «ج» : و هوا ؛ «/» : دنبال عبارت را ندارد .
۱۵- «ج» : بود . ۱۶- «ا» : ساختہ بود . ۱۷- «ا» افزودہ : و از توابع (کلا) .
۱۸- بعد از کلمہ قدری در «ا» سفیدست . ۱۹- «ا» جملہ بعد را تا «حقوق...» ندارد .

حقوق دیوانیش^۱ پنج تومان است .

ذَنکِیاباد - ولایتست در غربی خاقین^۲ . حقوق دیوانیش^۱ یک تومان و یک هزار و پانصد دینارست .

- سامره - از اقلیم چهارم است ، بر جانب شرقی دجله افتاده است و باغات و بعض عمارات و قرای آن بر جانب غربی است . طولش از جزایر خالدات «عطنج»^۳ و عرض از خط استوا «لده»^۴ در اول شاپور ذو الاکتاف^۵ ساخته بود و چون بنسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا «سُرْمَن رَی» خوانده اند . بعد از خراییش امیرالمؤمنین المعتصم بالله ، محمد بن هارون الرشید (رضعهما) تجدید عمارت آن شهر کرد و دارالملک ساخت و بمرتبه‌یی رسانید که هفت فرسنگ طول عمارات و احواش آن بود ، و در عرض یک فرسنگ . و فرمود تا بتوبره اسپان خاك آوردند و تلی ساختند و آنرا تل المخالی خوانند ، و بر آنجا کوشکی بلند ساخت . و در سامره مسجد جامعی^۶ عالی بنا کرد ، و کاسه‌یی سنگین که^۷ دورش بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز ، یکپاره در میان آن مسجد بنهادند ، آنرا کاسه فرعون خواندندی ، و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ چنان سنگ نیست . و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز چنانکه ممرش از^۸ بیرون بود و بدین صورت منار پیش از و کس نساخته بود . و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی بن موسی الرضا^۹ (عم) و از آن پسرش امام حسن عسکری (رضعهما) و متوکل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا^{۱۰} کرد که در ایران زمین از آن عظیم تر عمارت^{۱۱} نبود و بنام خود جعفریه خواندی ، اما بشومی آنکه قبر امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن

۱- ج : دیوانش . ۲- بعد از کلمه قدری در «۱» سفیدست . ۳- «۱» : لح . ۴- «۱» : لده .

۵- دو «۱» جای دو کلمه اخیر سفیدست . ۶- «ج» : اسبان او ... آورده تلی ساخته .

۷- «ج» : جامع . ۸- «ج» : سنگی که . ۹- «ج» : خوانند . ۱۰- «ج» : در . ۱۱- «ج» :

علی الرضا ؛ «۱» : نواده علی موسی رضا . ۱۲- کلمه در «۱» نیست . ۱۳- «ج» : عبارتی .

بر آنجا مانع شد بعدازو آن كوشك بشكافتند، چنانكه اثرش بكلی نا چیز شد، اکنون از سامره مختصری معمورست.

صدرین^۱ - ولایتی است غله و خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شود^۲ و آب از فرات میخورد و حقوق دیوانیش^۳ سه تومان است.

- طریق خراسان - ولایتی معتبرست و شهرش قصبه بعقوبا، و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خواند، بمرور زمان بعقوبا شد. بر کنار آب نهروان است و جویی از آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها^۴ بر آن نهر زراعت میکنند. باغستان و نخلستان^۵ بسیار دارد و نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار صد نارنج بیک درهم میدهند. هوای آن مانند بغدادست اما بسبب بسیاری نخلستان بعفونت مایلست. و شهرهای باجسری^۶ و شهر آبان^۷ که دختری آبان نام از تخم کسری ساخته^۸ و اعمال طابق و مهرود^۹ از توابع آن عملست. و آن اعمال هشتاد^{۱۰} پاره دیه باشد^{۱۱}. حقوق دیوانی آن شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفاتر^{۱۲} مثبت است.

- عانه - از اقلیم چهارمست طولش از جزایر خالادات «عول» و عرض از خط استوا «لد»^{۱۳}، شهری وسطست و شهرستان^{۱۴} بسیار دارد و آب^{۱۵} و هوا و محصول مقابل دجیل. ۱۵
عکبرا^{۱۶} - شاپور ذوالاکناف ساخت. شهر بود^{۱۷}، و اکنون خرابست.

قصر شیرین - از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت همخواهش^{۱۸} شیرین

۱ - شرح کله در «ا» نا «حقوق ...» نیست. ۲ - «ج» : شد. ۳ - «ج» : دیوانش. ۴ - «ا» : دیههای آن عمل. ۵ - «ا» : نخل. ۶ - در معجم البلدان : باجسرا ؛ «ا» افزوده : که (قدری سفید) ساخته. ۷ - «نج» : شهربان ؛ «ج» : شهربان. ۸ - «نج» : کلبان، کله بان، کله بانی ... ؛ «خ» : شهربان ساخته و شهربان کله بانی بوده از تخم کسری. ۹ - باقوت ج ۱ ص ۸۶۳ و ج ۳ ص ۴۸۶ و ج ۴ ص ۴ ص ۷۰۰ ؛ «ا» : طابت و مهرود. ۱۰ - کله در «ا» نیست. ۱۱ - «خ» : است. ۱۲ - «ج» : در دفتر. ۱۳ - «ج» : لده ؛ «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۴ - «خ» : ولایات. ۱۵ - «ج» : آب. ۱۶ - «نج» : عسکره، عکره، عسکریه، عکبره. باقوت ج ۳ ص ۶۷۵ : عسکر المعتمصم. ۱۷ - «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۸ - «ج» : منکوهه اش ؛ «ا» : منکوهه اش. متن از «نج» است.

و آن قلعه‌یی بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ. دورش دو هزار کام باشد.^۱ و در غربی آن قلعه جهت خسرو پروز باجگاهی^۲ ساخته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده، و از آن رباط اندکی معمورست. آب حلوان^۳ بر آنجا میگذرد و هوایی عظیم بد دارد، و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید. جویی که گویند شیر درو میرفت جهت باجگاه ساخته‌اند که بر بلندیست تا آب روان بر باجگاه باشد و ممکن که خیک شیر در آن جوی افکنده باشند تا بباجگاه^۴ و قلعه برده، اما آنجا^۵ که فم جوی است زهر گیاه است و^۶ چراگاه کله نیست.^۷

قادسیه^۸ - شهر وسط بوده و از مداین سبعة عراق عرب و اکنون خرابست.

قوسان^۹ - شهری وسط است و قرب صد پاره دیه از توابع آن حقوق دیوانیش

نه تومان و چهار هزار دینار است.

محول - شهر چه بیست بر دو فرسنگی^{۱۰} بغداد، بجانب غربی، بر طرف نهر عیسی

افتاده، باغستانش بباغات بغداد پیوسته و درو خلفا عمارات خوب ساخته‌اند و سرا^{۱۱}

و کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند، جهت آنکه در میان باغستانست

درو پشه بسیار میبود^{۱۲}، بافسون پشه را بسته‌اند، چنانکه در آن عمارت يك پشه^{۱۳}

نمیباشد. حقوق دیوانی محول داخل عمل نهر عیسی است.

مداین - از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات «فب» و عرض از خط استوا

«لح نا»^{۱۴} طهمورث دیوبند پیشدادی ساخت و گرد آباد خواند. و جمشید با تمام رسانید

و طیسفون گفت. معظمترین مداین سبعة عراق بوده است، و بدین سبب او را مداین

گفته‌اند و شش شهر دیگر: قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهران بوده است

۱- «ج» : است. ۲- «۱» «دخ» «نچ» : تاجگاهی. ۳- «ج» : از. ۴- «۱» : بیاج. ۵- «۱» :

آنچ. ۶- «ج» : جوی است زیرا که زهر گیاست. ۷- «نچ» : برای اطلاع اختلاف نسخ به قزوینی

ج ۲ ص ۲۹۶ نگاه کنید. ۸- کله و شرح آن در «۱» نیست. ۹- نج : یا قوران. بیاقوت

ج ۴ ص ۲۰۰ نیز بنگرید. (اما هر دو مشکوکست) ؛ «۱» بعد از کلمه قسمتی از شرح را تا

«حقوق» ندارد. ۱۰- «ج» : فرسنگ. ۱۱- «ج» : و بر سر او. ۱۲- «۱» : بود.

۱۳- کله در «ج» نیست ؛ «۱» : در آن يك عمارت. ۱۴- از آغاز شرح «بند نیجین»

(ص ۴۱) تا اینجا از نسخه «ر» ساقطست. ۱۵- «۱» : لح ما.

- و هر هفت شهر اکنون خرابست . و جمشید پیشدادی در مداین بردجله از سنگ و آجر قنطریبی ساخته بود ، و اسکندر رومی گفت که اثری عظیمست هلوک فرس را و آنرا خراب کرد . اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دار الملك ساخت خواست پول^۱ نیز همچنان ببندد دستش نداد ، از زنجیر جبری بست . و بعد از او اغلب اکاسره آنرا دارالملك ساختند ، شاپور ذوالاكتاف در آن شهر عمارات^۲ کرد و انوشروان عادل در اوایوان کسری ساخت ، و آن سرایی بوده است از گچ و آجر و از آن عالیت عمارت آجری کس نکرده بود . بحتری در وصف آن گفته^۳ :

و كان الايوان من عجب الصنعة جوب في جنب ارضه جلس

مشمخر تعلو له شرفات رفعت في رؤوس رضوى و قدس

- ۱۰ لیس یدری اصنع انس لجن سکنوه ، ام صنع جن لانس

صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه‌یی بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو^۴ شصت و پنج گز . و در اطراف این سرای سراچه ها^۵ و عمارات فراوان که درخور آن باشد ، و در نیکوکاری بانش و استحکام آن عمارات گفته اند :

- ۱۵ جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را .

- ابودوانیق خلیفه بوقت آنکه^۶ شهر بغداد میساخت ، خواست که آن ایوانرا^۷ خراب گرداند ، و بدان آلات^۸ بغداد را بسازد ، و با وزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد . وزیر ، خلیفه را مانع شد و گفت : یروزگاران باز گویند که پادشاهی خواست شهری^۹ بسازد ، تا دیگری^{۱۰} خراب نکرد شهر خود نتوانست ساخت^{۱۱} . خلیفه مسموع^{۱۲} نداشت گفت : هنوز ترا دل بکسری میکشد و نمیخواهی که آثار گبران ناچیز شود ،

۱- «ج» : فول ... بسازد ... نداد و از زنجیر جسر ؛ «ا» : قول نیز چنان ... جسر .

۲- «ج» : عمارت . ۳- ابن خرداد به ص ۱۶۲ ۴- کله در «ج» نیست .

۵- «ج» : که . ۶- «ا» : که آنرا . ۷- «ج» : آلات . ۸- «ج» : که شهر . ۹- «ا» :

تا شهر دیگری . ۱۰- «ا» : کله را ندارد .

و در خرابی شروع نمود دید آلات^۱ که از آن حاصل میشود بخرج^۲ مخرب و اجرت نقل آن و فانی میکند، خواست ترك گیرد، وزیرش مانع شد و گفت: الشروع ملزم، چون در خرابی شروع رفت^۳ بتمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی بساخت و دیگری خراب نتوانست^۴ کرد. اما طاق ایوان که در شب ولادت حضرت رسول (صلعم) بمعجزه او شکسته شده بگذار که آن اثری عظیمست و شاهی عدل بر نبوت پیغمبر^۵ محمد مصطفی صلی الله علیه، تا آن طاق بر جا بود آن معجزه از دیده ها پنهان نگردد، و نیز^۶ همگنانرا معلوم شود که آنک از خانه بی که چون^۷ در آنجا پیای بایستادی سرش بسقف رسیدی بیرون آید و خاندان کسی را که چنین^۸ عمارات کرد بر اندازد^۹ کلاش خدایی بود نه هوایی. اکنون شهرمداین خرابست، بر طرف غربی قصبه مانده است، و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی که محاذی ایوان کسری است، هیچ عمارت^{۱۰} نیست. در آن زمین آب چاه مانند بغداد تلخ و شورست اما^{۱۱} از کرامات سلمان گویند که چون او را وفات رسید و غسل میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز بجای^{۱۲} خود رفت اما هم چنان شیرین مانده است. و در آن حدود^{۱۳} جز آن يك چاه آب شیرین نمیدهد.

معبادیه^{۱۴} - از اکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی ابو الوفا^{۱۵} در آن زمین آسوده اند^{۱۶}.

نهر عیسی - عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس که عمزاده ابو دوانیق خلیفه^{۱۷} بود از فرات بیرید و بدان دیهها و مزارع ساخت، و آن هفتاد^{۱۸} پاره دیه باشد

۱- «ج»: آلت. ۲- «ج»: کردی. ۳- «ج»: نتوانست خراب. ۴- «ج»: عزادهات؛ «ا»: عزادهات علیه السلام و چهار کلمه بعد و اندارد. ۵- «ج»: نبود و نیز؛ «ا»: نگردد و نیز آنکه. ۶- «ج»: که آنکسی که او آن خانه کرد چون. ۷- «ج»: چنین کس را که این. ۸- «ج»: اندازد. ۹- «ج»: عمارتی. ۱۰- «ج»: و. ۱۱- «ج»: آب بجای. ۱۲- کلمه در «ا» نیست. ۱۳- از اینجا تا باب دوم از «در» ساقطست؛ «خ»: بیادیه؛ «ا»: (معدی؟). ۱۴- «ج»: «نچ»: او در بغداد مرده است به سفینه الاولیا، شماره ۳۱۳ بنکرید. ۱۵- «ج»: مدفونند. ۱۶- کلمه در «ا» نیست.

و مرتفع تمام ولایات^۱ مستنصری^۲ و شرب دیهها^۳ که محاذی بغداد است از توابع نهر عیسی است. حقوق دیوانی نهر عیسی باتوابع^۴ هشتاد و هفت تومان و شش هزار و پانصد و پنج دینار مقرر است.

نهر ملك - بعضی گویند که سلیمان بن داود (عم) حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی، و برخی گویند اسکندر رومی، و اصح^۵ آنکه شاپور بن اشك بن دارا که او را شاپور بزرگ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیهها ساخت. و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام. حقوق دیوانی^۶ آنجا پنج تومان بوده است.

نهر وان - شهری^۷ بزرگست و از مداین سبعة عراق عرب^۸ است از اقلیم سیم بر کنار آب، تامره^۹ افتاده است. و آن آب را آنجا آب^{۱۰} نهر وان خوانند و آن شهر اکنون بکلی^{۱۱} خراب است. و آن زمین از حساب جلولا^{۱۲} و توابع بعقوبا باشد.

نعمانیه - قصبه بیست میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد.

نیل - ولایتیست^{۱۳} چند پاره دیه از توابع آن و غله کده^{۱۴} عظیمست و نخلستان و باغستان^{۱۵} بسیار دارد.

هیت - شهر پست^{۱۶} و در و قلعه محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره دیه توابع^{۱۷} دارد، از قریه جبه که تابع آنست^{۱۸} تاهیت پانزده فرسنگ باغستان متصلست.^{۱۹} و بر هر دو کنار آب فرات باغاتست و نخلستان بسیار دارد و میوه ها میباشند. و در قریه جبه که از توابع آن میباشد هوامعتدلست چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه باغی باشد

- ۱ - «ج» «ا» : ولایت . ۲ - «نج» : مستظهری . ۳ - «ا» دنبال مطلب را ندارد .
 ۴ - «ج» : دیوان : «ا» : دنبال مطلب را ندارد . ۵ - «ج» : شهر . ۶ - کلمه در «ا» نیست .
 ۷ - «ا» : بامره . در معجم البلدان : تامرا . ۸ - کلمه از «ا» است . ۹ - «ج» : بر جلولا ؛
 ۱۰ - حلوان . ۱۱ - «ج» : ولایتست . ۱۲ - بجز «ا» : غله خیز . ۱۳ - «ج» :
 باغ . ۱۴ - «ج» : ... شهر است ؛ «ا» : ملیت ... (و آن را پس از شرح شهر واسط آورده است) .
 ۱۵ - «ج» : و توابع . ۱۶ - «ج» : که بقیع است . ۱۷ - «ا» بجای مطلب بمدقظ دارد ؛
 متصلست و هوای بنایت معتدل دارد چنانکه میوه گرمسیری و سردسیری میباشد .

واز میوه های سرد سیری و گرمسیری حاصل میشود. اما در هیت از بوی کند چشمه
قیر نمیتوان بود.

واسط - شهر اسلامی است از اقلیم سیم. طولش از جزایر خالدات «فال» و عرض
از خط استوا «لاک». حجاج بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین. بر طرف
دجله افتاده است و غلبه طرف غربی راست^۲. نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش
بمعفونت مایل باشد^۳ و حقوق دیوان آن شهر^۴ بتمغامقر رست و مبلغ^۵ چهل و چهار تومان
و هشت هزار و پانصد دینار است^۶.



۱ - «ج» به طرف . ۲ - «ج» : او بر طرف غربی است . ۳ - «ا» اینج - ۱ قدری سفید
گذارد است . ۴ - «ا» : حقوق دیوانیش . ۵ - کله از «ا» است . ۶ - «ا» جمله
«چهل و ...» را ندارد و افزوده است : بجمع حکام درمی آید و از آن ولایتش که (قدری سفید)
عمل اوست (قدری سفید) پاره دیه بود (قدری سفید) هردو باشد و چهار تومان و هشت هزار و
پانصد دینار .

باب دوم

در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است، و درو چهل پاره شهر. و اکثر بلادش هوای معتدل دارد
و بعضی بگرمی و بعضی بسردی مایلست. حدودش با ولایات^۱ آذربایجان و کردستان
و خوزستان و فارس و ممقاز و قومس و جیلانات پیوسته است. و طولش از سفیدرود تا یزد
صد و شصت فرسنگ، و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ. و در مقابل از بلاد
عراق چهار شهر معتبر بوده است، و درین معنی گفته اند:

چهار شهر ست عراق از ره تخمین گویند

طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود

اصفهان کاهل جهان جمله مقرّند بدان^۲

در اقالیم چنان شهر معظم نبود

همدان جلای شهران کز قبل آب و هوا

در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود

قم بنسبت کم ازینهاست، ولیکن او^۳ نیز

نیک نیک ارچه نباشد، بد بد هم نبود

معدن مردمی و کان کرم شیخ^۴ بلاد

ری بود ری، که چو ری درهمه عالم نبود^۵.

۱- «ا»: ولایت. ۲- «ج»: در. ۳- «ا»: بدانک. ۴- ج: آن. ۵- «ج»: شاه.

۶- ظاهراً ابن پنج بیت باقتضای پنج بیت ذیل انوری (یا چنانکه هدایت در مجمع الفصحاء

(ج ۱ ص ۳۷۲) آورده پنج بیتی که فتوحی مروزی سروده و بانوری نسبت داده) ساخته شده است:

۲۰	چار شهرست خراسان را بر چار طرف	که میانشان بمسافت کم صد در صد نیست
	مرو شهرست بتقریب همه چیز درو	جد و هزلش متساوی و هری هم بد نیست
	بلخ را عیب اگر چند باو باش کنند	بر هر یخردی نیست که صد بغرد نیست
	مصر جامع را چاره نبود از بد و نیک	معدن زر و کهر بی سرب و بسد نیست
۲۵	حبذا شهر نشا بود که در روی زمین	گر بهشتیست همانست و گر نه خود نیست.

حقوق دیوانی ولایت عراق در سنهٔ خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان^۱ بجامع الحساب در آمد، و نسخه‌یی دیدم بخط پدر جدّم مرحوم^۲ امین‌الدین نصیر^۳ مستوفی، که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده، و عراق عجم را دو هزار و پانصد و بیست^۴ تومان و کسری این زمان^۵ حاصل بوده است، و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمده.

تومانین^۶ اصفهان - درو سه شهرست: اصفهان و فیروزان و فارفا آن^۷.

اصفهان - از اقلیم چهارم شمرده‌اند^۸، اما بحسب طول و عرض، حکما از اقلیم سیوم گرفته‌اند.

طولش از جزایر خالدا ت «عوم»^۹ و عرض از خط استواء لب که^{۱۰} و در اصل چهار دیه بوده است: کران و کوشک و جوباره و در دشت^{۱۱} با چند مزرعه. بعضی گویند^{۱۲} طهمورث

پیشدادی و چندی جمشید و ذوالقرنین ساخته بودند، و چون کیقباد اول کیانیان آنرا دارالملک ساخت^{۱۳} کثرت مردم^{۱۴} حاصل شد. بر بیرون دیهها عمارت میکردند،

بتدریج با هم پیوست و شهری^{۱۵} بزرگ شد. رکن الدوله حسن بن بویه او را بارو کشید و^{۱۶} دور باروش بیست و یک هزار گام باشد^{۱۷}. طالع عمارتش برج قوس چهل و چهار

محلّه و ...^{۱۸} دروازه دارد^{۱۹} و هوای او معتدلست، در تابستان و زمستان گرما و سرما چنان نبود که کسی را از کار باز دارد^{۲۰} و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب

خرابی باشد درو کمتر اتفاق افتد، خاکش مرده را دیر ریزاند و هر چه بد و بسپارند^{۲۱} از غله و غیر آن نیکو نگاه^{۲۲} دارد، و تا چند سال تباه نکند. و درو بیماری مزمن و وبا

۱ - سی و پنج تومان در «ا» نیست. ۲ - کلمه در «ر» و «خ» نیست.

۳ - «نصیر»؛ ناصر. ۴ - «دنج»؛ شصت و هشت. ۵ - کلمه در «ا» نیست.

۶ - «در»؛ تومان؛ «ا»؛ تومان بن. ۷ - «ا»؛ افزوده؛ و حقوق دیوانیش (قدری سفید). ۸ - «ا»؛ بعضی از اقلیم چهارم شمرند. ۹ - «ا»؛ قوم.

۱۰ - «ا»؛ لب لظ. ۱۱ - «دج»؛ ... آنرا؛ «ا»؛ دشت. ۱۲ - «دج»؛ ساخته.

۱۳ - «دج»؛ «ا»؛ مردم آنجا. ۱۴ - «ج»؛ شهر. ۱۵ - «ا»؛ افزوده؛ و وزیر (قدری سفید) در سنهٔ تجدید عمارت بارو کرد. ۱۶ - جای تعداد دروازه در «ا» سفیدست و «دج»

عبارت را متصل آورده است. ۱۷ - «ا»؛ افزوده؛ در دری و در دشت (مقداری - سفید). هواش

معتدلست. ۱۸ - «در»؛ که کسی را آزاد برسد. ۱۹ - «ج»؛ بر آن بسازند.

۲۰ - «دج»؛ بکار؛ «ا»؛ نکه.

کمتر بود. آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهر جاری باشد. و آب چاهش در پنج و شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیک بود. و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اگر بهتر از مقام اول بر ندهد کمتر نیز نباشد^۱، الا انار که آنجا نیکو نیاید، و آن نیز از نیکوی آب و هواست که انار در هوای متعفن نیک آید و سر^۲ غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد، اما نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوه های او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سب و به و امرو و بلخی^۳ و عثمانی و زرد آلو و سرمش^۴ و ترغش^۵ نیکوی باشد و خربزه اش تمام شیرین است. و ازین میوه ها از شیرینی شکمی بی آنکه آب خورند^۶ نتوان خورد، و کثرت خوردن آن مضر نیست. و میوه های آنجا^۷ تاهند و روم برند. و علفزارهای نیکو دارد^۸ و هر چهارپایی که آنجا فربه شود دوچندان توانایی داشته باشد که بجای دیگر فربه شود. و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین شان مرغزار بلاشان^۹. و شکارگاه های فراوان و نیکو دارد چون گاوخانی، و هر^{۱۰} شکاری درو باشد. و در آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب الخیر بسیارست، از آن جمله^{۱۱} مدرسه بی که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است بمحلّه جلباره^{۱۲} بتی سنگین بوزن کمایش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده، و از سلطان آنرا برابر مروارید عشری^{۱۵} بازمی خریدند، و فروخت و نداد و بیاورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه برافکند. و مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعات درجه تمام^{۱۳} دارند اما بیشتر اوقات باهم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوایی هرگز از آنجا برنیفتد و همه خوشیهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوایی بانا خوشی

- ۱ - «ج» : اکثر بهتر از مقام اول بود و در ویع نیز کمتر نباشد. ۲ - «ج» :
 ۳ - «ا» : ملخی. ۴ - «ه» «خ» : سیرجی؛ «ا» : سرفرو سرجی.
 ۵ - «ر» «خ» «ا» : طرغش. ۶ - «ج» : از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد.
 ۷ - «ج» : او. ۸ - «ر» «ه» : علفخوارهای دارند؛ «ج» : ... دارند. ۹ - «ج» :
 مرغزارشان ...؛ «خ» : ... و بلاشان؛ «ا» : بزرگترین مرغزارها ... ۱۰ - «ا» : همه.
 ۱۱ - «ج» «ا» : از جمله. ۱۲ - «ر» : کلبه‌داری؛ «خ» : جلباری؛ «ا» : حلتار.
 ۱۳ - «ا» : عالی.

اصفهان جنتیست^۲ پر نعمت
همه چیزش نکوست الا آنک
و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفته^۳ :
جز جوانی درو نمی باید
اصفهانی درو نمی باید
شعر

تا در دشت هست و جوباره
ای خداوند سبع سیاره^۵
تا در دشت را چو دشت کند
عدد مردمان^۶ ییفزاید

نیست از کوشش^۴ و کوش چاره
لشکری را^۷ فرست خونخواره
جوی خون راند او ز جوباره
هر یکی را کند دو صد^۸ باره

از رسول (صلعم) مرویست ، بروایت عبدالله بن عباس (رضعهما) : یخرج الدجال من یهودیة الاصفهان حتی یأتی الکوفة فیلحقه قوم من المدینة و قوم من الطور و قوم من ذی یمن و قوم من قزوین . سئل یا رسول الله : ما قزوین ؟ قال : قوم یکونون بآخرة ینخرجون من الدنیا زهداً^{۱۰} فیها یرد الله بهم قوما من الکفر الی الایمان . و حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقررست ، و در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت . ولایتش هشت ناحیه است و چهار صد پاره دیه بیرون مزارع که داخل دیهها باشد : اول ناحیت جی در حوالی^{۱۱} شهر باشد هفتاد و پنج پاره دیه و طهران و ماربانان و جاوان^{۱۲} و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانده اند و^{۱۳} اسکندر رومی ساخته و فیروز سامانی تجدید عمارتش کرده معظم قرای آن ناحیه^{۱۴} است ؛ دوم ناحیت ماربین پنجاه و هشت پاره دیه است خوزان و قرطان^{۱۵} و رنان و اندوان معظم قرای آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است از پیوستگی باغستان و دیهها ، باهم متصل ، و درین معنی گفته اند : شعر

مارینی که نسخه^{۱۶} ارم است آفتاب اندرو درم درم است.

۱- «ج» : نسی توان . ۲- بجز «ا» : شهر کیست . ۳- «دنج» : دولتشاه ص ۱۴۹ . سه مصراع اخیر را درس ۱۵۲ نقل کرده است . نسخ خطی اختلافات جزئی دارند . ۴- «دج» : کشتن . ۵- «ا» : آسمان وزمین . ۶- «ا» : پادشاهی . ۷- نسخه ها : هر دو شان . متن از دولتشاه است . ۸- بجز «ا» : کسی ... ؛ «ا» : ۹- «ا» : وما . ۱۰- «در» : «خ» : هذا . ۱۱- «ج» : نواحی . ۱۲- «ج» : جادوان . ۱۳- «ر» : «خ» : گویند . ۱۴- کلبه از «در» است . ۱۵- «در» : «خ» : «ا» : قرطبان (۱) . ۱۶- «در» : «خ» : خطه .

- و درین ناحیت^۱ قلعه‌یی بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است، آنرا آتشگاه گفته اند و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ سیوم ناحیت کراچ سی و سه^۲ پاره دیه است، دشتی^۳ و اشکاوند و فیزادان^۴ از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی باغستان^۵ دیهها با هم؛ چهارم ناحیت قهاب
- چهل پاره دیه است و هفتسویه^۶ و رازان^۷ و قهجاورستان^۸ معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز میخورند بدان سبب قهاب^۹ میخوانند. پنجم ناحیت^{۱۰} برخوارست سی و دو پاره دیه است، و دیه جز معظم قرای آن، و این ناحیت را نیز آب از کاریزست و دیگر نواحی را آب از زنده رود، و بدین ناحیت بدیه جز بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ ششم ناحیت لنجان^{۱۱} بیست پاره دیه است گویان^{۱۲} و قهدریجان و کلیشاد^{۱۳} معظم قرای آن؛ هفتم ناحیت براآن^{۱۴} هشتاد پاره دیه است و اشکیشان^{۱۵} و برسیان و رنین^{۱۶} و سمنارت^{۱۷} و جوزدان و فساران و کوهان^{۱۸} و کاج^{۱۹} و داذنان^{۲۰} معظم قرای آن؛ هشتم ناحیت رودشت^{۲۱} شصت پاره دیه است و فارفا آن^{۲۲} قصبه آن و قورطان^{۲۳} و رزنه و اشکهران^{۲۴} و کمندان معظم قرای آن. و این دیهها را که معظم قری میخوانیم^{۲۵} از آنهاست که در دیگر ولایات^{۲۶} شهر خوانند، زیرا که در هر يك از آن دیهها کمایش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات^{۲۷}
- ۱ - «۱» افزوده: بعدود (بعد قدوی سفید گذارده است). ۲ - «۱» : شش. ۳ - «ج» : «۱» : دشته. ۴ - «ج» : قیراوان؛ فرادان؛ فیراوان؛ «۱» : فزادان (۴). ۵ - «ج» : اشجار. ۶ - هفتسویه (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱۰). ۷ - «ج» : رازنان. ۸ - «ج» : قهجارستان؛ «نج» : قهجاورسان. ۹ - در حاشیه یکی از نسخ «قهاب» قنات معنی شده است (نج). ۱۰ - «نج» : «۱» : النجان. ۱۱ - «ج» : کونان؛ «۱» : «نج» : کومان. ۱۲ - «۱» : کلیشان؛ «د» : کلشاد؛ «ج» : کلیشاد؛ (متن از فرهنگ جغرافیاییست). ۱۳ - «نج» : براوان. ۱۴ - «ج» : اشکشان. متن از «نج» است. ۱۵ - «د» : «۱» : بریشان؛ «نج» : هریشان؛ «د» : دیرستان؛ «ترسن» (۱). ۱۶ - «نج» : تمارت؛ سناود؛ هسارت؛ «د» : تیارت؛ «۱» : سنات. شاید : هسار. ۱۷ - «ج» : کومان. ۱۸ - «ج» : کاخ. ۱۹ - «ج» : دادمان؛ «نج» : دادنان؛ «۱» : «نج» : دادیان. (متن از معجم البلدان است). ۲۰ - «۱» : رودسین؛ «نج» : رودسین؛ رودشتی. ۲۱ - در معجم البلدان و فرهنگ جغرافیایی : فارغان. ۲۲ - «ج» : قولطان. ۲۳ - «ج» : اسکران؛ «۱» : اسکهران؛ برای اطلاع بر اختلاف قراعات رجوع کنید به جهان نامه ص ۲۹۱ (نج). ۲۴ - «د» : خواندیم؛ «ج» : میخوانند. ۲۵ - «ج» : ولایت. ۲۶ - «ج» : خاگاه هست.

و حتمّات دارد . حقوق دیوانی ولایت^۱ اصفهان پنجاه تومان است . و از اکابر شیخ
 علی سهل اصفهانی را تربت آنجا است . و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت^۲
 برین موجبست : اردستان : سی و چهار فرسنگ . ایدج ، لر بزرگ : چهل و پنج
 فرسنگ . بروجرد ، لر کوچک : شصت و شش فرسنگ . جربادقان : سی و یک فرسنگ
 و نیم . دلیجان : سی و پنج فرسنگ^۳ . ری : هشتاد و شش فرسنگ^۴ . شهر فیروزان :
 شش فرسنگ . ساوه : شصت و چهار فرسنگ . سلطانیه : صد و شش فرسنگ و نیم .
 قزوین : نود و دو فرسنگ . قم : پنجاه و دو فرسنگ . قومشۀ فارس^۵ : چهارده فرسنگ .
 کرج : چهل و پنج فرسنگ . کاشان : سی و دو فرسنگ . لوردگان^۶ لر بزرگ . سی
 و پنج فرسنگ . نطنز : بیست و یک^۷ فرسنگ . نائین : بیست و شش فرسنگ . نهاوند :
 هفتاد و چهار فرسنگ . همدان : شصت و دو فرسنگ . یزد شصت و دو فرسنگ^۸ .
 فیروزان^۹ - شهری است بدو قسم بر کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش
 از جزایر خالدا ت «فویج» و عرض از خط استوا «اب کد»^{۱۰} اکنون داخل اصفهان است .
 کیومرث ساخت در آب و هوا و غله^{۱۱} و میوه و پنبه و غیر آن . و طبع و خوی و مذهب
 اهل آنجا مانند اصفهان . حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و پانصد
 دینار است .

۵

۱۰

۱۵

تومان ری - این تومان را شهری سوای^{۱۲} ری نبوده است ، اکنون که ری خرابست
 و رامین شهر آنجا است ، و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب میآید هر يك قصبه
 شده ، و حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است^{۱۳} و ملک ری بعظمتی بوده که
 آرزوی^{۱۴} حکومتش در دل^{۱۵} عمر سعد علیه اللعنة باعث قتل امیر المؤمنین حسین بن علی
 رضعها شد ، و آن حکایت مشهورست .

۲۰

۱ - «ج» : آن ولایت ؛ «ا» : ولایات . ۲ - «ا» : مسافت . ۳ - «ا» : افزوده : در کری . (بمد
 قدری سفید گدارده است) . ۴ - «ا» : افزوده : زواره . (بمد بقدر دو کله سفید گدارده است) .
 ۵ - «ر» : قشۀ سرحد فارس . ۶ - «ر» : لوردگان . ۷ - «ر» : بیست . ۸ - «ر» : بجای
 «یزد ...» داود : زنجان : صد و یازده فرسنگ (و دنبال مطلب رانیز تا تومان ری ندارد) . ۹ - «ا» :
 شهر فیروزان . ۱۰ - «ا» : لبلد . ۱۱ - «ا» : و محصول غله . ۱۲ - «ا» : خلاف .
 ۱۳ - «ج» : بوده . ۱۴ - کله در «ج» نیست . ۱۵ - «ج» : در اول .

۲۵

ری - از اقلیم چهارم است و اُمّ البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد خوانند. طولش از جزایر خالدات «عواك» و عرض از خط استوا «له ل» شهری گرمسیر است^۲ و شمالش بسته و هوایش^۳ متعفن و آبش ناگوارنده و درو و با بسیار بود، و درین معنی گفته اند:

- دیدم سحر گهی ملک الموت را بخواب
بی کفش می گریخت زدست و پای ری
گفتم: تو نیز؟ گفت: چوری دست بر کشد
بو یحیی ضعیف چه سنجد پیای ری.

- و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم
۱۰ مناظره شد، هریک هنر شهر خود عرض میکرد. اصفهانی گفت: خاک اصفهان مرده را
تاسی چهل^۴ سال نریزاند. رازی گفت خاک ری مرده^۵ سی چهل^۶ ساله را بر در دکان
بداد و سبت دارد و نمیراند و بدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید. شهر ری را
شیث بن آدم پیغمبر (عم) ساخت. هوشنگ پیشدادی در^۷ عمارت آن افزود و شهری
بزرگ شد. بعد از خرابی، منوچهر بن ایرج^۸ بن فریدون تجدید عمارتش کرد،
۱۵ باز در زمان اسلام خرابی^۹ یافت، امیر المؤمنین المهدی بالله محمد بن ابودوانیق عباسی
احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار
و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور باروش دوازده هزار گام است^{۱۰}. طالع
عمارتش برج عقرب. اهل شهر را بر سر سنگی باهم مخاصمت افتاد، زیادت از صد
هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی
خراب شد، و در عهد غازان خان ملک فخر الدین ری^{۱۱} بحکم پرلیغ درو اندک عمارتی
۲۰ افزود و جمعی را ساکن گردانید. قلعه طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است.

۱- «ا» : نو. ۲ - «ا» : ك. ۳- «ج» : شهر گرمسیر است؛ «ا» : شهری گرم است. ۴- «ج» :
هواش. ۵ - «ر» : چهل سال؛ «ا» : سی سال. ۶ - «ج» : «در» ندارد. ۷- «ج» :
میخوربا؛ «ر» : «ا» : میخوربا. ۸ - «ج» : باز خراب. ۹ - «ا» : (بعد از مقداری
سفید افزوده) : دوازده دارد. ۱۰ - «ر» : ورامینی.

- ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرجنی و قها^۱ که در صحر است و تمامت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین^۲ و قصران و ورزین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبدان^۳ میخوانند، و رامین و خاوه قرای بهنام^۴ و سبور^۵ قرج است و قوهه^۶ و شندر^۷ و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غارست^۸. این ولایت بچهار قسم است: ناحیت اول بهنام و درو شصت پاره دیه است، و رامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است؛ دوم ناحیت سبور^۹ قرج و درو نود پاره دیه است، قوهه^{۱۰} و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجا است. سیوم ناحیت فشابویه است و درو سی پاره دیه است، کوشک و علیا باد و کیلین و جرم^{۱۱} و قوج اغاز^{۱۲} معظم قرای آنجا است؛ چهارم ناحیت غارست و سبب تسمیه غار آنست که امام زاده‌یی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جال کولی^{۱۳} غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب شد و الحال آن ناحیت^{۱۴} جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد و درو چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهورست و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم قرای آن ناحیت است^{۱۵} و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود. و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد. و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوه هاش انار و امرود و عباسی و شفتالو
- ۱ - «ج»: مرجی...؛ «ا»: مرحی و مها و (بعد مقداری سفید گذارده است).
 ۲ - «ج»: فیروزبران؛ یا قوت ج ۲ ص ۶۲۲ و ج ۳ ص ۹۲۸ و ج ۴ ص ۱۰۵ و ۹۲۱ (نچ)؛
 در «دنبال مطلب را تا شماره ۲ صفحه بعد ندارد. ۴ - یا قوهه (یا قوت ج ۲ ص ۵۳ و ۲۰۵).
 ۵ - «نچ»: یا قوت ج ۳ ص ۳۲۹ و شاید باید ششت خوانده شود. (فرهنگ جغرافیای ایران: شنده).
 ۶ - «نچ»: آرد: بند زیر در نسخه خطی بریتیش میوزیوم شماره. Add. 23543 f. 176 a آمده است.
 ۷ - «ج»: ناحیت را. ۸ - «نچ»: بند بالا را شفر Schéfer در منتخبات نزهة القلوب آورده و عبارتی دراز درباره ناحیه ری بدان افزوده است که اصل آن در نسخ پاریس و ظاهراً نسخ دیگر یافت نمیشود.
 ۹ - در ضمیمه سیاست نامه او این قسمت از ص ۱۷۳ س ۴ (بایمن) تا ص ۱۷۶ سطر ۱۰ آمده است.
 ۱۰ - شیوة نگارش آن متکلف است و بنظر می آید که یکی از نویسندگان بعداً بعنوان توضیح افزوده باشد.

- و انگور نیکوست اما خورنده میوه‌های آنجا^۱ از تبایمن نبود. و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه^۲ اثنی عشری‌اند الا دیه قوه^۳ و چند موضع دیگر که حنفی باشند. و اهل آن ولایت آن موضع را^۴ بدین سبب قوه^۵ خرا^۶ میخوانند. و درری اهل یت بسیار مدفونند^۷، و از اکابر و اولیاء بسیار^۸ آسوده‌اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قراء السبعه^۹ و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتوح و جوانمرد قصاب. و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانست بانزده تومان و یک هزار و پانصد دینارست^{۱۰}.

طهران - قصبه معتبرست و آب و هوایش خوشتر از ری است^{۱۱} و در حاصل مانند آن و در مقابل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته‌اند.

- ۱۰ ورامین - در مقابل دیهی بوده است^{۱۲} و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته. طولش از جزایر خالدات «عز که»^{۱۳} و عرض از خط استوا «له کط» در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوه‌ها مانند آن. اهل آنجا شیعه اثنی عشری‌اند و تکبیر بر طبعشان غالب بود.

- تومان سلطانیه و قزوین - اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آنرا^{۱۴} مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهرست^{۱۵}:

سلطانیه - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی. طول از جزایر خالدات «فد»

و عرض از خط استوا «لط»^{۱۶} ارغون خان بن ابقای خان بن هولاکو خان مغول بنیاد

- ۱ - «ج»: آنجا بر مسافران. ۲ - «نج»: یا قوه. در «ا» نیز قوه ضبطست.
۳ - «ج»: موضع. ۴ - یا قوت ج ۴ ص ۲۰۵ (نج). ۵ - «ا»: و در ری از انبیا حقان حیفو مدنون‌اند. ۶ - کله از «ا» و «خ» است. ۷ - نفحات ص ۹۵۳. نمره ۱۵۳ بن خلکان Nos ۴۴۵ و ۷۸. ۸ - از شرح قلعه طبرک تا اینجا در «ر» نیست و «خ» مختصر دارد. ۹ - از اینجا تا علامت ستاره در «ر» نیست. ۱۰ - «ا» افزوده: از ناحیت (بعد مقداری سفید گذارده است). ۱۱ - «ا»: فوله. ۱۲ - «ا» افزوده: حقوق دیوانی این تومان (بعد مقداری سفید گذارده است). ۱۳ - «ا»: لوط. ۱۴ - «ا»:
۲۵

فرمود . پسرش اولجایتو سلطان تغمده الله بغفرانه باتمام رسانید و بنام خود منسوب کرد . طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام، و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام ناکرده ماند سی هزار گام . و درو قلعه ییست از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطانست و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود . هوایش سردی مایلست و آبش ازچاه و قنواتست و نیک هاضم . و چاه آنجا از دوسه^۱ گزی است تابده گز . و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راهست و هرچه مردم را بکار آید در آن ولایات موجود و بسیارست ، و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارات عالی که در آن شهرست بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نیست^۲ . مردم آنجا ازهر ولایت^۳ آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه ملل^۴ و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یک رویه نشده ، اما بفارسی ممزوج مایلترست . و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرّرست ، و درین سالها اگر اردو هادر آنجا می بودی سی تومان و الا ییست تومان حاصل داشت . و ازسلطانیه تادیگر بلاد عراق عجم مسافت برین موجبست : ابهر : نه فرسنگ^۵ . طارم : ده فرسنگ . اصفهان : صدوشش فرسنگ . اسدآباد^۶ : سی و هفت فرسنگ . ری : پنجاه فرسنگ . زنجان : پنج فرسنگ . ساوه : چهل و دو فرسنگ . سجاس : پنج فرسنگ . قزوین : نوزده فرسنگ . قم : پنجاه و چهار فرسنگ . کاشان : هفتاد و چهار فرسنگ^۷ . همدان : سی فرسنگ . یزد : صد و چهل و پنج فرسنگ^۸ . تا دیگر بلاد مشهوره ایران زمین

۱ - « ا » : در دو . ۲ - « ج » : « ا » : شهری دیگر نباشد . ۳ - « ج » : ولایات .

۴ - « ج » : ملک . ۵ - « ج » : « ا » : فرسنگ اندر . ۶ - « ا » : استراباد . ۷ - « ا »

افزوده : لر بزرک : (بعد مقدادی سفید گذاده) فرسنگ . لر کوچک (بقدر دو کلمه سفید)

فرسنگ ، نهاوند : (سفید) فرسنگ . ۸ - دنبال مطلب تا شرح قزوین در « ر » نیست .

- برین صورت: بغداد: صد و هجده فرسنگ^۱. گواشیر بکرمان^۲ دوست و سه فرسنگ^۳. نیشابور بخراسان^۴: صد و هفتاد و هشت فرسنگ. هری بخراسان^۵: دوست و پنجاه و یک فرسنگ. بلخ بخراسان^۶: سیصد و چهار فرسنگ. مرو بخراسان^۷: دوست و پنجاه و شش فرسنگ^۸. جرجان بمازندران^۹: صد و چهل و پنج فرسنگ^{۱۰}. دامغان بقومس: صد و ده فرسنگ. لاهجان بجیلان: چهل و چهار فرسنگ. تبریز آذربایجان: چهل و شش فرسنگ. قراباغ واران: هفتاد و دو فرسنگ. شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ.

- قزوین - از اقلیم چهارم. طولش از جزایر خالادات «فه»^۱ و عرض از خط استوا «لو»^۲. از حساب ثغورست، جهت آنکه پیوسته با دیلمه و ملاحده در محاربه بوده اند. احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه واردست و مشهورست و در «تدوین»^۳ رافعی^{۱۰} مسطور، منها: عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه، قال^۴ قال النبی صلی الله علیه و آله: «اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة» و بدین سبب او را «باب الجنة» خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح گفته ام اینجا^۵ نیز مجمل ربط سخن را یاد کنم. در کتاب التبیان آمده^۶ که شاپور بن اردشیر بابگان ساخته است و شادشاپور نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانه‌های خررود و ابررود میساخته اند^{۱۵} و آنجا اطلال بارو پدیدست و مردم آنجا در دیه نرجه^۷ که باردشیر بابگان منسوب باشد مسکون ماند و مشهورست و در کتاب تدوین مسطورست که حصار

- ۱ - «۱» افزوده: موصل دیار بکر (مقداری سفید گذارده است آنکاه پس از ذکر تبریز و قراباغ که در «ج» چند سطر پایین تر است آورده): شروان: (قدری سفید) فرسنگ. تفلیس گرجستان (سفید) سنگ. سیواس روم: (سفید) فرسنگ. قونیه بروم: (سفید) فرسنگ.^{۲۰} شهرزور بکردستان: (سفید) فرسنگ. تستر بخوستان: (سفید). شیراز بفارس: صد و هفتاد و شش فرسنگ. انک شبانکاره فرسنگ. ۲ - (یعنی در کرمان، در خراسان و جز آن). ۳ - «۱» افزوده: نه بمقازه: (سفید) فرسنگ. سیستان بقهستان و نیمروز: (سفید) فرسنگ. ۴ - «۱» افزوده: خلاط بارمن: (سفید) فرسنگ. ۵ - ذکر دامغان و لاهجان در «ا» نیست. ۶ - «۱» نه ها. ۷ - «۱»، لوها. ۸ - کله از «ا» است. ۹ - «ج»: از اینجا. ۱۰ - «ج» (H.KH.)^{۲۵} نمره ۲۴۰۴ فهرست ۲۲۱. ۱۱ - «ر»: نرجه؛ «ج»: سرجه؛ «خ»: سرجه. متن از «ا» است.

شهرستان قزوین که اکنون محلتی است در میان شهر، شاپور ذوالاكتاف ساسانی ساخته، تاریخ عمارت آن ماه ایار سنهٔ ثلاث و ستین و اربعمایهٔ اسکندری طالع عمارتش برج جوزا. اطلال آن بارو هنوز باقیست. بزمان امیر المؤمنین عثمان (رضع) برادر مادریش ولید بن عقبهٔ الاموی، سعید بن العاصی الاموی را^۱ بایالت ابن^۲ ثغر فرستاد، او آن^۳ حصار را بمردم مسکون گردانید و شهری شد و امیر المؤمنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر کرد و مدینهٔ موسی خواند. و غلامش مبارک^۴ ترکی شهرستان دیگر ساخت و مبارک آباد خواند. چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره از تغلب دیلمه و انزعاج^۵ و پریشانی خود بدو انهی^۶ کردند، او بارویی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود، و جهت وفات او باتمام نرسید، تا در عهد معتز^۷ خلیفه، موسی بن بوقا در سنهٔ اربع و خمسين و مائتین^۸ هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید، و بمردم مسکون گردانید و شهری عظیم^۹ شد. و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخر الدولهٔ دیلمی در سنهٔ ثلاث و سبعین و ثلثمایه جهت آنکه خرابی بحال بارو راه یافته بود، و او در کتب احادیث دیده^{۱۰}: «فانه^{۱۱} یکون فی آخر الزمان بلدة بقرب الدیلم یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة، من عمل فی عماره سورها ولو بقدر کف من الطین غفر الله له ذنوبه صغیرها و کبیرها» تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده بود^{۱۲}، بروایت عمر بن عبدالعزیز مروانی (رضع): «ستفتح علی امتی مدینتان احدهما من ارض الدیلم یقال لها قزوین والاخر من الروم یقال لها الاسکندریه، من رابط فی احدهما يوماً او قال یوما و لیلة و جبت له الجنة». وقال عمر بن عبدالعزیز: «اللهم لاتمتنی حتی تجعل لی فی احدهما داراً و منزلاً»، و جهت خود در آنجا عمارت^{۱۳} عالی ساخت در محلهٔ جوستی، و اکنون آن زمین را صاحب آباد خوانند. و در سنهٔ احدى

۱ - بلاذری ص ۳۲۲ (نج). ۲ - «ج» در «آن». ۳ - بجز «ا» : او. ۴ - «ج» :
 او تاج. ۵ - «ج» : شکایت. ۶ - «ا» در «مائی». ۷ - «ا» در «معظم».

۸ - «ج» : دیده بود؛ «ا» در «خوانده». ۹ - «ا» : و نه. ۱۰ - «ج» : خوانده.
 ۱۱ - «در» : عمارتی؛ «ا» : عبارات.

شادانی و ابراهیم^۱ هروی و خیرالنساج سامری و ابن ماجه محدث و علك و فلك^۲ قزوینی^۳ و نورالدین و جمال الدین جیلی^۴ و امام الدین رافعی و غیرهم . و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقررست ، و بمبلغ پنج تومان و نیم بدفتر در آمده و ولایتش کمایش سیصدپاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیت و در آن دیههای معتبرست چون: فارسچین و خیارج^۵ و قرقسین^۶ و شال و سکرآباد و سیاهدهان^۷ و سومیقان^۸ و شهرستانک^۹ و شرفآباد و مرک^{۱۰} و مارین^{۱۱} و امثال آن ولایات را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست .

ابهر - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «فدل»^{۱۲} و عرض از خط استوا «لوم» کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعه گلین است. داراب^{۱۳} بن داراب کیانی ساخت^{۱۴} و برادرش اسکندر رومی باتمام رسانید . و بر آن قلعه ، قلعه دیگر بهاءالدین حیدر از نسل اتابك نوشتکین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد ، دور باروی آن شهر پنجهزار و پانصد گام است ، هواش سردست و آبش از رودخانه ییکه بدان^{۱۵} شهر موسومست ، و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در ولایت قزوین میریزد . و غله و میوه آنجا بسیار^{۱۶} و نیک میباشد ، اما نازش سخت نیک نبود و پنبه کم آید . از میوه هاش امرورد سبجستانی^{۱۷} و آلوی بوعلی و گیلان نیکوست^{۱۸} .
مردم آنجا^{۱۹} سفید چهره و شافعی مذهب اند ، اما تمکنت بر طبیعت ایشان غالب^{۲۰} بود ،

۱ - «۸» : ابراهیم مروی ؛ «۱» : ابراهیم سفیه .. ؛ «در» : ابراهیم مسیه . ۲ - «۱» : ملك : ۳ - نفعات ص ۱۵۰ نمره ۱۵۰ . ابن خلکان نمره ۶۲۵ . هفت اقلیم (کتابخانه دیوان هند نمره ۷۲۴ . b ۴۳۰ f) در عداد صوفیائیکه دو قزوین مدفونند نام شیخ علك را میبرد و بعض از سخنان او را نقل میکند . ۴ - «۱» : جلی . ۶ - «ج» : قریستن . متن تصحیح قیاسی است . ۷ - «۱» ، «د نج» : سیادهی . ۸ - «نج» : سوسقان ، سوبقان ؛ سوشقان سومان ؛ سوبقان ؛ سوبقان ؛ سونمان ؛ «۱» : سوسقان ؛ «در» : سوسبان (۱) . ۹ - «ج» : شهر سیاهك . ۱۰ - «ج» : فراك ؛ «د نج» : فوك ، فرك ، فوك . متن از «۱» است . ۱۱ - «نج» : مافزین . مارنیز . دیه مارین : دیه ماوه - دیه قزوین . دیه ساره . مامزین . و نالون . مامجین . و نگاه کنیدی با قوت ج ۳ ص ۸۳۵ ؛ «۱» : بامزین ؛ «در» : مامزین . (۱) . ۱۲ - «۱» : قدك . ۱۳ - «۱» : دارا . ۱۴ - «ج» : «۱» : ساخته . ۱۵ - «ج» : برآن . (یعنی ابهر رود) . ۱۶ - «ج» : آن بساواست . ۱۷ - کلمه در «۱» نیست . ۱۸ - «۱» : نیکو بود . ۱۹ - کلمه در «ج» نیست . ۲۰ - «ج» : جاری .

بر ظاهر آن شهر مزار شیخ ابوبکر بن طاهر طیار^۱ ابهری است. ولایتش بیست و پنج پاره دیه است. حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش يك تومان و چهار هزار دینار است.

اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان^۲ و خستجان^۳ - ولایات بسیار است

- مابین عراق و جیلانات^۴ در کوهستان سخت افتاده است، و هر ولایتی در حکم حاکمی علیحده^۵ باشد، و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم آنجا جنگی و مردانه باشند، اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون شوند. و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند، اما بقوم شیعه و بواطنه نزدیکترند. و هوای آن ولایت سردست و آبش از عیون، و اودیة^۶ آن جبال. حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر^۷ باشد و دروگوسفند نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارش بسیار^۸ و سازگار^{۱۰} باشد.

آوه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فنه»^۹ و عرض از خط

- استوا «لدم». بانی آن معلوم نیست طالع بناش^{۱۰} سنبله. دور باروش قرب پنجهزار گام است. هواش معتدلست و آبش از رودخانه گاوماها^{۱۱} که بمابین بره^{۱۲} میاید. و در آن شهر، زمستان یخاب در چاه میندند، بچند کُرت، تا فرو میخورد، و در تابستان همچنان یخ آب باز میدهد، و چون آن قدر که آب یخ فرو خورده باشد باز دهد، بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها دهد. و غله و پنبه در آنجا بسیار^{۱۳}

- ۱ - «ا» : ابوبکر طاهرا بهریست ؛ «ر» : ابوبکر طاهر طیان ابهریست ؛ «نج» : طاهران، طایر، طبران. نگاه کنید به قزوینی ج ۲ ص ۱۹۱ و یساقوت ج ۱ ص ۱۰۶ - ۲ - «نج» : جرکان. خرکام. خوکان ؛ «ر»، «ا» : حرکام. ۳ - «نج» : حشیجان، خسیجان ؛ «ا» : حشیجان ؛ «ر» : حیجان. ۴ - «ا» : سحارست ... جیلان. ۵ - «ج» : حاکم ... کلمه علیحده در «ا» نیست. ۶ - «ج» : ادویه ؛ «ا» : اودنه. ۷ - «ا» : کمترک. ۸ - «ج» : غلفخوارها بسیار بود. ۹ - «ا» : قه مه. ۱۰ - «ا» : (بقدریک کلمه سفید) ساخت بطالع ؛ «ر» از اینجا تا آغاز شرح زنجان نداد. ۱۱ - «نج» : کاوماسا ؛ «ا» : گاوماسا ؛ «خ» : کاوماها. ۱۲ - «ا» : نمابین برده (۴). ۱۳ - بجز «ا» : بسیار نیکو بود.

ونیکو باشد، اما نانش سخت نیکو نبود. از میوه هاش انجیر نیکو بود^۱، مردم آنجا سفید چهره و شیعه^۲ اثنی عشری اند و در آن مذهب بغایت متعصب اند و با هم اتفاقی^۳ نیکو دارند. و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقررست و ده هزار دینار ضمانی آن باشد. و از آن ولایتش که چهل پاره ده است هفت هزار دینار میباشد^۴ و شهر و ولایتش داخل بلوک ساوه است.

• رودبار - ولایتیست^۵ که شاهرود برمیانش میگذرد و بدان باز میخوانند.

و در شمالی قزوین بشش فرسنگی افتاده است و در آنجا قریب پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت و میمون دز و لنبر^۶ بوده، و معتبرترین همه قلعه الموت که دارالملک اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یک سال مقرر دولت ایشان بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فهلز»^۷ و

عرض از خط استوا «لوکا»^۸. الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در سنه ست و اربعین و مائین ساخت و در سنه ثلاث و ثمانین و اربعه مایه حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه را در اول آله اموت گفته اند یعنی آشیانه عقاب که بچگانرا برو آموزش^۹ کردی بمرور الموت شد، و حروف اله اموت بعدد جمل

چند سال صعود حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالاتست. در سنه اربع و خمسين و ستمایه بفرمان هولاکو خان آن قلعه را خراب کردند، و ولایت رودبار اگرچه اکثرش گرمسیرست اما سردسیرش نیز چنان نزدیکست که در دو موضع که آواز هم توان شنید، در^{۱۰} یکجا جو بدروند و در دیگری هنگام زرع جو باشد. و حاصل نیکو دارد^{۱۱} و غله و پنبه و انگور و میوه بسیار نیکو بود^{۱۲} و از میوه هاش سیب

کم بکار آید و امروز کم از اصفهان نبود و نانش نیکو باشد. و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند و جمعی را که مراغیان خوانند بمزدکی نسبت کنند، اما اهل رودبار

۱ - «ا» : انجیر (و بقدر يك كلمه سفید مانده) نیکوست . ۲ - بجز «ا» : اتفاق .

۳ - «ج» : است . ۴ - «ج» : ولایت است . ۵ - «ج» : لنبر . ۶ - «ا» : فله .

۷ - «ا» : لوی . ۸ - «ج» : پروش . ۹ - «ج» : و در . ۱۰ - «ج» : ... باشد ؛

۱۱ - «ا» : حاصلی ... ۱۲ - «ا» : بسیار باشد .

تمامت خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پاره بر اه^۱ دین می آیند . حقوق دیوانیش هشت هزار دینارست .

زنجان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات «فج» و عرض از خط استوا «لول» اردشیر بابکان ساخت و شپین خواند . دور باروش ده هزار گامست در فترت مغول خراب شد . هواش سردست و آبش از آن رودخانه یکه بدان شهر منسوبست و از حد و سلطانیه برمیخیزد و در سفیدرود میریزد ، و از قنوت^۲ ارتفاعات^۳ آنجا اکثر غله بود و در رودخانه جالیز^۴ و برنج نیز کارند . اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست ، و از طارمین آورند . و مردم آنجا سنی شافعی مذهبند و بر طنز و استهزاء بسیار اقدام^۵ نمایند . و در صور الاقلیم گوید که غفلت برایشان غالبست و زبانیشان پهلوی راستست و درو مزار اکابر و اولیا مثل قبر شیخ اخی فرج زنجانی و استاد عبدالغفار سکا^۶ و عیسی کاشانی و غیره بسیارست .^۷ و حقوق دیوانیش بتمغا مقررست و دوازده هزار دینار ضمانتی آن . و از ولایتش که کما بیش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه دارد که جمله دو تومان باشد^۸ .

ساوه - از اقلیم چهارم است و شهر کی^۹ اسلامی . طولش از جزایر خالادات «فه»^{۱۰}

و عرض از خط استوا «له»^{۱۱} و در اول در آن زمین بحیره بوده است^{۱۲} در شب ولادت رسول (صلعم) آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود . و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست^{۱۳} بطالع جوزا . در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین^{۱۴} ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت . دور آن بارو هشت

۱- دج : پاره با ؛ «خ» : «ا» : پاره برای متن تصحیح قیاسیت . ۲- دج : بر آن . ۳- (او تقاع) = حاصل . ۴- «ا» : فالیز . ۵- در : قیام ؛ «ا» : رغبت . ۶- دج : و از مزار ... و اولیا در آن شهر بسیار است مثل ... و غیره . ۷- «ج» : متوجه است ... ؛ «ا» : ... مردو دو تومان بود . ۸- «ا» : شهر . ۹- «ا» : فه ها . ۱۰- «ا» : له ها . ۱۱- «ا» : بر آن زمین بحیره بود . ۱۲- «ا» : در : (بقدر يك كلمه سفید) : بدان زمین شهر ساخت . ۱۳- «ج» : شمس الدین ؛ «ا» : سیف الدین .

هزار و دویست ذراع خلقی است . پسرش صاحب اعظم خواجه شمس‌الدین عز نصره دیه رودابانرا^۱ نیز که پیوسته شهرست بارو کشید و داخل شهر گردانید و دور آن قرب چهار هزار ذراع خلقی بود^۲ . هوای آن شهر بگرمی مایلست ، اما درستست و آبش از رودخانه مزدقان و قنات . در آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ آب درچاه بندند تا بهنگام گرما باز دهد . ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود ، اما نانش سخت نیکو نبود از میوه‌هایش انجیر و سیب و به و انگور مرق و انار خرم آباد^۳ بغایت خوبست . مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاک اعتقاد باشند ، و اهل ولایت بخلاف الوسجرد^۴ که سنی اند تمامت دیهها شیعه اتنی عشری اند^۵ . حقوق دیوانی آنجا^۶ بتمغا مقرّست و دوتومان و نیم ضمانی آن ولایت . و ولایتش چهار ناحیتست و صد و بیست و پنج^۷ پاره دیه است : اول ساوه^۸ چهل و شش پاره دیه است ، خرم آباد و سراسیون و طبریز ناهید^۹ و ورزنه و انجیل و وند و طردجرد^{۱۰} معظم قرای آن ؛ و دوم آوه^{۱۱} هفده پاره دیه است و سرو^{۱۲} جمزقان^{۱۳} و قیلع بالغ^{۱۴} و نوذر^{۱۵} و کهندان و ابردز و کاسوا^{۱۶} معظم قرای آن ؛ و سیم جهرود^{۱۷} بیست و پنج پاره دیه است و خبو^{۱۸} و دستجرد و نایه^{۱۹} معظم قرای آن ؛ و چهارم بوقین^{۲۰} چهل و دو پاره دیه است و

- ۱۵ - ۱- «نج» : رودابادان . ۲- «ا» : ذراعست . ۳- «ج» : خرم آباد ؛ «ا» : درم : حرم . متن از «ه» است . ۴- «ا» : و اوسجرد ؛ «ر» : و لوسجرد ؛ «نج» : و لودسجرد ؛ و لوسجرد (۱) (ظ: دستجرد زرند) . ۵- «ج» : باشد . ۶- «ج» : آن . ۷- «ر» : چهار . ۸- «ا» : سیاه ؛ «خ» : مسیا . ۹- «ا» : طبریز ناهید ؛ «خ» : طبریز ناهید ؛ «ه» : طبریز ناهید . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۱ : طراژ ناهید) . ۱۰- «ا» : طحروود ؛ «ه» : طرو و جرد ؛ «خ» : طجروود (۱) . ۱۱- «ا» : قدواه ؛ «نج» : قدواه ، و زواه . ۱۲- «ا» : منسر ؛ «خ» : منیسر ؛ «نج» : صدر ، منبیر ، نبیر (۱) . ۱۳- «ج» : حمیرقان . (متن تصحیح قیاسیست از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱) . ۱۴- «ر» : صلح بالغ ؛ «نج» : قتلغ بالغ ، قلع ، بالغ . ۱۵- «ا» : نویر ؛ «نج» : نویر . (شاید: نویران ؟) . ۱۶- «نج» : کاساو . (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱ : کاخوا) . ۱۷- «نج» : جهر ، حیرود . (۱) . ۱۸- «نج» : «خ» : حبو ؛ «ا» : حبو . ۱۹- اصل: نامه . (متن تصحیح قیاسیست از فرهنگ جغرافیایی ج ۱) . ۲۰- جای کلمه در «ا» سفیدمانده است ؛ «ج» : «خ» : بوسین . (متن تصحیح قیاسی از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱ است) .

- راودان^۱ و ازناوه^۲ و شمیرم^۳ و مرق و وفس^۴ و خبیجین^۵ معظم قرای آن . و حقوق دیوانی این نواحی چهار تومان و نیم مقرر است . جو و کاه این ولایت با چهار پایان سازگار نبود تا بمرتبیهی که گفته اند که کاه قم بهتر از جو ساوه . و از هزار اکابر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی است^۶ و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد^۷ سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم (رضعهما) است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میکنند^۸ .

ساوج بلاغ^۹ - ولایتی است که دراوان سلاجقه مال به ری میداده و در عهد

- مغول سوی^{۱۰} شده ، هوایی بغایت خوب دارد ، اکثر آبش از قنوات است ، میوه و غله بسیار میباشد و نانش در غایت نیکویی و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار مقرر است . و مردم آنجا چون اکثر صحرا نشینند مقید بمذهب نیستند . و از اعظم قرای آنجا خراو^{۱۱} و نجم آباد و سنقر آباد . و در سنقر آباد سادات عالی نسب و حسب اند و الحال خراب است .

سجاس و سهرورد - دراوّل دوشهر بوده است . و در فترت مغول خراب شد .

- اکنون ازهر^{۱۲} يك بقدر دیهی مانده ، و چند دیه^{۱۳} دیگر و نواحی جرود^{۱۴} و ایجرود^{۱۵} از توابع آنست ، بر جنوبی سلطانیه يك روزه راه افتاده است ، از اقلیم چهارمست . طولش از جزایر خالدات «فجك»^{۱۶} و عرض از خط استوا «لو»^{۱۷} ولایت سردسیرست و حاصلش غله و اندکی^{۱۸} میوه باشد . زیاده از صدپاره دیه است و اکثرش مغول نشین .

- ۱ - «نج» : در ادران ؛ «۱» : «نج» : واوران . (۱) . ۲ - «نج» : ارماوه ؛ ارناده ؛ «۱» : ارباوه . (۲) . ۳ - «۱» : «نج» : شرم ؛ «نج» : شوم (۱) . ۴ - «۱» : وفس ؛ «نج» : دفن ، وفسن ؛ «ج» : دفن . (متن تصحیح قیاسیست) . ۵ - کلمه در «۱» نیست . و «ر» از آغاز تقسیم ولایت به چهار ناحیت تا اینجا ندارد . ۶ - «ج» : ساوجی . ۷ - «نج» : احمدابواسحق . ۸ - «ج» : میگویند . ۹ - این شهر و شرح آن در «۱» و «ر» نیست . ۱۰ - «خ» : مساوی . ۱۱ - «نج» : خرا ؛ «خ» : خراد (۱) . ۱۲ - «ج» : بهر . ۱۳ - «ج» : دیهی . ۱۴ - «۱» : «نج» : خروود (۱) . ۱۵ - «ج» : انجرود ؛ «۱» : الخروود . (متن تصحیح قیاسی لغز فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۲ است) . ۱۶ - «۱» : «مچك» . ۱۷ - «۱» : لوها . ۱۸ - «ج» : اندك .

گور^۱ ارغون خان در کوه سجاس است، و چنانکه^۲ عادت مغول بود ناپیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ^۳ گردانیده و مردم را از آن حدود گذشتن زحمت رسیدی. دخترش اولجای^۴ خاتون قبر پدر را آشکار کرد، و آنجا خانقاه ساخت و مردم^۵ بنشانید و اهل آن ولایت بر مذهب امام اعظم^۶ ابوحنیفه اند رحمة الله. و در ولایت ایجرود قصبه بیست، مغول آنرا ستوریق^۷ خواند بر سر پشته بیست، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرایست بزرگ، و در صحن سرای چشمه بیست بشکل حوضی بزرگ بلکه مانند^۸ دریاچه یی ملاحان بقعرش نمیتواند رسید. دو جوی آب هر يك بمقدار آسیا گردانی^۹ دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میکشایند برقرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمیباشد، و این از نوادرست ابقای خان مغول^{۱۰} آن سرای را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علفزاری خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت^{۱۱} دو تومان و نیم است.

سرجهان - قلعه یی بوده است^{۱۲} بر کوهی که محاذی طارمین است، بر پنج فرسنگی^{۱۳} سلطانیه بجانب شرقیست، و کما بیش پنجاه پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود، و دیه قهود^{۱۴} که مغول آنرا صاین قلعه می خوانند و ام القرای آنجاست و اکنون بسبب همسایگی سلطانیه آن مواضع آبادان^{۱۵} میشود ولایت سردسیرست. حاصلش غله و پالیز بود^{۱۶} و چون بر جاده عام افتاده^{۱۷} و اخراجات بسیار دارند، از حقوق دیوانی معافست^{۱۸}.

۲۰ - ۱- «ج»: قبر. ۲- «ج»: چندانکه. ۳- «۱»: «نج»: قوریخ. ۴- «نج»: النجای، الحیاد، اولجایتو. (نگاه کنید به حیب السیر چاپ بیبی ج ۳ ص ۷۶). ۵- کلمه در دا، نیست. ۶- «۱»: «سوریق»: سوریق، ستروق، سقوریق. (شاید: قلتوق فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲). ۷- کلمه از «۱» است. ۸- «۱»: آسیا کردی. ۹- «ج»: قلعه بود. ۱۰- «ج»: فرسنگ. ۱۱- «۱»: مهود. ۱۲- «ج»: موضع آبادان. ۱۳- «ج»: باشد. ۱۴- «داو»: هم ندارد. ۱۵- «ج»: واقع. ۱۶- «ر»: پس از اتمام شرح ساوه تا اینجا را ندارد.

ارتفاعات بسیار نیکو^۱ میباشد و اکثر میوه سلطانیه از آنجاست . دراول آنجا شهری
فیروز آباد نام بزمین^۲ طارم سفلی دارا ملوک بود ، اکنون بکلی خرابست و قصبه اندر
بطارم علیا شهرستان آنجا شده . طول او^۳ از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط
استوا «لومه» . مردم آن ولایت سنی شافعی مذهبند ، و آن ولایت پنج عمل است :
اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است ، قرب صد پاره دیه است و جزلا و شورزد^۴
و درام و جیا^۵ و قلات و زرند^۶ و شند^۷ از معظم قرای آنست ؛ دوم بطارم سفلی
توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مرزعه بوده است ، الزن^۸ و خورنق^۹ و
شرزورلد^{۱۰} و کلج^{۱۱} از معظمت آنست ؛ سیم هم بطارم سفلی توابع قلعه فردوس
بیست پاره دیه است و سیردان^{۱۲} معظم آن ؛ چهارم بسیار^{۱۳} و بریدون^{۱۴} دو دیه
معتبرست و هشت دیه دیگر از توابع آن . پنجم دزآباد^{۱۵} سفلی بیست و پنج پاره
دیه است و گلهار و گلچین و بلهل^{۱۶} از معظمت آن . حقوق دیوانی آن ولایت
با باغات قلات^{۱۷} و ارد و هیکل^{۱۸} شش تومان و چهار هزار دینارست .

«فه مه» و عرض از خط استوا «لوی» در کوهستان افتاده است و کلاتها بود^{۲۱} و ۱۵

- ۱- «دج»: ولایت . ۲- «دج»: بر یک؛ «د ا»: یک . ۳- «د ا»: و نیکو . ۴- «د ا»: فیروز باد نام بر زمین . ۵- «دج»: آن . ۶- «د ا»: شورزه . (شاید : شورزگاه ؟) . ۷- «د ا»: حیا؛ «دج»: حیات . (متن افرهنگ جغرافیاییست ج ۲) . ۸- «دج»: رزید . ۹- «دج»: شید . متن از «دج» است (شاید : شندستان ؟) . ۱۰- «دج»: الون؛ «د ا»: «دنج»: الرن . (متن افرهنگ جغرافیایی ج ۲ است) . ۱۱- «دنج»: خروتنق؛ «د ا»: خروتنق؛ «د خ»: خورتنق . (۱) . ۱۲- «د ا»: شررووزلر؛ «د خ»: شرروضر؛ «دنج»: شرروزلر (۱) . ۱۳- «دج»: کلچ؛ «د ا»: کلچ؛ «دنج»: کلچ . (متن افرهنگ جغرافیای ایران ج ۲ است) . ۱۴- «دج»: سروان؛ «د خ»: سیران؛ «د ا»: سردان . (متن افرهنگ جغرافیایی ج ۲ است) . ۱۵- «دنج»: ناسار، نسا؛ «د ا»، «د خ»: نسا (۲) . ۱۶- «د ا»: بریدون؛ «د خ»: بریدون . (۲) . ۱۷- «د ا»، «د ر»، «دنج»: دراباد؛ «د خ»: دراباد . (۲) . ۱۸- «دنج»: کلما و کالچین و بهیل، ملهل (۲) . ۱۹- «د ا»: ماحاب ..؛ «د خ»: ماجات غلات (۲) . ۲۰- «دنج»: دارد و هیکل؛ اروملک، وارد هیکل؛ «د ا»: وارد هیکل (۲) . ۲۱- «دج»: برده .

دیهرهای معتبر کمتر باشد. حاصل آنجا غله و اندکی جوز و میوه بود، و مردم آنجا دعوی مذهب سنت کنند اما به بواطنه مایلتر باشند. ولایت سرابرو^۱ و جرود^۲ و قهپایه و کن و کرج^۳ از توابع آنجاست، و در این ولایت دیهرهای معتبر بود. حقوق دیوانی طالقان با این ولایات^۴ یک تومان است.

۵. کاغذکنان - شهر وسط بوده است امیر میشود^۵ (۱) زنجانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود و خونج نام کرده است، چون در آنجا کاغذ خوب میکردند کاغذکنان مشهور شد، اکنون خرابست و مقدار دیه وسط مانده. مردم آنجا شافعی مذهب باشند، هوایش سردست و آبش از چشمه‌هایی که از آن کوهها برمیخیزد و به سفید رود میریزد. حاصلش غیر از پنبه^۶ نبود. مواضعی که در اول از توابع آنجا بوده قریب سی و پنج موضعست، در فترت مغول خراب شده و اکنون چون مغول نشینست و ایشان زراعت میکنند آنرا مغولیّه میخوانند. ولایت هردقان^۷ و دزآباد علیا^۸ هم از توابع آنجاست و قرب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد. حقوق دیوانی کاغذکنان و این ولایات^۹ پنج هزار دینارست.

مزدقان - شهر وسط است از اقلیم چهارم. طولش از جزایر خالادات «فدن»

۱۵. و عرض از خط استوا «له»^{۱۰} دورش سه هزار گام بود و هوایش بسردی مایلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان می‌آید. غله و انگورش نیکو بود و میوه اندکی باشد. و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند. حقوق دیوانی آن و

۱ - «ج» : سرانرود ؛ «ر» : سراوردود ؛ «خ» : سراندور ؛ «نج» : سرارود (۲) . ۲ - «ا» : حسرود ؛ «ر» : خرود ؛ «نج» : جیرود ، جود . ۳ - «ر» . کوخ ؛ «ا» : کرح ؛ «ج» : کرخ . (متن تصحیح قیاسیت) . ۴ - «ج» : ولایت . ۵ - «ا» جای کلمه را سفید گذارده ؛ «نج» : برمشود ، میشود (و برای شروین نگاه کنید به یاقوت ج ۴ ص ۵۲۰ سطر ۱۴) (۱) - شرح کاغذکنان بنامه در «ر» نیست تا شرح «پشکل دره» . ۶ - بجز «ج» : غله . ۷ - «نج» : مزدقان ، مردمان ، هزدقان ؛ «ا» : مردقان (۲) . ۸ - «ا» : «نج» : درآباد علیا . (۳) . ۹ - «ا» : لو . و افزوده : (قدری سفید) ساخت . «خ» نیز این افزودگی را دارد .

ولایتش که قرب سیزده پاره دیه است^۱ یکتومان است، و در حکومت داخل بلوک ساوه است.

تیرک^۲ و مرجمنان^۳ و اندجن^۴ - تیرک قصبه است از اقلیم چهارم در شمال

- ابهر افتاده سی پاره دیه از توابع آن است هوایش سردست و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند. آبش از همان کوهها برمیخیزد و بسفیدرود میریزد و حاصلش انگور و غله و میوه سردسیری بود. مردم آنجا سنی^۵ شافعی مذهب اند. حقوق دیوانیش چهار هزار دینارست. مرجمنان^۳ و اندجن^۴ دو ولایت است کمایش بیست پاره دیه^۶ و در آب و هوا و حاصل مانند تیرک^۷ و آن هر دو را شش هزار دینار^۸ متوجه دیوانیست. و از حقوق دیوانی این ولایتها^۹ و تیرک^۶ نیمی بادیوان قزوین رود و نیمی بادیوان طارمین.

۱۰

ولایت پشکل دره - ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان افتاده^{۱۰} چهل

پاره دیه^{۱۱} باشد. هوایش معتدلست و آبش از کوهها برمیخیزد. حاصلش غله و میوه و جوز بود و مردمش^{۱۲} بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشند^{۱۳}. حقوق دیوانیش سه هزار دینارست و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب بتصرف مغول است.^{۱۴}

۱۵

تومان قم و کاشان^{۱۵} - قم - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات

«فه به» و عرض از خط استوا «لدمه»، طهمورث ساخت^{۱۶}. طالع عمارتش برج

- ۱- «ا» قرب (قدری سفید) موضع باشد. ۲- «خ» : ترك ؛ «نج» : مرك (۲) .
 ۳- «نج» : مرجمنان ، مرجمنان ؛ «ا» : مرخبیان . (شاید : مرجنی . معجم البلدان) .
 ۴- «ا» : اندجی . ۵- «ج» : شافعی سنی . ۶- «ج» : و ولایت کمایش دیه است . ۷- «ا» : تبرک . ۸- دو کلمه اخیر در «ا» نیست . ۹- «ج» : ولایت .
 ۱۰- کلمه ارداء است . ۱۱- «ا» : موضع . ۱۲- «ا» : مردم آنجا . ۱۳- «ج» : باشد . ۱۴- «ج» : مغول متصرف شدند . ۱۵- «ا» : دره افزوده اند : دین تومان چند (در «ا» قدری سفید) شهرست حقوق دیوانیش ... ۱۶- «ا» دو کلمه اخیر و در «ا» کلمه اول آنرا

۲۵

ندارد .

جوزا دور باروش زیادت از ده هزار گامست گویند بچهل گام بر^۱ باروی قزوین زیادتست وهوایش معتدلست و آبش از رودی که از جربادقان میآید. و در آنجا نیز^۲ همچون آوه زمستان یخ آب در چاه می بندند تابهنگام گرما باز میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود^۳ و اندکی بشوری مایل بود. از ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار بود^۴ و از میوه هایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست. و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میآید^۵. و مردم آنجا شیعه^۶ اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و اکثر آن شهر اکنون خرابست اما باروش بیشتر برجاست. و حقوق دیوانی آن^۷ بتمغا مقررست. و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد^۸.

کاشان - از اقلیم چهارمست طولش از جزایر خالدات «فوم» و عرض از خط

استوا «لد». زبیده خاتون منکوحه^۹ هارون الرشید ساخت بطالع سنبله، و بر ظاهر آن قلعه یی گلین است که آنرا فین خوانند^{۱۰}. هوای آن شهر گرمسیرست و آبش از کاریز فین و رودی که از قهرود و نیاسر^{۱۱} آید. و زمستان سرما چنان بود که یخ بسیار بگیرند و آنجا نیز همچو آوه یخ آب در چاه بندند^{۱۲} تا بهنگام گرما باز میدهد^{۱۳} و ارتفاعاتش وسط بود و از میوه هایش خربزه و انگور نیکوست. مردم آنجا^{۱۴} شیعه^{۱۵} اثنی عشری^{۱۶} اند و اکثرشان حکیم وضع^{۱۷} و لطیف طبع، و در آنجا جهال و بطل کمتر باشد^{۱۸} و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و گویند که غریب را زخم کمتر زند^{۱۹} و حقوق دیوانی آن شهر^{۲۰} بتمغا مقررست و در ولایتش کما بیش هجده^{۲۱} پاره دیه است و اکثرش معظم. و اهل^{۲۲} ولایت سنی اند. و در ولایتش بدیه قمصر

۱ - «ا» : از . ۲ - کلمه از «ا» است . ۳ - «ا» : باشد . ۴ - «ج» :

۵ - نیکو میباشد . ۶ - «ا» : دیوانیش . ۷ - «ا» : مقررست و مبلغ ضمانی آنجاست و ولایتش که (قدری سفید) پاره دیه است ناحیت هر دو باشد چهار تومان . ۸ - «ا» : افزوده : (قدری سفید) ساخته بود . ۹ - «ج» «ا» ، نیاستر ؛ «د» : قصر . ۱۰ - «ج» : میگیرند .

۱۱ - «ج» : میگردد . ۱۲ - «ج» : مذهب . ۱۳ - «د» : حکیم و ش . ۱۴ - «ج» : باشد . ۱۵ - «ج» : گویند که در آنجا غریب را کمتر زخم زنند . ۱۶ - کلمه از «ا» و «د» است . ۱۷ - «ا» : مقررست و ضمانی دارد ولایتش کما بیش (قدری سفید) . ۱۸ - «ج» : اهل آن .

حشیش نادر بود. حقوق دیوانی شهر و ولایت^۱ یازده تومان و هفت هزار دینار است. اردستان - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول بکاشان مناسب و

- درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، تفرش ولایتیست^۲ که از هر طرف که بدو روند، بگریوه فرو باید رفت. سیزده^۳ پاره دیه است فم و طرخوران از معظمت اوست. هوایش معتدلست و آبش از کاریزها و چشمه ها^۴ که از آن کوهها برمیخیزد. ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود. و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند. حقوق دیوانیش شش هزار دینار است.

جربادقان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فلب» عرض

- از خط استوا «لدم». همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره خواند، که در اول همایرا سمره گفتندی، دخترش^۵ آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان^۶ گفت، ۱۰ عرب معرب کردند جربادقان خواندند. هوایش معتدلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست و بقم می رود و از محصولش غله بهتر بود^۷. و مردم آنجا اکثر شافعی مذهب^۸ اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است. و نیمور^۹ و دلیجان هم از توابع اوست. حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است.

- ۱۰ دلیجان - در اول شهر وسط بوده است. طولش از جزایر خالدات «فهم» عرض

از خط استوا «لجیه». و این زمان خرابست و بیست پاره دیه توابع دارد، و در محصولات نزدیک بجر بادقان.

زواره - از اقلیم چهارم و بر سر مفازه. زواره برادر رستم دستان ساخت و سی

پاره دیه توابع دارد^{۱۰}. حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

- ۲۰ فراهان - ولایتیست^{۱۱} و درو دیهها معتبر^{۱۲} بود، و دیه ساروق دارالملک آنجاست،

۱ - «ا»: دیوانی کاشان. ۲ - «ج»: ولایت است. ۳ - کلمه دو «ا» نیست.

۴ - «ج»: چشمها و کاریز که. ۵ - «نج»: کرباذگان. ۶ - «ا»: افزوده: و از میوه هاش (قدری

سفید) نیکوست. ۷ - کلمه از «ا» و «و» است. ۸ - «نج»: تیمور، نبور، نبور، بنور؛ «ا»

«خ»: غبور. ۹ - «ج»: آن بود. ۱۰ - کلمه در «ج» نیست. ۱۱ - «ا»: فراوان معتبر.

وطهمورث ساخت^۱. اکنون دولت آباد و ماستر^۲ معظم^۳ قرای آنجاست. طولش از جزایر خالدات «فدك» و عرض از خط استوا «لدن» هوایش معتدلست و آبش از کاریزها. ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو و بسیار^۴ میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود. و مردم آنجا^۵ شیعه اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و در آن ولایت^۶ بحیره بیست که آنرا مغول چغان ناوور^۷ خوانند. و در آن حوالی شکارگاه خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینارست^۸.

کرج و گرمرو^۹ - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «فد مه» و عرض از خط استوا «لد» ابودلف عجلی بعد هارون الرشید ساخت. کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه یی بس بزرگست^{۱۰} آنرا چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری طویل و عریض دارد. شش فرسنگ در سه فرسنگ، آنرا مرغزار کیتو^{۱۱} خوانند. و در آن حدود قلعه یی محکم بود، آنرا فرزین^{۱۲} خوانند. حقوق دیوانی آن یک تومان و یک هزار دینارست.

نطنز - از اقلیم چهارمست، شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن^{۱۳} حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینارست.

نمیسور^{۱۴} از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی بنا کرده بود. اطلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو^{۱۵}

۱ - «ا» : آنجا بوده ... ساخته . ۲ - «ج» : زلفاباد و ماسیر ؛ «ا» : دلفاباد و ماسر ؛ «خ» : دلفاباد و ماسر ؛ «نج» : دلفاباد و مایس ، ماسر . ۳ - «دج» : عظیم . ۴ - کلمه در «ج» نیست . ۵ - «ا» : چغان نادور ؛ «خ» : چغان نارمه . ۶ - «ا» : افزوده (مقداری سفید) یازده دیه باشد . ۷ - «ج» «خ» : گرمرو (۱) . ۸ - «ا» «خ» : سخت بزرگ . ۹ - «نج» : کیسو . ۱۰ - «ا» : افزوده : ارتفاعات آنجا (مقداری سفید) مردم آنجا (مقداری سفید) . (وجله «دو آن حدود ... را نیز پس از جمله : «حقوق ... آورده است) . ۱۱ - «نج» : فرزین ، قرزین . ۱۲ - «ا» : دیه داود . ۱۳ - «ا» : نیور ؛ «خ» : نیود ؛ «نج» : نیور ، نیور ، نیسور . (۱) (شاید : نیور ؛ یا چیه رود) . ۱۴ - «ا» «خ» : در آنجا .

آتشخانه ساخت ، هوايش خوب^۱ و معتدلست و در محصول و ارتفاعات مانند نظنز .

مرادین^۲ - ولایتست ، بیست پاره دیه ازتوابع آن و حقوق دیوانیش سه هزار و دو بیست دینارست .

وشاق^۳ - قلعه بیست در ولایت نظنز . در اول آنرا کمرت^۴ گفتندی چون^۵ وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت^۶ . نجیب الدین جربادقانی در حق آن قلعه^۷ گفته :

چهره سرکشی که بهر صبحدم بگاہ طلوع در آید از کمرت پای آفتاب بسنگ^۸ .
تومان لر بزرگ - ولایتی معتبرست و درو چند شهرها^۹ شولستان فارس و

کردارکان^{۱۰} قهپایه المستان^{۱۱} از حساب آنجاست . حقوق دیوانی که باتابک میرود میگویند^{۱۲} بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابک بدیوان مغول میدهد^{۱۳} نه تومان و یک هزار دینارست^{۱۴} و مفصل آنکه از هر ولایت او را حاصل چندست معلوم نیست .

ایدج - از اقلیم چهارمست شهری کوچک و گرمسیرست . هوای بد دارد

جهت آنکه شمالش بسته است، اما آتش گوارنده بود، زیرا که تا کوه برف چهار فرسنگ است .

- ۱ - کلمه از «ج» است . ۲ - «خ» : دادسن ؛ «نج» : مرادومن ، مرادوهن ، مرادوین (۴) . «ا» این کلمه و جمله بعد آنرا ندارد . ۳ - «نج» : وشق ، وشاق (۴) .
- ۴ - کلمه از «ج» است . ۵ - در «ا» بعد از کلمه چون مقداری سفید است .
- ۶ - «ا» بعد از کلمه گشت قدری سفید گذارده و بعد افزوده است : ساخت . ۷ - «ج» : حق او .
- ۸ - در «ا» از پایان شرح جربادقان تا اینجا نداشت . «ا» در حاشیه افزوده : لر بزرگ یا خاک بختیاری . ۹ - درو چند شهر ؛ «خ» : درو شهر ما ؛ «ا» : درو (قدری سفید) شهر ما .
- ۱۰ - «ا» : که ارکان ؛ «خ» : در «ا» ندارد ؛ «نج» : که وارکان ، کوردوارکان (ظ : لردگان ؟) . ۱۱ - «ا» : للستان ؛ در «خ» ندارد ؛ «نج» : المشان ، الملتان ، مهنابه اللستان (۴) . ۱۲ - «ج» : میگوید . ۱۳ - «در» : دینار بتوفیر آمده است (و جمله بعد را هم ندارد تا شرح همدان) .
- ۱۴ - «در» : دینار بتوفیر آمده است (و جمله بعد را هم ندارد تا شرح همدان) .

عروج - یعنی جابلق شهر سوس را گویند^۱ شهری کوچک است بر دو جانب
آب نهاده باغستان بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو بسیار بود^۲ و درخت گرمسیری
بسیار دارد^۳.

لردگان^۴ - شهری کوچکست و هوای بد دارد و آبش ناگوارنده^۵ و حاصلش
مویز بیشتر بود^۶.

تومان لر کوچک - ولایتی معتبرست^۷ حقوق دیوانی آنجا که باتابك میرفت^۸
گویند صد^۹ تومان بوده است. اما آنچه بدیوان مغول میدهند^{۱۰} نه تومان و یک هزار
دینار بدفتر در آمده است.

بروجرد -^{۱۱} از اقلیم چهارمست و شهر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق
و حدیث بوده است. آب و هوایش وسطست و شرابش نیکوست و درو زعفران
بسیار بود.

خرماباد^{۱۲} - شهر نیک بود اکنون خرابست و^{۱۳} خرما بسیارست.

سمسا^{۱۴} - ولایتیست از حساب مایرود^{۱۵} بوده سی پاره دیه است و درو

۱ - «ا» : جابلق (مقداری سفید) سوس (مقداری سفید) عروه. در «نج»
نیز اشارت شده است که در بعض نسخ چنین است؛ «خ» : عروه شهر سوس را گویند.
۲ - دو کلمه اخیر از «ا» است. ۳ - «ا» افزوده : قلمه مرو (مقداری سفید)
قلمه ماحسب (مقداری سفید) کندهمان (مقداری سفید). در «نج» نیز اشارت رفته که دو
بعض نسخ چنین است و «ماحسب» را «ماحببت» ضبط کرده. ۴ - «ا» : لورکان؛
«نج» : لوردگان. ۵ - «ج» : آبش...؛ «ا» جمله را ندارد. ۶ - «ج» : حاصلش
انگور بسیار دارد؛ «خ» : حاصل و انگور بسیار دارد. ۷ - «ا» در حاشیه افزوده :
لر کوچک بالرستان. ۸ - «ا» افزوده : و درو (مقداری سفید) شهر. ۹ - «ج» : «خ» :
اتابك میرفته. ۱۰ - «ا» : صدویك. ۱۱ - شرح بروجرد تاشرح همدان در «ر» نیست.
۱۲ - شرح خرماباد در «ا» سفید است و «خ» نیز ندارد تاشرح همدان. ۱۳ - کذا و ظاهراً
کلمه بی افتاده است. ۱۴ - «نج» : سمها، سمها؛ «ا» : سمها. (۲) ۱۵ - «نج» : مارود،
مانرود؛ بیرون؛ «ا» : مایرود (۲).

قلعه بیست که^۱ دز سیاه خوانند^۲.

صیمره - شهری نیک بوده است و اکنون خرابست درو خرماست^۳ و در همه کوهستان^۴ غیر از آنجا خرما نمیباشد^۵.

گردلاخ^۶ - قشلاق شجاع‌الدین خورشید بود^۷.

کورشت^۸ - شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست^۹.

تومان همدان درو پنج شهرست :

همدان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات فج^{۱۰} و عرض از خط

استوا^{۱۱} دهی^{۱۲}. جمشید پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه‌یی گلین است در میان شهر، شهرستان خوانند. دارابن داراب ساخت. اکثر آن قلعه اکنون خرابست. و

همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه در کتاب طبقات گوید^{۱۳} دو

فرسنگ طول داشته است و بازار زرگرانش بر زمین دیه بوده. چون خرابی بحال

آن راه^{۱۴} یافت جمشید پیشدادی^{۱۵} تجدید عمارتش کرده و آنرا بارو کشید، دور آن

بارو دوازده^{۱۶} هزار گام است. هوایش سردست و آبش گوارنده^{۱۷} از کوه‌الوند^{۱۸} و در

اندرون شهر چشمه‌ها بسیارست. هم در طبقات آمده که یک هزار و ششصد و چند

چشمه از آن کوه روانست^{۱۹} و در اندرون شهر بوده است. باغستان بسیار^{۲۰} دارد

و میوه اش در غایت ارزانی باشد^{۲۱} و غله هم فراوان خیزد، اما نان نیکو نبود. و مردم

آنجا اکثر معتزله و مشبهه اند. و درو مزارات متبرکه که مثل قبر خواجه حافظ

۱ - «ج» : قلعه است. ۲ - «ا» : افزوده : شاپور خواست (جای شرح آن سفید است).

و «نچ» نوشته : در بعضی نسخ دو کلمه سیلاخور و شاپور خواست آمده. اما جای شرحشان سفید

مانده است. ۳ - دو کلمه اخیر از «ا» است. ۴ - «ا» : کوهها. ۵ - بعد از کلمه

مقداری در «ا» سفید مانده است. ۶ - «ا» : «نچ» : کزوملاخ (۲). ۷ - کلمه از «ا»

است. ۸ - «نچ» «ا» : لورشت. ۹ - «نچ» آرد : در بعضی نسخ نقاط زیرین ثبت شده

اما جای شرحشان سفید مانده است : قلعه کبریت ؛ قلعه ماکیر (یا) قلعه مانکره ، مایرود ، مارو ،

مایرود (یا) مانرود. ۱۰ - «ا» : محها ؛ در : محط. ۱۱ - «ا» : در : گویند ؛ «نچ» :

H.KH.No 7932 (ظ: آمده). ۱۲ - جای دو کلمه اخیر در «ا» و «ر» سفیدست و ظاهراً نیز باید

نام دیگری باشد. ۱۳ - «ج» : آن دوازده ؛ «ا» : ... دو هزار. ۱۴ - کلمه در «ا»

نیست. ۱۵ - در : «نچ» : اروند. ۱۶ - سه کلمه اخیر از «ج» است. ۱۷ - «ا» :

فراوان. ۱۸ - «ا» : افزوده : و بهترینش (قدری سفید).

ابوالعلائی همدانی و باباطاهر^۱ و عین القضات و غیره بسیارست. حقوق دیوانی آنجا بتمعا مقررست و بمبلغ ده تومان و نیم حاصل دارد^۲. و ولایتش پنج ناحیت دارد: اول فریوار^۳ در حوالی شهرست تا^۴ دو فرسنگی. هفتاد و پنج پاره دیه است و شهرستانه^۵ و لالچین^۶ و فخرآباد و قاسمآباد و کوشک باغ معظم قرای آن و ولایت ماوشانرود^۷ که نسخه خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوارست و نه پاره دیه همچون یک باغ زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد که زمین هر دیه کدامست از پیوستگی باغات با همدیگر و در آن از کثرت درختان آفتاب نمی تابد. طول ماوشانرود^۸ دو فرسنگست در عرض^۹ نیم فرسنگ و از^{۱۰} شهر در نظر باشد. و در دیه ماوشان^{۱۱} مزار ابودجانه انصاری صاحب رسول (صلعم) است. ^{۱۲} ناحیه دوم از ماوین ^{۱۳} چهل و یک پاره دیه است و دیه درودا^{۱۴} و اقاباد^{۱۵} و تبعا باد^{۱۶} و گرداباد^{۱۷} و مارمهان^{۱۸} و فامیتی^{۱۹} معظم قرای آن. ناحیت سیم شراین^{۲۰} چهل پاره دیه است و اورهن^{۲۱}

- ۱ - «دج» افزوده: دیوانه و شیخ. ۲ - «در» دو کلمه اخیر را ندارد. ۳ - «نچ»: کربواد، قربواد (۲). ۴ - «بجز» «ا»: با. ۵ - «ا»: «خ»: شهرستان؛ «در» قبل از کلمه تا علامت چ را ندارد. ۶ - «دج»: لالچین. ۷ - «دخ»: ماوشانرود؛ «نچ»: ماشا هرود، نامشا برود؛ «ا»: ماوشانرود؛ «دج»: ماوشانرود. (متن تصحیح قیاسی است از معجم البلدان). ۸ - «دج»: و عرض از. ۹ - «ا» فقط در «ا» هست. ۱۰ - «دخ»: ماشان؛ «دج»: «ا»: درم: ماشان. (متن از معجم البلدان است). ۱۱ - کلمه است از «ا» است و درم تادو کلمه قبل از راده ۱۳ ص ۸۱ را ندارد. ۱۲ - «ا»: از مار دین؛ «دخ»: از مابین؛ «نچ»: از مابین، از یاردین، از ماروین، از مار دین، از نادرین (۲). ۱۳ - «ا»: دروداد؛ «نچ»: دروداد اباد، درود (۲). ۱۴ - «نچ»: داو قاباد، درو قاباد، داو قاباد؛ «ا»: کلمه را ندارد؛ «دخ»: قاباد (۲). ۱۵ - «نچ»: تاباد، تبعا باد؛ «دخ»: بقاباد (۲). ۱۶ - «ا»: کراباد (۲). ۱۷ - «نچ»: مارمهان، مادجهان، مارنجان (۲). ۱۸ - «نچ»: ماسین، فاسین، فامسی، فامنین، فامیستی؛ «ا»: فامنین. (ظ: فامنین. فرهنگ جغرافیایی ج ۵). ۱۹ - «دج»: «ا»: شراین؛ «نچ»: شرامین، شرهن. (متن تصحیح قیاسی است از معجم البلدان و فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵ ذیل شراء. و کلمه تشبیه است: شراء بالا و شراء پایین). ۲۰ - «ا»: ادرهین؛ «نچ»: ادرهین، ادرین، اوردهین (۲).

و فامره^۱ و کومجان^۲ و میلاجرد^۳ واسطه^۴ واشود^۵ معظم قرای آن . ناحیت چهارم اعلم - سی و پنج پاره دیه است : اشوند^۶ و ادمان^۷ و استوزن^۸ و نوار^۹ و فروکه^{۱۰} معظم قرای آن . ناحیت پنجم سردرود و برهندرود است^{۱۱} که بیست و یک پاره دیه است دیه کرکهریه^{۱۲} و پیروز^{۱۳} معظم قرای آن . حقوق دیوانی آن^{۱۴} ولایت در این سالها سیزده تومان و شش هزار دینار است^{۱۵} .

اسدآباد - از اقلیم چهارم است و شهر کوچک و هوایش معتدلست و آبش از کوه اروند و قنات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی^{۱۶} . حقوق دیوانیش یک تومان و پنج هزار و پانصد دینار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است ماحعلو و نمسار^{۱۷} موضع چندست اما غلزارهاست و شکارگاههای خوب دارد^{۱۸} .

خرقانی - ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم . هوایش سردی مایل است و آبش از آن چشمه ها که از آن کوه ها^{۱۹} برمیخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه کمتر باشد^{۲۰} . مواضع آبه واردان^{۲۱} والیشار و کلنجین^{۲۲} و طبشکری^{۲۳}

۱ - «نج» : فارین ، فرین ، فامرین ، قاهره ؛ «ا» : فامرین . (۱) . ۲ - «نج» :

۱۵ کرمجان ، کوجهان . (کوملاذ ؛ معجم البلدان) . ۳ - «نج» : سیلاجرد ؛ «ا» : میلاجرد ؛ «ج» : میلادجرد . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۵ است) . ۴ - «نج» : واسط ، اشودر ، اشورد (۱) . ۵ - «نج» : اشنو (۱) . ۶ - «نج» : ادبان ، اومان ؛ «ا» : اومان (۱) . ۷ - «نج» : استوره ، استوان ؛ «ا» : اسنورن (۱) . ۸ - «نج» : نوادر ، لوار . ۹ - «نج» :

۲۰ قروط ، فروط ، قرود ؛ «ا» : قرود (۱) . ۱۰ - «ا» : سرد رودست ؛ «خ» : سرد رود و برهنه رودست ؛ «نج» : برهندرود ، برهنه رود ، برینه رود ، برمنه رود . (سرد رود صبیح است و آن دیگری معلوم نیست) . ۱۱ - «ا» : کرکهر ؛ «نج» : کرکهربد ؛ «خ» : که کهریه (۱) . ۱۲ - «نج» : هرود ، سرورق ؛ «ا» : شورو (۱) . ۱۳ - «آن» : دو«ا» نیست . ۱۴ - از اینجا تا شرح درگزین در رد نیست . ۱۵ - جمله «دوبر...» از «ا» است . ۱۶ - «ا» :

۲۵ باجملو ولبار ؛ «نج» : باجملو و تلبار ، باجلو و تیمان ، تیسامه (۱) . ۱۷ - «ا» : بسیار دارد (بعد مقداری سفید گذارده است) . ۱۸ - «ج» : از جسمهای آن کوه . ۱۹ - «ا» : بود (و بعد قدری سفید گذارده است) . ۲۰ - «ا» : اروان ؛ «نج» : اردوان ، اروان (۱) . ۲۱ - «ا» : البشار و کلنجین ؛ «نج» : البشار ، کلنجین ، کلنجین ؛ «ج» : کلنجین . ۲۲ - «ا» : «نج» : طبشکری (۱) .

و ترك^۱ والوير^۲ و سيف آباد^۳ از معظمت قراي آن . حقوق ديواني آن نه هزار و پانصد دينارست .

در گزين - در ماقبل ديهي بوده است از ناحيت اعلم اکنون قصبه ييست و چند موضع ديگر بدان باز ميخوانند . زميني مرتفع دارد و درو باغستان بسيارست غله و پنبه و انگور و ميوه نيكو مي آيد . مردم آنجا سني شافعي مذهب پاك اعتقادند^۴ و متابع شيخ الاسلام شرف الدين در گزيني متع الله المسلمين بطول بقائه^۵ حقوق ديوانيش يك^۶ تومان و دوهزار دينارست .

رود اور^۷ - قصبه ييست و^۸ قصبات سكان^۹ و توي^{۱۰} و ديه سر كان با هفتاد موضع ديگر به پنج ناحيت^{۱۱} . موضع چون هند رود^{۱۲} و سر كان رود و كرزان رود^{۱۳} و لانجان رود^{۱۴} و بر زمين^{۱۵} از توابع آن . هوايش معتدل است و آبش از كوه الوند^{۱۶} جاريست و زمينش مرتفع تمام باشد و در آنجا زعفران بسيار كارند^{۱۷} و بدين سبب آن زمين را زعفراني خوانند^{۱۸} . حقوق ديوانيش دو تومان و سه هزار و پانصد^{۱۹} دينارست .

سامان - ديهي بزرگ است و در حوالی خرقانين^{۲۰} هوايش بسردي مايست

- ۱۵ - ۱ - « ج » : تبرك ! « ا » : ترك . (متن از « نج » و فرهنگ جغرافيايى ايران ج ۵ است) . ۲ - « نج » : الدبر (۱) . ۳ - « نج » : سيناباد . ۴ - جمله بعد تا علامت . ۵ - « ج » است ! « د » : جمله دعايه را ندارد . ۵ - « ا » : يك هزار . ۶ - « دج » : رود اور ؛ « نج » : رود اور ، رود رود ، رود ارد ، رود اور . (متن از « نج » و فرهنگ جغرافيايى ايران ج ۵ است) . « د » : از اينجا تا شرح نهاوند را ندارد . ۷ - « دج » : از ۸ - « ا » مسكان ؛ « نج » : مسكان ، متكان ، شكان . (۱) . ۹ - « د » : و توء . (در حاشيه آورده : تويسر كان) (توي و سر كان : نام دو قصبه قديم است بشكل تويسر كان . (فرهنگ جغرافيايى ايران ج ۵) . ۱۰ - « ا » : موضع ناحيت (و ظاهراً چيزي افتاده است) . ۱۱ - « ا » : « نج » : هند رود ، هقنده رود (۱) . ۱۲ - « ا » : كرزان رود ؛ « نج » : كرزان رود . ۱۳ - « نج » : لامى رود ؛ « ج » : لامجان رود . (متن از فرهنگ جغرافيايى ايران ج ۵ است) . ۱۴ - « نج » : بر زمين ؛ « ا » : بر زمين . (۱) . ۱۵ - « ا » : اروند . ۱۶ - « ج » : باشد . ۱۷ - « ا » : افزوده : مردم آنجا (بعد قهوى سفيد گذاشته است) . ۱۸ - « ا » : يك تومان و دوهزار . ۱۹ - « نج » : خرقان .

و آبش هم از آن کوه و با آب^۱ مزدقان پیوسته بساوه رود . حاصلش غله و انگور و اندکی میوه بود^۲ . حقوق دیوانیش يك هزار و دوست دینارست .
شبدبهر و فولاد^۳ - ولایتی است و چند موضع^۴ از توابع آن^۵ .

نهادند - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات^۶ « فجبّه »^۷ و عرض از

- خط استوا^۸ « لدک » شهری وسطست . دورش دوهزار گام بود^۹ . هوایش معتدل و آبش از کوه‌الوند^{۱۰} می آید . و درو باغستان بسیارست و زمینی مرتفع دارد . و مردم آنجا اگر ادند و بر مذهب شیعه^{۱۱} اثنی عشریند^{۱۲} میوه اش نیکوست . حاصلش^{۱۳} غله و انگور و میوه و اندکی پنبه بود^{۱۴} . ولایتش قریب صد پاره دیه است^{۱۵} بسه ناحیت ملایر و اسفندهان^{۱۶} و جقوق^{۱۷} و حقوق دیوانیش سه تومان و هفت هزار دینار بود و درو^{۱۸} خیل اگر اد صحرا نشین بسیارست و هر سال^{۱۹} دوازده هزار گوسفند مقرری ایشانست .
 ۱۰ تومان یزد - سه شهرست .^{۲۰} یزد ، در کتب ماتقدم از کوره اصطخر فارس گرفته اند^{۲۱} و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات^{۲۲} « فط » و عرض از خط استوا^{۲۳} « لب » هوایش معتدل است و آبش از کاریزها و قنوات . ضیاع^{۲۴} بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوص خانه ها^{۲۵} ساخته باشند^{۲۶} چنانکه بدو فرو باید رفت .
 اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو بارندگی کم باشد

- ۱ - « دج » : بآب . ۲ - « ۱ » : افزوده : مردمش بر مذهب (بمقدوری سفید گذارده است) . ۳ - « ۱ » : شبدبهر و فولاد ؛ « دنج » : شیدی و نهرو و فولاد ، شیدی و نهرو فولاد ، سبدبهر و فولاد (۱) . ۴ - « دج » : مواضع . ۵ - اینجا در « ۱ » مقداری سفید مانده است . ۶ - « ۱ » : « دج » : ۷ - « ۱ » : افزوده : ساخت . دورش (قدری سفید) گام بود ؛ « در » : مسافت ؛ « دج » جمله را ندارد . ۸ - « ۱ » : در ؛ « در » : اروند . ۹ - جای سه کلمه اخیر در « ۱ » سفیدست و دو کلمه بعد از این نسخه است . ۱۰ - کلمه در « دج » نیست . ۱۱ - « دج » : در ؛ انگور نیکو بود و پنبه اندکی . ۱۲ - « ۱ » : بود . ۱۳ - « ۱ » : در ؛ « ۱ » : اسفندهان (۱) . (شاید : سفیدخان ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵) . ۱۴ - « ۱ » : « دنج » : جقوق ؛ « در » : مستوق ؛ « دنج » : دیسکر : محوق (۱) (شاید : مغور ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵) . ۱۵ - « دج » : در . ۱۶ - « دج » : هر ساله . ۱۷ - « ۱ » : افزوده : حقوق دیوانیش (بمقدوری سفید گذارده است) . ۱۸ - « دج » : گفته اند . ۱۹ - « ۱ » : صباع ؛ « در » : صفاع . (متن نیز معلوم نیست) . ۲۰ - « در » : وضو خاها . ۲۱ - « دج » : ساخته اند .

وگلش بقوتست و شهری نیکست و پاک و مضبوط . حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم^۱ بود اما چندان نباشد^۲ که اهل آنجا را کافی بود^۳ و از دیگر ولایات نیز بسیار بدانجا برند . از میوه هایش انار بغایت نیکوست . مردم آنجا اکثر بر مذهب امام شافعی^۴ اند . پیشه و ران شان و دست کارانشان^۵ سخت نیکو مرد و سلامت رو باشند و عمل پیشگانشان^۶ اکثر بغایت معجب^۷ و متکبر و طامع و مفسد . و اهل آنجا را بنسبتی طبع نسبت کنند و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقررست . و از آن شهر و ولایتش^۸ بیست و پنج تومان و یک هزار دینارست .

میبده - شهر کوچکست . از اقلیم سیم است . دور قلعه اش چهار هزار گام است^۹ .
حقوق دیوانیش دو تومان و دو بیست دینارست .



۱ - کلمه در «ا» نیست . ۲ - «ا» : نبود . ۳ - «ج» : شود . ۴ - «ج» : بذهب شافعی ؛ «ر» : اثنی عشری مذهبند . ۵ - اصل : دستکار ایشان . (متن تصحیح قیاسیست) .
۶ - «ج» : عمل پیشکار ایشان . ۷ - «ج» : متعجب . ۸ - «ا» : مقررست و (قدوی سفید)
اضمانی آنجاست و از آن ولایتش که (قدوی سفید) پاره دبه است (قدوی سفید) معظم فرای آن
(قدوی سفید) هر دو باشد ؛ «ر» شرح میبده و نایب را ندارد . ۹ - «ج» : .. قدم است ؛ «ا» :
دورزش ... عبارت بمدرام ندارد .

باب سوم

در ذکر بلاد آذربایجان

- و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر^۱ اکثرش را هوا سردی مایل است^۲ و اندکی معتدل بود. حدودش با^۳ ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است. طولش از باکو به^۴ تا خلخال نود و پنج فرسنگ و عرض^۵ از باجروان تا کوه سینا^۶ پنجاه و پنج فرسنگ. دارالملک آذربایجان در ماقبل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریزست و آن تزه ترین و معظم ترین بلاد ایرانست. حقوق دیوانی آذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب^۷ دو هزار تومان این زمان بوده است^۸، تومان تبریز سه شهرست.
- تبریز^۹ - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام ایران. طولش از جزایر خالدات «فب» و عرض از خط استوا «لح» زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمهما الله^{۱۰} ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه. بعد از شصت و نه سال در سنه اربع و اربعین و مائین^{۱۱} بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد، خلیفه آنرا با حال عمارت آورد. بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه باز بزلزله بکلی خراب شد. و در مجمع ارباب الملک قاضی رکن الدین جوینی^{۱۲} آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد
-
- ۱ - «در» : شهرست. ۲ - «در» : مایل. ۳ - «۱» «در» : تا. ۴ - «۱» : ماکو به ماکو به ؛ «در» : ماکونه. ۵ - «در» : عرضش. ۶ - «در» : سینا ؛ «۱» : سلما ؛ «نچ» : سیان. ۷ - «در» : قرب. ۸ - «۱» : افزوده ؛ و درین سالها (قدری سفید) بدفتر درمی آید. ۹ - «در» : تومان تبریز ؛ «۱» : تومانین تبریز. ۱۰ - دو کلمه از «ج» ۲۰ است. ۱۱ - «۱» «در» : مائی. ۱۲ - «ج» : خوبی.

که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حکام بالزام مردم را از شهر بیرون و
بصحرا بردند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم راست آمد^۱ و آن شهر در
آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمابیش چهل هزار آدمی^۲ در آن واقعه هلاک
شدند. امیر و هسودان بن محمد بن روادی^۳ الازدی که از قبل قائم خلیفه حاکم آن
دیار بود در سنهٔ خمس و ثلثین و اربعمائه با اختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب
بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله
خرابی نبود^۴ مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که برتر^۵ سیصد سال است حکم او^۶
راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی
عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها
کنده^۷ و منافذ زمین گشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله
سخت اتفاق نمی افتد. دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و دروازه دارد :
ری و قلعه و سنجان^۸ و طاق و دروب جو و سرد^۹ و در دستی شاه^{۱۰} و نارمیان^{۱۱} و
نوبر^{۱۲} و موکله^{۱۳}...^{۱۴} محله است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک گشت کثرت
خلایق در آنجا جمع شدند^{۱۵} و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبه یی که بر هر
دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارویی کشید^{۱۶} چنانکه
تمامت باغات و عمارات و دیهها و ویان کوه و سنجان^{۱۷} نیز داخل آن بارو بود، جهت
وفات او تمام ناکرده بماند^{۱۸}. و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است و شش

- ۱ - «ج» : آمده . ۲ - «ج» : مرد . ۳ - «ج» : روادی . ۴ - «ا» : تبریز
از زلزله خرابی نیابد . ۵ - «ج» : تبریز را ؛ «در» ندارد . ۶ - «ج» «در» : سالت
که حکم کرده است و . ۷ - دوکله از «ج» است . ۸ - «در» : منجان ؛ «نج» :
سنان . ۹ - «در» : درجو و سرد ؛ «نج» : درجو ، درجو و سرد ؛ «ج» : دروب و جو ، سرد (۱).
۱۰ - «نج» : سردوی شاه ، سردوی شاه ؛ «ا» : «در» : سردوسی شاه (۱) . ۱۱ - «نج» :
شاورمیان ، سارمسان ، مارمیان (۱) . ۱۲ - «ج» : نوبره ؛ «نج» : بربره ، نوبره . ۱۳ -
«نج» : هوکله (۱) . ۱۴ - «در» قبل از کلمه محله قدری سفیدست و پیداست که جای تعداد
معاتل شهرست . ۱۵ - «در» : درو جمع شد ؛ «ا» : . . . شد . ۱۶ - «ج» : بارو میکشد ؛
«ا» : بارو میکشد . ۱۷ - «ا» : سبجان . ۱۸ - «ج» : تمام نشد .

- دروازه دارد : اوجان و اهر و شروان^۱ و سردرود و شام و سراورد^۲ و تبریز . در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی ، غازان خان شهرچهی بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه^۳ دیگر ساخته و^۴ ربع رشیدی^۵ نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی^۶ طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز^۷ در خارج محله^۸ نارمیان مسجد جامع بزرگی^۹ ساخته که صحنش دوست و پنجاه گز در دوست گز و در وصفه^{۱۰} بزرگ ، از ایوان کسری^{۱۱} بمداین بزرگتر ، اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست^{۱۲} . شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند میآید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده اند^{۱۳} در آن باغات صرف میشود و هنوز کافی نیست و آب این کاریز ها و رود همه ملک است^{۱۴} الا کاریز زاهد^{۱۵} بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان . و دودانگ از کاریز رشیدی که بر شش کیلان^{۱۶} سیل است . هوای تبریز سردی هایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود ، و در تبریز چاه سی گز کمایش بآب رسد و در شام بده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد . ارتفاعاتش^{۱۷} غله
-
- ۱- « ۱ » در : مرشروان ؛ « ۲ » : مرشروان ، برشروان ، مرشروان . ۲- « ۲ » در : آورده : در بعض نسخ « و چرنداب » افزوده شده است . ۳- « ۳ » در : « د ج » : و آنرا . ۴- « ۴ » در : رشیدی . ۵- « ۵ » : غیاث الدین محمد رشید . ۶- « ۶ » : « ۱ » در : « ۱ » در : رشیدی . ۷- « ۷ » در : تبریز . ۸- « ۸ » در : بزرگ . ۹- « ۹ » در : کله در « د ر » نیست . ۱۰- « ۱۰ » در : « د ج » : کرده اند که . ۱۱- « ۱۱ » در : کاریز و رودخانه ملک . ۱۲- « ۱۲ » در : « ۱ » در : زاهد زاهد ؛ « ۱۳ » در : « د ج » : زاهد . ۱۳- « ۱۳ » در : « د ر » : شش کیلانی . (صحیح : ششکلان) . ۱۴- « ۱۴ » در : « د ج » در : ارتفاعش .

وسایر حبوب و بقول بغایت نیکو می آید و میوه هاش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود بتخصیص امرود تخم خلف و پیغمبری و سبب سلطانی^۱ و زردآلوی حلوانی^۲ و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و طبرزد و خربزه مجدالدینی و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد مثل آنجا دیگر نیست. مردم آنجا^۳ سفید چهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی^۴ مذهبند و از مذاهب و ادیان دیگریشمارند. و درو معاشران بغایت لطیف و شیرین سخن و صاحب جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که: «ان الکبیر^۵ أحلی من الشاب^۶» و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیارست و ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و درین معنی^۷ گفته اند:

رباعی

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست ☆ مغزند همه جهان و تبریزی پوست
آنها که بدوستی نیایی صادق ☆ گرنیز غریبست که تبریزی خوست.
و مولانا همادالدین تبریزی در جواب گفته است:

رباعی

تبریز نکو و هرچه ز آنجاست نکوست ☆ مغزند، مپندار تو ایشانرا پوست
با طبع مخالفان موافق نشوند ☆ هرگز نشود فرشته با دیوان دوست.
و من این دو رباعی گفته ام:

رباعی

تبریز چو جنتست و قومش ز صفا ☆ چون آینه اند پاک از زنگ جفا
گفتی که بدوستی نه صادق باشند ☆ از آینه جز عکس نگردد پیدا.
و ایضاً^۷:

رباعی^۸

تبریز بهشتست و گروهش چون حور ☆ حوری بود از لطف ز بد فعلی دور
با نا کس و ناجنس نمی آمیزند ☆ زیرا نشود جمع بهم تن و بخور.

۱ - «ج» : سلاتو ؛ «ا» : میلانی ؛ «نج» : میلانی ، میلانی . ۲ - «ا» : حلونی ؛

«د» : حلونی . ۳ - کلمه در «ج» نیست . ۴ - «د» : و تمام شیعیانی مشری اند ؛ «ا» :

و اکثر شانی و شافعی مذهبند . ۵ - «ا» : ان الکبیر برهان ؛ «د» : ان الکبیر برهان .

۶ - «ج» : نهاده اند ؛ «د» : نهاده اند و گفته . ۷ - کلمه از «ج» است .

۸ - کلمه از «د» است .

ورنود^۱ آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی خوشیهای آن شهر. و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و ولیان کوه و سیاران^۲ و غیر ذلك. و در این مقابر مزارات متبر که بسیارست مثل قفیه زاهد و امام جمعه و ابراهیم کوهان^۳ و بابا فرج و بابا حسن و خواجه صابن الدین^۴ و کمالینی و بالینی^۵ تبریزی و حسن بلغاری^۶ و شیخ نورالدین سمارستانی^۷ و در مقبرة الشعرا^۸ سرخاب^۹ انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی^{۱۰} شیروانی و دیگر شعرا^{۱۱}. و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیارست. و از صحابه رسول (صلعم) بکوه سهند مزار اسفهلار^{۱۲} اسامة بن شریک و برکنار سرارود مزار ابوالمحجن کرد و بدیه سردرود^{۱۳} مزار قیس^{۱۴} و در باویل رود^{۱۵} مزار عجل برادر حمزه. و بمقبرة سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیارست و ذکر تمامت ملالت افزاید. حقوق دیوانی آن بتمغا مقررست و در سنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار بر روی دفاتر دیوانی^{۱۶} مثبت است. و هفت ناحیت است: اول ناحیت مهرانرود بطرف^{۱۷} شرقی شهرست. از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ و کندرود^{۱۸} و اسفنج^{۱۹} و سعید آباد^{۲۰} از معظمت آنست؛ دوم ناحیت سردرود^{۲۱} و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب بیکفر سنگی شهر افتاده است و دیبههای سردرود با^{۲۲} باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن مواضع^{۲۳} باهم پیوسته است

- ۱ - «نچ»: زنان. ۲ - «ا»: ساوان؛ «نچ»: سیاوان، سیارستان. ۳ - «ر»: کوهان؛ «ر»: کوهان. ۴ - «ج»: ضیاء الدین. ۵ - «ا»: کالینی و مالینی؛ «ر»: ... مالینی. ۶ - «ا»: تلغاری. ۷ - «ا»: بنمارستانی. ۸ - «ر»: واژ شعرا بر خراب ملک الشعراء. ۹ - «نچ»: ملکی (و آن غلطست). ۱۰ - «ا»: و دیگر شعرا و تیان اند؛ ۱۱ - «ا»: سفهلار؛ «ج»: اسفهلار. ۱۲ - «ر»: بقریه؛ «ج»: بمقبرة. ۱۳ - «ر»: سرارود. ۱۴ - «ا»: قیس بن (قدوی سفید). ۱۵ - «ا»: ناویلرود؛ «ر»: تاویل رود. ۱۶ - «ج»: در دفاتر مثبت است. ۱۷ - «ج»: و بطرف. ۱۸ - «نچ»: کندر. ۱۹ - «ا»: اوسفنج؛ «ر»: راسنج (؟) (شاید: باسنج). ۲۰ - «ج»: «ر»: سعید آباد. ۲۱ - «نچ»: سرود، سرورود. ۲۲ - «ج»: و. ۲۳ - «ج»: موضع.

چنانکه فرق نتوان کردن که^۱ از توابع کدام دیه است و میوهای خوب دارد^۲ و سردست و دوش^۳ و جولاندرق^۴ و القابندر^۵ و کجاباد^۶ و لا کدرج^۷ از معظمت اوست. و ناحیت^۸ صحرا غله روست، آب سراورود برزراعت آنجا می نشینند^۹؛ سیم ناحیت باویل رود^{۱۰} مشهورست و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون يك باغ و ناسخ نسخه سغد سمرقند و غوطه دمشق و رشك شعب بوان و ماوشان رود^{۱۱} همدان است و بیست و پنج^{۱۲} دیه است و باویل و خسرو شاه^{۱۳} و میلان و اسکو [و] فسقندیس^{۱۴} از معظمت آن ناحیتست؛ چهارم ناحیت ارونق بر غرب شهرست، آغازش سه فرسنگی شهرست تا پانزده^{۱۵} فرسنگی و عرض پنج فرسنگ باشد و حاصلی نیکو دارد^{۱۶} از غله و انگور و میوه، و مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد و سی پاره دیه است و اکثرش معظم که هریك قصبه بیست چون سیس [و] شبستر و ایقان^{۱۷} و کوزه کنان و صوفیان و غیره؛ پنجم ناحیه رودقات^{۱۸} در پس کوه سرخاب بر شمال، بریک فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست و غله روی تمام دارد، آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده باشد^{۱۹} و رودهند و سارو^{۲۰} و النجق و افرید^{۲۱} از معظمت آن؛ ششم ناحیت خانم رود و

- ۱۵ - ۱ - «ج» : کرد . ۲ - «ا» افزوده : (قدری سفید) پاره دیه بود . ۳ - «ا» : سردست دوش ؛ «ر» ندارد (۱) . ۴ - «نج» : «ر» : جولاندرق (۲) . ۵ - «ا» : القابندر ؛ «ر» : الماسد ؛ «نج» : القابندر ، القابند (۱) . ۶ - «ر» : لا کجاباد (۲) . ۷ - «ا» : «ج» : آن ناحیه . ۸ - «ا» : افزوده : و (قدری سفید) پاره دیه است . ۹ - «ا» : «ر» : وید سرساویل رود ؛ «نج» : وید هر باویل رود ، تاویل ، ساویل ، نایل . ۱۰ - «ج» : «ا» : «ر» : مامشانرود ؛ «ر» : «ا» : مامشانرود . (متن از معجم البلدان) . ۱۱ - «ا» : «ر» : چهار . ۱۲ - «ج» : خورشاه . ۱۳ - «ج» : اسکونه ؛ «نج» : فسقندیس ، فلندیس ، اسکویه ، و ییلان ؛ «ا» : فلسفندیس . ۱۴ - «ج» : حاصل ... باشد و ۱۵ - «ج» : سنروست و سلسورود و دایقان ؛ «نج» : سلرود ؛ سلمیر ، رایقان و ایقان ؛ «ر» : سیزو ست و وانمان و سلسر . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴ است) . ۱۶ - «ج» : رودقاب . ۱۷ - «ج» : است . ۱۸ - «ا» : اروند ؛ «ر» : اودهند ... ؛ «نج» : اروند و بسار . (شاید کلمه اول ارژنه و دومی سار باشد) . ۱۹ - «نج» : و افرید (۲) .

- هفتم ناحیت بدوستان هم بر شمال شهرست خلف رودقات^{۱۸}، سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق^۱ از معظمت آن. حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اینجوهم^۲ در این نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هفتاد^۳ و پنجهزار دینار مقررری دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم میباشد و با تمغای شهر بهم صد و پانزده تومان میشود. از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است: اوجان: هشت فرسنگ. اردبیل: سی فرسنگ. اشنویه: سی فرسنگ، ارمیه: بیست و چهار فرسنگ. اهر: چهارده فرسنگ. مشکین^۴: هجده فرسنگ. خوی: بیست فرسنگ. سلماس: هجده فرسنگ، و براه مراغه بیست و شش فرسنگ. سراو: بیست فرسنگ. مراغه: بیست فرسنگ. دهخوارقان: هشت فرسنگ. مرند: پانزده فرسنگ. نخجوان: ۱۰ بیست و چهار فرسنگ.

- اوجان - از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیت مهرانرود شمرده اند، و نامناسب است، بیژن بن گیو بن گودرز ساخت، غزان خان تجدید عمارتش کرد و از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت، دورباروی غزانی سه هزار گام^۵ بود. هوایش سردست و آبش از کوه سهندست^۶. حاصلش غله و ۱۰ بقول بود و میوه و پنبه نباشد. و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان جمعی باشند. حقوق دیوانیش بتمغاه ده هزار دینار مقررست^۷ و ضیاعش بعضی که^۸ در حوزة حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر^۹ غزانی تعلق دارد و آنچه از معظمت قرای آن حدودست

- ۱ - «نج»: ارسان یا ارمینان؛ باورکا؛ «ا»: ناروکار و ارمیان؛ «ر»: مادرکان و اومتان؛ (شاید: اربطان یا ارمینان و کلمه دیگر معلوم نیست). ۲ - «ج»: اهجوم. ۳ - «ج»: هشتاد. ۴ - «ا»: تنکس؛ «ر»: سکر؛ «ج»: پیشکین. ۵ - «ج»: قدم. ۶ - «ا»: سهندجاریست. ۷ - «ا»: بتمغا مقررست و ده هزار دینار مقررری آنجاست؛ «ر»: ... دو هزار ... ۸ - «ج»: که بعضی.

چون سرمان و جتقان^۱.

طسوج^۲ - قصبه است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره
چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوه‌های نیکو و بسیار بوده و ایش از تبریز
گرمترست و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل. و آبش از رودی که از آن
جبال آید و ازعیون . سکنانش از ترك و تاجیک ممزوج اند . حقوق دیوانیش کمایش
پنجهزار دینار بدفتر درآمده است و بوقف ابواب البر^۳ ابوسعیدی تعلق دارد .
تومان اردبیل - در این تومان دوشهرست : اردبیل و خلخال .

اردبیل - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « ف ب ك »^۴ و عرض
از خط استوا « ل ح »^۵ کیخسرو بن سیاوش کیانی^۶ ساخت . درپای کوه سبلان افتاده
است . هوایش درغایت سردیست^۷ چنانکه غله در آن سال که بدروند بتمام^۸ خرد
توانند^۹ کرد و بعضی باسال دیگر بماند و آنجا خلاف غله حاصل دیگر^{۱۰} نباشد .
آبش از کوه سبلان جاریست و نیک گوارنده بود^{۱۱} . و بدین سبب مردم آنجا اکول
تمام باشند و اکثر بر مذهب امام شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمة
باشند^{۱۲} . ولایتش^{۱۳} صدپاره دیه است . و همه سردسیرست و بر سر کوه سبلان قلعه‌یی
محکم بوده است آنرا دز بهمن و روین دز^{۱۴} خوانده‌اند و در شاه نامه^{۱۵} گوید بوقت
نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز بفتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن
عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد اکنون خراب است و

۱ - د ن ج : سربان ، سربان و جیمیان ؛ « ا » : سربان و حفان ؛ در ، : سربان ،
جمیان . (شاید : جوغان . و کلمه دیگر معلوم نیست) . ۲ - « د » : کله و شرح آنرا تا شرح
اردبیل ندارد . ۳ - « ا » : در ؛ ف لب . ۴ - « ا » : کج ها . ۵ - « ا » : کیخسرو
کیانی . ۶ - « ج » : سرد است . ۷ - « ج » : در ؛ « د » : توان . ۸ - « ج » : چیزی دیگر
حاصل . ۹ - « ج » : است . ۱۰ - « ج » : اند ؛ « ا » : در ؛ « د » : علیه الرحمة ندارند .
۱۱ - « ا » : افزوده : (قدوی سفید) ناحیت است و . ۱۲ - قزوینی ج ۲ ص ۳۵۸ - ۳۵۰
۱۳ - شاهنامه ۵۴۳ ، ۲

دزشیدان^۱ که مقابل^۲ بابک خرم‌دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان. حقوق دیوانی اردبیل هشتاد و پنج هزار دینار بر روی دفاتر^۳ است.

خلخال - شهر وسط بوده است و اکنون دیهی^۴ است، کمایش صد موضع،

بچهار ناحیت و خاندبیل و سنجبد و انجیلاباد^۵ و هشیجین^۶ از توابع اوست. در سابق شهری^۷ فیروز آباد نام که بر سر گریوه بردلیز^۸ بوده حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش را اقا جریان^۹ می گفته اند. و بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم -

نشین شد و اکنون آن نیز خراب شده است^۹. در آن ولایت بحدود دبه کیوی^{۱۰} دره ییست بطرف آفتاب روی آن دره چشمه ییست که آبش بتابستان یخ میبندد و بر طرف قماة^{۱۱} که قزاقانه نثار^{۱۲} خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می پزد و بر یک فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده کمایش^{۱۰} دو یست گز^{۱۳} بلندی او و بر فرازش بشکل منخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون آمده و آن منخرجه زهاب است لایزال قطرات ازو فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال برین^{۱۴} آبت و در آن^{۱۵} حدود علف زار نیکوست و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می بندد که مانند پنیر بکارد می شاید برید^{۱۶} و شکار گاههای فراوان و پر شکار دارد و شکارش سخت فربه^{۱۵}

۱ - «نج» : دزشیدان، دزشیدان؛ «ا» : دزشیدان؛ «ر» : اسم قلعه و عبارت بعدرا

نا «حقوق دیوانی...» ندارد (شاید: بد). ۲ - کذا. ظ: مقام. ۳ - «ج» : دفاتر است. ۴ - «ج» :

دبه است؛ «ر» : چند دهست. ۵ - «ج» : خامده بیل و سجرود و انجیلاباد؛ «نج» :

خابنده بیل، خابنده میل. حاسده میل، اسد، انبند، اسده، آمده؛ «ا» : اسد و حامده میل و

سجبد و درجلاباد. (متن اول و دوم از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ و کلمه سوم مجهولست). ۲۰

۵ - «ا» : میشمن؛ «نج» : هشیجین؛ «ج» : مسجین. (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است).

۶ - «ج» : شهر. ۷ - «ا» : بردلر (۱). ۸ - «نج» : قاجرمان؛ «ر» : قاجرمان؛

«ا» : ارقاجرانان (۱). ۹ - «ج» : خرابست. ۱۰ - «نج» : لوی؛ «ج» : کوئی.

(متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴). ۱۱ - «ا» : قماة. ۱۲ - «ج» : یسار؛ «نج» : نسا،

نثار. ۱۳ - «ج» : کزبر. ۱۴ - «ج» : «ر» : از. ۱۵ - «آن» در «ج» نیست. ۲۰

۱۶ - «ج» : «ر» : بکارد می برند.

می باشد^۱ و حقوق دیوانیش سی هزار دینار^۲ است .
 دارمرزین^۳ - ولایت است و صد پاره دیه باشد و از معظماش^۴ قول و
 جامکو^۵ و زهر^۶ از معظمت آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی
 دفترست .

شاهرود - ولایتی است متصل طوایش کمایش سی پاره دیه است از معظماش
 شال و کلور و خمس و درو^۷ و گیلوان^۸ هوایش معتدل است و بگرمی مایل حاصلش
 غله نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند اما مذهبی
 ندارند و بدترین طوایف اند . حقوق دیوانیش ده هزار دینار بر روی دفترست .
 تومان مشکین^۹ - در این تومان هفت شهرست . مشکین^۹ و خیاو و انار^{۱۰}
 و ارجاق و اهر^{۱۱} و تکلفه^{۱۲} و کلیر^{۱۳} .

مشکین^۹ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « ف ب ک » و عرض
 از خط استوا « لزم »^{۱۴} و دراول و راوی^{۱۵} می خواندند چون مشکین^۹ گرجی حاکم
 آنجا شد بدو معروف گشت . هوایش معتدلست^{۱۶} بعفونت مایل جهت آنکه شمالش
 را کوه سبلان مانع است و آبش از کوه سبلان می آید و غله و میوه بسیار باشد . و
 اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه^{۱۷} . حقوق دیوانیش
 پنج هزار و دویست دینارست و ولایتش باقطاع لشکر مقررست کمایش پنج تومان
 مقرری دارد .

- ۱ - «ج» : بود . ۲ - «در» : سی و نه هزار دینار بر روی دفتر است و عبارت بعد را تا شرح
 خوی ندارد . ۳ - «نج» : دارمردین، دارمرز، دارمرز . (۴) . ۴ - «و از معظماش» در «ج»
 نیست . ۵ - «نج» : قولی ، فول ، تول ، طول ؛ و جامکو ، جو بگور ؛ «ا» : تول و
 ۲۰ جامکو (۴) . (شاید : تیل) . ۶ - «ج» : زهر ؛ «نج» : رار . ۷ - «ج» : حمص و درود ؛
 «نج» : حمص و دور . (من از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است) . ۸ - «ج» : کیلوان . (من
 از فرهنگ جغرافیائی ج ۴) . ۹ - «نج» : مشکین ؛ «ج» : بیشکین ؛ «ا» : نیشکین .
 ۱۰ - «ج» : «ا» : اناد . (من از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است) . ۱۱ - «ج» : آهر .
 ۱۲ - «ا» : بکله (۴) . ۱۳ - «ج» : کلیر ؛ «ا» : کلیر . (من از فرهنگ جغرافیائی
 ج ۴ است) . ۱۴ - «ا» : افزوده ؛ (قدری سفید) ساخت . ۱۵ - «ج» : رجوع کنید به معجم البلدان
 ۲۵ ذیل همین کلمه) . ۱۶ - معتدلست از «ا» است . ۱۷ - و بعضی شیعه ، در «ا» نیست .

انار^۱ و ارجاق - دو قصبه است در قبلی^۲ کوه سبلان افتاده . قصبه انار^۱ فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اوّل بعضی شادار و بهری^۳ شاد فیروز خواندندی و ارجاق ، پسرش قباد بن فیروز ساخت . هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری ، باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه وانگور و خربزه^۴ و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست . حقوق دیوانیش هفت هزار دینار مقرر^۵ رست .

اهر - شهر کی^۶ کوچک و هوایش سردست و آبش از رودی که بدانجا منسوب است ، از جبال اشکنبر بر میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد . حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقرر^۷ رست و قرب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قرب پنجهزار دینار متوجه دارد .

تکلفه^۸ - قصبه بوده است و اکنون خرابست حاصلش غله ، و زمینی مرتفع باشد .
خیاو - قصبه است در قبلی^۹ کوه سبلان افتاده است و چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از آن کوه جاریست . باغستان اندک دارد حاصلش غله بیشتر بود و مردمش اکثر موزه دوز و چو خاگر باشد ، حقوق دیوانیش دوهزار دینار رست .

دراورد^{۱۰} - در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است ، و قشلاق جمعی از مغول . حاصلش غله و پنبه و شلتوک میباشد^{۱۱} .

قلعه کهران - پیشتر از این قلعه محکم بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله

و پنبه نیکو باشد .

۲۰

۱ - « ج » : اناد ۲ - « ج » : قبله ۳ - « ج » : بعضی ۴ - کلمه در « ا » نیست . ۵ - « ج » : شهر ۶ - « ا » : تکله ؛ « نج » : بکار ، مکه . بکابه ، تکله ، تکله (۱) . (شاید : کلا فیر) ۷ - « ا » : دراورد (۲) . (بدین نام موضعی بفارس و قریه ای بخراسان در معجم البلدان آمده است) ۸ - « ا » : حاصلش پنبه و شلتوک و اندکی غله میباشد ؛ « ج » : حاصلش از غله ...

کلیر^۱ - قصبه بیست در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد. و در پای آن قلعه رودی روانست. هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد. و مردمش از ترك و طالش^۲ ممزوج اند و شافعی مذهب. حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفترست.

کیلان فصلون^۳ - ولایتی است و قرب پنجاه پاره دیه و طولایش اند و مردمی دهری و از^۴ انسانیت در ایشان بغیر اسم چیزی^۵ موجود نه. حاصلش غله و پنبه و شلتوک نیکو میباشد.

مردان قم^۶ - ولایتی است^۷ کوانی^۸ و کلاله و جرم^۹ از معظمت آنست. حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده. حقوق دیوانیش هشت هزار و هفتصد دینارست.

نودز - قلعه خرابست بر سر کوهی که رودخانه اهر در زیر او جاریست، و بیست و چند موضع از توابع اوست و هول^{۱۰} و بول^{۱۱} و هفدوان^{۱۲} از معظمت آنست و دیه هول^{۱۰} حاکم نشین است و در آنجا آثار محمد مصطفی (صلعم) دارند و تأثیری نیکو دارد. و هوای آن ولایت بگرمی مایل است و آبش از آن رود و عیون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوه هایش انگور نیکو بود. حقوق دیوانیش یازده هزار دینارست و آن ولایت را در دفاتر بلوک اینجو نویسند.

یافت - ولایتی است و قرب بیست پاره دیه است در میان بیشه و هوایش

۱ - «ج» : کلیر ؛ «د نج» : کلنبه ، کلین ، کلیر . ۲ - «ا» : تالش .

۳ - «ا» : کلان فصلون ؛ «د نج» : کلان و ضلون ، کیلان فصلون ، کیلان تیلویه (۴) .

۴ - «ج» : مردم دهری واه . ۵ - «د ج» : بغیر از اسم . ۶ - «د ج» : مردان نعیم ؛ ۲۰

«د نج» : مردان نعیم ، مراد نعیم ، مردانعم . ۷ - «ا» : افزوده ؛ و قرب (قدری سفید) پاره دیه .

۸ - «ا» : کوالی ؛ «د نج» : کوافی ، کوالی . (شاید : کوانق . فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

۹ - «ا» : «د نج» : جزم . (۱) . ۱۰ - «ا» : هول و نول ؛ «د نج» : نول ؛

نول (۲) . ۱۱ - «ا» : هفدوان . (شاید : هفدران ؛ فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

بگرمی مایل است حاصلش غله و اندکی میوه بود . حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرر است .

تومان خوی - چهار شهرست خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه .

خوی - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « عط م » و عرض از

- خط استوا « لز م »^۱ . شهری وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام است . هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به اُرس ریزد و باغستان بسیار دارد و از میوه هاش^۲ انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آباداری . و مردمش سفید چهره و ختایی نژاد و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را ترکستان^۳ ایران خوانند و قریب هشتاد^۴ پاره دیه از توابع آنست ، مشاهیرش خرس^۵ و بدلا باد^۶ . حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار دینارست .

- ۱۰ سلماس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « عط ید » و عرض از خط استوا « لز م » . شهری بزرگست و باروش خرابی یافته ، وزیر خواجه تاج الدین علی شاه تبریزی آنرا عمارت کرد ، دورش هشت هزار گام است . هوایش سردی مایل است و آبش از اودیۀ جبال کردستان بر میخیزد و ببحیرۀ چیچست ریزد . باغستان بسیار دارد . میوه و انگورش نیکو باشد . غله و دیگر حبوبات نیکو آید . مردمش^۷ سنی پاک دین اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند و خصومت همیشه در میانشان قائم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیباشد . حقوق دیوانیش سی و نه هزار و دوست دینارست .

ارمیه^۸ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « عط مه » و عرض از

- خط استوا « لز مه » . شهری بزرگ است . دورش ده هزار گام باشد برکنار بحیرۀ

۱ - « د ا » : لز م . ۲ - کله او « د ا » است . ۳ - « د ج » : ترکستان . ۴ - جای

دو کلمۀ اخیر در « ا » سفیدست . ۵ - « د ا » : خرس ؛ « د ر » : حو کرش . (۱) . ۶ - « د ر » :

بدلا باد . (۲) (شاید : بدلان) . ۷ - شرح ارمیه تا میانج و کرمرود در « د ر » نیست .

چیچست افتاده هوایش گرم است و بفوننت مایل و آبش از عیون آن جبال برمیخیزد و ببخیره چیچست ریزد. باغستان فراوان دارد و از میوه هاش انگور خلوقی^۱ و امروز پیغمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب تبارزه اگر صاحب حسنی را با لباس ناسزا یابند گویند: «انگور خلوقی بچه در در سوه اندر^۲»، یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده. مردمش اکثر سُنی اند و صد و بیست پاره دیه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود. حقوق دیوانیش هفتاد و چهار هزار دینارست.

اشنویه - شهری وسطست در میان کوهستان افتاده بر يك مرحله ارمیه^۳ در

غرب، مایل قبله. هوایش خوشتر از ارمیه بود و آبش از اودییه‌یی که از آن جبال برمیخیزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر سُنی^۴ اند و صد و بیست پاره^۵ دیه از توابع اوست و ضیاعش را نیز حاصلی نیکوست. حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینارست.

تومان سراو^۶:

سراو - شهری وسطست از اقلیم چهارم در شرقی کوه سبلان مایل بقبلی افتاده

است. هوایش سردست و آب از رودی که بدان شهر هنسوب است و از کوه سبلان برخیزد و در بحیره چیچست ریزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات بود^۷ و انگور و میوه کمتر بود. مردمش سفید چهره اند و سُنی مذهب و اکول باشند. ولایتش

۱- «ا»: حلوحی. ۲- «نج»: انگور خلوقی بچه در درسیوه اید: در پوشیده اند؛

«ج»: انگور خلوقی بچه در سبد الدوین. (متن از «ا» است). ۳- «ج»: کوهستان...

ارمیه افتاده. ۴- «نج»: شافعی. ۵- «ا»: (قدری سفید) یازده. ۶- «نج»:

سراو، سراپ و سرات؛ «ا»: سراو. (امروز «سراپ» گویند). ۷- «ج»: «ا». ۸- «ج»:

حبوبات بیشتر است.

قرب صد^۱ پاره دیه باشد و چهار ناحیت: روند^۲ و زرنق^۳ و براغوش^۴ و سقهر^۵ و ضیاعش غله روی نیکوست. حقوق دیوانیش هشتاد و یک هزار دینارست.

میانج و گرمرو - میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند

موضع از توابع اوست و هوای گرم دارد و عفن و درو پشه بسیار بود. و گرمرو ولایتی است درو^۶ صد پاره دیه بود هوایش خوشتر از میانج بود. حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج^۷ و دیگر حبوبات باشد. و آبش از آن کوهها جاریست و فضلا بش در سفیدرود ریزد. و مردمش سفید چهره و ترك اخلاق اند. حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینارست.

تومان مراغه - چهار شهرست مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان.

۱۰. مراغه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «ف ب ع»^۸ و عرض از خط استوا «ل ز ک»^۹. شهری بزرگست و در مقابل دارالملک آذربایجان بود^{۱۰}. هوایش معتدل است و بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیره چیچست ریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد. اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد. ولایتش شش ناحیت است: سراجو^{۱۱} و بناجون^{۱۲} و دیزجرو^{۱۳} و گاو دول و ۱۵ هشترو و بهستان^{۱۴} و انگوران و قزل اوزن^{۱۵} از توابع آنست. مردمش سفیدچهره

۱ - جای دو کلمه اخیر در «۱» سفیدست. ۲ - «نج»: ورزند، زرنق؛ «۱»:

زوند (۲). ۳ - «ج» «نج»: درند؛ «۱» ندارد. (متن افرهنگ جغرافیائی ایران

ج ۴ است). ۴ - در فرهنگ جغرافیائی: آلان براغوش؛ «نج»: دراغوش. ۵ - «۱»:

سقهر؛ «نج»: سقهر، سقهد، سفر؛ در نسخه خطی وینه: روند و براغوش و علم و ۲۰

سقهر (نج) (۲). ۶ - «۱»؛ قرب. ۷ - «نج»: نرنج؛ «۱»؛ نرنج. ۸ - «۱»؛ فبها.

۹ - «۱» در: لرك. ۱۰ - «۱» افزوده: (قدری سفید) ساخت. ۱۱ - «ج»: سراجون.

(متن افرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ است). ۱۲ - «ج»: بناجون. (متن افرهنگ جغرافیائی

و «۱» است). ۱۳ - «ج»: درجرو؛ «۱»؛ درجرو. (متن افرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴

است). ۱۴ - (در معجم البلدان از نواحی قزوین قلعتی باین نامست). ۱۵ - «ج»: ۲۵

ولاوران؛ «نج»: خول اوزان، مرل ادران، مرل اوران، قول، قول؛ «ر»: قول اورا.

و ترك و ش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی^۱ میباشند و زبان شان پهلوی مغیر^۲ است. حقوق دیوانیش بتمغا مقررست، مبلغ هفتاد هزار دینار ضمانی آنجاست. و از آن ولایتش صد و هشتاد^۳ و پنج هزار و پانصد دینارست. بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هولاکو خان رصدی بسته است و اکنون خراست.

بسوی^۴ - شهری کوچک است و آبش از کوههای آن برمیخیزد و در بحیره
چیچست میریزد^۵. حاصلش غله وانگور و اندك میوه باشد و حقوق دیوانیش بیست و
هفت هزار دینار است.

دهخوارقان^۴ - شهری کوچک است . هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهندست و باغستان فراوان دارد و انگورش بقیاس بود غله و پنبه و میوه درو نیکو میآید و مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی . ولایتش هشت پاره دیه است . حقوق دیوانش بیست و سه هزار و ششصد دینار است .

نیلان^۶ - شهری کوچک است و باغستان فراوان دارد غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو^۷ و ازعیون . مردمش ترك اند و حنفی مذهب . حقوق دیوانش ده هزار دینار مقرر است .

تومان مرنند - ولایتی چند از توابع آنست .

۱ - «در» : حنبل ؛ «نچ» : حنفيه ، ابوحنيفه ، حنبل ؛ «ا» : امام ابوحنفى .
۲ - «ج» : «در» : مغرب . ۳ - «ا» : هفتاد . ۴ - كلمه وشرح آن در «در» نيست .
۵ - «ج» : ميرود . ۶ - «نچ» : ليلان ؛ «ا» : ميلان . (در فرهنگ جغرافيايى ج ۴ هريك از سه ضبط نام دهى است) .
۷ - «ا» : «حقبو» ؛ «نچ» : «جقنو» .
۸ - «ا» : نافه ؛ «در» : مانده . ۹ - «ا» : لرلط ؛ «در» : لرلط .

کما بیش نیمه^۱ او^۱ برجاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زنوز^۲ حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوه‌هاش شفتالو و زردآلو و به در غایت خوبی باشد. ولایتش شصت^۳ پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در يك هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و ببرد. حقوق دیوانی^۴ مرند و ولایتش بیست و چهار هزار دینار است.

دزمار^۵ - ولایتی است در شمال تبریز کمابیش پنجاه پاره دیه بود و دوزال و کوردشت^۶ و قولان و هرا^۷ و خوروانق^۸ از معظمتات آن. هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از آن جبال برمیخیزد و فضلابش در ارس میریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور^۹ و میوه بهمه انواع میباشد و بیشتر از همه جا رسد و نوباوه تبریز از آنجا^{۱۰} باشد. حقوق دیوانیش چهل هزار و هشتصد دینار است.

زنگیان - چند پاره دیه است و اکنون داخل مردانقم^{۱۱} بل^{۱۲} خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است. بکر بن عبدالله صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت در سنه خمس عشر هجری.

زنوز^{۱۳} - قصبه بیست باغستان فراوان دارد. حاصلش غله و انگور و میوه^{۱۴} بتخصیص سبب سفید که قبلی می خوانند عظیم خوبست. حقوق دیوانیش سه هزار دینار است.

۱ - «ا» : نیمه؛ «در» : همه . ۲ - «د» : لولو؛ «ا» : لوبر؛ «د» : نچ؛ «د» : لوز،

«د» : لولو؛ «د» : لوبر . ۳ - «ا» : صد . ۴ - «د» : دیوانیش از . ۵ - کله و شرح

آن تا شرح نخجوان در «در» نیست . (در فرهنگ جغرافیائی ج ۴ : دیزمار (خاوری و باختری)) . ۲۰

۶ - «ا» . ۷ - «د» : خوروانق . (در فرهنگ جغرافیائی ج ۴ : خروانق) . ۸ - کله

از «ا» است . ۹ - جمله اخیر در «ا» نیست . ۱۰ - «د» : مردان نقیم . ۱۱ - «ا» :

فول (= بل) . ۱۲ - «د» : ربوز .

کرکر^۱ - قصبه بیست حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملک نخچوانی پُلی^۲ بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیرست .
تومان نخچوان پنج شهرست :

نخچوان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ف نه »^۳ و عرض از خط استوا « لح م » آنرا بهرام چوین ساخت . شهری خوش است^۴ و آنرا نقش جهان خوانند . اکثر عمارات آن از آجرست . حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه بود^۵ و مردمش سفید چهره و شافعی مذهباند و ولایت بسیار دارد و چند قلعه محکم از توابع آن مثل النجق و سورماری^۶ و تغمر^۷ و فغان^۸ و حقوق دیوانیش صد و سیزده هزار دینارست .

اجنان^۹ - آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن مس آنجاست .

اردوباد - قصبه بیست و باغستان^{۱۰} بسیار دارد و انگور و غله و پنبه نیکو آورد^{۱۱} و آبش از کوههای قبان^{۱۲} خیزد و فضلابش در ارس رود .

آزاد - شهری کوچک است حاصلش غله و پنبه و انگور فراوان دارد و شراب آنجا را شهرتی عظیم باشد و آبش از کوههای قبان خیزد و در ارس ریزد . مردمش سفید چهره اما عوان طبع باشند . حقوق دیوانیش هیجده هزار و سیصد دینارست .

ماکویه - قلعه بیست بر شکاف سنگی دیهی در پای آن قلعه چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه بان آن دیه شده است و مرجانیثا^{۱۴} که بزرگ کشیشان اوست آنجا ساکن می باشد .

۱ - « نج » : کرکر (یا قوت) ص ۲۶۲ . ممکن است همان حصار کرنی دو ظفرنامه
۲۰ ۱ ص ۳۹۹ باشد) (شاید : کرکر . فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) . ۲ - « ا » :
فولی . ۳ - « ا » : و ر . ۴ - « ج » : ... شهر خوشی است ؛ جای نام بانی شهر در
« ا » سفید مانده است . ۵ - « ج » : دارد . ۶ - « ر » : سوماری ؛ « نج » : سوماری ،
سوزناری . ۷ - کلمه در « ا » و « ر » نیست ؛ « نج » : نعم ، نقر . ۸ - « نج » :
فغان . « ا » و « ر » ندانند . ۹ - « نج » : احقان ، اخیان ؛ « ا » : ارچنان .
۱۰ - « ا » : باغات . ۱۱ - جمله اخیر از « ا » است . ۱۲ - از اینجا تا علامت
۲۵ در « ا » نیست . ۱۳ - « نج » : قبیان ؛ قاپان . ۱۴ - « نج » : هرجانیا ، مرحاسیا ؛
« ا » مرحاسیا .

باب چهارم

در ذکر دیار اران و موغان

- هوایش گرمسیرست و بغفونت مایل . حدودش با ولایات ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینارست که بر روی دفتر آمده است .

- موغان - از گریوه سنگ بر سنگ که محاذی تومان مشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه درپاییز^۳ زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابه گرسنه را مضرتر از آنکه علفی دیگر خورده باشند^۴ و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرّت در آن درمنه نماند^۵ .

- باجروان^۶ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^۷ فج^۸ نط^۹ و عرض از خط استوا^{۱۰} لج^{۱۱} در اول شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور . در مسالك الممالك آمده^{۱۲} : آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید : «وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِفَتٰتِهٖ لَا اُبْرِحْ حَتّٰی اُبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا» تا اینجا که «فَانْطَلَقَا حَتّٰی اِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَمَلَّهٗ قَالَ اَقْتَتَلْتَ نَفْسًا زَكٰیةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْمًا نُّكْرًا» آن صخره

۱ - «ا» در : ابنیه . ۲ - «ج» : پیشکین . ۳ - «ر» : فانیز ؛ «ا» :

فانیز . ۴ - «ج» : شود . ۵ - «ج» : نماند آن نبود . ۶ - «نج» : ماجروان .

۷ - «ا» : مع بط . ۸ - «ا» : لج ها . ۹ - ابن خردادبه ۱۲۱ ، ۱۷۴ (نج) . ۲۰

۱۰ - سورة ۱۸ (کهف) آیه ۵۹ و ۷۳

صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است و آن قریه دیه باجروان و آن غلام را در دیه جیران^۱ کشته اند. در صور الاقالیم آمده که صخره موسی در انطاکیه بوده است و در کتب تفاسیر این حکایت را در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است. هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالیه که در حدود آنست بر میخیزد. حاصلش غیر از غله چیزی دیگر نمیباشد.

برزند - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «مج نط» و عرض از خط استوا «لزمط»^۲ شهری وسط بوده است^۳. بعد از خرایش افشین غلام معتصم خلیفه عباسی آبادان کرد^۴ و نشست خود ساخت، اکنون باز خراب است و بقدر دیهی معمور مانده. هوایش بگرمی مایلس است و آبش از عیون. زمینی^۵ مرتفع دارد حاصلش غله باشد.

پیلسوار^۶ - از اقلیم پنجم است امیری پيله سوار تمام^۷ یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد.

محمود آباد - در صحرای گاوباری بر کنار دریاست. غازان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است.

همشهره^۸ - از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان. ازو تا دریا قرب دو فرسنگ بود^۹. و در اول ابر شهره^{۱۰} میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید: بیت
گزین ابر شهره چو فرهاد گرد
بجنگ از جهان روشنایی ببرد.

۱ - «ا» : جندان ؛ «ج» : جیلان ؛ چندان ؛ «ج» : خیزان . (متن از معجم البلدان است) . ۲ - «ا» : لرمط . ۳ - «ا» : افزوده : (قدری سفید) ساخته . ۴ - کله از «ا» است . ۵ - «ج» : زمین . ۶ - «ج» : پیلوار ، جهان نامه ۳۹۳ : فیلسود ؛ «ا» : سله سواد . ۷ - «ج» : نام او . ۸ - «ا» : (؟) . ۹ - «ا» : افزوده . می باشد . ۱۰ - «ا» : افزوده (قدری سفید) ساخت . ۱۱ - «ا» : شهره ؛ «ج» : ابر شهر ، ابواشهر ، بوشهره . جهان نامه : ابوشهره .

آران - از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت آران است .

بیلقان^۱ - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فح لب » و عرض از خط استوا « ل ط نه »^۲ . قبادبن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجرست . هوایش گرم است . حاصلش غله و شلتوك و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد .

بردع^۳ - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فح »^۴ و عرض از خط استوا « م ك »^۵ . اسکندر رومی ساخت . قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد . شهری بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته . درو عمارات عالیّه فراوان بوده و کثرت میوه ، و از میوه هایش فندق و شاه بلوط بهتر از جایهای دیگر باشد . آبش از رودیست که به ترتر مشهورست .

گنجه^۶ - از اقلیم پنجم است و شهر اسلامی^۸ . طولش از جزایر خالدات « فح »^۴ و عرض از خط استوا « م لد »^۹ . شهر اسلامی است^{۱۰} در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شد^{۱۱} . شهری خوش و مرتفع بود و درین معنی گفته اند :

چند شهرست اندر ایران مرتفع تر از همه

بهرتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا

گنجه پر گنج در آن ، صفاهان در عراق

در خراسان مرو و طوس ، در روم باشد اقسرا .

هیرك^{۱۱} - بیلاق بردع است و جایی عظیم خوب و نزه . آبهای روان و علفزار .

های^{۱۲} فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا روند^{۱۳} .

۱ - جای کلمه در « ا » سفیدست ؛ « نج » : بیلقان . ۲ - « ا » : ل ط به .
 ۳ - « ا » : بیلقان . ۴ - « ا » : م ه ها . ۵ - « ا » : م ل . ۶ - « د ج » : عمارتش .
 ۷ - « ا » : بردع . ۸ - دو کلمه اخیر از « ا » است . ۹ - بجای سه کلمه اخیر در « ا » :
 (قدری سفید) ساخت . ۱۰ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۱ - کلمه در « ا » نیست ؛
 « نج » : مرك ، سیرك ، جهان نامه : ترك . (۱) . ۱۲ - « ا » : علفزارهای . ۱۳ - « د ج » :
 افزوده : و زمستان بهر اندر .

باب پنجم

در ذکر بقاع شروان^۱ و گشتاسفی

شروان^۱ - از کنار آب کر تا دربند باب الابواب ولایت شروان است . حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمان بوده است و اکنون یازده^۲ تومان و سه هزار دینار بر روی دفترست و در وجه اقطاعات متفرق ولایت^۳ بسیارست .

باکویه - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « فدل » و عرض از خط استوا « مرل »^۴ . هوایش بگرمی مایلست حاصلش غله بیشتر باشد^۵ .

شماخی - قصبه شروان^۱ است از اقلیم پنجم . طولش از جزایر خالدات « فدل »

و عرض از خط استوا « م ل ط » . انوشروان عادل ساخت . هوایش بگرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر . در مسالك الممالك^۶ گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده است و در دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است .

قبله - از اقلیم پنجم است و قریب دربند^۷ قباد بن فیروز ساسانی ساخت . حاصلش

۱۰ ابریشم و غلات و دیگر حبوبات نیکو^۸ باشد .

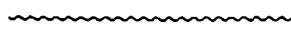
فیروز^۹ - در معجم البلدان آمده که قصبه بیست بنزدیک دربند . هوایی خوش

دارد و جایی عظیم خوب و نزه^{۱۰} .

۱ - « ۱ » « پنج » : شروان . ۲ - « پنج » : پانزده . ۳ - « ۱ » : مستغرق ولایتی . ۴ - « ۱ » : م ل . ۵ - چهار کلمه اخیر در « ۱ » نیست . ۶ - ابن خردادبه ص ۱۲۳ (پنج) . ۷ - بظفر نامه ج ۱ ص ۴۰۶ بنکرید (پنج) . ۸ - « ۱ » : فراوان . ۹ - « پنج » « ۱ » : فیروز آباد . (باقوت ۳ ص ۹۲۸ و ۹۲۹) . ۱۰ - « دج » : هوایش نیکو و جاهای بس نزه دارد .

شابران - انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش غله و دیگر حبوبات نیکو باشد .

گشتاسفی - از کنار آب دریا ولایت گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت ونهری بزرگ از آب کر و ارس بریده است و از آن جویها برداشته و بر آن دیبهای فراوان ساخته . حاصلش غله و برنج و اندک پنبه و میوه بود . مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی . زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است . حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کمایش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هفده^۱ هزار و پانصد دینار است . و در وجه اقطاعات عساکر که آنجا ساکن اند متفرق^۲ باشد .



باب ششم

در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان ۱

و آن پنج موضع است و هوایش سردست و حدود آن تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است. و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ملوک آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شده و درین عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینارست و دارالملک گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است.

الان - از اقلیم پنجم است. طولش از جزایر خالدات «فج»^۲ و عرض از خط استوا «م»^۳. فیروزبن قباد ساسانی ساخت. هوایش بغایت خوبست و بسر دی‌هایل و آبش از جبال که متصل البرزست می‌آید و در رود کر میریزد. حاصلش غله و میوه باشد. انی^۴ - از اقلیم پنجم. طولش از جزایر خالدات «عط» و عرض از خط استوا «ما». هوایش سردست. حاصلش غله و اندکی میوه بود.

تفلیس^۵ - از اقلیم پنجم است. طولش از جزایر خالدات «فج»^۶ و عرض از خط استوا «مح». در دره‌ی افتاده است که طرفی از آن باکوه است و آب کر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بر روی کوه^۸ ساخته اند چنانکه بام هر رسته خانهای زمین کوی رسته علیاست. و در آنجا حمامات بسیارست که آب گرم از او^{۱۰} زاینده است و به آتش احتیاج ندارد. حاصلش غلات بغایت نیکو بر آید و اندکی میوه دارد.

خان^{۱۱} - قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران.

قرص^{۱۲} - در معجم البلدان^{۱۳} گوید که^{۱۴} شهر کی است بر دوروزه تفلیس و هوایش

خوش بود^{۱۵} و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد^{۱۶}.

۱ - «۱» : در «د» : در تقریر مسکن گرجستان و ابخاز ؛ «بج» : ... گرجستان.

۲ - «د» : مع ع. ۳ - «۱» : مدح ؛ «د» : مدح. ۴ - کلمه و شرح آن در «د» نیست و در «۱» بجای کلمه تفلیس نوشته شده است. ۵ - «ج» : دارد. ۶ - جای کلمه

در «۱» سفیدست. ۷ - «۱» : «د» : مع ها. ۸ - «ج» : کر. ۹ - «ج» : بر رسته.

۱۰ - «ج» : آنرا. ۱۱ - «بج» : حیان، خیان، چنان، چنان ؛ «۱» : حنان ؛ «د» : چنان.

۱۲ - «د» : فارس. ۱۳ - باقوت ۴ ص ۷ (بج). ۱۴ - «۱» : آمده. ۱۵ - «ج» :

هوای خوش دارد. ۱۶ - سه کلمه اخیر در «۱» نیست.

باب هفتم

در کیفیت اماکن ملک روم

و آن قریب شصت شهرست و سردیرست و علمای ماتقدم آنرا مفسقة البلاد گویند و حدیث نبوی مصدق این تقریرست کما قال رسول الله (عم) : « الرّوم ما دخله المعصوم » . در مسالك الممالك آمده : و علماء گفته اند که چون رومیان بیت المقدس را خراب کردند . و از آنجا برده بردند^۱ حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود ، لاجرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند . و مؤلف کتاب می گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریرست قوله تعالی : « و ما کُنّا مُهْلِکِی الْقُرْیَ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ »^۲ . نعوذ بالله من^{۱۰} سخطه . حدود مملکت روم با ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است . حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفترست و در زمان سلاجقه زیادت از يك هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است ، و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجاست .

- ۱۰ سیواس - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « غالب » و عرض از خط استوا « ل ط ک »^۴ خرابی بحال باروی او راه یافته بود ، سلطان علاء الدین بن - کیتباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد . هوایش سردست حاصلش غله و میوه و پنبه باشد . صوف سیواسی مشهورست از آنجا میآورند .

۱ - « ج » : بودند . ۲ - سورة (قصص) ۲۸ آیه ۵۹ . ۳ - « ج » : تا .

ابلستان - شهری وسط است از اقلیم پنجم .

انقره - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «عج»^۱ و عرض از خط استوا «لح»^۲ . هوایش سردی مایلست . حاصلش غله و میوه و پنبه باشد .

ارزنجان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «عد» و عرض از خط استوا «لط» . سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت باروش کرد در^۳ بسنگ تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد . حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد^۴ . حقوق دیوانیش سی و سه تومان و دوهزار و پانصد دینارست .

ارزن الروم - از اقلیم چهارم^۵ است . طولش از جزایر خالدات «عو» و عرض از خط استوا «لطم»^۶ در آنجا کلیسیاییست درغایت^۷ عظمت چنانکه عالتر از آن عمارت در آن ملک نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعض از طاق آن گنبد شب ولادت حضرت رسول (عم) فرود آمد و چندانکه^۸ میخواستند که باز جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلیسیا مسجدی بر شکل کعبه^۹ طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا نمودار کعبه میخوانند . حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینارست .

اراک^{۱۰} - شهری وسط است . آبش از فرات و هوایش سردی مایل . حاصلش غله و اندک میوه باشد . حقوق دیوانیش ده^{۱۱} هزار و هفتصد دینارست .

ارمناک^{۱۲} - در اول شهری بزرگ بوده و در این زمان قصبه است . حقوق

۱ - «ا» : عدها ؛ «ر» : عدا . ۲ - «ا» : لطها لحها . ۳ - «ج» : عمارتش کرد و بارویش نیز . ۴ - جمله اخیر در «ا» نیست . ۵ - «ا» : پنجم . ۶ - «ا» : افزوده : (قدری سفید) ساخت . ۷ - کله از «ا» است . ۸ - «ج» : چنانکه . ۹ - کله از «ا» و «ر» است . ۱۰ - در معجم البلدان نیست . ۱۱ - «ا» : دو . ۱۲ - «ا» : ارمال ؛ «ر» : ارمیا ؛ «ج» : ارمیان ، ارمیال (۲) (شاید : ارمناز معجم البلدان) .

دیوانیش هفت هزار دینارست .

آقسنک^۱ - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پنج هزار دینارست .

اقسرا - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالداث « سج » و عرص از خط

استوا « ل ح » . عز الدین قلیج ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت درسنه ست^۲ و ستین و خمسمایه . جایی عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار دینارست .

اقشهر^۳ - ارزنجان بر هفت فرسنگی آنجاست و قونیه بر سه مرحله است .

حقوق دیوانیش صد و سی و پنجهزار دینارست .

اماسیه^۴ - شهر عظیم بوده . سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت

آن کرد^۵ و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای خوش و نزه دارد .

انطاکیه - شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد .

اونیک - قلعه است بر سر کوهی و شهری آبشخور^۶ در پای آن شهر . شیخ

حسن پسر حاجی طغای سوتبای^۸ ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهر را خراب کرد . بر هشت فرسنگی ارزن الروم است .

بابرت^۹ - شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچکست و اندک باغستان دارد

حقوق دیوانیش بیست و یک هزار و سیصد^{۱۰} دینارست .

دوبرگی^{۱۱} - شهری وسط است . حقوق دیوانیش سی هزار^{۱۲} دینارست .

۱ - کلمه و شرح آن در « ۱ » و « ۲ » نیست ؛ « ۳ » : اقلک ، افنیک ، افیک ،

افک ، اقبیک . ۲ - « ۱ » : نیف . ۳ - جای کلمه در « ۱ » سفیدست . ۴ - « ۱ » : اقشهر

معظم بوده . ۵ - دنباله عبارت در « ۱ » نیست . ۶ - « ۳ » : انشور ، اسجور ؛ « ۱ » :

آشخون . (۴) . ۷ - « ۳ » : قلمه . ۸ - « ۳ » : سوتبای ؛ « ۳ » : سوتای .

۹ - « ۳ » : بابرت ؛ « ۱ » : مارب . ۱۰ - « ۳ » : ... هزار ؛ « ۳ » : پنجاه و یک هزار

و سیصد . ۱۱ - « ۱ » : دورکی ؛ « ۳ » : دورکی ، دفرکی . (۴) . ۱۲ - « ۳ » :

چهل هزار و سیصد .

دولو^۱ - شهری وسط است . حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است .

درجان^۲ - شهری وسط است . حقوق دیوانش چهل هزار و سیصد دینار است .

خرتبرت^۳ - شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد . حقوق

دیوانیش دویست و پانزده هزار دینار است .

شهره^۴ - شهر کوچک است و برکنار دریا . حقوق دیوانیش پانزده هزار

دینار است .

سمسون^۵ - برکنار بحر روم است و بندر کشتی .

شمشاط^۶ - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « عب له » و عرض از

خط استوا « م » . شهر است بزرگ و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول (عم) .

و در این حدود درختی است ثمره اش بیادام مانده است و با پوست میتوان خورد از

عسل شیرینتر است و خوش طعم تر و کس نداند آن چه میوه است .

عموریه - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « سو » و عرض از خط

استوا « مح »^۷ و در تلفظ انگوریه^۸ خوانند . در جامع الحکایات گوید قسطاس قیصر

روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود بر عمارت آن شهر صرف کرد . حقوق

دیوانیش هفتاد و دو هزار^۹ دینار است .

قالیقله - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « عح له » و عرض از

خط استوا « لط م »^{۱۰} . شهری بزرگست . زیلو قالی بدانجا منسوب است . و در معجم -

البلدان^{۱۱} آمده که در بیعه نصاری آنجا خانه پی بوده است که هر سال در شب

۱ - « ۱ » : دورو . (۱) ۲ - « نج » : دبرخان ، ویرجان ؛ « ۱ » : دبرجان (۲) .

۳ - « ۱ » : میرمرت ؛ « نج » : حبربروت ، حبررت ، حریرت ، حررت . ۴ - « ۱ » : شهر . (۱) ۲۰

۵ - (۱) . ۶ - « ۱ » : سباط . ۷ - « ۱ » : مح . ۸ - « ۱ » : « نج » : انگوره .

۹ - « ۱ » : مفتصد . ۱۰ - « ۱ » : لط ها . ۱۱ - یاقوت ۴ ص ۲۰ (نج) .

شعائین^۱ که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاک سفیدی بیرون آمدی، آن خاک چون تریاک دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد و الا هلاک کردی .

قراحصار - چند قلعه است بدین نام :

- قراحصار . در کمر^۲ کوه بر سه مرحله قیصریه است . بیست و پنج هزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد ، (قراحصار را بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینارست)^۳؛ قراحصار بواسی^۴ بحدود نکیدا^۵ حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینارست؛ قراحصار لیمونیه^۶ بحدود آقشهر ارزنجان .

۱۰ قسطمونیه^۸ - شهری وسطست حقوق دیوانیش پانزده هزار دینارست .

قومنات^۹ - شهری کوچک حقوق دیوانیش چهارده هزار دینارست .

قونیه - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « سه مه » و عرض از

خط استوا « ما »^{۱۰} . شهری بزرگ است از کوره قبادق^{۱۱} . سلطان قلیج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده

- ۱۵ و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند . بارویی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی گز دیگر بلندی باروست . دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است . و در آن شهر عمارات عالی ساختند و دوازده

۱- «۱» : شعائین . ۲ - «۱» : ذکمر کوه ؛ «نج» : کم . ۳- عبارت داخل هلالین در

۲۰ «۱» نیست و ظاهراً یا زائد است و یا دنبال عبارت « چند قلعه است بدین نام : » باید باشد .

۴ - «۱» «نج» : نواس . (۲) . ۵- «ج» : نیکده ؛ «۱» : بحدود کمده . (متن از معجم البلدانست) .

۶ - «۱» : چهار . ۷ - «۱» : لموسه ؛ «نج» : لیوویه . (۲) . ۸ - «۱» : قموسه . (۲) .

۹ - «نج» : فرمانات ، قومیات . (۲) . ۱۰ - «۱» : ماها . ۱۱ - «۱» : قبادق .

(معجم البلدان : قبادق) و «۱» افزوده : و ولایات سلطانی (قدری سفید) ساخت .

دروازه دارد بر فراز هریک کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال^۱ و بر آن آب در دروازه جهت مظهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه بر بیرون گنبد سیصد و چند لوله آب جاریست. ارتفاعاتش غله و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد. باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا و آن اکنون خرابست و دیگری بجانب کوه درپای قلعه کوله^۲ و آن معمورست. انگور و میوه بانواع ازو حاصل شود. از میوه هایش زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شهر بر سر حد قرامان است همیشه از ایشان بزرگوار باشند و پیوسته پاس دارند و از هزار اکابر تربت مولانا جلال الدین بن بهاء الدین ولد^۳ قدس سره آنجاست.

۱۰. قیصریه^۴ - از اقلیم پنجم است. طولش از جزایر خالدات^۵ سطر^۶ و عرض از خط استوا^۷ لطر^۸ درپای کوه ارجاسب افتاده است. شهری بزرگست قلعه آنرا سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی، بارو از سنگ تراشیده ساخت. حقوق دیوانیش صد و چهل هزار دینارست. در معجم البلدان آمده است^۹ که درو بلیناس حکیم جهت قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشد و درو مقامی است منسوب بمجلس محمد بن حنفیه بن امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه^{۱۰} و او را عظیم متبرک دارند.

کاب^۱ - شهری وسطست و هوایش سردست و از اقلیم پنجم است. حقوق دیوانیش بیست و دوهزار و صد دینارست.

کماخ^{۱۰} - قلعه است و شهر کوچک در پای آن قلعه هوایش سردی مایل است و چند پاره دیه بر توابع آن و حقوق دیوانیش سی و چهار هزار و چهار صد دینارست. ۲۰

۱ - در داء بجای : د و آن جبال « قدری سفیدست . ۲ - « نج » : کوکه (۲) .
 ۳ - دو کله از « ا » است . ۴ - در معجم البلدان : قیساریه . ۵ - « ا » : سطر ها .
 ۶ - « ا » : لطر . ۷ - یاقوت ۴ ص ۳۱۴ (نج) . ۸ - « ا » : رضی الله عنه . ۹ -
 ابن بی بی ۲۹۲ (نج) . ۱۰ - (معجم البلدان : کماخ) .

کوک^۱ - شهری وسطست و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد .

کیر و بقیح^۲ - در اول دو شهر بوده است متصل بهم دیگر ، این زمان خراب

است و اندکی عمارت دارد اما میوه فراوان و خوب باشد .

لؤلؤة - شهری کوچکست و از اقلیم پنجم . هوایش سردی مایلست و علفزار

بسیار دارد و شکارگاه بیحد و شمار^۳ .

ملطیه - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عا »^۴ و عرض از

خط استوا « لط »^۵ و در آن حدود حصنی حصین است و آنرا قلودیه^۶ خوانند و

بطلمیوس صاحب المجسطی بدانجا منسوبست . شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در

غایت خوشی و آبهای روان و علفزارهای فراوان . حاصلش غله و پنبه و انگور و

میوه فراوان باشد .

نکیدا^۷ - شهری وسطست و از اقلیم پنجم . حقوق دیوانیش چهل و یک هزار

و پانصد دینارست .

نکسار^۸ - شهری وسطست و باغستان فراوان دارد و میوه‌های بسیار^۹ . حقوق

دیوانیش صد و هشتاد و هفت هزار دینارست .

هوشیار - قلعه‌یست بحدود ولایت قرامان^{۱۰} . کوهستان و بیشه است و درو

قلاع فراوان^{۱۱} و آن ولایات متصل ارمینیه الاصفی و شام و سواحل بحررؤم و فرنگست .

اهل آنجا سلاح ورز^{۱۲} و راهزن باشند و با اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان

ایشان از نسل سلاجقه اند .

۱ - «نج» : کول . (۲) . ۲ - «ا» : کیروفتح ؛ «نج» : کروتنج ، کیروفتح ، کیروتفتح ،

۳ - کیروتفتح . (۲) . ۳ - «ا» : و شکار بسیار باشد . ۴ - «ا» : عاها . ۵ - «ا» : لطها .

۶ - «نج» : «ا» : قلعه دبه . «ج» : ارقلودیة . ۷ - «ج» : نیکده ؛ «نج» : نیکده ،

نیکده ؛ «ا» : نیکده . (متن از معجم البلدان) . ۸ - «ا» : «نج» : نکیسار . (۲) . ۹ -

«ج» : میوه بسیار دارد . ۱۰ - جای دو کلمه اخیر دو «ا» سفیدست . و هوشیار معلوم نیست .

۱۱ - «ا» : افزوده : مشاهیرش ولایت قرامان . ۱۲ - «ج» : افزوده : و درو .

بلقان بازار^۱ - قصبه بیست مابین قونیه و آقشهر و درو آب گرمی است که در جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند .

زمندو^۲ - شهری وسطست حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینارست .

قیرشهر^۳ - شهری بزرگست و درو عمارات عالی و هوایی بغایت خوب^۴ . حقوق

دیوانیش پنجاه و هفت هزار دینارست .

گدوک^۵ - شهری کوچک است و هوایش سردی مایل . حقوق دیوانیش شانزده

هزار و پانصد دینارست .

طوزاغاج^۶ - شهری وسطست . حقوق دیوانیش نوزده هزار و پانصد دینارست .

زیارت بازار - قصبه بیست و جایی عظیم خوش و حقوق دیوانیش یک هزار و

ششصد دینارست .

اگریدور^۷ - قصبه بیست . حقوق دیوانیش چهار هزار دینارست .

قواق^۸ - قلعه بیست عظیم و محکم در دامن کوه افتاده است .

قوشحصار^۹ - شهری وسطست . حقوق دیوانیش بیست و هفت هزار دینارست .

سوری حصار^{۱۰} - شهر وسطست . حقوق دیوانیش بیست و پنجاه هزار دینارست .

قلونیه - شهر بیست بر ساحل بحر قسطنطنیه .

کستفی^{۱۱} - شهری کوچکست بر ساحل بحر .

ملقونیه - در معجم البلدان^{۱۲} گوید که بحدود قونیه است از کوره قبادق^{۱۳} و

حصون قوه و اقطنغوش^{۱۴} در آن حوالیست .

۱ - «ا» : بلقون بازار ؛ «نج» : بلقان ، یاقور ، یلقون . (۲) . ۲ - «ا» : زمندو ؛

«نج» : ابن بی بی ص ۲۱۰ - ۳ - «ا» : قیر شهر . (۴) . ۴ - «ج» : هوای خوب دارد .

۵ - «ا» : گدوک ؛ «نج» : ابن بی بی ص ۴۰ - ۶ - «ا» : طوزاغاج ؛ «نج» : ابن بی بی ص ۲۸۱

۷ - «ا» : اگریدور ؛ «نج» : اگریدول . (۲) . ۸ - «ا» : قراق ؛ «نج» : قراق . (۲) . ۹ - «ا» : کستفی ؛

۱۰ - «ا» : سمر حصار ؛ «نج» : سمری حصار ، شهری ، سمری . (۲) . ۱۱ - «ا» : کستفی ؛

«نج» : کستفی ، کستی . (۲) . ۱۲ - یاقوت ۴ ص ۶۳۵ (نج) . ۱۳ - «ا» : قبادق .

۱۴ - «ا» : قوه و اقطنغوش ؛ «ا» : واطنغوش . (۲) .

باب هشتم

در ذکر مواضع ولایت ارمن ۱

- و آن بر دو قسم است : ارمنیه الاکبر و ارمنیه الاصغر، و ارمنیه الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیه الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش . و بلاد سیس و قبرس^۲ و طربزون^۳ معظم بلاد آنجاست ، و از آنجا هر سال سه تومان بر سیل خراج بایران میدهند و ارمنیه الاکبر داخل ایرانست و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط^۴ مشهورست ، و هوایش اکثر معتدل ، حدودش تا ارمنیه الاصغر و روم^۵ و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و اران پیوسته است . طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از اران تا اقصى ولایات اخلاط . و دارالملک آن دیار شهر اخلاط^۴ است . حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب ۱۰ دریست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومانست .
- اخلاط^۴ . از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات^۶ « عزنه »^۶ و عرض از خط استوا^۷ « لح کط »^۷ . هوایش معتدلست و باغستان بسیار دارد و میوه های خوب نیز و بسیار باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار و پانصد دینارست .
- ۱۵ ابتوت^۸ - قصبه بیست مختصر . حقوق دیوانیش یک هزار دینارست .
- ارجیش - پیشتر ازین شهر بوده است . طولش از جزایر خالدات^۶ « عج »^۹

۱- « ۱ » : دو کتب اوضاع ولایات ارمن ؛ « دنج » : ... ارمنیه، ارمنیه، ارمنه . ۲ - (معجم البلدان :

سوس^۱) . « ۱ » : قوس، قرین . ۳ - « دنج » : طرون، نرطرون ؛ « ۱ » : طیرزن . (۲) . ۴ - « ۱ » : « دنج » (و معجم البلدان) : خلاط . ۵ - کلمه از « ۱ » است . ۶ - « ۱ » : عزنه . ۷ - « ۱ » : لح لط .

۸ - « ۱ » : ابطوط ؛ « دنج » : ابطوط، ابتوت . (۲) . ۹ - « ۱ » : صح ها . ۲۰

و عرض از خط استوا^۱ لط^۱ . خواجه تاج الدین علی شاه وزیر تبریزی آنرا حصاری کشید و اکنون قلعه محکم است . حاصلش غله و پنبه . حقوق دیوانیش هشتاد^۲ هزار دینار است .

ارصوك^۳ - قلعه ییست بر کنار بحیره اخلاط و جایی عظیم سخت نیکوست^۴

حقوق دیوانیش سیزده هزار و ششصد دینار است .

الاطاق^۵ - علفزار بسیار نیکوست و آبهای فراوان و شکارگاههای بسیار^۶

وارغون خان مغول در آنجا سرایی ساخته و بیشتر تابستان آنجا بودی . حقوق دیوانیش شش هزار و پانصد دینار است .

برگری^۷ - شهری کوچکست و در زمان سابق شهری بزرگ بوده است و

بر سر پشته یی افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق می آید و باغات فراوان دارد^۸ و درو میوه بانواع^۹ میباشد . و اندرون شهر قلعه محکم دارد^{۱۰} بر یک طرف شهر .

حقوق دیوانیش ییست و پنجهزار دینار است .

بیان^{۱۱} - قصبه ییست درو باغستان و میوه بسیار . حقوق دیوانیش شانزده

هزار دینار است .

خرادین^{۱۲} - شهری کوچکست و در اول شهر بزرگ بوده . حقوق دیوانیش

پنجهزار و سیصد دینار است .

خوشاب^{۱۳} - قصبه ییست . حقوق دیوانیش یک هزار دینار است .

خرتیرت^{۱۴} و توقات^{۱۵} - شهر کوچکست و درو باغستان و میوه بسیار باشد و

۱ - «ا» : لط ها . ۲ - «ا» : هفتاد و چهار . ۳ - «ا» : ارموك ؛ «نج» :

۴ - ارموك ، اره ول ، ارسوك . (۱) . ۵ - «نیکو است» در «ا» نیست . ۶ - کلمه در «ا» نیست ؛

۷ - «نج» : الاتاق . ۸ - «ج» : بسیار دارد . ۹ - «نج» : بهر کری ؛ بارگیری ، بیر کری ؛

۱۰ - «ا» : مرکری . (۱) . ۱۱ - «ج» : و باغستان بسیار است . ۱۲ - «ج» : بسیار . ۱۳ - «ج» :

معكم بيك . ۱۴ - «ا» : سان ؛ «نج» : نیار ، پیاز ، نیان . در این مورد و فقره بعد به

جهان نامه ص ۱۸۸ بنگریه . ۱۵ - «ا» ، «نج» : خراوین . ۱۶ - «ج» : خرموت ؛ خرموت ؛

۱۷ - «ا» : حررت ؛ «نج» : حررت ، جرسرب ، حررت ، خریرت . (متن از معجم البلدان است) .

۱۸ - «ج» : لوقیامات ؛ «نج» : تومانات ؛ «ا» : لوماماب .

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

هوایی درغایت خوشی^۱. حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینارست.

هنگماباد^۲ - دراول شهری بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است.

حقوق دیوانیش نهصد دینارست.

سلم^۳ - قصبه بیست. حقوق دیوانیش هفت هزار و دویست دینارست.

• عین - شهری وسطست. حقوق دیوانیش پانزده هزار^۴ دینارست.

کبود^۵ - شهری کوچک است. حقوق دیوانیش چهار هزار و سیصد دینارست.

ملازجرد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۶ عو^۷ و عرض

از خط استوا^۸ ل^۹ ح مه^{۱۰} و اکنون قلعه‌یی دارد محکم عظیم. جایی خوبست و هوایی خوش. حقوق دیوانیش چهارده^{۱۱} هزار دینارست.

۱۰ وان و وسطان^{۱۲} - از اقلیم چهارم است. وان قلعه است و وسطان^{۱۳} شهری

بزرگ بوده و اکنون شهری وسطست^{۱۴}. طولش از جزایر خالدات^{۱۵} عیج^{۱۶} و عرض

از خط استوا^{۱۷} لز^{۱۸}. هوایش بغایت خوب و آبش از جبال^{۱۹}ی که در آن حدودست برمیخیزد و در بحیره^{۲۰} اخلاط^{۲۱} میریزد و باغستان بسیار دارد و میوه‌های فراوان و

خوب. حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهارصد دینارست^{۲۲}.

۱۰ ولاسجرد^{۲۳} - قلعه بیست و قصبه بی در پای آن. حاصلش غله و پنبه و اندک

میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار دینارست.

۱- «ج»: خوبی. ۲- «ا»: سنکاناباد؛ «نج»: سکناباد (۱). ۳- «ج»: سلم. ۴- «ا»: پانزده هزار و سیصد. اما کلمه کبود و شرح آن و کلمه ملازجرد را ندارد و تصور می‌رود که بعد از کلمه پانزده هزار این قسمت از عبارت دو آن نسخه افتاده باشد. ۵- «ا». ۶- «ا»: عوها. ۷- «ا»: چهار. ۸- بجای این کلمه در «ا» آمده است: ملازجرد. ۹- چهار. ۱۰- کلمه اخیر در «ا» نیست. ۱۱- جمله اخیر در «ا» يك سطر پایین ترست. ۱۲- «ا»: عیجها. ۱۳- «ا»: لرها. ۱۴- «ا»: خلاط. ۱۵- «ا»: ... و سه هزار دینارست. ۱۶- «ا»: ولاسجرد؛ یا قوت ۴ م ۹۳۹ (نج) (معجم البلدان: ولاسجرد).

باب نهم

در ذکر دیار بکر و ربیعہ

در صور الاقالیم آنرا جزیره خوانده است^۱. بیست و نه شهرست و گرمسیر و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب پیوسته است و شهر موصل دارالملک آنجاست. حقوق دیوانی آن مملکت در عهد اتابکان تا زمان بدرالدین لؤلؤ مبلغ یک هزار تومان بوده است و اکنون صد و نود و دو تومان و نیم است.

موصل. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ عز^۳ و عرض از خط استوا^۴ له لب^۵. برکنار دجله نهاده است^۶. دور باروش هشت هزار گام است و مسجد جامعی عالی^۷ دارد و درو^۸ محرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که در هیچ ملکی مثل آن عظیم کس از چوب نکرده باشد^۹ و عمارات عالیہ بدرالدین لؤلؤ ساخته است و اکنون بیشتر خراب است. حقوق دیوانیش سیصد و بیست و هشت هزار دینارست.

اریل. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ عز^۳ و عرض از خط استوا^۴ لد^۵. شهری بزرگست و قلعتی دارد محکم^۶. حاصلش غله و پنبه نیکو باشد^۷. حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینارست. از دیار ربیعہ است^۸.

۱ - «ج»: میخوانند. ۲ - «ا»: عرها. ۳ - «ج»: افتاده است. ۴ - کله ال «ا» است. ۵ - «ا»: مثل آن نیست. ۶ - «ا»: عرك. ۷ - «ا»: لوها. ۸ - «ج»: قلمه عظیم دارد. ۹ - «ج»: دارد. ۱۰ - سه کله اخیر در «ا» نیست و می نایند که زاید باشد.

ارزن - شهری بزرگست و قلعه‌یی دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه نیکو باشد . حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینارست^۱.
آمد^۲ - از دیار بکر^۳ است و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات
 «عجم»^۴ و عرض از خط استوا «له»^۵ بر کنار آب دجله^۶ است و شهری وسطست
 و حقوق دیوانیش سی هزار دینارست .

باصبده^۷ - شهری وسطست حاصلش غلات و پنبه و اندکی میوه باشد . حقوق
 دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینارست .

باطرنوح^۸ - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پانزده هزار دینارست .
بر طلی^۹ - قصبه بیست و جایی عظیم خوش^{۱۰} و نزه و غله و پنبه و میوه نیکو آید^{۱۱}
 و حقوق دیوانیش سیزده^{۱۲} هزار و دویست دینارست .

بوازج - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش چهارده^{۱۳} هزار دینارست .
جار^{۱۴} - در صور الاقلیم گوید شهری کوچکست در باغات و کوهستان^{۱۵}
 زرع میکنند .

جزیره - از اقلیم چهارم است . اردشیر بابکان ساخت . شهری بزرگست و
 قرب صد پاره ده از توابع اوست . انگور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد
 هزار و دویست دینارست .

-
- ۱ - ارزن و شرح آن در «۱» نیست . ۲ - «۱» : آید ؛ «نج» : این ، ایسو ، آید
 ۳ - «نج» : ربیعہ . ۴ - «۱» : عمرمر . ۵ - «۱» : له ها . ۶ - «۱» : «نج» : فرات .
 ۷ - «۱» : باحده ؛ «نج» : باحیده . (باقوت ۱ ص ۶۶۶ : باذبدا) (نج) . (باذبدی : معجم البلدان)
 ۸ - «۱» : باطرنوح ؛ «نج» : ناظربوح . (۲) . ۹ - «ج» : خوب است . ۱۰ - «ج» : و
 ۱۱ - میوه دارد و غله و پنبه نیکو . ۱۲ - «۱» : چهار . و دنباله مطلب را تا علامت ستاره *
 ندارد . ۱۳ - «ج» : جبار ؛ «۱» : حار ؛ «نج» : حار ، جاد . ۱۴ - «ج» : باغستان
 و کوهستان ایشان .

حانی و سیلوان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم. حقوق دیوانیش صد و هفتاد^۲

و یکمزار دینارست.

حرّان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات^۳ «عه»^۴ و عرض از

خط استوا^۵ «لد»^۶ ارفخشد بن سام بن نوح (عم) ساخت و درو^۷ قلعه بیست از سنگ تراشیده. دورش يك هزار و سیصد و پنجاه گام و علو^۸ دیوارش پنجاه گز آنرا قلعه

نجم خوانند و از قرای حرّان در دیه تلان^۹ گویند ولادت حضرت ابراهیم خلیل (عم)^{۱۰} بوده است و اصح^{۱۱} آنکه بولایت بابل بوده است بدیه نورس^{۱۲} و او را آنجا پنهان داشته اند. و در حرّان قوم صایان بسیار بوده اند.

حصن کیفا - شهری بزرگ بوده^{۱۳} و اکنون بعضی خرابست و بعضی آبادان.

۱۰. حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار و پانصد دینارست.

خابور^{۱۴} - از اقلیم چهارم است. قباد بن فیروز ساسانی ساخت^{۱۵}.

رأس العین - از دیار ربیعہ است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

خالادات «عجك» و عرض از خط استوا «لدك» دورش^{۱۶} پنجهزار گام است. هوایش بغایت خوش است و میوه و انگور و غله و پنبه نیکو باشد.

۱۵. رقه - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات «عذیز» و عرض از

خط استوا «لد»^{۱۷} اکنون خراب است بزبان رومی آنرا قالانیقوس خوانده اند و در رساله^{۱۸} ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعبر^{۱۹} نامی که حاکم آن دیار بوده

۱ - «ا» : حال رسوان ؛ «نج» : جالی و سیوان ، سنوان . ۲ - «ا» : بیست . ۳ - «ا» :

مه ها . ۴ - «ا» : لهما . ۵ - کلمه از «ا» است . ۶ - «ا» : ودن ؛ «نج» : قران ،

قلمان ، دیه قتان . ۷ - «ج» : عم بدر . ۸ - «ا» : توری ؛ «نج» : لودی ، نورس ، بوس . ۲۰

۹ - از اینجا تا علامت ستاره . در «ا» نیست . ۱۰ - از اینجا تا علامت دو ستاره . در «ا»

نیست و بجای آن آمده : بمنوان کسری از دیار ربیعہ و اقلیم چهارم (قدری سفید) ساخت

دور باروش . ۱۱ - «ا» افزوده : فیروز ساسانی ساخت . ۱۲ - «ا» : صر .

- برلب^۱ فرات محاذی شهر رقه قلعتی از سنگ خارا^۲ ساخته است . دورش یکهزار گام بعد از صد سال نیراهش سابق بن جعبر^۳ بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود^۴ سلطان ملکشاه سلجوقی آنرا بزجر بستند^۵ و سابق را با پسران و اتباع^۶ سیاست فرمود تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است که آن قلعه در برابر دبه صفین است که رزمگاه امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه^۷ و معاویه بوده است^۸ و برلب آب فرات در آن^۹ حوالی مشهدی است که شهداء طرفین آنجا مدفونند از دور تابوتها^{۱۰} و اشخاص شهدا در تابوتها^{۱۱} پدید بود . چون نزدیک می رفتند هیچ نمایشیست دید .

- ۱۰ رها - از اقلیم چهارمست . در رساله ملکشاهی آمده که دورش پنجهزار و هشتصد گام است از سنگ تراشیده کرده اند و درو کنیسه یی هم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ در میان ، زیادت از صدگز صحن گنبد بوده است و گوید^{۱۲} درمسالك الممالك آمده از آن عظیم تر و نیکو تر در جهان عمارت کس نه ساخته بوده اما اکنون خرابست .

- ۱۵ ساعرد^{۱۳} - شهری بزرگست از اقلیم چهارم و هوایی خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر^{۱۴} مشهورست . حقوق دیوانیش چهل و شش هزار و پانصد دینارست .

سنجار - از دیار ربیعہ است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات « عه ك » و عرض از خط استوا « له »^{۱۵} . دور باروش سه هزار و دویست گام از سنگ

۱ - « ۱ » : آب . ۲ - « ۱ » : خارہ . ۳ - « ۱ » : حمر . ۴ - « ج » : مسدود
 ۵ - « ج » : بسته . ۶ - کلمه از « ۱ » است . ۷ - « ۱ » : رضی الله عنه .
 ۸ - کلمه در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : « ۱۰ - « ۱ » : و درو طاسهای خوب میسازند و . ۱۱ - « ۱ » :
 له ها . و افزوده (قدری سفید) ساخت .

و گنج کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است که بامهای هر رسته خانه ها زمین کوی يك رسته دیگرست . باغستان^۱ فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوه های فراوان و انگور خوب دارد و حقوق دیوانیش صدو چهل و هفت هزار^۲ و پانصد دینارست .

عقر^۴ - از اقلیم چهارم است کیکلاس کیانی ساخت و برپشته بی موضوع است و مصنوع انگور بسیار دارد و شراب بد باشد^۵. حقوق دیوانیش بیست و هفت هزار و چهارصد دینارست.

قرقیسیا^۶ - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات « عدم » و عرض از خط استوا « لدك » بقرقیسیا بن طهمورث دیوبند منسوبست .

۱- «ا» : باغات . ۲- «ا» : هشتزار . ۳- (۱) . ۴- «ا» : عمر ؛ «نچ» : عمر ، عقه .

سنگی که بر^۱ شهر مشرف است و در آن دیار رودی است صور نام همچند زنجان رود باشد^۲ باغستان ماردین را آب از اوست و آن باغات و^۳ اراضی که بر آن آب است قریب ده فرسنگ طول دارد و کمایش^۴ يك فرسنگ عرض . غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رودست . حقوق دیوانیش دویست و سی شش هزار و دویست دینار^۵ ست .

موش - پیش از این شهری بوده است و اکنون خرابست و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از يك طرف آن آب دجله و از يك طرف آن آب فرات می رود . حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینارست .

میافارقین^۶ - از دیا . ربیعہ است از اقلیم چهارم . طوالت از جزایر خالادات

« عہہ » و عرض از خط استوا « ل ح » . شهری بزرگست و هوای خوش دارد و میوه^{۱۰} فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار .

نصیبین^۷ - از دیار ربیعہ و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات

« عہ »^۸ و عرض از خط استوا « ل ه » دور باروش شش هزار و پانصد^{۱۱} گام است . آبش از نهر هرماس است و هوایش متعفن است . ارتفاعش میوه وانگور بسیارست^{۱۱}

و شرابش نیکوست^{۱۲} و مانع مضرت عفونت هوا میشود . گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتال و پشه بسیارست^{۱۳} . در جامع الحکایات آمده که در ماقبل بافسون پشه و ملخ را بسته بودند چنانکه قطعاً در آن شهر

-
- ۱ - « ج » : بر سر شهر . ۲ - « ج » : رودست همچند ... باشد صور نام .
 ۳ - « ا » : دو کلمه اخیر از « ا » است . ۴ - « ج » : فرسنگ کما بیش طول دارد .
 ۵ - « ا » : دویست و سی هزار دینارست . ۶ - میافارقین و شرح آن در « ا » نیست .
 ۷ - « ا » : (با خط الحاقی و مرکب صیاء) : قدیم . ۸ - عہ ها . ۹ - « ا » : له ها .
 و افزوده : اردشیر بابکان ساخت . ۱۰ - « ا » : شش هزار . ۱۱ - « ج » : بسیار دارد .
 ۱۲ - « ج » : بد نیست . ۱۳ - از اینجا تا علامت ستاره « در « ا » نیست .

در نیامدندی و در عهد صلاح الدین یوسف باروی آن را عمارت میکردند خمهای
سربسته دیدند تصور گنجی کردند، آنرا برداشتند و سرش باز کردند پشه و ملخ
دیدند باز برجای نهادند و آن عمل باطل شد.

نینوی^۱ - بر کنار^۲ دجله نهاده اند. دورش شش هزار گام است و مشهد
یونس پیغمبر (عم) در قبلی آن شهرست و از شهر تا آن مشهد هزار گام است^۳
بی زیاد و کم.



۱ - «۱» : (با خط جدید و مرکب سیاه) : و قلمه جدید . ۲ - «۱» : آب

۳ - «۱» : دنبال عبارت را ندارد .

باب دهم

در ذکر بقاع ۱ کردهستان

و آن شانزده ولایتست و هوایش معتدل^۲ و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه^۳ قریب دویست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست تومان و یک هزار و پانصد دینار بر روی دفترست.

الانی^۴ - قصبه بیست معتبر و هوایی خوش دارد و آبهای روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاههای خوب فراوان دارد.

البیستر^۵ - شهری وسط است و جای نزه و درو آتش خانه‌یی اروخش^۶ نام بوده است.

بهار - قلعه بیست و در زمان سلیمان شاه دارالملک او بوده.

خفتیان^۷ - قلعه بیست محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن.

در بند تاج خاتون^۸ - شهری وسط خوب و نزه بوده است.

۱۵

۱- «د» : «نج» : در اشکال و لایات . ۲- دو کلمه اخیر از «د» است . ۳- «نج» : ایاه، الود. (۴).
 ۴- «د» : الامی؛ «نج» : الابی . (فرهنگ جغرافیایی ج ۶: آلامی). ۵- «د» : البشت؛ «نج» : انست، البشت، البشر، البشه، بشت . (فرهنگ جغرافیایی ج ۶: البشت). ۶- «د» : اودحش؛ «نج» : اروخش ، اودحش ، اروخش . ۷- «نج» : خنیاں ، خفیان ، خیسان ، خبنان ، حقان ، حقشان . (جهان نامه ۴۵۰). (معجم البلدان). ۸- نگاه کنید بظفر نامه ۱ ص ۵۸۳ و ۵۹۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ (نج). ۹- «د» : شهری وسط بوده و اکنون خرابست جایی عظیم خوب و نزه است .

در بند زنگی - شهری کوچکست و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند .
 دزیل^۱ - شهر وسطست و آب و هوای خوش^۲ دارد .

دینور - شهری است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات^۳ فج^۴ و عرض از خط استوا^۵ له^۶ شهری کوچکست و هوایش معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش غله و میوه و اندکی انگور باشد . مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشند .
 سلطان آباد چمچمال^۷ - قصبه بیست از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده است . اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغول ساخت . جایی خوش و هوایی^۸ بغایت خوب . حاصلش غله بیشتر باشد .

شهر زور - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^۹ فاک^{۱۰} و عرض از خط استوا^{۱۱} لدک^{۱۲} قصبه آنرا در اول نیم ارداه^{۱۳} گفته اند یعنی نیم راه مداین تا آتش خانه آذربایجان . قباد بن فیروز ساسانی ساخت . در صور الاقلیم گفته^{۱۴} شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش اکراد بوده اند و هر که را زور بیشتر بوده حاکم می گشته است^{۱۵} .

کرمانشاهان^{۱۶} - آنرا در کتب قرمانین^{۱۷} نوشته اند . از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^{۱۸} فج^{۱۹} و عرض از خط استوا^{۲۰} لدک^{۲۱} بهرام بن شاپور ذوالاکناف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و در وجهت خود عمارت عالیه ساخت و پسرش انوشروان عادل^{۲۲} درو دکه یی ساخته صد گز

۱- دنج : درنیل؛ ۲- درس (۱) . ۳- دج : خوب . ۴- ۳- ۱ : مع . ۵- ۴ : له ها .

۶- ۵ : دج : جمجمال . (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۵ است) . ۷- ۱ : جمال . ۸- ۶ : کله ارداه

است . ۹- ۷ : ۱ : فدل . ۱۰- ۸ : ۱ : دل . ۱۱- ۹ : ۱ : سم آراد . ۱۲- ۱۰ : دج : گفته اند که .

۱۳- ۱۱ : دج : میشد . ۱۴- ۱۲ : دج : کرمانشاه . ۱۵- ۱۳ : ۱ : دنج : قرمانین . (معجم البلدان :

قرمیین) . ۱۶- ۱۴ : ۱ : معها . ۱۷- ۱۵ : ۱ : دل . ۱۸- ۱۶ : ۱ : انوشروان .

- درصدگز و در يك جشن برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند^۱ و قیصر روم اورا دست بوس کردند. شهری وسط بوده است اکنون دیهی است و صفه^۲ شبدیز در آن حدودست و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغی ساخته بود^۳ دو فرسنگ در دو فرسنگ^۴ و بعضی از آن مثمر گردانیده^۵ چنانکه همه میوه های سردسیری^۶ و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار داشته^۷ و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردند.

کرنند و خوشان - دودیه است بر سر گریوه حلوان و کرنند خرابست و خوشان آبادان. هوای معتدل دارد و آبش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغات فراوان باشد^۸.

- ۱۰ کنگور - آنرا قصر اللصوص خوانده اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجه^۹ عالی دارند. خسرو پرویز درو قلعهیی ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هر يك کما نیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست. مونس^{۱۰} الاستاد در کنگور جامعی ساخت بعایت خوب و عظیم^{۱۱}.

مایدشت - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه بود و در صحرائی واقعست که

- ۱۵ متصل میدان بزرگست و علفزارهاش در غایت خوبست و هوای معتدل دارد و آبش از جبالیه که در آن حدودست بر میخیزد.

هر سین^{۱۲} - قلعه ییست و قصبهیی در پای آن. هوایی معتدل^{۱۳} دارد و آبهای روان.

وسطام^{۱۴} - دیهی بزرگست محاذی صفه^{۱۵} شبدیز. هوای معتدل دارد و آبش

از رود کولکو، که از کوه بیستون و حوالیش بر میخیزد.

- ۲۰ ۱ - «ا» : و دام رای . ۲ - «ج» : باغ انداخته . ۳ - «ا» : دو فرسنگ . ۴ - «ا» : کرده . ۵ - کلمه در «ا» نیست . ۶ - «ج» : گذاشته . ۷ - «ج» : و باغستان بسیارست . ۸ - «ا» : یونس . ۹ - «ا» : عظیم خوب . ۱۰ - «نچ» : حرسین . ۱۱ - «ا» : خوش . ۱۲ - «ا» : وسکام : «نچ» : وسطام . (شاید وسطام فرهنگ جغرافیایی ج ۵ که وسطام نیز صورتی از آنست) .

باب یازدهم در ذکر بلاد خوزستان

درو دوازده شهرست و بغایت گرم . حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته . حقوق دیوانیش در زمان خلفاء زیادت از سیصد تومان این زمان^۲ بوده است و در این عهد سی و دو تومان و نیم بر روی دفترست . اما توفیری نیکو دارد و دارالملکش شهر تسترست .

تستر^۳ - در تلفظ شوشتر^۴ خوانند . و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدران^۵ فذک^۶ و عرض از خط استوا^۷ لاک^۸ . هوشنگ پیشدادی ساخت و خراب شده بود . اردشیر بابگان تجدید عمارت آن کرد و شکلش بر مثال اسب ساخت . شاپور ذوالاکتاف چون از روم بایران رسید و برقیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصر را الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی که درین ملک کرده بود آب شوشتر^۹ را مثاله گردانید و بر آن سدّی عظیم بست ، و جوی دشتاباد که مدار ولایت تستر^{۱۰} بر آنست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالك^{۱۱} گوید که از آن محکمر بندی برهیچ آب نبسته اند ، اما بندامیر که بعد از تألیف مسالك الممالك در فارس عضدالدوله دیلمی بر آب کر بسته است از آن عظیم ترست . و شاپور ذوالاکتاف در ششتر عمارات عالی^{۱۲} کرد . دور آن شهر پانصد^{۱۳} گام است و چهار^{۱۴} دروازه دارد

۱- «ا» «نج» : در هیات کشور . ۲- «ا» : «این زمان» ندارد . ۳- «نج» :

شستر ، شوستر . ۴- «ج» : شستر . ۵- «ا» : فذل . ۶- «ا» : لال . ۷- «ج» :

شستر . ۸- ابن خردادبه ص ۱۶۲ (نج) . ۹- «ج» : عمارت عالی . ۱۰- «ا» : بخط

جدید : بیست هزار . ۱۱- «ا» : چهارده . ۲۰

و هوايش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم وزد چنانکه بشب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن . اما آبش نيك هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب [را] اغذیة غلیظ خورند و مضر نبود . و زمينش مرتفع تمام است و از نيكویی زمین^۱ شخم بيك دراز گوش کافی بود^۲ . غله و پنبه و نى شكر درو نيك میآید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود^۳ . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابوحنیفه^۴ باشند و نيكو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول . و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متمول بنادر افتد . شکار گاهای بسیار دارد^۵ و در رساله ملك شاهی گوید : چهار شکارگاهست بزرگ : یکی رخش آباد ، پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ ؛ دوم دورق و هندویان^۶ ، بیست فرسنگ در ده فرسنگ ؛ سیم مشهد کافی^۷ ، ده فرسنگ در شش فرسنگ ؛ چهارم حویزه ، بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ . و علفزارهای بغایت خوب دارد^۸ و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد . و هر غله که در ثور نبریده باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتوانند برید و تلف شود . و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقررست و بر ظاهر شهر قلعه بیست محکم .

۱۵

اهواز - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات^۹ فح^{۱۰} و عرض از خط استوا^{۱۱} لا^{۱۲} . اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم^{۱۳} توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان^{۱۴} باز خوانند .

۱ - ۱ : ارتفاعی تمام دارد و از نيكویی زمینش . ۲ - «نج» : شخم بيك کاو توان زدن .
 ۳ - «۱» : افزوده و از میوه هاش (قدری سفید) نيكوست . ۴ - «۱» : امام اعظم .
 ۵ - «۱» : شکارگاههای نيكو دارند . ۶ - «۱» : هندویان ؛ «نج» : هندمان (؟) . ۷ - «۱» :
 «نج» : کوفی . ۸ - «ج» : علفزار های خوب است . ۹ - «۱» : توان .
 ۱۰ - «۱» : نه ما . ۱۱ - «۱» : لاها . ۱۲ - «۱» : ممظم . ۱۳ - «ج» :
 بدانجا .

ترب^۱ - از اقلیم سیم است و شهری کوچکست و گرمسیر، بر کنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مد ماهیانرا با خشکی اندازد و قوت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چهره باشند. باغستان بسیار دارد، نارنج و ترنج و لیمو و خرماي خوب درو فراوانست^۲.

جندی شاپور^۳ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فده» و عرض

از خط استوا «لایه»^۴. شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذوالاكتاف درو عمارت بسیار کرد. شهری وسط و گرمسیرست و هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار بود^۵.

حویزه - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فده» و عرض از خط استوا «ل»^۶. شاپور ذوالاكتاف ساخت. شهری وسطست^۷ و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان بود^۸. حاصلش غله^۹ و پنبه و نیشکر بسیارست و درو قوم صایان بسیارند.

دزفول - آنرا اندیمشك^{۱۰} گفته اند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فده» و عرض از خط استوا «لا»^{۱۱}. اردشیر بابکان ساخت. بر دو جانب آب جندی شاپور^{۱۲} نهاده است و پلی^{۱۳} بر آن آب بسته اند به چهل و دو چشمه، و درازی آن پل پانصد و بیست گام است^{۱۴} و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیمشك خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند. و بر جانب شرقی بالای شهر جویی در سنگ بریده اند و در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالا می اندازد و مدار شهر بر آن آبست. شهری وسطست

۱- «نج»: ترانب، توب، ترب، ترتب (۴). ۲- «ج»: بسیار بود. ۳- «نج»:

جند شاپور؛ ۱- جند سابور. ۴- «ا»: لانه. ۵- «ج»: دارد. ۶- «ا»: لایها.

۷- کلمه در «ا» نیست. ۸- «ا»: شهرها بود؛ «ج»: کلمه بود و ندارد.

۹- «ا»: غلات. ۱۰- «نج»: اندلشك، اندك (باقوت ج ۱ ص ۳۷۲) اندامش (۱۹۷ اصطخری)

(نج). ۱۱- «ا»: جند شاپور. ۱۲- «ا»: پلی. ۱۳- کلمه از «ا» است.

۵

۱۰

۱۵

۲۰

مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قرای شافجرد و مطران^۱ مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت نرگس خود روست . و هم در این حدود درختانند آنرا زرین درخت گویند شکوفه زرد بسیار بقادارد اما نمره نمیدهد .

دستگرد^۲ - از اقلیم سیم است اورمزد^۳ بن شاپور بن اردشیر بابگن ساخت

و قلعه گلین محکم دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفن .

رامز - طولش از جزایر خالدات «فهمه»^۴ و عرض از خط استوا «لا»^۵ . اورمزد بن

شاپور بن اردشیر بابگن ساخت و رام هرموز خوانند ، بمرور رامز شد . شهری وسطست و هواي گرم دارد . حاصلش غله و پنبه و نی شکر فراوان بود .

سوس^۶ - از اقلیم سیم و شهری وسطست و گرمسیر . مهالیل^۷ بن قینان بن انوش

بن شیت بن آدم (عم) ساخت . و این اولین شهر است که در خوزستان بنا کردند و هوشنگ بر آن عمارات افزود و آنجا قلعه محکم ساخت و بر آن قلعه دیگر ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خواند ، و شکش بر مثال باز نهاده بود . گور دانیال پیغمبر (عم) آنجاست^۸ . بر جانب غربی آن شهر^۹ در میان آب . و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نگرینند و کس ایشانرا نرنجاند .

۱۵

طرازک^{۱۰} - شهری وسطست . و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع

خوزستان و عظیم و فراوان باشد .

عسکر مکر^{۱۱} - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات «فدک» و عرض

از خط استوا «لامه» . شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارتش کرد و بوج^{۱۲} شاپور

۱ - «ا» : قوی سانجرد و مطران (۲) . ۲ - «ج» : دستگرد . ۳ - «ا» : رامز ؛ «نج» : ۲ .
 ۴ - «ا» : فهمه . ۵ - «ا» : لاها . ۶ - «نج» : سوسین . (شاید : سوسن . فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶) . ۷ - «ا» : مهالیل . ۸ - «ج» : دنیال ... عم .
 ۹ - «ج» : شهرست . ۱۰ - «نج» : طرازک . (جهان نامه ص ۲۸۴ : افرشه) (نج) (۲) .
 ۱۱ - «ا» : بوج ؛ «نج» : برج (۲) .

خواند^۱. بر دو جانب آب دو دانگه تستر نهاده است. و در اول بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طهمورث دیو بند ساخته. شهری بزرگست، از همه ولایات خوزستان هوای آن خوشترست. اما درو عقارب بسیارست و قتال^۲. مسرقان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فه»^۳ و عرض از خط استوا «لا»^۴. اردشیر بابکان بر آب^۵ جویی برید و بر آن جوی دیهها^۶ آن ولایت ساخت^۷. شهری وسطست و ولایت بسیار دارد و همه گرمسیر^۸.



۱ - «ج» : خوانند . ۲ - «ج» : قتال بسیارست . ۳ - «ا» : فه ها . ۴ - «ا» : لاها . ۵ - «ج» : بر آن . ۶ - کلمه از «ا» است . ۷ - «ج» : نهاده . ۸ - «ج» : و ولایتی ... گرمسیرست .

باب دوازدهم

در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس

- در فارس نامه^۱ آمده است که مملکت فارس دارالملک پادشاهان ایران بوده است و مشهورست که ایشان را اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوک فرس^۲ خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گزار ایشان بوده اند و کلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد: «بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَاداً لَّنَا أُولَی بَأْسٍ شَدِیدٍ»^۳ و حضرت رسول (صلعم) در حق اهل^۴ فارس فرموده: «ان الله خیر بین خلقه من العرب قریش و من العجم فارس» و بدین جهت اهل آنجا را اخیار الفارس خوانند و در معجم البلدان^۵ از حضرت رسالت پناه^۶ (صلعم) مرویست که: «ابعد الناس الی الاسلام الروم ولو کان الاسلام معلقاً بالشریبا لتناولته فارس». و ملک فارس هم بر ست و هم بحر و هر یک را علیحده مینویسم. حقوق دیوانیش بموجب عهد و شروط امیر المؤمنین عمر خطاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفاء بمقاسمه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند. و در عهد واثق خلیفه آنرا معین کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه بار^۷ هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غله بر آوردند. و در سنه اثنی و ثلثمایه علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا خراج^۸ معین مقرر

۱ - نگاه کنید به بریتیش میوزیوم :

MS or.5983 : and J.R.A.S.For.1912 : PP.1,311 , 865

(نچ) (که مراد فارسانه ابن البلخی است) . ۲ - «ج» : فارس . ۳ - سوره اسری (۱۷) آیه ۵

۴ - کله از «ا» است . ۵ - (یاقوت ج ۳ ص ۸۳۷) (نچ) . ۶ - «ا» : رسول . ۷ - «ج» : اخراج .

گر دانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یک هزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج^۱ بار هزار هزار دینار عوال (۹) حاصل داشت که نزدیک این مقدار بود اما ایشان با دارالخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردند و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردد عساكر در كشور گشایی تا مبلغ دوبار^۲ هزار هزار و سیصد و سی و پنجاه هزار دینار^۳ رایج بوده که هم بدان^۴ نزدیک باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار و دویست دینار رایج است. و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بتمغا مقررست و شرحش متعاقب می آید.

البر^۵ - ولایت بر یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند: چون

اردشیر خوره^۶ و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره، و در هریک چند ولایت^۷ و شهر بوده و هست و حدود آن کوره ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است. طولش از قومه تا قیش^۸ صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یزد تا خور^۹ سیصد و بیست فرسنگ. مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد.

کوره اردشیر خوره - باردشیر بابگان، اول اکاسره منسوبست. و در این کوره

اول شهر شهر^{۱۰} فیروز آباد بوده. و در فارس دار الملك استخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کوره ها است اما چون اکنون دار الملك فارس شهر شیراز است و آن در کوره اردشیر خوره است، این کوره را مقدم داشتن اولی است.

شیراز - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام آن دیار. طولش

۱ - (۱) : قریب پنج ؛ (۲) : قریب پنج . ۲ - (۱) : دو . ۳ - کله از

(۱) است . ۴ - (۱) : که بدان . ۵ - (۱) : البر و غیره . ۶ - در بیشتر نسخ

خطی قدیم : خره (ن) . ۷ - (۲) : ولایات . ۸ - (۲) : قیس . ۹ - (۲) : حوز .

۱۰ - (۱) : اول شهری .

- از جزایر خالداًت «فج»^۱ و عرض از خط استوا «کطلو»^۲. بر روایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شده. و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهری فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح (عم)^۳ منسوبست. و اصح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد^۴، و بر روایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید عمارتش^۵ کرد. تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله. در عهد عضدالدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکر^۶ نماند. در قبلی شیراز قصبه بی ساخت و لشکریان را درو نشانند آنرا^۷ فنا خسرو گرد خواندی و عوام سوق الامیر خواندندی. و این قصبه بمرتبه بی رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت اما اکنون خرابست و داخل قرای حومه^۸ شده. و شیراز را تازمان صمصام الدوله بن عضدالدوله بارو نبود، او^۹ جهت دفع اعداء آنرا بارو کشید. دورش دوازده هزار پانصد گام است. و در این تاریخ خرابی بحال آن بارو^{۱۰} راه یافته بود ملک شرف الدین محمود شاه اینجو^{۱۱} تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای^{۱۲} بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت. شهر شیراز هفده محله است و نه دروازه دارد: اصطخر و دراک^{۱۳} موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا^{۱۴} و باب نو و دولت و سعادت. شهر درغایت خوشی است اما کوچه هاش^{۱۵} جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصّرند پرچر کین میباشد و مردم متمیز را در آن کوچه ها تردد متعذّرست. و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود. آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن آبادست که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر

۱- «ا»: «معها». ۲- «ا»: لط لو. ۳- دو کلمه اخیر در «ا» نیست. ۴- کلمه

از «ا» است. ۵- «ج»: لشکرش. ۶- «نج»: جرّمه. ۷- «ج»: از. ۸- «ج»: او. ۹- کلمه در «ا» نیست. ۱۰- «ج»: بر بالای آن. ۱۱- «ا»: «نج»:

دارک (۱). ۱۲- «ا»: فسال؛ «نج»: فنا، پال، قبا، بات.

قنات قلات بندر^۱ که بکت^۲ سعدی مشهورست و هرگز بعمارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراک می آید و بر ظاهر شهر می گذرد و به بحیره ماهلویه^۳ میرود. و ارتفاعات آنجا وسطست و بیشتر اوقات سحر^۴ خوردنی بالا بود. از میوه اش انگور متقالی بغایت نیکوست. و در آن شهر درخت سرو را نموی نیک^۵ بقوتست. مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سنی شافعی مذهب اند و اندک حنفی و شیعی نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول (صلعم) دارند و اثری نکودارد^۶. و اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و بکمتر کسی قانع. و درو بینوا بسیارست اما از کدیه محترز باشند و البته بکسی مشغول. و متمولان آنجا اکثر غریبند و شیرازی متمول بنادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات ساعی اند و در طاعت و عبادت حق تعالی درجه عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا گفته اند، اما اکنون بسبب نا انصافی و طمع پیشوایان^۷ مکن اشقیاست. و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین المحراب والمنبر دعا را اجابت بود. و مسجد جدید اتابک سعد بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنقر، در خرگاه^۸ تر اشان، باتابک سنقر بن مودود سلغری منسوبست، و دار الشفا بعض الدوله و دیگر جامعها و خوانق^۹ و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که از باب تمول ساخته اند بسیارست، همانا از پائند بقعه در گذرد و بر آن موقوفات بیشمار. اما از آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستأکله است^{۱۰}. و در آنجا مزارات متبر که مثل امامزادگان محمد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی الله عنهم^{۱۱} و شیخ ابو عبدالله^{۱۲} خفیف که آنرا اتابک زنگی

۲۰. ۱- قلات فندر. ۲- «ا»: بکنیت؛ «ج»: کتب. (کت = کاربز). ۳- «ا»: کم ملونه. (ظ: مهلولو). ۴- «ا»: تسعیر. ۵- «ج»: باشد. ۶- «ج»: نیکو. ۷- «ج»: و اثری دارد و اکثر نیکو. ۸- «ج»: بسیارست. ۹- «ج»: پیشوایی. ۱۰- «ا»: خراگاه. ۱۱- «ا»: خانقاهات. ۱۲- جمله «اما از آن ...» در «ا» نیست. ۱- رضی الله عنهم در «ا» نیست. ۱۴- «ا»: عبدالله.

سلفری عمارت کرد و وقف معین فرمود، و شیخ بهلول مرمت عمارتش کرد، و بابا کوهی^۱ و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرخی^۲ و شیخ حسن کیا^۳ و حاجی رکن الدین رازگو^۴ و امثالهم فراوانست، چه در اکثر مدارس و خوانق^۵ و مساجد نیز مقابر خواص است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهرست و برخی در بیرون به چند موضع متفرق^۶. و حقوق دیوانیش بتمغا مقر^۷ رست و اکنون چهارصد و پنجاه هزار دینار ضمانتی آنجاست. و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن، آنرا حومه^۸ میخوانند و هجده^۹ پاره دیه است و آبش از قنوات و در هوا مانند شیراز. حاصلش غله و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع.

اعمال سیف - ناحیتی چند است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام

دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات بسیف ابی زهیر^{۱۰} و بعضی بسیف عماره منسوبست و حاصلشان جز غله و خرما نبود.

بوشکانات^{۱۰} - چند ناحیه است و همه گرمسیر. و درو خرما بسیار بود و در آن

ولایت هیچ شهر نیست. و حاصلشان غله و خرما باشد.

توج^{۱۱} - در قدیم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم. در بیابانی

است که درو آب روان نیست و اکنون خرابست. ۱۵

خفر^{۱۲} - شهری وسطست بزرگتر از کوار. هوایی معتدل دارد و در آن حدود

از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله بوم. و میوه های سردسیری

۱ - «نج» : کوئی . ۲ - کلمه در «ا» نیست . ۳ - «ج» : کیه . ۴ - «ا» :

رارکو . ۵ - «ا» : خاتقاه . ۶ - «ج» : و به چند ... متفرق اند . ۷ - «ا» : «نج» :

جومه . ۸ - «ا» : هشت نوه . (جای کلمه ظاهراً در اصل سفید بوده و جدیداً نوشته شده

است) . ۹ - در معجم البلدان : بنی زهیر . ۱۰ - «نج» اصطخری ص ۱۰۵ : بوشکانات ،

فارسنامه ناصری ص ۲۱۲ و ۲۱۳ ؛ «ا» : بوشکانات . ۱۱ - «ا» : توج ؛ «دنج» :

فارسنامه ناصری ص ۱۰۵ و ۲۰۹ . ۱۲ - «ج» : خبیر ؛ «ا» : حیر متن از «نج» است .

(بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۹۶) نیز (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۷) .

و گرمسیری همه درو باشد و نیکو بود . و قلعه محکم دارد و آنرا تیر خدا^۱ خوانند و درو نخچیر کوهی و دشتی^۲ فراوان بود .

خبریز^۳ - ناحیتی است همه گرمسیر و درختان خرما دارد و درو هیچ شهر نیست و مردمانش سلاح ورز باشند .

حنیقان^۴ - دیهی بزرگست و در تلفظ خنافگان^۵ خوانند ، بر راه فیروز آباد

است ، و ازو تافیروز آباد راه سخت بود^۶ و تنگها و کوهستان درشت و لگام گیرهای سخت^۷ و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد . هوایش معتدل است و مردم آنجا کوهی طبع باشند . آبش از آن کوه و کوهستان است و آن منبع رود برازه^۸ است که بفیروز آباد رود و محصولش غله و پنبه^۹ فراوان بود .

رمزوان^{۱۰} و داذین^{۱۱} و دوان^{۱۲} - چند ناحیت است همه گرمسیر و بعضی که

کوهستانست هوایش معتدلست و حاصلش غله و میوه و شلتوک^{۱۳} باشد .

سرستان و کوبنجان^{۱۴} - ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود . و درو^{۱۵}

درخت خرما بسیار بود^{۱۶} . و حاصلش غله و خرما باشد .

سیراف^{۱۷} - در قدیم شهری بزرگ بوده و پر نعمت و مشرع سفر بحر ، در

روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با قیش^{۱۸} افتاد . هوایش بغایت گرم است و

۱ - «۱» : مرخه (۱) . ۲ - «۱» : نخچیر و آهوی . ۳ - «ج» : ختیزیر ؛ «۱» :

خنزیر ؛ «نج» : ختیزیر ، خنیزیر ، فتوهر . (اصطخری در ص ۱۰۵ و ۱۲۶ : جیبرین) (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۷ است) . ۴ - «۱» : حالعان ؛ «نج» : خنیقان ، خنیقان . (فارسنامه ناصری ص ۱۹۸) ؛ «ج» : خنیقان . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ است) .

۵ - «۱» : خنابکان . ۶ - از اینجا تا علامت ستاره در «۱» نیست . ۷ - «۱» : براره . ۸ - «۱» : رمزروان (۱) . ۹ - «۱» : دادن . ۱۰ - «نج» : (اصطخری ص ۹۸ و ۱۱۲ و ۱۱۴ و

۱۴۵ - باقوت ج ۲ ص ۶۱۳ و فارسنامه ص ۱۳ و ۴۳) . ۱۱ - «۱» : میوه و پنبه و غله . ۱۲ - کله در «۱» نیست ؛ «نج» : کوهجان (فارسنامه ناصری ص ۲۲۱ و ۲۲۳ و نیز نگاه کنید

به اصطخری ص ۱۳۶ آنجا که کلمه «الواسبنجان» چاپ شده است و بیاقوت ج ۴ ص ۳۱۶) .

۱۳ - کله از «۱» است . ۱۴ - «ج» : دارد . ۱۵ - اصل سراف (متن از معجم البلدان است) . ۱۶ - «ج» : قیس .

آبش از باران در مصانع محافظت نمایند و دو^۱ سه چشمه نیز دارد. و حاصلش غله و خرما. مواضع بحیرم^۲ و خرشید^۳ از توابع آن بوده است^۴.

صمکان^۵ و هیرک^۶ - صمکان شهری خوش بوده است و از عجایب دنیا زیرا که

در میان او رودی میگذرد و بر آن رود پلی ساخته اند. طرف بالای پل سردسیرست

- و درختان جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیرست و درختان نارنج و ترنج و مانند آن. و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه چندان آب بر آن نکنند^۷ نتوان خورد. و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند. و هیرک^۸ دیهیی بزرگست و از توابع آنجاست.

فیروزآباد^۹ - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «فرك» و عرض از

- خط استوا «کچمه»^{۱۰}. در اوّل فیروز^{۱۱} ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب بفرآورد بدان بالا برده^{۱۲} و برگرد آن دکه عظیم کرده و آن عمارت را ایوان خواندندی. بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد. آب رود خنیققان^{۱۳} را از ممر^{۱۴} اوّل^{۱۵} بگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت. و اردشیر بابکان خواست که آن بحیره را خشک گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد، براژه معمار برطرف تنگ نقبی برید و بوقت آب گشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم هاند آب قوت کرد و زنجیر بگسیخت و او را هلاک گردانید و آن سفت^{۱۶} بروزگار فرو

۱ - «ج» : درو . ۲ - «ا» : بحریم ؛ «ج» : نجیرم (اصطخری ص ۳۴) شاید : (بندر بدر
 ۲۰ فارسانامه ناصری ص ۲۱۷) . (متن از معجم البلدان) . ۳ - «ا» : حورسی ؛ «ج» :
 خوراشی ؛ «نج» : حوشی ، حورشی ، حورشیر . (متن از معجم البلدان) . ۴ - «ا» : بود .
 ۵ - (صمکان دیزه امروزه است فارسانامه ناصری ص ۲۲۵) . ۶ - «نج» : میرک ، هیرک (۲) ؛
 «ا» کله را ندارد . ۷ - «ج» : ننهند . ۸ - (۲) . ۹ - «نج» : (فارسانامه ناصری
 ص ۲۴۱ - خرابه ها اکنون کوشک خوانده میشود) . ۱۰ - «ا» : مه . ۱۱ - «ا» : شهر وروی .
 ۱۲ - «ج» : میبرد . ۱۳ - «ج» : خنیققان . ۱۴ - «ج» : ممر خود . ۱۵ - «ا» : وسف
 ۲۵ آن مکان برور روزگار . (سفت = سوراخ) .

می افتاد تا دره‌یی شد، اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضدالدوله دیلمی تجدید عمارت آن کرد و فیروز آباد خواند. هوایش گرم و متعفن و آبش از رود حنیققان^۱ می‌آید و اکنون آب برازه مشهورست. گلابش خوشبوی‌تر و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیز و بصلاح باشند.

۵ کارزین و قیر و ایزر^۲ - کارزین شهری وسطست و قیر شهری کوچک و همچنین ایزر شهری کوچک، و هر سه گرمسیرند و در آنجا درختان خرما بسیار. آبش از رود زکان است. و به کارزین قلعه محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده‌اند. و هرم^۳ و کاریان و مواضع بسیار از توابع^۴ این عمل است.

کران و ابراهستان^۵ - در بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارد. و غله آنجا همه دیمی بود و از میوه جز خرما ندارند و همه در کوهها نشانند تا در زمستان از باران پر آب شود و بتابستان درخت را تازه دارد. و مردم آنجا^۶ اکثر دزد و راهزن و پیاده‌رو^۷ باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت^۸ نتوانند بود و بدان سبب^۹ آن گروه عصیان بسیار نمایند.

۱۵ کوار^{۱۰} - شهر کی^{۱۱} خوش است و توابع بسیار دارد. و هوایش بگرمی مایل است و آبش از زکان. بهمن بن اسفندیار بر آب آن رود بندی بست تا آن آب بالا آمده و دیهه‌های آن مزروع گشت. و درو غله و میوه بسیار باشد و اکثر حوایج نیز از آنجا آورند. و از میوه‌های ناز و آبی^{۱۲} و بادام نیکو بود و در آن حدود نخچیر فراوان

۱ - «ج»: حنیققان. ۲ - «ج»: (فارسانه ناصری ص ۱۷۹، ۲۴۵ و ۲۴۶).

۳ - «ج»: (فارسانه ناصری ص ۱۸۲ - رمز اصطخری ص ۱۰۵ و مقدسی ص ۴۵۶).

۴ - «ج»: از توابع صحرای. ۵ - «ج»: ابرستان و کریان، کاران؛ «۱»: کران و ابراهستان (در مورد ابراهستان و کران رجوع به معجم البلدان شود ذیل هر دو کلمه).

۶ - «۱»: آن ولایت. ۷ - کلمه دو «۱» نیست. ۸ - «۱»: دیار. ۹ - «۱»: بسبب آنکه.

۱۰ - «ج»: (فارسانه ناصری ص ۲۶۱). ۱۱ - «ج»: شهری.

۱۲ - «ج»: نازوان.

بود. صاحب فارس نامه^۱ گوید: اهل آنجا جلف و کثیف طبع باشند و متابع مذهب امام^۲ شافعی باشند.

لاغر و کهرجان^۳ - از نواحی کارزین است و گرمسیرست و هوایش مخالف. و درو مردم دزد و راهزن باشند حاصلش غله و پنبه^۴ و خرما باشد.

ماندستان^۵ - بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در

آنجا دیهاسست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه^۴ دیمی نبود. اما اگر آذرماه و دیماه، که آخر خریف و اول شتا بود، باران باشد يك من تخم کمایش هزار من ریع دهد و اگر درین دوماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه بزیان رود. و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و بزرگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد^۶ کنند نیمی مزارع را بود و نیمی درونده را بردارند.

میمند^۷ - شهری کوچکست و گرمسیر و غله و خرما و انگور و همه میوه دارد

و انگور بیشتر بود. و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند.

موهو^۸ و همجان^۹ و کبرین^{۱۰} - سه شهرست میان فسا و شیراز و هوایش

مانند شیراز و آب روان دارد و باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری باشد و در آن حدود نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیابک باشند.

۱ - فارسنامه ابن البلخی ص ۳۹ (نج) . ۲ - کلمه از «ا» است . ۳ - «ا» :

که حان ؛ «نج» : بکرجان ، مکرجان ، کرجان . (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۶ و ابن حوقل ص ۱۹۱ و فارسنامه ناصری ص ۱۹۸) . ۴ - کلمه در «ا» نیست . ۵ - «نج» : بایدهستان

(فارسنامه ناصری ص ۲۱۳) . ۶ - «ا» : نرم . ۷ - نگاه کنید به فارسنامه ناصری

ص ۳۰۵ (و احتمالا اصطخری ص ۱۰۴) (نج) . ۸ - «ا» : مرهو ؛ «نج» : مرهو ، مرموز ، سرهود . ۹ - «نج» : نیمجان ، ملجان ، سرما . ۱۰ - «ا» : کرب ؛ «نج» :

کبرتن ، کستری ، کوند . (برای هر سه نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۵ و ابن حوقل ص ۲۰۴ و مقدسی ص ۵۶ و در فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ کبری آمده است) (نج) . ۱۱ -

«ا» : دو .

هزو و ساویه^۱ - دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدودست ساحلیات

اند و از توابع دولتخانه قیش^۲ است و بغایت گرمسیرست .

کوره اصطخر - چون درمملك فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است

این کوره بدان شهر باز خوانند . از یزد تاهزار درخت^۳ درطول و از قهستان تانیریز^۴

در عرض از توابع آن کوره است .

اصطخر^۵ - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالادات « فجك »^۶ و عرض از

خط استوا « ك »^۷ . بقولی کیومرث بنیاد کرد و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ

عمارت بر آن افزود و جمشید با تمام رسانید چنانکه از حد خفرك^۸ تا آخر را مجرد

مسافت چهارده فرسنگ طول آن بود و عرض ده فرسنگ . و در آنجا چندین عمارت

و زراعت و قری کرد که از وصف بیرون بود . و سه قلعه محکم داشته است بر سر سه

کوه : یکی معروف با اصطخر ؛ دوم شکسته ؛ سیم شنکوان^۹ و آنرا سه گنبدان گفتندی .

مؤلف فارس نامه^{۱۰} گوید جمشید در اصطخر در پای کوه سرایبی کرده بود و صفت این

سرای آنکه در پایان کوه دکه یی ساخته بود از سنگ خارای سیاه و آن دکه

چهار سوست و يك جانب در کوه پیوسته و سه طرف در صحرا گشوده و بر بلندی سی گز

ساخته بدو طرف بنردبان^{۱۱} برو رفتندی و بر آن دکه ستونها از سنگ سفید مدور

کرده و برو نقاری چنان باریك کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر درگاه دو ستون

مربع نهاده اند و بارهای آن ستونها هر يك زیادت از صد هزار من باشد و در آن

نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست ، و براده آن امساك خون میکند بر جراحات .

۱ - « ۱ » : مرو تانه ؛ « ۲ » : اصطخری ص ۱۶۳ مزو و تابه ، تانه . در فارس نامه

ناصری ص ۲۸۹ : تاو و نه . ۲ - « ۳ » : قیس . ۳ - « ۴ » : افزوده : که آنرا (قدری

سفید) خوانند . ۴ - « ۵ » : باهردر ؛ « ۶ » : دیه بورون ، تابش ، تازد ، باهر . ۵ - جای

کلمه در « ۶ » سفیدست . ۶ - « ۷ » : مع ل . ۷ - « ۸ » : ل ها . ۸ - « ۹ » : « ۱۰ » :

خفرك . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ است) . ۹ - « ۱۱ » : « ۱۲ » : شنکوان ، شنکران .

۱۰ - « ۱۳ » : (فارس نامه ابن البلخی ص ۲۶) . ۱۱ - « ۱۴ » : نردبان .

- و بر آنجا^۱ صورت براق مصطفی (صلعم) کرده اند، رویش بر شکل^۲ آدمی باریش مجعّد و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو. و صورت جمشید بشکلی^۳ سخت زیبا کرده بودند. و در آن کوه گرمابه‌یی از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بآتش محتاج نمیشود^۴ و بر سر آن کوه دخمه های عظیم بوده است که عوام آنرا زندان باد گفتندی. بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت^۵ خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام الدوله دیلمی امیر قتلش لشکر کشید و آنرا بکلی خراب گردانید و بقدر دیهی مختصر ماند. در میان خرابه های عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم را مفید بود و کس نداند که آن توتیا از کجاست و در آنجا چون^۶ افتاده و اکنون مردم ستونهایی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند. و در مجمع^{۱۰} ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های بنت بهمن است و در صورالاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر (عم) بوده است و شاید که خانه جمشید را سلیمان پیغمبر (عم) با^۷ مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود. و چون عرصه اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است. ارتفاعاتش غله و انگور^{۱۵} بهتر بود و از میوه هایش سیب شیرین خوب میباشد.

ابرج^۷ - دیهی بزرگست در پایان کوهی افتاده است و آن کوه^۸ پناه ایشانست

چه تمامت خانه ها^۹ در آن کوه کنده اند و آبشان هم از آن کوه فرود میآید.

ابرقوه - از اقلیم سیم است در اول در پایان کوهی ساخته بوده اند و «بر کوه»

- میگفتندی و بعد از آن در^{۱۰} صحرائی که اکنونست این شهر کردند. شهری کوچکست^{۲۰}

۱ - «ج» : بر آنجا هريك . ۲ - «ج» : بشكل . ۳ - «ج» : بشكل . ۴ - «ج» : نیشده .

۵ - «ج» : و چون در آنجا . ۶ - «با» زاده می نماید . ۷ - «نچ» «ا» : ابرج . (فارسانما ناصری ص ۱۷۰ ، دشتك امروزی) (نچ) و (بفرهنگك جغرافیایی ایران ج ۷ نیز نگاه کنید) .

۸ - «ج» : و کوه . ۹ - «ج» : تمامت آن خانه ها . ۱۰ - «ج» : بر .

وهوای معتدل دارد و آبش هم از کاریزست و هم از رود . غله و پنبه نیکو می باشد^۱
 مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول . و از مزارات^۲ اکابر در آنجا
 طافس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مستقف میگردانند خراب
 میشود تا بمرتبیه یک سابه بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند که در ابرقوه جهودی
 چهل روز اگر بماند نماند^۳ و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر
 بمهمتی بدان موضع روند کمتر از چهل روز معاودت کنند . و مواضع بسیار از توابع
 ابرقوه است و از جمله دیه فراغه^۴ و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم
 دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته ، و اکنون این از آن
 بلندتر و بزرگترست و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست . حقوق دیوانی
 ابرقوه و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینارست .

اسفیدان و قهستان^۵ - اسفیدان شهر کی کوچکست و حصاری دارد و قهستان^۶

دیهی بزرگ و هردو سردسیرند و در کوه آنجا غاری^۷ عظیم و محکم است که ایشانرا
 در ایام مخوف پناه باشد .

اقلید و سرمق و ارخمان^۸ - اقلید شهری کوچکست و حصاری دارد و هوایش

معتدلست و آب روان دارد و درو از همه نوعی میوه هست و غله بوم . و سرمق هم
 شهری کوچکست و در همه حال مانند اقلید اما زرد آلودی سرمق بغایت نیکو و
 شیرین باشد و از آن^۹ خشک کرده بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع
 سرمق و اقلید و ارخمان^۸ است .

۱ - «ج» : می آید . ۲ - «ج» : مزار . ۳ - (نماند = ببرد) . ۴ - «ج» :

مراغه (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۱۰ است و «نج» با اشاره به جهان نامه
 ص ۲۶۶) . ۵ - «نج» : (جهان نامه ص ۲۶۶) و قمان ، اسفندان ، قتان . (فارسنامه

ناصری ص ۲۲۱) : اسفندان ؛ در «ا» کلمه دوم نیست . ۶ - «ا» : قستان . ۷ - «ا» :

تنکی . ۸ - «ج» : ارجمان ؛ «نج» : ارجمان ، ارجمان ؛ «ا» : ارجمان . (متن از اصطخری

ص ۱۰۱ و معجم البلدان است) و (فارسنامه ناصری ص ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۲۹۱) . ۹ - «ج» :

و آنرا .

بوان و مروست^۱ - بوان شهری کوچکست و غله بوم و میوه روی و هوای معتدل و آب روان دارد. و مروست^۱ دیهی بزرگست و همان صفات دارد.

بیضا - شهری کوچکست و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت. هوای معتدل و آب روان دارد و غله بوم و میوه رویست. و مواضع بسیار از توابع بیضاست. و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ. و از بیضا علمای متبحر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید عبدالله بن محمد بن علی البیضایی صاحب تفسیر قاضی، و دیگر اکابر.

خبرز و آباده و سروات^۲ - خبرز شهری کوچکست و هوای معتدل و آب روان دارد. غله و میوه بسیار بود^۳. و آباده هم شهرکی کوچکست با قلعه استوار و هوای معتدل دارد و آبش از فیض رود کر است. و در آنجا غله و انگور بسیار بود^{۱۰} و مواضع یشمار از توابع آنجاست. حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار و پانصد دینارست.

خبرك و قالی^۴ - دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندك دارد و غلات فراوان.

خرمه^۵ - خرمة شهرکی^۶ خوشست و قلعه محکم دارد. هوایش معتدلست و آب روان و میوه و غله بسیار^۷ دارد.

۱ - «نچ» ۱: مروست، مردوشت (فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱ و اصطخری ص ۱۰۲). ۲ - «۱»: حریر، ... سروار؛ «نچ» ۲: حریر، جبریر، مریر (فارسنامه ناصری ص ۱۷۳): سیزوار؛ سرداب، سردارب، سروات (اصطخری ص ۱۰۳ ابن حوقل ص ۱۸۲) (کلمه اول ظاهراً خبریز است اما سومی معلوم نیست). ۳ - شرح خبرز دو «۱» نیست. ۴ - «۱»: حرك و قالی؛ «نچ»: خیری، مبرك، خرك، چيرك، و قالی، حيدك (فارسنامه ناصری ص ۱۷۴ و ۳۰۰): خفرک. (قالی معلوم نیست). ۵ - «۱»: خرمة؛ «نچ»: (فارسنامه ناصری ص ۲۵۷) و (فرهنگ جغرافیایی ج ۷): خرامه. ۶ - «ج»: شهری. ۷ - «ج»: آبش. و میوه دارد و غله نیز.

رامچرد^۱ - ناحیتیست بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تادیهارا
آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت اتابك جاولی
آن بند را عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد و قصبه ماین^۲ شهرستان آن عملست.
حقوق دیوانیش پنجاه و دوهزار و پانصد دینارست .

صاهك و هرات^۳ - دوشهر کوچكست و هوایی معتدل دارند . در صاهك معدن
پولادست . حاصلش غله و میوه بود .

قطره^۴ - شهر کیست و هوایی معتدل و آب روان دارد و غله و میوه درو باشد
و درو معدن آهن است .

قمشه^۵ - در ماقبل آنرا از ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است
و قولنجان^۶ قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است .
هوایش نزدیک است بهوای اصفهان و آبش ازقنوات و حاصلش غله و میوه و انگور
بود . طبع و خوی مردمش مانند اصفهان . و در آنجا پیوسته رسم دو هوایی بود .
كامفیروز^۷ - ناحیتیست بر کنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن
بیشه شیر بسیار بود و سخت بقوت باشند^۸ .

کربال^۹ علیا و سفلی - هردو از رود کر آب میخورند ، علیا از بند امیر که
عضد الدولة دیلمی ساخت ، و سفلی از بند قصار^{۱۰} که اتابك جاولی تجدید
عمارتش کرد .

کمین و فاروق^{۱۱} - دوشهرست و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان

۱ - (فارسنامه ناصری ص ۲۱۴) (نیچ) . ۲ - ۱ : ماین . ۳ - ۱ : صاهه
و هرات ؛ (نیچ) : هرات (جاهك امروزی . فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱) . ۴ - (فارسنامه
ناصری ص ۳۰۳) قطرو (فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : قطرویه) . ۵ - ۵ : نیچ ، ۶ : قومه .
۶ - ۱ : مولجان (۱) . ۷ - ۱ : كامفیروز ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۵۶) (نیچ) . ۸ - کلمه
در ۱ نیست . ۹ - ۱ : کرمال ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و ۳۰۰) (نیچ) .
۱۰ - ۱ : قصار . ۱۱ - ۱ : کمین و فاروق ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و
۳۰۰) (نیچ) .

ودرو^۱ غله و میوه بسیار بود و در آن حدود نخچیر بسیارست .

کورد و کلار^۲ - کورد شهر کیست و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آن میروند

و جمله غله بوم است و هوای سرد دارد .

مایین^۳ - شهر کیست در میان کوهستان بر راه کوشک زرد^۴ و هوایش معتدل و

بسردی مایلست ، آب روان دارد و حاصلش غله و میوه . و مردم آنجا بیشتر دزد باشند
و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مایین^۳ مزار امامزاده اسمعیل بن
موسی الکاظمست و آن شهرک قصبه عمل را مجردست .

یزد خواست و ده گردو^۵ - دو ده اند و چند دیه دیگر چون سروستان^۶

و آباده و غیر آن از توابع آن و همه سرد سیرست و غله بوم و جز جوز هیچ
میوه ندارد .

۱۰

دیه مورد و رادان^۷ - دو دیه است بنزدیک هرات^۸ هوای سرد دارد و مورد

بسیار باشد و غله فراوان دارد و چند دیه^۹ دیگر از توابع آنست .

کوره دارا مجرد - بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی

که اکنون شبانکاره میخوانند و علی حده بابی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این
کوره بوده است . آنچه از این کوره از فارس می شمارند یاد کنیم :

۱۰

جهرم - شهری وسطست . بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع

آنجااست . هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کلاریز

۱ - کله از « ا » است . ۲ - شاید : کورده و کلار . (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) .

۳ - « ا » : ماین ، مایین (۱) . ۴ - (در فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : کوشک زر) . ۵ - « ا »

ندارد ، شرح آنرا نیز ؛ « نیج » (فارسنامه ابن البلیخی ص ۲۱) : دیه گرز ؛ (فارسنامه ناصری

ص ۱۲۰) ؛ یزدخاس . ۶ - « نیج » : حورستان . (اصطخری ص ۱۰۳) . سروستان . (فارسنامه

ناصری ص ۱۶۳) ؛ شولکستان . ۷ - « ا » : ارادان . ۸ - « ا » : هوان ؛ « نیج » : هوان و

ارادان (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۲ و مقدسی ص ۴۵۷) . ۹ - « ج » : دیهی .

دارد و در آن حدود قلعه محکم است آنرا خورسه^۱ خوانند .

جویم ابی احمد - از ولایت ایراهستان^۲ است و ولایت ایراهستان^۳ از کوره

اردشیر خوره است و حومه آنرا کوره رود خوانند . گرمسیرست و آبش از کاریز و چاه بود . حاصلش غله و خرما بود و در آن ولایت قلعه ییست سمیران^۴ خوانند . اهل آنجا سلاح ورز باشند و پیاده رو و دزد و راهزن .

فسا - از اقلیم سیم است^۵ . طولش از جزایر خالدات^۶ « فج نه » و عرض از خط

استوا « ک » . در اول فسا بن طهموث دیوبند ساخته بود ، خراب شد ، گشتاسف بن لهراسب کیانی تجدید عمارتش کرد و نیره اش بهرام بن اسفندیار باتمام رسانید ساسان نام کرد و در اول مثلث بود بعهد حجاج بن یوسف ثقفی ، عاملش آزاد مرد ، ✽ بفرمان

او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارت^۷ کرد . چون از شبانکاریان خرابی یافت اتابک جاولی باز معمور گردانید . شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیرست و آبش از قنوات و هیچ آب روان ندارد و درو^۸ میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحیش شق^۹ رودبار و

میشکانات^{۱۰} گرمسیرست و غله بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه را ذکر کردن دراز کشد .

کوره شاپور خوره - این کوره بشاپور بن اردشیر بابگانی مشهورست و در اول

شهر بزرگش بشاور^{۱۱} بوده است و اکنون کازرون است .

کازرون - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات^{۱۲} « فز » و عرض از خط

۱ - « ا » : خرشه ؛ « نج » : خرشه ، خروشه . (۱) . ۲ - « ا » : ایراهستان ؛ « نج » :

ایراهستان ، ایراهستان . ۳ - « ا » « نج » : سمیران . (۲) . ۴ - از اینجا تا علامت ستاره ه در

« ا » نیست . ۵ - « د ج » : عمارتش . ۶ - کله از « ا » است . ۷ - « ا » : س .

۸ - « ا » : مشکابات ؛ « نج » : بیشکانات ، میشان . (نگاه کنید به اصطغری ص ۱۰۹

یادداشت ه و مقدسی ص ۲۲۲ مسکانات) . ۹ - « ا » : شاور ؛ « نج » : شاور .

- استوا^۱ کط یط^۲. در اصل سه دیه بوده است: نورد و دریست و راهبان^۳. طهمورث دیوبند ساخته. چون شاپور بن اردشیر بابکان بشاور^۴ بساخت آنرا از توابع بشاور^۵ کرد تا فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد بر آن عمارات افزود، شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده اکنون نیز عمارات متفرق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریک همسر قلعه بی باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیورها منسوبست و اعتماد بر باران دارند. و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوه های گرمسیری باشد و درو نوعی خرماسست آنرا جیلان^۶ خوانند، مثلش در جهان نیست. و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد و قماش آنجا اگر جز بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد. و مردم آنجا شافعی^۷ مذهب اند. و در آنجا مزار شیخ ابواسحق بن ابراهیم بن شهریار کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شده است و دیگر مزارات اکابر بسیارست که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون است.

بشاور^۸ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات^۹ فویه^{۱۰} و عرض از

- خط استوا^{۱۱} ک^{۱۲} طهمورث دیوبند ساخت و دین دلا^{۱۳} خواند. اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور^{۱۴} خواند بنام خود واصل آن بناء شاپور است و بمرور ایام از ادغام حروف بشاور^{۱۵} شد. هوایش گرمست^{۱۶} و شمالش بسته و بدین سبب متعفنست و آبش از رود

۱- دا: مورد و درست و راهبان؛ «نچ»: دورد، دریست، دویست، راهبان، راهیبان، ومان، راهشان؛ «ج»: نورد... (کلمه دوم و سوم معلوم نیست). ۲- «ا»: نشاور. ۳- «ا»: حلال؛ «نچ»: ۲۰. ۴- «ا»: جیلان. ۵- «ا»: سنی شافعی. ۶- «ا»: نشاور؛ «نچ»: نشاور؛ ۷- «ا»: فوله. ۸- «ا»: له ها. ۹- «نچ»: دین دار. ۱۰- «ا»: ۱۱- «ج»: گرمسیر است.

بزرگ که بدین شهر باز خوانند. حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوه های خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده را از خوردن آن باز ندارند و مشمومات چون نیلوفر و بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی مذهبند. و بر ظاهر بشاور^۱ شکل مردی سیاه است، بهیكل بزرگتر از مردی، بعضی^۲ گویند طلسمی است و برخی گویند مردی بوده که خدای تعالی او را سنگ گردانیده، شاهان آن ولایت او را معزز و مكرم دارند و زیارت او^۳ روند و درو روغن مالند.

انبوران و باشت قوطا^۴ - انبوران شهر کیست بحدود نوبنجان^۵ و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند. هوایش معتدل است و آب روان دارد. باشت قوطا ناحیتی است در کوهستان و سردسیرست. حاصلش غله و اندك میوه باشد.^۶ ۱۰
بلاد شاپور^۷ - ناحیتی چندست مابین فارس و خوزستان و هوایش معتدل و بگرمی مایل و آب روان بسیار دارد و اکثر خرابست.

تیرمردان و خوبدان^۸ - دو ناحیتست و دیهه های بزرگ دارد و در میان شکستها و شیب و بالاهاى خاکینست. و هوایش سرد سیرست باعتدال مایل و درو درختستان و انواع میوه هاست و خصوص جوز بی مر^۹ باشد. و اکثر غله ایشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو بود^{۱۰} و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزد و شیر و چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند.

جبل جیلویه^{۱۱} - ولایات بسیارست و قهستان و نواحی فراوان دارد و بالرستان

۱- «ا» : شاور . ۲- کلمه در «ا» نیست . ۳- «ج» : زیارتش . ۴- «ا» :

۲۰ مهوران و ماشت قوطا ؛ «نج» : ماشت قوطا (فارسنامه ناصری ص ۲۷۱ اصطخری ص ۱۱۰) (در معجم البلدان هیچك نیست) . ۵- «ا» : لوسعان ، ۶- «ج» : اندك میوه دارد .

۷- «نج» : (فارسنامه ناصری ص ۲۶۶ . مقدسی ص ۴۲۲ و اصطخری ص ۱۱۳) .

۸- «ج» : . . . جوینگان ؛ «ا» : تیرمردان و خوبکان ؛ «نج» : خوبکان (فارسنامه ناصری ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و اصطخری ص ۱۱۰) . ۹- «ج» : که بسیار . ۱۰- «ج» : باشد .

۱۱- در «ا» نیست ؛ (فارسنامه ناصری ص ۲۶۲) (نج) (مراد که جیلویه است) .

پیوسته است و هوایش سرد سیرست و آب روان بسیار دارد^۱ و درختان بیشمار و میوه بسیار دارد و شکارگاههای نیکوست^۲ و مردم آنجا سنی شافعی باشند^۳.
جره^۴ - شهر کی کوچکست، در تلفظ گره خوانند، در زیر شیرازست و بند امیر که از عمارات عالیّه جهان است در بالای شیرازست و^۵ درین معنی گفته اند:

بیت

از خطّه شیراز گشایش مطلب کز زیر گره دارد و از بالا بند .
هوایش گرم سیرست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست . حاصلش غله و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضعی^۶ چند از توابع آنجاست .
جنبذ ملغان^۷ - شهر کی کوچکست و ناحیتی بول بولوست^۸ (؟) و هوایش گرم است و آب روان دارد . حاصلش غله و میوه و مشمومات بود و در آنجا قلعه‌یی حصین است .

خشت و کمارج^۹ - دوشهرند در میان کوهستان . گرم سیرست و آب روان دارند و جز درخت خرما هیچ میوه دیگر نبود غله اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم آنجا بیشتر^{۱۰} سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند .
خلار^{۱۱} - دیهی بزرگست و چشمه کوچک دارد و سنگ آسیای^{۱۲} اکثر ولایات فارس از آنجا برند و ایشانرا غیر از آن حاصلی دیگر نبود^{۱۳} عجب آنکه ایشانرا از کم آبی آسیا نیست^{۱۴} و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند .

۱ - «ج» : آبش بسیار . ۲ - «ج» : شکارگاههای نیکو دارد . ۳ - «ج» : شافعی مذهب و سنی الله . ۴ - اشفاقان امروزی (فارسنامه ناصری ص ۱۸۵) (نج) .
۵ - «ج» : شیراز . ۶ - «ج» : موضع . ۷ - «ج» : کنبد ملغان ؛ «نج» : جند بلقان . ۸ - «نج» : بول لولو ؛ «ج» : کله اخیرا ندارد . ۹ - (فارسنامه ناصری ص ۱۹۵) (نج) .
۱۰ - کله از «ا» است . ۱۱ - (فارسنامه ناصری ص ۱۹۱) (نج) (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) .
۱۲ - «ج» : آسیا الا . ۱۳ - «ج» : نیست . ۱۴ - «ج» : ایشان از ... ندانند .

خمایجان و دبه علی^۱ - دونا حیتست و هوای سرد سیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد و از آنجا عسل^۲ فراوان خیزد و نخچیر گاهست و مردم آنجا سلاح ورز باشند و بعضی مکاری^۳.

سیمسخت^۴ - ناحیتی سرد سیرست و درخت و آبهای روان دارد. حاصلش غله و اندکی میوه باشد.

چرام و بازرنگ^۵ - دونا حیتست میان ریز و سمیرم^۶ لرستان و هوایش بغایت سرد سیرست. و آبش از آن کوهها که اکثر اوقات از برف خالی نبود و راههای سخت و دشوار بود و آب روانش بسیارست و نخچیرش نیکو باشد و مردم آنجا بیشتر مکاری^۷ باشند.

۱۰ غند جان^۸ - در تلفظ دشت بارین^۹ گویند. شهری کوچکست و گرمسیر و يك چشمه كوچك دارد و آب چاهش شور باشد. و غله آنجا^۲ دیمی باشد^۳ و مردم آنجا بیشتر کفشگر و جولاه باشند. و از آنجا اهل فضل خاسته اند.

نوبنجان^{۱۰} و شعب بوان - نوبنجان^{۱۱} در تلفظ نوبندگان است^{۱۲}. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالادات «فویه» و عرض از خط استوا «ك»^{۱۳}. شاپور بن اردشیر بابگان^{۱۴} ساخت. شهری بزرگ بوده است و در ایام فترت ابوسعید کازرونی

۱ - «ا» : حمانعان و ده علی ؛ «نج» : دبه علا (فارسنامه ناصری ص ۱۷۲ و اصطخری ص ۱۱۱) . ۲ - «ج» : عدل نیز . ۳ - دو کلمه اخیر در «ا» نیست . ۴ - «ا» : سحت ؛ «نج» : سیمسخت ، سیمسخت ، سلحت ، سلیمت ، سجت ، نیل سحت . (۱) . ۵ - «ا» (بخط جدید) : وان مکآن ؛ «نج» : (نگاه کنید بیا قوت ج ۲ ص ۴۵ : صرام (معرب چرام) اصطخری ص ۱۱۲ حریم و بازونك) . (کلمه دوم معلوم نیست) . ۶ - «ج» : دیز... ؛ «نج» : رود ، ویر ؛ «ا» : دیر و شمرم . (۲) . ۷ - «ج» : شکاری . ۸ - «ا» : غندجان . ۹ - «ا» : دست مادی ؛ تاری یا دشت باری . جیله امروز (فارسنامه ناصری ص ۱۹۵) . (بمجم البلدان ذیل غندجان نیز بنگرید) . ۱۰ - «ا» : لوسعان ؛ «نج» : (فارسنامه ناصری ص ۳۰۳) (نج) . ۱۱ - «ا» : لوهیجان ران ؛ ۱۲ - «ا» : خوانند . ۱۳ - «ا» : ل ها . ۱۴ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست .

- آنرا چنان خراب گردانید که مأوای دد و دام شد، انا بك جاو لی آنرا باحال عمارت آورد. هوایش گرمسیرست و از همه نوع درو میوه ها و مشمومات باشد اهل آنجا ممیز و بصلاح نزدیک باشند آبش از کوههایی که در حدود آنست و شعب بوان از مشاهیر متنزهات جهان است، دره ییست در میان دو کوه طولش سه فرسنگ و نیم در عرض يك فرسنگ و نیم، همه درختستانست بانواع میوه ها و هوایی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیه های فراوان و در میان دره رودی بزرگ روانست و بر هر دو طرف سر آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعاً از کثرت درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهاش بسیار و آبهاش^۱ زلالست و حکما گفته اند که: من محاسن الدنيا اربعة: غوطة دمشق و سغد سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان^۲. و ازین چهار موضع، دو موضع شعب بوان و مرج شیدان^۳ از حساب ملك فارس است. و نوبنجانرا^۴ دیگر نواحی و توابع است هم سهلی و هم جبلی و قلعه سفید دز بر يك فرسنگی^۵ آن شهرست و در ولایات نوبنجان^۶ نخچیر بی اندازه بود.

کوره قبادخوره - بقبادبن فیروز پدرانوشروان عادل^۷ منسوب است و دراین

- ۱۵ کوره سه شهرست^۸:

ارجان^۹ - در تلفظ ارغان میخوانند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر

- خالدات «فوك» و عرض از خط استوا «كیه». قبادبن فیروز ساسانی ساخت در اول شهری بزرگ بوده است با توابع و نواحی بسیار^{۱۰} بروزگار استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت. هوایش گرمسیر عظیم است و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر آن آب پولی ساخته اند آنرا پول نکان^{۱۱}

۱- «ا»: آب. ۲- «ا»: شدن. (نهر اناك را نیز گفته اند بجای این). ۳- «ا»: لوسحان.

۴- «ج»: سفید و سربك فرسنگ. ۵- کلمه «د» نیست. ۶- چهار کلمه اخیر در «ا» نیست.

۷- «ا»: اربان. ۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ا»: مکان؛ «دج»: مکان، بکان.

خوانند و آن زمین را ریمی نیکوست و از همه نوع میوه ها باشد و خرما بسیار بود و آنجا انار ملیسی^۱ سخت نیکو باشد و مشعومات خوب بود. و در آن حدود قلاعی است چون قلعه طیفور^۲ و دزکلات. و خرابی آن شهر از ساکنان آن قلعه ها بوده است و مردم ارّجان^۳ بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند.

بوستانك - بر سرحد فارس و خوزستان است و از اکابر شیخ ابوالحسن

شیرازی، مشهور به پرسه دار^۴، بارّجان^۵ آسوده است.

ریصهر^۶ - پارسیان آنرا ریشهر خوانند و بر بیان^۷ معروف است. لهراسب

کیانی ساخت و شاپور بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد. شهری وسطست بر کنار دریای فارس و هوایی بغایت گرم و متعفن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد^۸ حبّ البلوط^۹ بندند و الاّ از کثرت عرق مجروح گردند. حاصلش خرما و کتان ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و درایشان هیچ مردم فضول نبود بلکه زبون دیگران باشند^{۱۰} و از آنجا بدزکلات يك فرسنگ است و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه ها روند از بهر خوشی هوا^{۱۱}.

خبس و فرزك و هندیجان^{۱۲} - این نواحی میان ارّجان^{۱۳} و دیگر اعمال فارس

است و خبس بارگاه^{۱۴} است و این ولایات در آب و هوا مانند ارّجان است.

۱- «ج» : ملیسی . (شاید : ملس) . ۲- «ا» : اطنبور ؛ «نج» : طنبور ، طیفور ،

طنبور ، طنبور . (۲) . ۳- «ا» : ارغان . ۴- سه کلمه اخیر در «ا» نیست . ۵- «ا» :

بازرجان . ۶- «ا» : ریصهر ؛ «نج» : ریصیر ، ریصر . ۷- «ا» : سرنان ؛ «نج» :

بریتان ، برتیان ، برتبان ، برنجان . (۳) . ۸- «ا» : آهین ؛ «نج» : آبشی ، انشین ، اهین ،

جفت بلوط ، بلوط ، آس درخت . در نسخه B . m . ms . or 16737 این جمله چنین است : اهل

آنجا کتان پوشند والاّ از کثرت کرما بدن ایشان مجروح گردد . (دوفارنامه ابن البلخی f . 78a آمده) :

هوا آن گرمسیری است بغایت چنانك بتابستان خصیه جفت بلوط گیرند و اگر نه ویش شود از

عظیمی کی عرق و گرمی در آن کار کند و پیراهنها برتن ایشان بیفزاید و دراز گردد . ۹- از اینجا چیزی

افتاده است . ۱۰- «ج» : باشد . ۱۱- «ا» : حلس و حررل و مدعان ؛ «نج» : خنس ، جیس ،

جیس ، جیس ، نزرل ، فرزیل (کلمه اول و دوم معلوم نیست) . ۱۲- «ج» : بازگاه .

جنابا^۱ - جنابابن طهمورث دیوبند ساخت . پارسیان آنرا گنبه^۲ خوانند یعنی

آب گنده . و موضعی را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود^۳ و چهاردیه از اعمال آنجاست و شهری است برکنار دریا .

جلادجان و نیو و دیر^۴ - از اعمال ارّجان است و آب و هوا و محصول مانند

آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست .

مهر و بان^۵ - پارسیان ماهی رو بان خوانند . شهری است برکنار دریا چنانکه

موج دریا بر کنارش میزند و موضعی چند^۶ دیگر از توابع آنست . هوایی گرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبور شان بر آنجا بود . و آنجا جز

خرما هیچ^۸ میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمترست ، اما بز بسیارست . مؤلف فارس نامه گوید^۹ که از يك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند و هم بذرکتان آنجا بسیارست و بدیگر ولایات نیز میبرند^{۱۰} .

سینیز^{۱۱} - شهر کی است^{۱۲} برکنار دریا و حصار کی دارد و درخت خرما بود

و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتان را داشتی^{۱۳} نباشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند .

و درین پنج کوره مذکوره قلاع و مرغزارها بسیارست^{۱۴} آنچه معتبرست

یاد کنیم :

۱- «ا» : جنابا . (ظاهرأ جنابة ، معجم البلدان) . ۲ - «ا» : کینه ؛ «نج» :

گنداب ، گفنه . ۳ - «ا» : نیست . ۴ - «ا» : خلادجان (و بقیه را ندارد) ؛ «نج» :

جلاجان ، خلادخان ، هور دین ، هودی ، هودوبن . (کلمه اول و دوم معلوم نیست و برای کلمه سوم بفرمنگ جغرافیایی ج ۷ بنگرید) . ۵ - «ا» : مهر و بان ؛ «نج» : مهر و بان ، ماهی روان .

۶ - «ج» : پارسی . ۷ - «ج» : و چند موضع . ۸ - کلمه ازدواج است . ۹ - «ا» : گفته است .

۱۰ - «نج» : دو فارسنامه ابن البلخی (f. 79 a) جمله چنین است : و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشند و بزغال پرورند و همچنانک ببصره و میگویند بزغال تاهشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر

نیز و بز و کتان بسیار باشد چنانک بهم جای ببرند . ۱۱ - «ا» : ممر . ۱۲ - «ج» : شهر کی . ۱۳ - (داشت = دوام) . ۱۴ - «ا» : مرغزارهای خوبست .

قلاع : اکنون شانزده قلعه معروف است و مشهور و در زمان ماقبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نافرمانی کردند و سلاجقه اتابك جاولی را بفتح آن دیار فرستادند و او بقره و جبر اکثر قلاع آنجا خراب کرد و بعضی که بمطاولت در آمدند برقرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن قلاع آنچه مشهورست اینست :

قلعه اسفید دز^۱ - در فارس نامه آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است

و از قدمت بانی آن معلوم نشده و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابو نصر تیر مردانی آنرا با حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهیست که دورش بیست فرسنگست و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز يك راه ندارد و بر سر کوه زمین نرم و هموار و چشمه های آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود^۲ و آب خوش دهد و هوایی معتدل دارد و در زیر قلعه دزکی^۳ است آنرا نشناك^۴ خوانند و حصاری محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخجیر گاهی نیکوست و عیب آن قلعه جز آن نیست که بمردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد^۵.

قلعه اصطخر - در فارس نامه گوید در آن ملك هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست

و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بود در آنجا کرده اند، در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده اند زیرا قلاع شکسته و شکوان^۶ در ماحول آن است و بر آن قلعه دره شکل زمینی عمیق بود که آب باران در او رفتی و از يك طرفش بصحرا افتادی، عضد الدوله بر آن طرف بندی^۷ بست و آن زمین را بصاروج و سنگ

۱ - «۱» : قلعه اسفیداره . ۲ - «۱» : نرود . ۳ - «۱» : درکی . ۴ - «۱» :

اسناك ؛ «نچ» : نشکنان ، اسناك ، اشاك ، اسناك ، اشناك (۱) . ۵ - دوفارسنامه ابن البلیخی

(f87a) جمله چنین است اما معنی آن روشن نیست : اما عیب آن قلعه اینست کی بمردم بسیار

نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد آنجا کند مردم بومی باشند کی آنرا بدزدند .

۶ - «۱» : سکوان ؛ «نچ» : سنکوان ، سکوان ، شکون ، سکوان . (۲) ۷ - «۱» : سدی .

و گچ^۱ حوضی ساخت که بهفده پایه نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم صارج را چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی تراود^۲ و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد يك سال از آن بکار برند يك پایه فرو نشینند و آن حوض راستونها در میان ساخته اند و مسقف گردانیده تا از تغییر هوا آب سالم ماند، و بیرون از این مصانع دیگر دارد. و هوای آن قلعه معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار^۵ بلیغ نتوان داد.

قلعه اصطخر بار^۳ - قلعه محکمست و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در

استحکام مانند اصطخرست. هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمه زاینده نیز هست.

قلعه آباده - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و

هوایی معتدل دارد و آبش از مصنعه است. و مجال جنگ دارد.

دز ابرج^۴ - کوهی است بالای ابرج^۵ که يك نیمه اش استحکام دارد و يك نیمه نه

و برین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روانست که بدیه میرود^۶.

قلعه تبر^۷ - بر سه فرسنگی شیرازست بر طرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی

است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مختصری است و در پای آن قلعه

چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهارپای نیست

و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه

است و اصل او ترکمان است^۸ و هوایش بگرمی مایل است.

قلعه تیرخدای^۹ - این قلعه بخبر^{۱۰} است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب

آنرا بدین نام خوانند. هوایش سردست باعتدال مایل و آبش از مصانع است.

۱ - کلمه در «ا» نیست. ۲ - «ا» : نمی برد؛ «ج» : نمی تراوید. ۳ - «ا» :

قلعه اصطخر ناب. ۴ - «ا» : ابرج. ۵ - «ا» : ابرج. ۶ - «ا» : می آید.

۷ - «ا» : قلعه تر. (۱). ۸ - «ا» : طیب شاه ترکمان بوده. ۹ - «ا» : قلعه سرحداء. (۲).

۱۰ - «ا» : بحیره است؛ «نج» : بغیره؛ و چنین است در جهان نامه اما رجوع به خفر (در

ص ۱۳۹) همین کتاب شود.

قلعه خورشه^۱ - بر پنجفرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است. هوایش

معتدلست بگرمی مایل. خورشه نامی^۲ که از قبل برادر^۳ حجاج بن یوسف عامل جهرم بود^۴ ساخت و باعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعه بود، جهت آنکه غرور زیاده‌ای مال با غرور حصن قلعه یار شود و اکثر آنکه دماغ را بفساد آورد و بعضیان انجامد.

قلعه خرّمه^۵ - قلعه محکمست و در میان آبادانی. و هوایی معتدل دارد و

آبش از مصانع.

قلعه خواندان^۶ - قلعه محکم است بولایت فسا. هوایش معتدلست بگرمی مایل،

و آبش از مصانع.

قلعه خوار^۷ - قلعه حصار است و هوایش سردست و آبش از چاه.

قلعه دم زوان^۸ - بحدود غندجان^۹ جایی محکمست و هوایش گرمسیرست و

آبش از مصانع.

قلعه سهاره^{۱۰} - بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد آنرامسعودیان

ساخته اند. هوایی خوش و آبی^{۱۱} سرد دارد و درو غله بسیار توان نهاد و بجنگ نتوان ستد.

قلعه سمیران^{۱۲} - جایی استوارست و بجویم ابواحمد^{۱۳} است. هوایش گرمست

۱- «۱»: خرشه ؛ «نج»: خرشه ، خرشد ، جوشر (۴). ۲- «ج»: افزوده: [مرد]. ۳- «۱»: برادران ۴- «ج»: افزوده: [و آن]. ۵- «۱»: قلعه غرمه. ۶- «۱»: قلعه خودان ؛ «نج»: خوابدان، حراران. (بمقدسی ص ۵۳ نگاه کنید). ۷- «۱»: قلعه حواری ؛ «نج»: قلات خار (فارسانه ناصری ص ۱۷۴). ۸- «۱»: قلعه دمروان ؛ «نج»: دمروران ، رم دوان ، دم واران ، روم روان (۴). ۹- «ج»: غندبجان. ۱۰- «۱»: قلعه بنهاره ؛ «نج»: شهاره ، مهاده ، شهاده ، سهادت (فارسانه ناصری ص ۸۳۴ : ساره). ۱۱- «۱»: آبهای. ۱۲- «۱»: شمیران ؛ «نج»: کاشمیران ، شمیران (۴). ۱۳- «۱»: بحریم ابی احمد.

و آبش از مصانع .

قلعه کارزین - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت^۱ و برکنار آب ثکان^۲ نهاده و از آن آب بریده براین^۳ قلعه برده‌اند .

قلعه گنبد ملغان^۴ - بحدود ارّجان^۵ از محکمی بیک مرد نگاه توان داشت .

هوایش معتدلست و آبش از مصانع و غله در آنجا چند سال از آفت ایمن ماند^۶ .
و بیرون ازین قلاع ولایات ایراهستان^۷ هر دیه را حصارى است که هر يك قلعه‌ی محکم ، است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشته‌های خاك و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیرست .

مرغزارها - در ملك فارس مرغزار بسیارست آنچه بزرگترست و مشهور تر یاد کنیم :

مرغزار آورد - اکنون بکوشك^۸ زرد معروفست . علفزاری خوب و طویل و

عریض است و چشمه سار^۹ بسیار دارد و هوایش سردست و علفش در غایت سازگاری .
و از دیه‌های بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طمیر خان^{۱۰} و غیره است . طول این مرغزار ده فرسنگست در عرض پنج فرسنگ .

مرغزار دشت دوان^{۱۱} - علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان^{۱۲}

دارد و هوایش سردست و اندکی از مرغزار آورد کمترست و رباط صلاح الدین و فول^{۱۳} شهریار درین صحر است و آن علف نیز با چهار پای سازگارست . طول این علفزار

۱ - « ۱ » : گرمسیرست . ۲ - « ۱ » : مکان . ۳ - « ۱ » : آب دزدیده بر .

۴ - « ۱ » : قلعه گنبد لمان . ۵ - « ۱ » : ارغان . ۶ - « ج » : بود . ۷ - « ۱ » :

ایراهستان . ۸ - « نج » : کوشك دژ و مندی رو دبه نی . ۹ - « ج » : چشمه های .

۱۰ - « ۱ » : طمیر خان ؛ (نج) : طیم خان ، طحوان ، طهرجان ، طمرجان ، (نگاه کنید

بیاقوت ج ۱ ص ۱۹۷ و ۹۰۸) . (طمیرخان معلوم نیست) . ۱۱ - « ج » : روان ؛ « نج » :

دون . ۱۲ - « ۱ » : و چشمه ها . ۱۳ - « ۱ » : پول . (پول ، فول = پل) .

هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگست .

مرغزار دشت ارژن - در کنار بحیره است که در آن صحراست و در آن حدود

بیشه بیست و درو شیران شرزه باشند^۱ و حکایت امیرالمؤمنین علی (عم) و سلمان فارسی
و قصه دشت ارژن که مشهورست ، از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگست
در عرض يك فرسنگ .

مرغزار سیکان^۲ - در میان شیراز و کوارست و در میانش آبی استاده
و درین حدود بیشه بیست و جای شیران . طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض
سه فرسنگ .

مرغزار بهمن^۳ - بحدود جویم^۴ ابواحمدست . يك فرسنگ در يك فرسنگ
طول و عرض دارد .

مرغزار بید و مشکان^۵ - بحدود^۶ ناحیت بسیرا^۷ است و سردسیرست^۸ . طولش
هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و علفزار عظیم^۹ دارد .

مرغزار بیضا - بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و سازگار دارد ، ده فرسنگ
در ده فرسنگ مرغزارست و چشمسار نیکو^{۱۰} .

مرغزار شیدان^{۱۱} - علفزاری در غایت خوشی است چنانکه مانندش کم جایی

بود و پیرامنش همه ولایات^{۱۲} معمورست و درو چشمه های^{۱۳} بسیارست و آبهای روان

۱ - « ۱ » : و جای شیران . و عبارت بعد را تا علامت ستاره * ندارد . ۲ - « نج » :
ارشکان ، شکن ، اوشکان ، سکان (۱) . ۳ - « ۱ » : بهن ؛ « نج » : بهن ، بهین ، بین .
۴ - « ۱ » : حریم . ۵ - « ۱ » : بندوشکان ؛ « نج » : بیدوشکان ، بندوشکان ، بیدون سکان
(نگاه کنید به جهان نامه ص ۲۷۲ و فارسنامه ناصری ص ۲۴۵ و اصطخری ص ۱۲۱ و ابن حوقل
ص ۱۹۲ و باقوت ج ۲ ص ۱۴۱ و ج ۴ ص ۵۴۳) (نج) (مشکان دومعجم البلدان هست ، بید نیست) .
۶ - کلمه از « ۱ » است . ۷ - « ۱ » : بسر ؛ « نج » : اسیرا ، تستر . (۱) . ۸ - دو کلمه
اخیر در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : علف عظیم نیکو . ۱۰ - « ۱ » : و چشمسارست .
۱۱ - « نج » : ارشیدس ، رشیدان ، شدان . ۱۲ - « ج » : ولایت . ۱۳ - « ۱ » : چشمه سار .

و بوقت آب خیز میانش^۱ بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد. و این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ باشد و علفی سازگار دارد^۱ و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطه^۲ دمشق و سغد سمرقند و شعب بوان گفته اند پیشتر یاد^۲ کرده شد. مرغزار قالی^۳ - بر کنار آب پرواب^۴ افتاده است و جایی خرّم اما گیاهش

- بزمستان چهارپایان را موافق بود و بتابستان زیان دارد. طولش سه فرسنگ در عرض يك فرسنگ.

مرغزار کالان^۵ - بجوار گور مادر سلیمان (عم) است. طولش چهار فرسنگ

اما عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان ازسنگ کرده اند. خانه بی چهارسوست. در فارس نامه آمده که کس در آن خانه نتواند^۶ نگرید از خوف کور شدن اما ندیدیم که کسی آزمون کرده باشد.

۱۰

مرغزار کامفیروز^۷ - مرغزاری تازه تازه است، بر کنار رود کر، ویشه و معدن

شیرست و علفش بغایت نیکوست، اما ازبیم شیر آنجا چهارپا کم برند. مرغزار کمین و پرواب^۸ و خواست جان^۹ - از مرغزارهای معروف نیست اما

گیاهش با چهارپایان سازگار بود و بهتر از دیگر جایها.

- ۱۰ مرغزار نرگس - بجوار کازرون و جره^{۱۰} بحدود خان آزادمرد^{۱۱} طولش سه

فرسنگ در عرض دو فرسنگ باشد^{۱۲} و گیاه این مرغزار همه نرگس خود روست چنانکه تعامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرگس در

۱ - «ج»: فرسنگست و علف او سازگار است. ۲ - «ا»: ایراد. ۳ - «ا»:

قالی؛ «نج»: قالی، فول. (۱). ۴ - «ا»: ابرو آب. (۲). ۵ - «نج»: کلان، لالان. (۳).

۶ - «ج»: نتوان. ۷ - جای دو کلمه در «ا» سفیدست. ۸ - کذا. بالاتر: پرواب. ۹ - «ا»:

۱۰ - «ا»: وحوابان؛ «نج»: برداب، خواست خان، حاست خوان. (۴). ۱۱ - «ا»: حره.

۱۲ - «ا»: خان اراد مرد؛ «نج»: خاک زاد مرد. (۵). ۱۲ - کلمه از «ا» است.

آن مرغزار سر خوش شود^۱ و دل تفریح یابد . و بیرون از این مرغزار های کوچک متفرقه بسیارست ، ذکرش تطویل دارد .

البحر - جزایری که از حد^۲ سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس^۳ و بحرین است و حکام^۴ قیس^۵ در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملک فارس را از توابع قیس^۶ شمرده اند و قیس^۷ را دولتخانه خوانده اند . حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بردفاتر^۸ چهارصد و نود و یک هزار و سیصد^۹ دینارست ، و جزایری که ذکر می رود همه از توابع دولتخانه قیس^{۱۰} است .

قیس^{۱۱} - از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات^{۱۲} فج^{۱۳} و عرض از خط استوا^{۱۴} که به^{۱۵} و آن جزیره بیست بر چهار فرسنگ ساحل هزو^{۱۶} و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس^{۱۷} است و بر آن جزیره زرع و نخل است . و در آنجا غوص مروارید است . هوایش بغایت گرم است و آتش از باران که در مصانع جمع شود . و در فارس نامه قیس^{۱۸} را از کوره اردشیر خوره شمرده است .

بحرین - از اقلیم دوم است^{۱۹} . طولش از جزایر خالدات^{۲۰} فج^{۲۱} و عرض از خط استوا^{۲۲} که به^{۲۳} و آن جزیره بیست^{۲۴} در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند^{۲۵} ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیههاست . و شهرستان آنرا هجر گفته اند . اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آنرا

۱ - «ج» : شوند . ۲ - «ا» : قیس . (قیس = کیش) . ۳ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست .

۴ - «ج» : دفتر . ۵ - کلمه در «ا» نیست . ۶ - «ا» : معها ، ۷ - «ا» : لدله . ۲۰

۸ - «ا» : مرو . (۱) . ۹ - کلمه از «ا» است . ۱۰ - «ا» : محرما . ۱۱ - «ا» اینجا

تا علامت ستاره در «ا» نیست .

با لحسا و قطیف^۱ و خط و از ر (۲) والاره^۲ و فروق و بینونه^۳ و سابون^۴ و دارین^۵ و غابه^۶
از ملک عرب شمرده اند^۷ اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملک ایران
لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ماقبل یاد کرده شد خارج
ایران افتاده است و جزایر قطیف^۸ و لحسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکام
بحرین نمی نمایند. از میوه های بحرین خرما بیش ترست و از آنجا بسیار ولایات برند.
و عرب در جهل مثل زدن گفته اند: اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی
ابرادا الی الیمن^۹. هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوت و مردم
آنجا بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلو تمام
نمایند و بکشتیها^{۱۰} غلبه تمام و در بحر بر کشتیهای تجار زنند و مال برند. در
مسالك الممالك گوید: ^{۱۱} که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود، چنانکه
شاعر گفته:

و من یسکن البحرین یعظم طحاله ☆ و یحسد بما فی بطنه و هو جایع.

ابرون^{۱۲} - جزیره ییست یک فرسنگ در یک فرسنگ و درو زرع و نخل است

و در فارسنامه آنرا از کوره اردشیر خوره گرفته اند.

ابر کافان^{۱۳} - جزیره ییست ^{۱۴} هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر

- ۱- «ا» : قدیق؛ «نج» : قدیف. ۲- «ا» : اورد. (۲). ۳- «ا» : سوبه. ۴- «ا» :
شاپور. (۲). ۵- «ا» : درابن. ۶- «ا» : عاته. ۷- کلمه از «ا» است. ۸- «ا» :
حدیق. ۹- نگاه کنید به E. W. freytag II امثال عرب ص ۳۵۰ شماره ۱۰۰ (نج).
۱۰- کلمه از «ا» است. ۱۱- ابن خردادبه ص ۱۷۱ (نج). ۱۲- «نج» :
افرونه، ابرون؛ «ا» کلمه و شرح آنرا نداد. (۲). ۱۳- «نج» : انروکامانان، ابرکامانان،
انوکافان، ابوکافاتان، برکاتان، ابرکاخان، انوغاک، ایرکان (بافوتج ۲ ص ۷۲ : کاوان).
(معجم البلدان: ابرکاوان). ۱۴- در «ا» شرح این جزیره برای خارک و شرح جزیره خارک برای
این جزیره آمده است.

شریر و دزد باشند .

خارك - جزیره ییست فرسنگی در فرسنگی . و در آنجا زرع و نخل است و
میوه و غله نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر باشد از دیگر جای
و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره قباد خوره
شمرده اند .



باب سیزدهم

در بیان خطه شبانکاره

- و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم . حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دو یست تومان این زمان بوده است و در این زمان یست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است و دارالملک آنجا قلعه ایگ^۱ و قصبه زرکان است و هر دو متصل بهم اند .
- ایگ^۲ و زرکان - قلعه ایگ بروزگار ماقبل دیهی بوده است . حسنویه^۳ در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است ، بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و معرّش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود . و زرکان^۴ قصبه یست در پهای^۵ آن قلعه هوایش باعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و درو غله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد .

- اصطهبانات^۶ - شهرکی پردرخت است . هوایی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه یست محکم بوقت نزاع سلاجقه باشبانکاریان^۷ اتابک جاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند .

۱- «ا» : دیک ؛ «نج» : ادیک . (فارسنامه ناصری ص ۱۷۸) (معجم البلدان : ایج) . ۲- «ا» : انک .

۳- «ج» : حویه . ۴- «نج» : دراکوه (فارسنامه ناصری ص ۲۳۸) . (۱) . ۵- «ج» : زیر .

۶- جای کله در «ا» سفیدست ؛ «ج» : اصطهبانات . (متن از «نج» است بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۷۵) . ۷- «ا» : شبانکاریکان .

برك وتارم^۱ - دوشهرك اند و برك بزرگترست و قلعه محكم دارد و بسرحد کرمان است . حاصلش غله و خرماي فراوان بود .

خيره^۲ و نيريز - دوشهرك اند و قلعه نیز دارند . و آنجاكشمش بسيار بود و هوايش بگرمي مایل است . و ميشكانات^۳ ناحيتي معمورست از توابع نيريز و درآب و هوا و حاصل مانند آن .

دارابگرد - از اقليم سيم است . داراب بن بهمن بن اسفنديار ساخت . شهری مدور بوده است ، چنانكه پيرگار كشدند ، وحصاری محكم درميان شهر بوده و خندق عميق داشته اکنون خرابست . هوايش گرمسيرست . غله و میوه و خرما درو نيك آيد و در آن حدود كوهي است بهفت رنگ نمك درو باشد^۴ نواحی حشو و داركان^۵ و مص^۶ و رستاق از توابع آنجاست و درو ديههای معتبر . و در آن حدود تنگی است سخت محكم آنرا تنگ رنبه^۷ خوانند و درو قلعه استوارست و هواي خوش دارد و آبش از عيون و مصانع است . در زمان ماقبل هر كه حاكم دارابگرد بودی بر آن قلعه نشستی و در ایام سلف ابراهيم بن ممداران^۸ بر آن قلعه مستولی شد کرمانیان غلبه کردند و قلعه را ازدستش بيرون آوردند و در آن حدود مرغزاريست سه فرسنگ در طول ويك فرسنگ در عرض .

كرم و رونيز^۹ - دو شهرك اند^{۱۰} در راه فسا . هوايش معتدل است بگرمي

۱- «نج» : برک ، فرک ، طارم . (برک معلوم نیست ؟) . ۲ - «ا» : حصره ؛ «نج» : خيره ، مهره (فارسنامه ناصري ص ۱۷۸ و ۱۹۹ و ۳۰۵) . (شايد : خير ؟) . ۳ - «ا» : ميشكانات ؛ «نج» : بيسكافات (ياقوت ج ۴ ص ۳۹۴ واصطخري ص ۱۰۹ يادداشت ۳- مقدسي ص ۴۲۲ . ميشكان فارسنامه ناصري ص ۳۰۸) . ۴ - «ج» : دارد . ۵ - «نج» : حدود واركان . (۱) . ۶ - «ا» : فيض . (۱) . ۷ - «ا» : زينه ؛ «نج» : ريبه ، زينه (نگاه كنيد بفارسنامه ناصري ص ۳۳۴) . ۸ - «ا» : ممداران . (۱) . ۹ - «ا» : رومر ؛ «نج» : روبنز ، روبند (نگاه كنيد بفارسنامه ناصري ص ۲۳۷ و ۲۳۸ واصطخري ص ۱۰۷ و ابن حوقل ص ۱۸۳) . ۱۰ - «ج» : دوشهركي .

مایل و آب روان دارد .

لار - ولایتی است نزدیک کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر

بحر و بر^۱ کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد^۱ و اعتماد کلی بیاران
دارند و مردمش^۲ مسلمان باشند .

۴



۱ - «ا» : اندکی میوه بود . و چهار کلمه بعد را نیز ندارد . ۲ - «ج» : مردم او .

باب چهاردهم

در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز

و آن یازده شهرست . حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشتصد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار و پانصد دینارست .

کرمان - بکر می منسوب است که هفتواد داشته و حکایت آن مشهورست .
پانزده^۱ شهرست . و اکثر هوای معتدل دارد . حدودش تا مکران و مفازیهی که در آن حدودست و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازیهی که مابین کرمان و قهستان است . و دارالملکش شهر گواشیر .

گواشیر - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « صالب » و عرض از خط استوا « کط نه »^۲ در تاریخ کرمان^۳ آمده است که گشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابگان قلعه شهر ساخت و بردسیر^۴ خواند . طالع عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذوالاکناف بر آن عمارات افزود و در کتاب سمطالعلی آمده است که حجّاج بن یوسف غضبان بن القبشیری^۵ را بفتح آن ولایت فرستاده بود ، او بحجّاج نوشته بود^۶ : « مأوها و شل و تمرها دقل و لصها بطل ان قل الجیوش بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا^۷ » . او آن سپاه را باز خواند ، و در عهد عمر عبدالعزیز بردست صفوان^۸ فتح شد و بفرمان عمر عبدالعزیز درو جامع^۹ عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی^{۱۰} ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعه کوه هم

۱ - «ا» : یازده . ۲ - «ا» : لط . ۳ - (نگاه کنید به حاجی خلیفه شماره ۷۲۵۳) (نچ) .

۴ - اصل : بردشیر . ۵ - «ج» : . . . القبشیری ؛ «ا» : عصیان بن افسیری . (متن تصحیح

قیاسیت) . ۶ - «ا» : نوشت ؛ (نگاه کنید به مسعودی ج ۵ ص ۳۴۱) (نچ) . ۷ - در

سمطالعلی : . . . واهلها بطل . . . کثروا . . . ۸ - جای کلمه در «ا» سفیدست ؛ در « : عبدالله .

۹ - «ج» : مسجد جامع . ۱۰ - «ا» : سرحابی .

او ساخت و جامع تبریزی^۱ تورانشاه سلجوقی ساخت. و درگواشیر از مزار اکابر^۲ شاه شجاع کرمانی است.

بم - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «ع»^۳ و عرض از خط استوا «لح ك»^۴. گویند که کرم هفتواد در آنجا بترکید^۵ بدان سبب آنرا بم خواندند. قلعه حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشترست و بگرمی مایلست.

جیرفت - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «صح»^۶ و عرض از خط استوا «کزن»^۷. در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبدالله عمر عبد العزیز^۸ رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و درو سباع ضاری بود، لشکر اسلام آنرا پاک کردند و دیهها ساختند و هر يك بنام بانیش موسوم گردانیدند. هوایش گرمست و آتش از دیو رود. درو نخلستان بسیار بود^۹ و خرما ارزان بود.

خیص - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «صح»^۶ و عرض از خط استوا «لا»^{۱۰} هوایش گرم است و آتش از رود. و درو نخل بسیارست.

ریغان^{۱۱} - در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت. هوایش گرمست. حاصلش غله و خرما باشد.

سیرجان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «صك»^{۱۲} و عرض از خط استوا «كط ل». هوایش بگرمی مایل است و درو قلعه محکم است. و حاصلش غله و پنبه و خرما بود.

شهر بابك - بابك^{۱۳} که جد مادری اردشیر بابگان بوده ساخته است. از

۱ - «ا»: هروی؛ «نج»: بربرپ، بردی، زدی. (۱). ۲ - «ج»: اکابر اولیا.

۳ - «ا»: صدها. ۴ - «ا»: كح ل. ۵ - «نج»: مقبر کند، نیز کنند. ۶ - «ا»:

صعرا. ۷ - «ا»: کرن. ۸ - «ا»: عبد العزیز ندارد. ۹ - «ا»: نخل بسیارست.

۱۰ - «ا»: لاها. ۱۱ - «ا»: «نج»: ریغان. (= دیکان، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸).

۱۲ - «ج»: مرك. ۱۳ - «ا»: بابك بن (قدری سفید).

اقلیم سیم است حاصلش غله و پنبه و خرما باشد .

نرماشیر^۱ - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « صدک » و عرض

از خط استوا « کط »^۲ . در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابکان ساخت .

مکران - ولایتی وسیعست و خارج ملک ایران ، و شرحش در آخر خواهد آمد ،

اما چون خراج بایران^۳ میدهد و داخل عمل کرمان است این قدر ذکرش اینجا^۴ کردن در خور بود .

هرموز^۵ - از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات « صب »^۶ و عرض از

خط استوا « له »^۷ . بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر . اردشیر^۸ ساخته

بود و اکنون از خوف حرامی^۹ ملک قطب الدین^{۱۰} آنرا بگذاشت و در بحر بجزیره

جرون شهر ساخت ، از هرموز کهنه تا آنجا يك^{۱۱} فرسنگست . و در هرموز نخل و

نیشکر بسیارست . حقوق دیوانیش که بر سیل خراج بایران میدهد و داخل کرمان است شش تومان میباشد^{۱۲} .



۱ - « ا » : رماشر ؛ « نج » : ماشیز . ۲ - « ا » : لط ها . ۳ - « ا » : خراجی

با ایران . ۴ - « ج » : باین . . . در اینجا . ۵ - « ا » « نج » : هرمز . (در نسخه خطی

پاریس بجای از اقلیم دوم ، از اقلیم سیم خوانده میشود) . ۶ - « ا » : صب ها . ۷ - « ا » :

که ها . ۸ - جای کلمه در « ا » سفیدست . ۹ - « ا » : خرابی . ۱۰ - « نج » : فخرالدین .

۱۱ - « ج » : است .

باب پانزدهم

در ذکر بقاع مفازۀ مابین کرمان و سیستان ۱

- آغاز این مفازۀ از ولایت قزوین از دیه سومیقان^۲ که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریای عمان بعد هر موز میرسد و چندانک میرود عرضش فراختر [میگردد] ، طرف جنوبش از ولایات ساه و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا میرسد و طرف شمالش بردبار ری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و کاول گذشته در بحر افتد . و آغاز این مفازۀ از اقلیم چهارم است و چون از اردستان بگذرد تا به بحر رسیدن از اقلیم سیم باشد^۳ . طولش چهار صد فرسنگ بود و آغاز عرضش يك دو فرسنگ و انجامش بکنار^۴ دریا از دوست فرسنگ میگذرد و اگر چه در این مفازۀ سکان کمتر از دیگر مفازات اسلام اند اما ۱۰ دزدان و قطاع الطريق که سکان بتحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند . این مفازۀ را هوایی^۵ معتدل است .

جرمق - سهدیه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمه آب و نخیلات و

زرور و مواشی است ..

- ۱۰ سفید - در معجم البلدان^۶ گوید بحدود سیستان است .

طبس گیلکی - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات^۷ صبالا^۸ و عرض

ز خط استوا^۹ لج^{۱۰} . ولایتی است و حاصلش غله و پنبه و خرما فراوان بود .

کهنان^{۱۱} - شهر کی کوچک و از اقلیم سیم است غله و خرما دارد .

نه^{۱۲} - از اقلیم سیم است . اردشیر بابنگان ساخته است .

۱ - « ۱ » : در نمودار نواحی مفازۀ مابین کرمان و قهستان . ۲ - « ۱ » : سوسقان . (۱) .

۳ - « ج » : است . ۴ - « ج » : از کنار . ۵ - اصل : هوایش (متن تصحیح قیاسیت) .

۶ - « نج » : سفند ، سبند ، سفید در ؛ (باقوت ج ۳ ص ۱۷۰ سنج بجای سنج) . ۷ - « ۱ » :

صب ها . ۸ - « ۱ » : لج ها . ۹ - « ۱ » : کهنان . (۲) . ۱۰ - « ۱ » :

باب شانزدهم

در ذکر بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان

و آن هفده شهرست، و هوای معتدل دارد، و حدود آن تا ولایات مفازه و خراسان و ماوراءالنهر و کابل پیوسته است. حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دارالملکش شهر سیستان، و شهر تون و قاین و خوسف و جنابد از معظمتان^۲ بلاد آن.

سیستان - ولایتی است طویل و عریض^۳ از اقلیم سیم. طولش از جزایر خالدات « صر »^۴ و عرض از خط استوا « لب ک »^۵. جهان پهلوان گرشاسف ساخت. و زرنک^۶ نام کرد و عرب زرنج خواندند. و بر راه ریگ روان نزدیک^۷ « بَجیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد^۸ بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند، عوام^۹ سگستان گفتند و عرب معرب کردند سگستان خواندند بمرور سیستان شد. هوایش بگرمی مایلست و آبش از سیاه رود، شق هرمند^{۱۰} است. و درو باغستان بسیار و میوه های خوب و فراوان باشد.

بست - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « فب »^{۱۱} و عرض از خط استوا « لیج »^{۱۲}. شهری وسطست و هوایش معتدل و آبش از رود. ارتفاعاتش خرما و غله و اندکی میوه باشد. در صور الاقالیم گوید مردمش صاحب مروت باشند^{۱۳}.

۱ - «ا» : در تحقیق توابع . ۲ - «ا» : معظم . ۳ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست

۴ - «ا» : صرها . ۵ - «ا» : لب ل . ۶ - از اینجا تا علامت ستاره . در «ا» نیست .

۷ - «ا» : شود . ۸ - «دج» : عوام نیز . ۹ - «ا» : ساود شق سیرمند ؛ «نچ» : ...

۱۰ - «ا» : حب ها . ۱۱ - «ا» : لیج ها . ۱۲ - «دج» : باشد . ۲۰

تکیناباد^۱ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «فانه» و عرض از خط استوا «لجك»^۲. شهری وسطست و هوایش بگرمی مایل و آبش از جبالی که در آن حدودست. [آنجا] میوه فراوان باشد.

قهستان - شانزده ولایت است^۳.

ترشیز - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «صب»^۴ و عرض از خط استوا «له»^۵. بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچکست و گرمسیر^۶ و حصاری بغایت حصین دارد و آب آن از کاریزست و دیهه‌های بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و غلات بسیار و میوه‌های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند.

کشمیر^۷ - در آن ولایت قصبه‌ییست و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود، چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته اند: ^۸یت
یکی شاخ سرو آورد از بهشت^۹ پیش در کشمر اندر بکشت.

و در دیه کشمر هرگز زلزله نیامده، در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد. و در ولایت ترشیز چند قلعه محکم است: اول قلعه بردارود؛ و دوم قلعه میکال^{۱۰}؛ سیم قلعه مجاهد آباد؛ چهارم قلعه آتشگاه. و از این ولایت غله و میوه به نیشاپور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند. شهر ترشیز خرابست اما مواضع آن بغایت معمورست.

۱ - «نج»: تکیناباد. ۲ «لجك»: ۳ - عبارت اخیر در «ا» نیست.

۴ - «ا»: «صب» ها. ۵ - «ا»: «له» ها. ۶ - «دبالة» عبارت در «ا» نیست. ۷ - «نج»: ۲۰

کشمیر. ۸ - «نج»: یکی شاخ سرو از درخت بهشت پیش در شهر کشمیر کشت.

(نگاه کنید به شاهنامه چاپ تورنر ماکان ج ۳ ص ۱۰۶۷) (نج). ۹ - «ج»: آوردند: (متن

تصحیح قیاسیت). ۱۰ - «نج»: بردار رود، منکال، تنکال. (۱).

تون - از اقلیم چهارمست . طولش از جزایر خالدات « ص ب ک »^۱ و عرض از خط استوا « لد ک »^۲ . در اول شهر بزرگ بوده و این زمان « شهری وسطست و وضع آن شهر چنین نهاده اند که اول حصارى بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد حصار در آورده و شهر و خانها در گرد بازار و باغات و تودستانها در گرد خانها و غلهزار در گرد باغات و در گرد غلهزارها بندها بسته که آب باران میگیرند و آب بدان غله میبرند و در آن بندها خربزه بی آب زراعت میکنند ، بغایت شیرین میباشد و آبش از کاریزها است « و هوایش معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد »^۴ .

تنجه^۵ - از اقلیم چهارم است بطول و عرض و آب و هوا هائند تون .

جنابد - در تلفظ گنابد گویند . شهری کوچکست ، بهتر از خور^۶ . و چند موضع

توابع دارد و او را قلعه یست^۳ که پسر گودرز ساخته است و حصارى محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت و دیهها و ولایتها مجموع در نظر باشد ، اما هرگز آن ریگ در باغات نمی آید و آبش از کاریزست و چهار فرسنگ درازای کاریزست و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد . و چند موضع دیگر از^۷ توابع آنست و مجموع را آب از کاریز و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود . و [دو] قلعه بر دو طرف آنست که یکی را قلعه خواشیر^۸ گویند^۹ و یکی را قلعه درجان^{۱۱} . حاصلش غله و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد^{۱۰} . دشت بیاض^{۱۲} - شهری ندارد ولایتی است قصبه آنرا فارس گویند . بنسبت

جنابد و تون ییلاق و [دارای] هیوه سردسیری مثل جوز و بادام و غیره باشد .

۱ - « ا » : ص ب ها . ۲ - « ا » : دل . ۳ - از اینجا تا علامت ستاره . در « ا » نیست .
 ۴ - « ا » : و هوای معتدل دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد ؛ « ج » : و هوای ... ه - « ا » :
 سعه ؛ « نج » : تنجر از تنجه ، تنجه . (۱) (احتمالاً برای بجستان . نگاه کنید بیا قوت ج ۱ ص ۴۹۷) .
 ۶ - « ا » : حور . ۸ - « ج » : موضع باشد و . ۹ - « نج » : حواستى . (۲) . ۱۰ - « ج » : گوید .
 ۱۱ - « نج » : دو خان ، و درجان ؛ « خ » : و زجان . (شاید : در چاق) . ۱۲ - کلمه و شرح آن در « ا » نیست .

بیرجند^۱ - قصبه بیست و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیهه‌های آن انگور و میوه‌ها باشد. نزاری شاعر از آن موضع است.

خوسف - شهری کوچکست و چند موضع توابع آنست و آب آن از رودخانه

باشد و دیهه‌ها را آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد.

شاخن^۲ - ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشا رود^۳ و همچنین

موضعی چندست و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن.

زیرکوه - ولایتی است، سه قصبه است یکی را اسفدن و دیگری را اشیر^۴ و

یکی را شارخت^۵ گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب

همه دیه‌ها از کاریز باشد.*

خور^۶ - شهری کوچکست بر سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار.

طبس مسینان^۷ - از اقلیم سیم است^۸. طولش از جزایر خالادات «صدنه» و

عرض از خط استوا «لج»^۹ شهری کوچکست و گرمسیر و درو نخیلات^{۱۰} فراوان

بود و آبش از کاریز^{۱۱}، غلات این قصبه هر^{۱۲} هفتاد روز آب خورد و غلات مواضع

که در حوالی آنست هر هفت^{۱۳} روز آب خورد. و در آن ولایت چاهی بود که خاک^{۱۴}

آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی، اما در این نزدیکی آن

چاه را انباشته اند و هم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن

چاه میرود و در تابستان بیرون می‌آید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست

۱- «ج»: بیرجند. ۲- «ج»: شاخن. «نج»: ساحین؛ «دخ»: ساحن. ۳- «نج»: قبارود؛ «دخ»:

فشاردو؛ «س»: فشارد. (۱). ۴- «نج»: العبد، اسفدن، هر، ابر ساخت؛ «دخ»: اسفدن...

ایز. (۱). ۵- «دخ»: شارخ. (۱). ۶- «نج»: «ا»: جور. ۷- «نج»: «ا»: «دخ»: مسینا.

۸- «ج»: سیم. ۹- «ا»: لجه‌ها. ۱۰- «ج»: نخلیات. ۱۱- «ج»: کاریز است؛

و از اینجا تا علامت ستاره در س ۱۷۹ در «ا» نیست. ۱۲- «ج»: در.

که هر وقت که در آن چاه نگاه میکنند شکل ماهی مینماید .

طبس گیلکی^۱ - شهری است کوچک و از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدا^۲ « ص ب ط » و عرض از خط^۳ استوا « ل ط »^۴ در هفت روزه راه یزدست . و هوایش بغایت گرم است^۵ . و خرما و ترنج و نارنج بسیار باشد^۶ و در خراسان غیر از آن جایی دیگر نیست و آبش از چشمه بیست که^۷ مقدار دو آسیا گردان آب [آن] باشد . حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و چند پاره دیه از توابع آنست .

قاین - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا^۸ « م ح ک » و عرض از خط^۹ استوا « ل ج م » . شهری بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانه ها سردابها ساخته باشند و از قاین بهر^{۱۰} ولایت از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست^{۱۱} باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر مردم آن شهر سپاهی^{۱۲} باشند^{۱۳} و همه کس را آلات حرب مهیا باشد و در هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اول قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بر چهار پایان بغایت سازگار باشد و نیک فربه شوند و دلقک مسخره^{۱۴} سلطان محمود سبکتگین از آن شهر بوده است .

قلعه دره^{۱۵} - حصاری محکم است و برو چشمه^{۱۶} آب جاری . بر بالای آن قلعه یی

۱ - «خ» : طبس حیت . ۲ - عبارت اخیر در «خ» نیست . ۳ - «ج» : گرمست

بغایت . ۴ - «ج» : است . ۵ - «ج» : چشمه است مقدار . ۶ - «ج» : بهر شهر ولایت .

۷ - «خ» : راه . ۸ - «نج» : سیاه چهره . ۹ - شش کلمه اخیر در «ا» نیست .

۱۰ - «ج» : دلچک و سخره (نگاه کنید بتاریخ فرشته چاپ بپنی ۱۸۳۱ ج ۱ ص ۴۴

سطر ۷ تا ۱۳) . در تاریخ حیدر رازی B. m. ms. os. 4508. f. 59 b. دلقک آمده است .

۱۱ - (۲) .

هست حاصلش غله باشد^۱ و عذاب بسیار دارد و میوه و انگور کمتر باشد.
مؤمناباد - ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه محکم در آن ولایت
 است که ملاحده ساخته اند و درغایت استحکام است.

ولایات زاول^۲ - ولایتی عریض است و طویل و مملکتی بوده است * :

- زاول - شهری بزرگست و گرمسیر و درو میوه بسیار، و شکارگاههای خوب و علفزارهای^۳ بسیار دارد.

فیروزکوه - در معجم البلدان^۴ آمده که قلعه حصین است مابین هرات و غزنین و دار الملك حکام غزنین^۵ است و هوایش سردی منایست و آبش از چشمه و مصانع.

- ۱۰ قلعه طاق - شهری کوچکست و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع آنست.

غزنین - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «فاک» و عرض از خط

- استوا «لج کا» همچون عرض بغداد. شهر کوچکست و هوایش سردست و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع يك هوا داشتی بلکه تمامت^۶ اقلیم اول و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیک اند گرم بودی و دیگرها که بعدی^۷ دارند سرد بودی اما چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلندست سردست و هر جا پست است گرم میباشد.

طریث^۸ - شهر كوچك است و بگرمی^۹ مایل. قاضی ابوبکر صاحب «شکر و

شکایت» از آنجاست.

۱ - کلمه از «خ» است. ۲ - «خ» : ذایل و «اول» : «ا» : «ذوال» : «نج» : ذایل.

۳ - «ج» : «خ» : علفزار. ۴ - (باقوت ج ۳ ص ۹۳۰) (نج). (با فیروزکوه مازندران

اشتباه نشود). ۵ - «ا» : غزنه. ۶ - «ج» : بلکه تمام. ۷ - «نج» : طریث،

طریثه، طریثه، «خ» : طریثه. ۸ - «ا» : و هوایش بگرمی.

میمند^۱ - از اقلیم سیم^۲ است طولش از جزایر خالدات « فانه »^۳ و عرض از خط استوا « لح ك » شهری وسطست و گرمسیر در کوهستان واقع^۴ و آبش از رودخانه و ینابیع^۵ . حاصلش غله و خرما و میوه باشد [و] مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود^۶ .

قرنین - در معجم البلدان^۷ آمده که قصبه بیست از توابع سیستان و بنی لیث صفار از آنجا خروج کرده اند^۸ . حاصلش غله و اندك میوه باشد .



۱ - « ا » : ماسن ؛ « نج » : میمنه . ۲ - « ا » : چهارم . ۳ - « ا » : صح ك .
 ۴ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۵ - « ا » : از رود . ۶ - عبارت اخیر در « ا » و « خ » نیست . ۷ - (باقوت ج ۴ ص ۷۳) (نج) . ۸ - « ج » : کرده است .

باب هفدهم

در ذکر ۱ ارباع مملکت ۲ خراسان

درو چند^۳ شهرست . حدودش با^۴ ولایات قهستان و قومس و مازندران و مفاضة خوارزم پیوسته است . حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی . در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است ، اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته اند و حسابش جداگانه ، کمتر^۵ چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیل هر سال بمدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات میستده اند ، تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت ، دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند ، زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند . ربع نیشاپور - درو چند شهرست^۶ و هوایش اکثر معتدلست :

۱۵ نیشاپور - از اقلیم چهارم است و اکنون ام‌البلاد خراسان . طولش از جزایر خالدات « صب لب » و عرض از خط استوا « لوکا » . طهمورث دیو بند ساخته بود

۱ - « د خ » : « دا » : توجیه . ۲ - کله در « دا » و « د خ » نیست . ۳ - « ا » : « د » : درو

(قدری سفید) ؛ « د خ » (قدری سفید) و در او چند . ۴ - « د ج » : تا با . ۵ - « ا » : « د خ » :

بکثر . ۶ - « دا » : درو (قدری سفید) شهرست ؛ « د خ » : در او شهرست .

بعد از خرابیش چون اردشیر بابکان درمفازه شهر^۱ نه^۲ بساخت شاپور بن اردشیر
 حاکم خراسان بود از پدر آن شهر را درخواست کرد و او مضایقه نمود. شاپور را
 غیرت آمد و آنرا^۳ تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد نیشاپور اسم علم آن شد
 و عرب نیشاپور خواندند. دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوه رقعۀ شطرنج
 هشت قطعه در هشت قطعه نهاده اند^۴ و اکاسره را عادت بودی که شهرها را بر شکل
 جانوران و اشیاء ساختندی. شاپور ذوالاکتاف در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود
 و دارالاماره خراسان از^۵ عهد اکاسره تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و
 چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث^۶ در نیشاپور دارالامارت ساخت و نیشاپور
 دارالملک خراسان شد. در سنه خمس و ستمایه^۷ آن شهر بزلزله خراب شد هم در
 آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادیخ خواندند. دور باروش شش هزار و نه صد
 گام بود در سنه تسع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب شد بکوشه دیگر شهری
 ساختند که اکنون ام البلاد خراسان آنست. در پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله.
 دور باروش پانزده هزار گام است و آبش از قنوات و ینایع و بعضی قنوات^۸ ضیاع^۹
 در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه ها^{۱۰} ساخته
 باشند و آب رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت
 بلندست و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ برین
 رودخانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان تیز آید که يك خروار گندم در دلو
 آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن يك خروار آرد شده میباشد چنانکه
 دراز گوش در دنباله هم میرسد. بر جانب شمال بر قبه کوه بمسافت پنج فرسنگ
 برگریوه بر آید^{۱۱} چشمه بیست که چشمه سبز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون

۱ - «خ» : ۴ . ۲ - «ج» : و آنجا . ۳ - «ا» : نهاده بودند . ۴ - «ج» : در .

۵ - «ا» : عمرو لیث . ۶ - «نج» : ثلثمایه (صحت متن یا حاشیه معلوم نکشت) . ۷ - سه کلمه اخیر

در «ا» نیست . ۸ - «ا» : «دس» : صنایع . ۹ - «ا» : حوضخانه ها . ۱۰ - «ج» : بر آید که .

- میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است. بر بام کوشك بر آیند میانه چشمه مینماید و در شب جمعه آواز هایل از میانه^۱ چشمه ظاهر میشود. از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگست و پارسایان^۲ شب بر کنار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی^۳ بیرون آمدن و چریدن دیده اند. و آب این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است. و چشمه دیگرست بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان^۴ و امیر چوپان ماهی دروی انداخته است و در گوش آن ماهی مرواریدی بمقدار بیضه کبوتری کرده^۵ و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بتفرج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرج میکنند. و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگست و از مزار اکابر اولیا درو تربت ابو عثمان حیری^۶ و ابوعلی ثقفی و عبدالله مبارک و شیخ فریدالدین عطار^۷ است.

- اسفراین - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالادات «صا»^۸ و عرض از خط استوا «لولج». شهری وسطست و در مسجد آنجا کاسه بزرگست از روی، دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه بیست محکم آنرا دز صعلوک خوانند^۹. و قریب پنجاه دبه از توابع اسفراین است و هوایش معتدلست اما چون آب از رود خانه یی که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیارست ناسازگار میباشد. و ولایت و توابع آن قنوات دارد و همه [را] محصول است از انگور و میوه و غله^{۱۰}.

- ۱ - کلمه در «ا» نیست؛ «خ»؛ میان. ۲ - «نچ»؛ پارسایان؛ «ج»؛ پارسایان در. ۳ - «ا»؛ «نچ»؛ شیر آبی و گاو و اسب و آدمی آبی. ۴ - «ا»؛ رایگان؛ «خ»؛ کلمه را ندارد. (شاید: رادکان). ۵ - «ج»؛ و حلقه در... ماهی از مروارید است... کبوتری. ۶ - «ج»؛ جهرمی؛ «خ»؛ جهری؛ «س»؛ جهرمی. ۷ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست و «خ» افزوده؛ و در جانب جنوب آن مایل بشرق مزار امامزاده محمد المحروق پسر امام زین العابدین (ع) است. ۸ - «ا»؛ صاها. ۹ - دنباله عبارت در «ا» نیست تا ذکر بیهق. ۱۰ - «ج»؛ و غله داشته باشند.

بیهق - ولایتی است^۱ و شهرستان آن سبزوار است و آن شهری وسطست
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «قطیه» و عرض از خط استوا «لونه»
هوایش معتدلست^۲ و بازارها فراخ و خوب دارد و طاقی از چوب بسته‌اند که چهار
سوی بازارست بغایت محکم و عالی^۳. حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد^۴
و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشرینند.
بیار^۵ - از اقلیم چهارم است^۶. طولش از جزایر خالدات «قطیه» و عرض از
خط استوا «لدمه»^۷. شهری وسطست و هوای معتدل دارد^۸ و حاصلش غله و اندکی
میوه باشد.

جوین - ولایتی است. پیش از این داخل تومان بیهق بوده و اکنون مفردست.
قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحرآباد^۹ که مقام سعدالدین حموی است و
آزادوار^{۱۰} و کارزی^{۱۱} و دلقند^{۱۲} و خوراشاه^{۱۳} از معظم قرای آن. اهل آن ولایت^{۱۴} اکثر
شافعی مذهب اند^{۱۵}. آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی يك دو کاریز معتبر
دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد.

جاجرم - از اقلیم چهارمست و شهری وسطست و در حوالی آن يك دوروزه
راه زهر گیاه است و بدین سبب لشکر ییگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر
قلعه ییست و در پای آن دو درخت چنار گویند هر که صبح چهارشنبه پوست آنرا
بدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختانرا بدندان
برده اند^{۱۶} و موضعی چند از توابع آنست و در شهر خانه‌های بتکلف باشد. محصول
آن غله و میوه فراوان باشد.

۲۰. ۱ - کلمه است در «ج» نیست. ۲ - از اینجا تا علامت ستاره. در «ا» نیست. ۳ - دنباله
عبارت در «ا» نیست تا پایان مطلب. ۴ - «ا» : سار. ۵ - «ج» : چهارم. ۶ - «ا» :
لطمه. ۷ - «نچ» «ا» : بعباباد. ۸ - «ا» : از دوار؛ «ج» : ار؛ «س» «خ» : داد.
۹ - «ج» «خ» : کلاری. (ظاهرأ کارجی امروزی. فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹).
۱۰ - اصل : دلبند. (من از فرهنگ جغرافیایی ج ۹ است). ۱۱ - «ا» : خورشاه. (۱۲).
۲۵. ۱۲ - کلمه از «ا» است.

خبوشان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم . و توابع بسیار دارد و در دفاتر

دیوان آن ولایت را استوا^۱ نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد^۲ و بنیره اش ارغون خان بر آن عمارت افزود^۳ و آب و هوای خوب دارد . حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد .

شقان^۴ - شهری وسطست و^۵ یست پاره دیه از توابع آنست و از اقلیم چهارم است^۶ . و محصول از هر نوعی دارد .

طوس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « ص ب لب » و عرض از خط استوا « لز »^۷ . جمشید پیشدادی ساخت بعد از خراییش طوس نوذر تجدید عمارتش کرد^۸ و بنام خود منسوب گردانید و از مزار^۹ عظمای قبر امام معصوم علی بن موسی الرضا بن جعفر^{۱۰} رضی الله عنهما در دیه سناباد^{۱۱} بیچاره فرسنگی طوس است و^{۱۲} قبر هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آن حضرت است^{۱۳} و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرکه^{۱۴} که است و آن موضع^{۱۵} اکنون شهرچه‌یی شده . و از مشهد تا زاوه^{۱۶} سنجان پانزده فرسنگست و قطب الدین حیدر در زاوه است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز^{۱۷} . و در جانب قبلی طوس دروازه ییست که سه هزار ولی ابوبکر نام در مزارات^{۱۸} این دروازه رودبار آسوده اند و در جانب شرقی او قبر امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد^{۱۹} غزالی^{۲۰} و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم آنجا است^{۲۱} . مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست

۱ - در «ا» قبل از خبوشان ذکر خاوران آمده است . ۲ - «ا» : اصل همه جاها استو .

(متن تصحیح قیاسیست) . ۳ - «ا» : آن شهر کرد . ۴ - دنباله عبارت در «ا» نیست .

۵ - «ا» : شعان ؛ دنج ؛ سنان ، شعان ، شان . ۶ - «ا» : و قریب . ۷ - «ا» : لرها .

۸ - دج ؛ کرده . ۹ - کلمه در «ا» نیست . ۱۰ - عبارت تا علامت ستاره . در «ا» چنینست :

و هارون الرشید در دیه نوقان بیچاره فرسنگی طوس است ؛ «ج» : . . . رضی الله عنهما بن جعفر .

۱۱ - «ا» : «دنج» ؛ نوقان . ۱۲ - و آن موضع در «ا» نیست . ۱۳ - «س» : زاویه .

۱۴ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست . ۱۵ - «ا» : مزار . ۱۶ - «ا» : و امام احمد .

۱۷ - از اینجا تا علامت ستاره . در «ا» نیست .

باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار باشد و شیرین^۱. و در حوالی طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایکان^۲ گویند طولش دوازده فرسنگ و عرض پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است.

کلات و جرم - کلات قلعه‌یست در غایت محکمی چنانکه درو کشت و زرع توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصبه‌یست در پای آن قلعه و چند پاره دیه است که از توابع آنست.

مرسان^۳ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «صک» و عرض از خط استوا «لو»^۴ شهری کوچکست و هوایش بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد.

فراوه^۵ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «ص»^۶ و عرض از خط استوا «لط»^۷. شهری وسطست و هوای خوش و معتدل دارد. حاصلش غلات و میوه باشد.

ربع هری^۸:

هرات - نه تومان است و ولایتی وسیع دارد و همه از اقلیم چهارم است.

هرات - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «صدک» و عرض از خط استوا «لدک». هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت، اسکندر رومی بعد از خرابی تجدید عمارتش کرد. دور باروش نه هزار گام است و هوایی در غایت نیکویی و درستی دارد و پیوسته در تابستان^۹ شمال وزد^{۱۰} و در خوشی آن گفته‌اند: «لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قل الناس یموت»^{۱۱} فیها ابداء.

۱ - «ج»: بسیار شیرین باشد. ۲ - ظاهراً: دادکان. ۳ - «خ»: ربع مرسان؛ «نج»: مرینان، جرینان (۱). (نگاه کنید بجهان نامه ص ۳۲۳). (نج). ۴ - «ا»: لوها. ۵ - «ا»: قراودا؛ «نج»: فراود، قراود. ۶ - «ا»: صها. ۷ - «ا»: نها. ۸ - «نج»: هرات، هرات. ۹ - در تابستان در «ا» نیست. ۱۰ - شمال - بادی که میان مطلع شمس و بنات النمش وزد. ۱۱ - «ا»: قل یموت الناس.

و آبش از نهرچه هری رودست^۱. باغستانش بسیارست و هجده پاره دیه است متصل آن شهر از میوه هایش انگور فخری و خربزه نیکوست و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سنی مذهب اند و در آنجا قلعه محکم است، آنرا شمیرم^۲ خوانند و بر دو فرسنگی هرات بر کوه آتشیخانه پی بوده است آنرا ارشک^۳ گفته اند و این زمان قلعه امکلیجه^۴ میگویند و مابین آتشیخانه و شهر کنیسه نصاری بوده است و از مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ^۵ عبدالله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمد ابوالولید^۶ و امام فخر الدین رازی است و در حق خوشی هرات گفته اند:

بیت

گر کسی پرسد ترا کز^۷ شهرها خوشتر کدام

۱۰ ار^۸ جواب راست خواهی گفتن او را گوهری

این جهان را همچو دریادان^۹ خراسان را صدف

در میان این صدف شهر هری چون گوهری^{۱۰}

و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه داشته^{۱۱} و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم نشین بوده است.

۱۵

اسفزار - شهری وسطست و چند پاره دیه توابع دارد^{۱۲} و باغستان بسیار^{۱۳}

و میوه و انگور و انار فراوان باشد و در صور الاقالیم گوید اهل آنجا سنی شافعی مذهب اند. و در دین متعصب^{۱۴}.

۱ - عبارت تا علامت ستاره ۵ در «ا» چنینست: و باغستان بیار دارد از میوه اش انگور و خربزه نیکوست. ۲ - (۱). ۳ - «ا» : رشک ؛ «خ» : رشک ؛ «دنج» : رشک، زسک. (۲). ۴ - «خ» : اسکلجه ؛ «نج» : اسکلجه. (۳) ؛ «ا» عبارت و این زمان را ندارد. ۵ - کلمه در «ا» نیست. ۶ - سه کلمه اخیر در «ا» نیست. ۷ - «ج» : ... از ؛ «ج» : گرتو را پرسد کی از. ۸ - اصل : ور (متن تصحیح قیاسیت) ۹ - «ج» : دریا و آن. ۱۰ - دنباله عبارت تا پایان مطلب در «ا» نیست. ۱۱ - کلمه از «خ» است. ۱۲ - «ا» : بسیار دارد.

فوشنج^۱ - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات « صده » و عرض از خط^۲

استوا « لدنه » شهری کوچکست و^۳ ولایتی بسیار از توابع آنست^۴ و قصبات کوسوی^۵ و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است^۶ و موضع معتبر دارد^۷ و باغستان بسیار و انگور و خربزه و میوه اش نیکو میباشد^۸ . چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور دارد^۹ و آسیابهای آن همه بیاد میگردد^{۱۰} و گویند که فرعون که در زمان موسی (عم) در مصر بوده از آنجا بوده است و هامان که هم و زیر اوست هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است^{۱۱} .

باخرز^{۱۲} - ولایتی است از اقلیم چهارم و مواضع معتبر دارد و^{۱۳} در مجموع

مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبه مالان^{۱۴} که جای عظیم و پر نزهت است و خربزه بلند^{۱۵} در جمیع خراسان مشهورست .

بادغیس^{۱۶} - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات « صهل » و عرض از

خط استوا « له ك » . قصبات کوه نقره و کوه غناباد^{۱۷} و بزرگترین و بست^{۱۸} و لب و حاد^{۱۹} و از کایرون و کالون و دهستان از توابع آنست . حاکم نشین کوه غناباد و بزرگترین و دهستان . و کاریز ، که مقام حکیم برقی^{۲۰} که سازنده ماه نخشب است ،

۱ - « ا » : بوشنج ؛ « نج » : بوسنج ؛ « خ » : بوشنج . ۲ - از اینجا تا علامت ستاره

۱۵

در « ا » نیست . ۳ - عبارت تا علامت ستاره در « ا » در پایان شرح فوشنج آمده است و « روح »

را هم ندارد . ۴ - « خ » : کوی سوی ؛ « نج » : کرسوی ، فره ، کوسویه ، و خردکرد ، و روح . (نگاه کنید بجهان نامه ص ۳۱۳) . (هیچیک در معجم البلدان نیست) . ۵ - « ج » :

و ولایتی بسیار دارد و معتبرست . . . ؛ شرح باخرز در « ا » چنینست : شهری وسطست و از اقلیم چهارمست و باغستان دارد و بیست و چهار باره دبه از توابع آنست (متن از « س » است) .

۲۰

۶ - « نج » : بالین ، بالن . ۷ - « خ » : جزیره . . . (متن نیز روشن نیست) . ۸ - « ج » : بادغیش ؛ « خ » : بادغیس . ۹ - « خ » : عتاب آباد ؛ « ا » : عاباد ؛ « س » : کوغیاباد . (۱)

۱۰ - کلمه در « خ » و « س » نیست و دنباله مطلب در « ا » چنینست : دهستان بوده و کاربرد که مقام برقی سازنده ماه نخشب بود هم از توابع آنجاست . ۱۱ - « خ » : حنا . (۲) .

۱۲ - « س » : اوکابرون . و این چند قصبه در « نج » چنینست : کوغناباد و بست ، جاد العجب و العاد ، از کابرون ، اوکابرون ، از کابرو ، کالو و سرانجام : کاریزه (جهان نامه ص ۳۱۴)

۲۵

مرکز ناحیه قلعه لرتو که میگوید (۱) . ۱۳ - « خ » : ترفی . (ظ : مراد المقنع است) .

- هم از توابع آنجاست . و در آن ولایت بیشه بیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و ازهرات و دیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشد و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و ازعجایب حالات آنکه اگر کسی قصد کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر او را همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند .

- جام - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صده » و عرض از خط استوا « لدن » . شهری وسطست و قریب^۱ دویست پاره دیه از توابع آنجاست . باغستان بسیار و میوه^۲ بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع ازقنوات است و از مزار اکبر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست . و بر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاه الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبر که بسیارست .

- جشت - شهری وسطست و ولایتی^۳ قرب پنجاه پاره دیه که به هری رود منسوب است از توابع آن است^۴ این زمان موضع اوبه^۵ حاکم نشین آنجاست . محصولات فراوان و میوه خوب دارد . بتخصیص سبب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست .

- خواف^۶ - ولایتی است . طولش از جزایر خالدات « صحك » و عرض از خط استوا « لهك » . قصبات سلامه^۷ و سنجان^۸ و زوزن از توابع آنست^۹ . و ملك زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت^{۱۰} از میوه هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست . مردم آنجا

۱ - « ۱ » : قرب . ۲ - « ۱ » : میوه فراوان دارد . و جمله بعد آنجا چنین است :

۲۰ و در آنجا از مزار اکبر اولیا تربت شیخ احمد جامی و اولاد شیخ بوذرست . ۳ - « ۱ » : و الاقلیم چهارم . ۴ - « ۱ » : پاره دیه توابع داد و دنباله مطلب را هم ندارد . ۵ - « ج » : موضع او . ۶ - « پنج » : خاف . ۷ - « ۱ » : زاده ؛ « خ » : « دس » : سلام . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سلامی) . ۸ - (در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سنگان) . ۹ - تا علامت ستاره . در « ۱ » نیست .

حنفی مذهبند و شریعت رو و در آن مذهب بغایت صلباند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد .

زاوله^۱ - ولایتی است و قصبه او زاوله . و در آنجا قلعه کلین محکم باشد و قریب

پنجاه پاره دیه از توابع آنست و بعضی را آب [از] رودست و بعضی را آب از قنات . حاصلش ابریشم و غله و پنبه و انگور و میوه فراوانست و مزارش شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست .

غور - ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند . از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « صط »^۲ و عرض از خط استوا « له »^۳ و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست^۴ و مردم آنجا را بدلا هت نسبت کنند * .

غرجه^۵ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صط »^۲ و عرض از خط استوا « لوم » ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است^۶ و آب و هوا مانند ولایت غور * .

ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان :

بلخ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فاما » و عرض از خط

استوا « لوما » . کیومرث بنیاد کرد ، طهمورث دیوبند با تمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش کرد و بارو کشید شهری بزرگست و گرمسیر و آب و هوایش در سازگاری وسطست . از میوه هاش انگور و خربزه سخت نیکوست سلطان ملک شاه در رساله آورده است که مردم آنجا را غیرت کمتر باشد .

بامیان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فب »^۶ و عرض از

خط استوا « لدله »^۷ . هوایش سردست . در عهد خروج مغل جهت آنکه شهزاده

۱ - کله و شرح آن در « ا » نیست . ۲ - « ا » : صط ها . ۳ - « ا » : له ها .

۴ - ناءلامت ستاره . در « ا » نیست . ۵ - « نج » : غورچه . ۶ - « ا » : فب ها .

۷ - « ا » : لوله .

ماتیکان^۱ بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نیره^۲ آنرا بکلی خراب کرد و ماوبالق^۳ خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خرابست .

پنجهیر^۴ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فب »^۵ و عرض از

خط استوا « لوله » : شهری وسطست و هوای خوش دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد^۶ .

جوزجان - ولایتی است و شهرش یهودیه^۷ و فاریاب و شبورقان است . از اقلیم

چهارم است طولش از جزایر خالدات « صح »^۸ و عرض از خط استوا « لهك » هوای معتدل دارد و آبش ازقنوات و جبالی که در آن حدودست برمیخیزد و حاصلش اندکی غله و میوه باشد^۹ .

۱۰

ختلان^{۱۰} - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فا »^{۱۱} و عرض

از خط استوا « لك »^{۱۲} . شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله و پنبه و انگور باشد .

سمنجان^{۱۳} - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر

خالدات « فب »^{۱۴} و عرض از خط استوا « له »^{۱۵} . شهری کوچکست بر طرف شرقی سه محلست بهم دیگر متصل و طرف غربی سه محلست^{۱۶} متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغستان بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت

۱- «ج» : موتوکن ؛ «ا» : مامکان ؛ «نج» : مامکن، مامکان ؛ مامیکن . (نگاه کنید به کتاب ابوالقازی

ص ۱۱۴ تا ۱۴۹) . (متن ما از جهانگشای جونی ج ۲ است) . ۲ - «ج» : نبیره اش .

۳ - «ا» «نج» : موی مالتق . (در جهانگشای ج ۲ ص ۱۰۵ چاپ لیدن : ماور بالیغ بمعنی

ده بد) . ۴ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۵ - «ا» : فب ها . ۶ - «ا» : بود .

۷ - اصل : یهوده . (متن از معجم البلدان ذیل : جوزجان) . ۸ - «ا» : صح ها .

۹ - «ا» : اندکی بود . ۱۰ - «ا» : خلان ؛ «خ» : ختلان . ۱۱ - «ا» : ماها .

۱۲ - «ا» : لرها . ۱۳ - «نج» : سینان ؛ «ا» : سینان ؛ «خ» : سنان . ۱۴ - «ا» : لوها .

فراوان و خوب باشد .

طالقان - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات «فا»^۱ و عرض از خط استوا «ك» له^۲ شهری کوچکست و اکثر مردم آنجا جولاه باشند و درو غله و میوه بسیارست و ولایت معمور و آبادانست .

• فاریاب - از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان . طولش از جزایر خالدات «صط»^۳ و عرض از خط استوا «لزمه»^۴ شهری کوچکست کمتر از طالقان و ولایتی بسیار و میوه فراوان .

قوادیان^۵ - از اقلیم چهارم است^۶ . طولش از جزایر خالدات «فب»^۷ و عرض از خط استوا «لج»^۸ . کیقباد اول کیانیان ساخت . شهری کوچکست و قصبات نویده^۹ و واشجرد و شومان^{۱۰} از توابع اوست . هوایی گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود .

کالف^{۱۱} - شهری کوچکست بر کنار جیحون و پهنای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد . دور باروش سه هزار گام است . آب و هوایش درستست و میوه های خوب و فراوان دارد^{۱۲} .

۱۵ دلج^{۱۳} - قلعه بیست بریست^{۱۴} فرسنگی بلخ بر کوهی که هشت فرسنگ دور آن کوهست و همه سنگ سیاهست و بر آنجا راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیارست و جایی عظیم محکمست .

۱ - «ا» : صاما . ۲ - «ا» : لرله . ۳ - «ا» : صطها . ۴ - «ا» : لومه .

۵ - «ا» : فرادیان . (صحیح : قبادیان . هر چند قوادیان صورت دیگر آنست) . ۶ - این

۷ - کلمه در «ج» پیش از کلمه قوادیان آمده است . ۸ - «ا» : لحها . ۹ - «ا» : نوپ ؛ «س» : بودن (۱) . ۱۰ - «ا» : شومان . ۱۱ - «ا» : کالست .

۱۲ - «ج» : باشد . ۱۳ - جای کلمه در «ا» سفیدست . «خ» کلمه و شرح آنرا ندارد ؛

«س» : ولج ؛ «نج» : دنج ، قخما ، و کخ . (شاید : اوزج) (نج) . (۱) . ۱۴ - «نج» : هشت .

مرو - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «صوز»^۱ و عرض از خط استوا «لزم» . کهن دز مرو طهمورث ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بر آورد و دارالملک خراسان ساخت . ابو مسلم صاحب دعوت^۲ در آنجا مسجد^۳ جامع ساخت و در جنب آن دارالاماره^۴ بی سخت عالی و درو قبه^۵ بی پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز . مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دارالملک آنجا داشتی بنی لیث صفار با^۶ نیشاپور بردند ، چون دولت بسلاجقه رسید چغری بیگ باز بآنجا آورد و نیره اش سلطان ملکشاه مرو را بارو کشید . دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملک غله بسی نیکو میآید و معنی این آیت : «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ»^۷ گویی در شأن آن ملک واردست . گویند يك من غله که^۸ آنجا زرع کنند در سال اول صد من حاصل دهد و در سال دوم از غله که درویده باشند و تخم افشانده شده سی من و در سال سیم ده من . هوايش متعفن است و درو بیماری بسیار بود بتخصیص علت رشته . آتش از مرو رودست و قنوات . زمینش شورناکست و بدین سبب ارتفاعش نیکو^۹ باشد و جای ریگ روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریگ روانست . و از میوه هاش مرو و انگور و خربزه نیکوست و خشک کرده بسیار ولایات برند و آبی يك يك نیک افتد . مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند . اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار^{۱۰} خاسته اند و در عهد اکاسره برزویه طیب و بزرجمهر بختگان

۱ - «ا» : صر . ۲ - «ا» : صاحب دولت ؛ دخ : صاحب الدولة . ۳ - «ا» : جامعی . ۴ - «د ج» : قبه و . ۵ - «د ج» : به . ۶ - (قرآن کریم سورة بقره آیه ۲۶۳) .

۷ - «د ج» : گویند که يك من غله چون . ۸ - «ا» : عظماء . . . «ا» : «د خ» : عظماء .

و باربد مطرب . و ديه سفيدنج^۱ که از ضياع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت^۲ آنجا بود .

اشفورقان^۳ - از اقليم چهارم است . طولش از جزاير خالدات^۴ صه^۵ و عرض از خط استوا^۶ لومه^۷ . شهری کوچکست و درو جز غله حاصلی ديگر نباشد^۸ .
ايوردد - از اقليم چهارم است . طولش از جزاير خالدات^۹ هج م^{۱۰} و عرض از خط استوا^{۱۱} لز که^{۱۲} . شهری کوچکست و درو ميوه فراوان .

تفتازان - از اقليم چهارم است . طولش از جزاير خالدات^{۱۳} صه^{۱۴} و عرض از خط استوا^{۱۵} لومه^{۱۶} . شهری وسطست و درو باغستان فراوان و آب روان بسيار و حاصلش ميوه و غله باشد .

خاوران^{۱۷} - از اقليم چهارم است^{۱۸} . طولش از جزاير خالدات^{۱۹} صه^{۲۰} و عرض از خط استوا^{۲۱} م م^{۲۲} . شهری وسطست و درو باغستان فراوان و آب بسيار و روان و حاصلش غله و ميوه باشد^{۲۳} . قصبه مهينه^{۲۴} که مقام شيخ ابوسعيد ابوالخير بوده قدس الله سره^{۲۵} ، و او^{۲۶} آنجا آسوده است ، از توابع خاوران است و در حق بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته اند^{۲۷} :
شعر

بر سپهر صيت گردان شد ز خاک^{۲۸} خاوران ۱۵

تا شبانگاه آمدش ، چار آفتاب خاوری

- ۱ - «ا» : سفندج ؛ «نج» : سفندج (نگاه کنید به ابن خلکان شماره ۳۸۲ ص ۷۱) . ۲ - «ا» : صاحب دولت ؛ «خ» : صاحب الدولة . ۳ - «ج» : اشفورقان . «نج» : اشفورقان ؛ «خ» : اشفورقان . (متن از معجم البلدان) . ۴ - «ا» : صدها . ۵ - «ج» : حاصل نیست . ۶ - «ا» : صج م . ۷ - صدل . ۸ - «نج» : خاوران . در «ا» کلمه و شرح آن پس از شرح جاجرم و پيش از خبوشان آمده است . ۹ - از اینجا تا علامت ستاره در «ا» نیست . ۱۰ - «ج» «ا» : مهينه ؛ «نج» : مهينه . (متن بيز از نج است) . ۱۱ - چهار کلمه اخير در «ا» نیست . ۱۲ - (نگاه کنید به تذکره دولتشاه ص ۸۴) (نج) . ۱۳ - «ج» : تا . . . بخاک ؛ «ا» : تا سپهر . . .

خواجه یی چون بوعلی شادانی آن صاحب قران

مفتی چون اسعد مهنه^۱ ز هر شینی بری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری

• شادباش ای آب و خاک خاوران کز روی لطف

همچو آب بحر و خاک کان گهر می پروری .

سرخس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صدک » و عرض

از خط استوا « لز »^۲ افراسیاب ترك ساخت . دور باروش پنج هزار گام است و قلعه

محکم از خاکریز دارد .^۳ و هوایش گرمسیرست و آبش از رودخانه یی که از هری

بطوس می آید و عظیم نیکو و هاضم^۴ . و ازمیوه هاش انگور و خربزه نیکوست . ۱۰

شبرقان^۵ - شهری کوچکست و گرمسیر و [آنجا] غله فراوان [و] سخت ارزان بود .

مرورالرود - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صر »^۶ و عرض

از خط استوا « لوك »^۷ . از قصبات آن پنج دیه بوده که سلطان ملک شاه ساخت^۸

دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیرست اما هوایی^۹ درست دارد و آبی گوارنده

و اکثر اوقات آنجا فراخی باشد^{۱۰} و ازمیوه هاش انگور و خربزه سخت نیکوست^{۱۱} . ۱۵

چند پاره دیه از توابع آنست .

۱- «ا» : اسعد ترك ؛ «خ» : سعد ترکی . ۲- «ا» : لر ها . ۳- چهار کلمه اخیر

در «ا» نیست . ۴- «ا» : و آبش عظیم نیکوست . ۵- «نچ» : اسفورقان (نگاه کنیه

بصفحه پیش و یاقوت ج ۳ ص ۲۵۴ و ۲۵۶) ؛ (= شبورغان) . ۶- «ا» : صر ها . ۷- «ا» : لرك .

۸- عبارت میان راده . ۹ تا اینجا در «ا» نیست و جای آن سفیدست . ۹- «ج» : هوای . ۲۰

۱۰- «ج» : ارزانی بود . ۱۱- جمله بعد در «ا» نیست .

بازر^۱ - شهری وسطست و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات^۲ صه^۳ و عرض از خط استوا^۴ لوم^۵ . در آن ولایت غله فراوان بود^۶ .
 قلعه^۷ نای^۸ - محبس مسعود سعد سلمان است .



۱ - « ا » : یازر ؛ « نج » : ما او ، یادز ، مادر، یازر ؛ « خ » : مارو . (۱).
 ۲ - « ا » : صه ها . ۳ - « ا » : لرم . ۴ - « ا » : و در آنجا غله فراوان باشد .
 ۵ - « نج » : بای ، نار . مای ، ناه ؛ « ا » : ناه . (نگاه کنید به چهار مقاله ص ۴۵) (نج).

باب هجدهم

در ذکر ولایت ۱ مازندران

و آن هفت تومان است برین سیل^۲ : اوّل تومان جرجان که دار الملك آنجاست؛ دوم موروستاق^۳؛ سیم استرآباد؛ چهارم آمل و رستمدر^۴؛ پنجم دهستان؛ ششم روغد^۵؛ هفتم سیاه رستاق^۶. حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسانست.

جرجان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «س»^۷ و عرض از خط استوا «لونه». نیرۀ سلطان ملکشاه^۸ ساخت. دور باروش هفت هزار گام است. هوایش گرم است و متعفن و آبش از کوه اما، چون کوه نزدیک دارد^۹ در هنگام گرما برف از کوه بیاورند. و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود. و از میوه هایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما درخت^{۱۰} دو سه ساله ازده ساله دیگر ولایات قوی تر و بقوت تر باشد. و اهل آنجا شیعی^{۱۱} و صاحب مروّت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبۀ عظیم داشته اند و در زمان آل بویه به وبا^{۱۲} و شهر جنگ^{۱۳} نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خرابست و آنجا مردم اندک اند. فیروز ساسانی در آن حدود

۱ - «ا» : هژدهم در تفصیل لواحق . ۲ - دو کلمۀ اخیر در «ا» نیست . ۳ - «ا» : بر موروستاق ؛ «خ» : موروستاق ؛ «نج» : موروستان ، بررود ، برر موستاق ، برومستان ، دومورستاق . (۱) . ۴ - «ا» : رستمدر . ۵ - «ا» : روغد . (۲) . ۶ - «ا» : ساورستان ؛ «نج» : ساورستان ، سیاه دستان ؛ «خ» : سیاه رستان . ۷ - «ا» : س ۵۸ . ۸ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۹ - «ج» : نزدیکی دارد و . ۱۰ - «ج» : تا درخت . ۱۱ - «ج» : شپه . ۱۲ - کلمه در «خ» نیست . ۱۳ - «ج» : جنگ شهر ؛ «خ» : شهر خروک .

جهت دفع تنازع باتورانیان دیواری، طولش پنجاه فرسنگ، ساخت. و از مزارا کابر تربت محمد بن جعفر الصادق (عم) [آنجاست] و آن مزار بگور سرخ مشهورست و در آنجا دو سنگ آسیاست هر یکرا بیست گز قطر و دو گز ضخیم^۱.

استرآباد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ فطله^۳ و عرض

از خط استوا^۴ لونه^۵. شهری وسطست نزدیک بدریای خزر و آب و هوای معتدل دارد. حاصلش غله و میوه و انگور و ابریشم باشد.

آمل - از اقلیم چهارم باشد. طولش از جزایر خالدات^۲ فزک^۶ و عرض از خط

استوا^۴ لول^۷. طهمورث ساخت شهری بزرگست^۸ و هوایش بگرمی مایل و

مجموع میوه های سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و

ترنج و لیمو و مرکب^۹ و غیره [آنجا] فراوان باشد و مشروبات بغایت خوب^{۱۰}. چنانچه اگر شهر بند^{۱۱} شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد.

دهستان - از اقلیم چهارم است^{۱۲}. طولش از جزایر خالدات^۲ صاید^{۱۳} و عرض

از خط استوا^۴ لزنه^{۱۴}. قباد بن فیروز ساسانی ساخت. و آنرا از ثغور نهاده اند میان

مسلمانان و اترک. هوایش گرم است و آبش از رود، اندک میوه دارد.

رستمدر - ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آنست و هوایش

بگرمی مایلست و بیشتر ولایاترا آبش از شاهرود.

ساری - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات^۲ فج^{۱۵} و عرض از

خط استوا^۴ لز^{۱۶}. طهمورث دیوبند ساخت. شهری وسطست و دورش تقریباً چهار هزار

گام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و میوه و پنبه و غله فراوان دارد.

۱ - ذکر تومان دوم و هفتم یعنی مودستان و سیارستان در نسخه ها نیامده است

مگر آنکه آن دورا با سامی دیگری که مذکور افتاده باز خوانند. ۲ - در «ا» عبارت به

چنینست: و آب و هوایی معتدل دارد. ۳ - جای کلمه دو «ا» سفیدست. ۴ - (از عبارت صریح

برمی آید که مراد از کلمه مرکب برتنال امروزی باشد). ۵ - «ج»: خوب و فراوان.

۶ - (شهر بند = محاصره). ۷ - «ج»: چهارم. ۸ - «ا»: لزنه. ۹ - «ا»: محها.

۱۰ - «ا»: لرها.

روغد^۱ - از اقلیم چهارم است . طوایش از جزایر خالادات^۲ فح^۳ و عرغ^۴ از خط استوا^۵ «لز»^۶ شهر وسطست .

کبود جامه^۷ - ولایتی است و اکنون چون جرجان خرابست . مجموع ولایت داخل کبود جامه است . حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار میباشد و ولایتی عربضست .

نیم مردان^۸ - جزیره ییست . مردم بسیار^۹ در آنجا ساکنند . کشتیها که از اروس^{۱۰}

و گیلان و مازندران می آیند آنجا بیرون^{۱۱} می آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استراباد و محصول بسیار از کشتیها دارد .

شهر آباد - قصبه ییست . قبادین فیروز ساسانی ساخت و اکنون خرابست .



۱ - (۱) . و در «ا» شرح روغد قبل از ساری است . ۲ - «ا» : معها . ۳ - «ا» : لره .

۳ - (۲) . ۴ - «ا» : غالب . ۵ - «ا» : الوس ؛ «نچ» : الوس ، ارس . ۶ - کله از «ا» است . ۱۰

باب نوزدهم

در ذکر دیار ۱ قومس ۲ و طبرستان

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مفاز پیوسته است .
حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است .

خوار^۳ - از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالدات^۴ فزی^۵ و عرض از خط^۶
استوا^۷ له ك^۸ . شهری کوچکست . غله و پنبه درو نیکو باشد^۹ .

دامغان - از اقلیم چهارم است^{۱۰} . طولش از جزایر خالدات^{۱۱} فح^{۱۲} به^{۱۳} و عرض
از خط استوا^{۱۴} لوک^{۱۵} . هوشنگ ساخت . دور باروش هشت هزار گام است و هوایش
بگرمی مایلست و آبش از رود . واز میوه هاش امروز نیکوست . چشمه ییست در
حوالی چهار دیه ، آب اندك دارد مایل^{۱۶} بزردی ، از قاذورات هر چه در آنجا اندازند
باد چنان برخیزد در دامغان که مجموع درخت بشکند ، معتمدان^{۱۷} بروند و آنرا
پاك کنند ، باد ساکن شود و بکرآت آزموده شده است .

سمنان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^{۱۸} فح^{۱۹} و عرض از
خط استوا^{۲۰} لو^{۲۱} . طهمورث^{۲۲} ساخت . هوایش معتدلست و آبش از رود واز میوه هاش
انار و فستق و انجیر بغایت نیکو باشد .

بسطام - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^{۲۳} فط ك^{۲۴} و عرض

۱ - «ا» : در ترتیب اعمال . ۲ - «نج» : (در يك نسخه خطی) همه جا : قومس .

۳ - «نج» : خار ؛ «ا» : خور . ۴ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۵ - «ج» : نیک میباشد .

۶ - «ج» : چهارم . ۷ - «ج» : میل . ۸ - «ا» : متعده^۱ . ۹ - «ا» : محها . ۱۰ - «ا» : لوها .

از خط استوا «لوی». شهری کوچکست و هوای معتدل دارد^۱ و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفين بايزيد^۲ طيفوربن عيسى سروشان^۳ آنجاست^۴. حاصلش میوه و غله فراوانست.

گردکوه - آنرا دزگنبدان^۵ گفته اند. سه فرسنگ است بدامغان. پیرامون

او منصور آباد^۶ و قهاب رستاق^۷ است. زراعات و محصول بسیار دارد.

فیروز کوه - در معجم البلدان^۸ آمده که قلعه ییست که کوه دماوند بر او مشرفست. سردسیرست^۹، [آنجا] درخت نمیشد و غلات بسیارزراعت میکنند و حاصل نیکو دارد^{۱۰} و آب خوار از در قلعه و دیه میگردد.

دماوند - قصبه ییست که آنرا پشیان^{۱۱} خوانند از اقلیم چهارم است. طولش

از جزایر خالادات «فرك» و عرض از خط استوا «لهی»^{۱۲}. کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوه هاش عباسی نیکوست چنانکه از عباسی دوشاب پزند^{۱۳}.

فریم - بعضی از قومس گرفته اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات

داخل ساری میباشد و بوالی او^{۱۴} تعلق دارد^{۱۵} و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری.

خرقان - دیهی است از توابع بسطام. هوای خوش و آب فراوان دارد. وازمزار

اکابر تربت شیخ ابوالحسن خرقانی در آن موضع است.



۱ - «ا» : هوایش معتدل . ۲ - «ج» ، «ا» : ابویزد . (متن از نج است) .

۳ - «نج» : بروشان ؛ «ا» : بن بروشان . ۴ - عبارت بعد در «ا» نیست . ۵ - «نج» :

ده گنبدان ؛ «خ» : دیز گنبدان . (۱) . ۶ - «ا» . ۷ - «ا» : مهاب و دوسیان ؛ «نج» :

۲۰ مهاب . . . مهاب . . . قهات . . . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۳ است) .

۸ - (باقوت ج ۳ ص ۹۳۰) (نج) . ۹ - «ج» : هوایش سرد . ۱۰ - دوکلمه اخیردر

«ا» نیست . ۱۱ - «ا» ، «نج» : میشان (۲) . ۱۲ - «ا» : لری . ۱۳ - «ج» : گیرند .

۱۴ - «ا» : وقت . ۱۵ - (عبارت بعد زائد می نماید) .

باب بیستم

در ذکر بقاع ۱ جیلانات

و آن دوازده شهرست و از اقلیم چهارم و برکنار دریای خزر . طولش از سفیدرود و رستمندار تا موغان چهل^۲ فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طولش تا دریا يك^۳ فرسنگ . حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانی هر جیلانی^۴ بدان امیری^۵ تعلق دارد که حاکم آنجاست ، اما آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشند^۶ و متابعت او نمایند .

۱۰ اصفهد^۷ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^۸ «فه» و عرض از خط استوا^۹ «لح»^{۱۰} . شهری وسطست . حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد . ولایتی بسیار^{۱۱} و قریب صد پاره دیه از توابع اوست . حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینارست .

۱۰ تولم^{۱۲} - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات^{۱۳} «فه» و عرض از خط استوا^{۱۴} «لح»^{۱۵} . شهری وسطست حاصلش غله و ابریشم^{۱۶} و برنج و نارنج و ترنج و

۱- «ا» : در عرض قصبات ۲- جای کلمه در «ا» سفیدست . ۳- «ج» : دیوانیش هر جیلانی را . (متن تصحیح قیاسیت) . ۴- «ا» : امر . ۵- «ج» : باشد . ۶- «ا» : اصفهد . و شرح آن باتولیم و نیجان پس از ذکر لاهیجان آمده است . (در معجم البلدان : اصفهیدان) . ۷- «ا» : لح ها . ۸- «ج» : ولایت بسیار است . ۹- «نج» «ا» : تولیم . (۱) . ۱۰- «ا» : قدها . ۱۱- «ج» : پنبه .

لیمو باشد.

تمیجان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم . حاصلش چنانکه در^۲ دیگر مواضع است .

رشت - از اقلیم چهارم ، هوایش بغایت گرم و متعفن است . حاصلش غله و پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند .

شفت - از اقلیم چهارم^۳ و شهری کوچکست و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد .

فومن - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات^۴ فد^۵ و عرض از خط استوا^۶ لج^۷ . شهری بزرگست و ولایات بسیار دارد . حاصلش غله و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرشی^۸ باشند .

۱۰

کسکر^۹ - از اقلیم چهارم است و شهری وسطست و آب و هوا مانند دیگر مواضع .

کوجصفهان^{۱۰} - از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش^{۱۱} خوانند .

کوتم - از اقلیم چهارم است بر^{۱۲} کنار دریا افتاده است و بندرگاه . کشتی که از گرگان^{۱۳} و طبرستان و شروان^{۱۴} [آید] از آنجا بیرون آید و حاصلی^{۱۵} عظیم دارد .

۱ - «ا» : هجان ؛ «خ» : تیمجان . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۲ تیمجان دهی است) .

۲ - اصل : ال . (متن تصحیح قیاسیت) . ۳ - «ا» : افزوده : طولش از جزایر خالدات قدها . ۴ - «ا» : قدها . ۵ - «ا» : لجاها . ۶ - «ج» : علی العرش . (ظاهراً

۷ - «ا» : کسکر ؛ «دنج» : کسکر . (متن از فرهنگ جغرافیایی است و آنجا کسکرات آمده) . ۸ - «دنج» : کوجفان ، کوجستان ، کرجان ؛ «ج» : کوجفهان . (متن تصحیح قیاسیت) . ۹ - «دنج» : سهمش ، بهمنش (۱) . ۱۰ - «ج» : و در . ۱۱ - «ج» : کورکان .

۱۲ - «ج» : شروان . ۱۳ - «ج» : میآید و حاصل .

کرجیان^۱ - از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسطست و بآب و هوا مانند ولایات دیگر .

لاهیجان^۲ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «فك» و عرض از خط استوا «لح»^۳ . شهری بزرگست و دارالملک جیلانات . آبش از جبال برمبغیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندك غله میباشد و نارنج و ترنج و میوه های گرمسیری فراوان است .

نیر^۴ - از اقلیم چهارم است و شهری کوچک و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد .

پایان بخش نخست از مقاله سوم

۱ - «نج» : کوچستان ، کوخیان ؛ «ا» : کرجیان (۱) . و شرح کله در «ا» عین شرحی است که ذیل «نیر» آمده است و «نیر» و شرح آنرا اصلاً نداد و احتمال اینکه این کله تکرار شماره ۱ در «ج» باشد میرود . ۲ - «ا» «نج» : لاهیجان . ۳ - «ا» : لح ها . ۴ - «نج» : نیر، نیر (۱) «ا» کله را ندارد اما شرح آن ذیل کرجیان است . ۵ - «ا» : آب و هوا .

فهرست نامهای کسان و کتابها و سوره‌ها

ابن خلکان - ۳۲، ۵۹، ۶۴، ۱۹۴ ح	آ
ابن سیرین - ۴۰	آبان (دختری از نسل کسری) - ۴۵
ابن علوان (ضحاک) - ۳۹ ح	آدم - ۸، ۳، ۲
ابن قتیبه - ۱۶، ۲	آزاد مرد - ۱۵۰
ابن ماجه - ۶۴	آل ایوب - ۱۰۸
ابو اسحق کازرونی ابن ابراهیم بن شهریار	آل بویه - ۱۹۷، ۱۳۶، ۱۰۴
(شیخ) - ۱۵۱	آل عباس - ۲۹ ح.
ابوالحسن خرقانی (شیخ) - ۲۰۱	ا
ابوالحسن شیرازی (شیخ) (= برسه‌دار) - ۱۵۶	ابراهیم ادوم - ۳۶
ابوالحسن حصیری (ابوالحسن حمیری) ابوالحسن	ابراهیم بن رسول - ۱۴
خضری - ۳۷ ح	ابراهیم بن مبارک (ح: مبارک) - ۱۶۸
ابوالعلائی همدانی (خواجه حافظ) - ۸۰	ابراهیم خلیل ع - ۱۸، ۱۲، ۴، ۳، ۲ ح ۲۶
ابوالقاضی - ۱۹۱ ح	۱۲۲، ۴۱
ابوالحسن کرد - ۸۹	ابراهیم خواص - ۵۹
ابوالوفا (سیدی) - ۴۸	ابراهیم (سوره) - ۲ ح
ابو امامه باهلی - ۸	ابراهیم کوهان - ۸۹
ابوبکر بن طاهر طیارا بهری (ح: ابوبکر طاهر	ابراهیم مروی (یا ابراهیم سفیه ، ... مسبه) -
ابهری) (شیخ) - ۶۵	۶۴ ح . و رجوع به ابراهیم مروی شود .
ابوبکر شادانی - ۶۳	ابراهیم مروی - ۶۴
ابوبکر صدیق - ۱۴، ۱۳	ابقای خان منول - ۷۰
ابوبکر (قاضی) - ۱۷۹	ابلیس - ۴۰
ابوبکر (ولی) - ۱۸۵	ابن البلخی - ۱۴۳، ۱۴۴ ح
ابوحنیفه (امام اعظم) - ۳۷، ۷۰، ۱۰۰، ۱۰۱ ح ۱۳۱	ابن بی‌بی - ۱۱۴، ۱۱۶ ح
ابو داود سجستانی - ۴۰	ابن حوقل - ۷ ح، ۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۲ ح
ابودجانه انصاری - ۸۰	۱۶۸ ح
ابو دلف عجلی - ۷۶	ابن خرداد به - ۱۲، ۱۳، ۱۶ ح، ۱۸ ح
ابودوانیق (المنصور بالله... خلیفه عباسی) -	۲۸، ۲۹ ح، ۳۰ ح، ۴۲، ۴۷ ح، ۱۰۳ ح
۴۱، ۳۴، ۷۳، ۴۸	۱۰۶، ۱۲۰ ح

ادریس (الثلث بالعکبة ، الثلث بالنعمة)

(= هرمس) - ۱۹

اردشیر بابکان - ۱۸ ، ۴۷ ، ۶۱ ، ۶۷ ، ۱۲۵ ح

۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۴۱

۱۴۲ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۸۲

۲۰۳

اردغون خان بن ابقای خان بن هلاکوخان - ۵۹ ،

۶۰ ، ۷۰ ، ۱۱۸ ، ۱۸۵

اردغشیدن سام بن نوح - ۱۲۲

اساف - ۷

اسامة بن شريك (اسفهلارا) - ۸۹

استظهار الاخبار (ك) - ۱۴

اسحاق پينجهبر - ۱۶ ، ۱۶ ح

اسحاق بن امام موسى الكاظم (سیدی) - ۶۹

اسرى (سوره) - ۱ ح ، ۱۳۵ ح

اسعد (ابو كرب حميرى ، تبع يمن) - ۶

اسعد بن ذرارة - ۱۴ ، ۸

اسعد مهنه - ۱۹۵

اسكندر رومى - ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۶۴

۱۰۵ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۱۸۶ ، ۱۹۳

اسماعيل بن عياد رالى - ۶۲

اسماعيل بن موسى الكاظم (امامزاده) - ۱۴۹

اسماعيل پينجهبر - ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۸ ، ۱۶ ح

اسماعيليان - ۶۶

اصطخر بن كيومرث - ۱۴۴

اصطخرى - ۱۳۲ ح ، ۱۳۹ ح ، ۱۴۰ ح ، ۱۴۱ ح

۱۴۲ ح ، ۱۴۳ ح ، ۱۴۴ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۴۷ ح

۱۴۹ ح ، ۱۵۰ ح ، ۱۵۲ ح ، ۱۵۴ ح ، ۱۶۲ ح

ح ۱۶۸

اصفبه : (= اصفهبدان) - ۲۰۲ ح - ۲۰۲

افشين - ۱۰۵

اقاجريان : (ح : قاجرمان ، قاجرمان ، ارقاجرانان) - ۹۳

اکاسره - ۳۴ ، ۴۷ ، ۱۳۶ ، ۱۸۲ ، ۱۹۳

امام اعظم (= ابوحنيفه) - ۱۳۱ ح

امام الدين رافى - ۶۴

ابو:جان - ۲۲ ، ۲۱

ابوسعبد کازرونى - ۱۵۴

ابوسعبد ابى الخير - ۱۹۴

ابوسعبد جنابى قرمطى - ۸

ابوسعبد (سلطان) - ۱۸۱ ، ۹۲

ابوشريف (امير على) - ۶۳ ح . ورجوع به ابو على

جعفرى شود .

ابوطاهر منجم شيرازى - ۸۵

ابوعبدالرحمان نسائى - ۸

ابو عبدالله خفيف - ۱۳۸

ابو عثمان حيرى (ح : جهرمى . جهرمى) - ۱۸۲

ابوعلى تقى - ۱۸۳

ابوعلى جعفرى (ابوشريف) - ۶۳

ابوعمر و (از قراء سبعة) - ۳۲

ابو كرب حميرى (اسعد . تبع يمن) - ۶

ابومحمد مرتمش - ۳۷

ابومسلم صاحب دعوت - ۱۹۴ ، ۱۹۳

ابونصر تير مردان - ۱۵۸

ابويقوب بويطى - ۳۷

اتابكان - ۱۲۰ ، ۱۰۳

انيرالدين اومانى - ۳۷

احسن التقاسيم - ۷ ح

احمد - ۸۸

احمد ابواسحق - ۶۹

احمد بن حسن ميمندى وزير (خواجه) - ۱۸۰

احمد بن موسى كاظم - ۱۳۸

احمدجام (زنده بيل) - ۱۸۹

احمد جامى (شيخ) - ۱۸۹ ح ورجوع به احمد

جام شود .

احمد حنبل (امام) - ۳۶

احمد غزالى (خواجه) - ۱۸۵ ، ۱۸۵ ، ۶۳ ح

احمد قاضى (دامغانى) - ۱۴۰

احمد كبير (سیدی) - ۴۸

احمد مسروق - ۳۷

اخى فرج زنجانى (شيخ) - ۶۷

- امثال عرب (ک) - ۱۶۵ ح
امیه بن عمرو بن امیه - ۸۹
امیر چوبان - ۱۴، ۱۸۳
امیر المؤمنین (علی ع) - ۲، ۳۱، ۳۳، ۳۲
امین الدین نصر (نصیر، ناصر) مستوفی - ۵۲
انبیاء (سوره) - ۱۸ ح
انس بن مالک - ۴۰
انوری - ۳۸-۵۱ ح، ۸۹، ۱۹۵
انوشروان عادل - ۴۳، ۴۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۵، ۱۲۸
اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان - ۱۳۳
الجبایتو سلطان - ۳۴، ۳۶، ۶۰، ۱۲۸
اولجای خاتون دختر اردوغون خان - ۷۰
ایران (= کیومرث؛ = هوشنگ) - ۲۰
ایرج بن فریدون - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰۰
ایغور - ۱۰
- ب**
باباحسن - ۸۹
باباطاهر - ۸۰
بابافرج - ۸۹
باباکوهی - ۱۳۹
بابک - ۱۷۱، ۱۷۱ ح
بابک خرم دین - ۹۳
باربد مطرب - ۱۹۴
بالینی تبریزی (ح: مالینی) - ۸۹
بایزید بن طیفور بن عیسی سروشان - ۲۰۱
بختری - ۴۷
بخت النصر (= فرهاد بن کودور) - ۱۷، ۱۰۴، ۳۸
بدرالدین لؤلؤ - ۱۲۰
برازة معمار - ۱۴۱
براق - ۱۴۵
برزو بن طیب - ۱۹۳
برقمی (حکیم) (ظ = المقنع) - ۱۸۸
- بزرجمهر بختگان - ۱۹۳
بطلمیوس - ۱۱۵، ۱۰
بقرة (سوره) - ۲ ح، ۷ ح
بکر بن عبدالله - ۱۰۱
بلاذری - ۶۲ ح
بلیناس - ۱۱۴
بنی اسرائیل - ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۳۴
بنی امیه - ۱۷، ۳۲
بنی جرهم (قوم) - ۳
بنی طی - ۱۶
بنی عباس - ۴، ۱۷، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸
بنی فاطمه - ۱۴
بنی قریظه - ۱۳
بنی لیث صفار - ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳
بنی نصیر - ۱۳
بواطنه - ۶۵، ۶۶، ۸۲
بوذر (شیخ) - ۱۷۹ ح
بوسعید (ابوسعید ابی الخیر) - ۱۹۵
بوعلی شادانی - ۱۹۵
بویحیی (= عزرائیل) - ۵۷
بهاء الدین حیدر - ۶۴
بهرام بن شاپور ذوالاکناف - ۱۲۸، ۱۷۰
بهرام چوبین - ۱۰۲
بهرام کور ساسانی (جور) - ۶، ۴۲، ۴۳
ببلول (شیخ) - ۱۳۹
بهم بن اسفندیار - ۴۰، ۵۵، ۷۵، ۱۴۲، ۱۴۹
۱۵۰، ۱۷۱ ح، ۱۷۴، ۱۷۵
بیژن بن کیو بن کودور - ۹۱
- پ**
برسه دار (= شیخ ابوالحسن شیرازی) - ۱۵۶
بسر کودور - ۱۷۶
بیل سوار (امیر) - ۱۰۴
پیرشیروان - ۸۹
پیرهری (= عبدالله انصاری) - ۱۸۷

۱۵۸، ۱۴۵، ۱۴۴
جنابا بن طه‌ورث دیوبند - ۱۵۷
جنید بغدادی - ۳۶
جوانرد قصاب - ۵۹
جهانکشی جونی (ک) - ۱۹۱ ح
جهان‌نامه (ک) - ۵۵ ح، ۱۰۴ ح، ۱۰۵ ح، ۱۱۸ ح،
۱۲۷ ح، ۱۳۳ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۹ ح،
۱۸۶ ح، ۱۸۸ ح

چ

چرکس - ۱۱، ۲۲
چغری بیک - ۱۹۳
چنگیز خان - ۱۹۱
چهارمقاله (ک) - ۱۹۶ ح

ح

حاجی خلیفه - ۱۷۰ ح
حارث محاسبی - ۳۷
حاکم اسماعیلی - ۱۴
حام - ۲۰
حبیب‌السیر (ک) - ۷۰ ح
ججاج بن یوسف ثقفی - ۱۶، ۳۰، ۵۰، ۱۳۷
۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰
حذیفة بن الیمان - ۳۴
حرب الاحزاب - ۱۲
حرریاحی - ۳۳
حسن (امام) - ۱۴
حسن بصری - ۴۰
حسن بلغاری - ۸۹
حسن بن زید الباقری، الداعی الی الحق - ۶۶
حسن بن حاجی طغای سوبتای (شیخ) - ۱۱۱
حسن چوبانی - ۱۱۱
حسن صباح - ۶۶
حسن عسکری (امام) - ۴۴
حسن کیا (شیخ) - ۱۳۹

ت

تاج‌الدین علی‌شاه تبریزی وزیر - ۹۸، ۱۱۸
تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی (خواجه) - ۸۷
تاریخ حیدر رازی (ک) - ۱۷۸ ح
تاریخ فرشته (ک) - ۱۷۸ ح
تاریخ کرمان (ک) - ۱۷۰، ۱۷۲
تباوزه - ۹۸
تبع (= اسعد، ابو کرب حمیری) - ۶
التبیان (ک) - ۶۱
تدوین (ک) - ۶۱
تذکره دولتشاه (ک) - ۱۹۴ ح
تفسیر قاضی (ک) - ۱۴۷
تور - ۱۹، ۲۰
توران‌شاه سلجوقی - ۱۷۱
توونرماکان - ۱۷۵ ح
توریة (ک) - ۱۷
ث
نمود - ۱۵

ج

جابر بن عبدالله انصاری - ۶۱
جاماسب حکیم - ۱۲۵، ۱۸۸
جامع الحکایات - ۱۱۲، ۱۲۵
جاولی (اتابک) - ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۰
۱۵۵، ۱۶۷
جمده (امام) - ۸۹
جعفر صادق (امام) - ۱۴، ۱۸۵ ح
جلال‌الدین بن بهاء‌الدین ولد - ۱۱۴
جلال‌الدین طیب شاه (امیر) - ۱۵۹
جلال‌الدین ابوالفتوح (شیخ) - ۵۹
جمال‌الدین بابویه رافعی (امام) - ۶۳ و رجوع
به رافعی شود
جمال‌الدین جیلی - ۶۴
جمشید پیشدادی - ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۷۶، ۷۹

ذوالکفل - ۳۳	حسین بن امام علی بن موسی الرضا (امامزاده) - ۶۳
ر	حسین بن علی (امام) - ۲۲، ۳۳، ۴۴، ۵۶
واحیل - ۱۶ ح	حسین منصور حلاج - ۳۷
رافعی (جمال الدین) - ۶۱، ۶۳	حسنویه - ۱۶۷
رای - ۱۲۹	حمزه (ازقراء سبعمه) - ۴۲
رسالة سلطان ملکشاہ سلجوقی (یا رسالة ملکشاہی) - ۲۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳	حمزه (برادر عجل) - ۸۹
رستم دستان - ۷۵	حوا - ۸
رشیدالدین (خواجه) - ۸۷	حیدریان - ۱۹۰
رضی الدین طالقانی - ۶۳	خ
رکن الدوله حسن بن بویه دبلمی - ۵۲، ۱۳۷	خاقانی - ۸۹
رکن الدین جوینی (قاضی) - ۱۴، ۸۵	خدیجه - ۸
رکن الدین وازکو (حاجی) - ۱۳۹	خسرو پرویز - ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۲۹
روزبهان (شیخ) - ۱۳۹	خضر - ۱۰۳
ز	خلف - ۸۸
زاهد (نقیه) - ۸۹	خلیل الله - ۱۸ ح
زبور (کک) - ۱۸	خمار تاش صادی قزوینی زاهد - ۷
زبیده خاتون - ۴، ۷۴، ۷۵	خورش - ۱۶۰
زبیر - ۴۰	خیرالنساج - ۶۴
زنده پیل (احمدجام) - ۱۸۹ و رجوع به احمد جام شود.	خیزران - ۷
زنکی سلفری (انابک) - ۱۳۸	ذ
زراره - ۱۷۵	دابة الارض - ۷
زین العابدین (امام) - ۱۴، ۱۸۳ ح	داراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی - ۱۴۹، ۱۶۸
زوئی (ملک) - ۱۸۹	دارا بن داراب - ۶۴ (۱)، ۷۹
زباد بن ابیه - ۳۹	الداعی الی الحق حسن بن زید باقری - ۶۶
س	دانیال پیغمبر - ۱۳۳
سابق بن جمبر - ۱۲۳	داود - ۱۷
ساره - ۳	دجال - ۱۲، ۵۴
ساسان - ۱۵۰	دولت‌شاه - ۳۷ ح، ۵۴ ح
سالار ابراهیم بن مرزبان دبلمی - ۶۳	دیاله - ۶۱، ۶۲، ۱۴۰
سام - ۲۰، ۲۰ ح	ذ
	ذوالقرنین - ۵۲

۸۲، ۸۱، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱ ح

۹۲، ۹۱، ۸۸، ۸۸، ۸۴ ح

۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۵ ح

۱۰۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳

۱۸۷، ۱۸۴ ح

شاه سنجان - ۱۸۵

شاهنامه (ک) - ۹۲، ۹۲، ۱۷۵، ۱۷۵ ح

شبانکاریان - ۱۶۷

شیدیز - ۱۲۹

شیلی - ۳۶

شجاع‌الدین خورشید - ۷۹

شجاع کرمانی (شاه) - ۱۷۱

شرف‌الدین درگزینی - ۸۲

شرف‌الدین محمود شاه اینجو - (ملک) - ۱۳۷

شروین - ۷۲، ۷۲ ح

شعراء (سوره) - ۱۵ ح

شعبا - ۱۷

شفر Schéfer - ۵۸ ح

شکرو شکایت - ۱۷۹

شمس‌الدین (خواجه) - ۶۸

شمس‌الدین سجاسی - ۸۹

شویل بیغیر - ۶۹

شهاب‌الدین سهروردی - ۳۷

شیت بن آدم - ۵۷، ۳

شیراز بن طهسورت - ۱۳۷

شیرین - ۴۵

شیعه - ۶۵، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۸ ح

۹۴، ۱۸۴، ۱۹۷ ح

ص

صایان - ۱۲۲، ۱۳۲

صالح - ۱۵، ۸

صاین‌الدین (ضیاء‌الدین ۸۹ ح) (خواجه) - ۸۹

صجاح (ک) - ۴۰

سری سقطی - ۳۶

سعد‌الدین حموی - ۱۸۴

سعد ابی وقاص - ۳۱

سعد بن زنگی سلفری (اتابک) - ۱۳۸

سعدی (شیخ) - ۱۳۸، ۱۳۹

سعید بن العاص الاموی - ۶۲

سقاچ - ۳۸

سفیان ثوری - ۴۰

سفینه الاولیاء (ک) - ۴۸ ح

سکران (شیخ) - ۳۷

سلاجقه - ۵۲، ۶۹، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۹۳

۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۳

سلطان سلیمان - ۱۸۵

سلم - ۱۹، ۱۹ ح

سلیمان فارسی - ۱۲، ۴۸، ۱۶۲

سلیمان بن داود بیغیر - ۱۷، ۴۹، ۱۴۵

سلیمان بن خالد - ۴۷

سلیمان شاه ابوه - ۱۲۷

سمط العلّی (ک) - ۱۷۰، ۱۷۰ ح

سنجر سلجوقی (سلطان) - ۲۶

سنقرین مودود سلفری (اتابک) - ۱۳۸

سهل بن سعد ساعدی - ۱۴

سیاست نامه (ک) - ۵۸ ح

سیف‌ابی زهیر (بنی زهیر) - ۱۳۹

سیف‌الدوله صدقه بن منصور دیس‌اسدی - ۴۲

سیف بن عماره - ۱۳۹

ش

شاپور بن اردشیر بابکان - ۶۱، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۲

شاپور بن اشک بن دارا (= شاپور بزرگ) - ۴۹

شاپور ذوالاکتاف - ۳۴، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۷

۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۲

شافعی (امام) - ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸

ع	صدرالدین محمد بن عبدالله ملک مراغی - ۶۳
عایشه - ۱۳ ، ۱۵	صرمة انصاری - ۱۳
عباس بن الفضل العلوی - ۱۲ ح. و رجوع بفضل	صفا (نام مردی) - ۷
ابن عباس شود .	صفوان - ۱۷۰
عباس بن عبدالمطلب - ۱۴	صفوان بن معطل - ۱۱۲
عبدالرحمن خازنی (شیخ زاهد) - ۲۶	صفی الدین (شیخ) - ۹۲
عبدالنفار سكاك (استاد) - ۶۷	صلاح الدین یوسف - ۱۲۶
عبدالقادر کیلانی - ۳۷	صمصام الدولة بن عضدالدوله دیلمی - ۱۳۷ ، ۱۴۵
عبدالله انصاری (شیخ) (= بیرهری) - ۱۸۷	صودالا قالیم (ک) - ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۶۷
عبدالله بن بکسر - ۳۲	۱۰۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۴۵ ،
عبدالله بن زبیر - ۶	۱۷۴ ، ۱۸۷
عبدالله بن عامر بن کریر - ۸ ، ۳۹	ض
عبدالله بن عباس - ۵۴	ضحاک علونی - ۳۹
عبدالله عمر عبدالعزیز - ۱۷۱	ضیاء الملك نخجوانی - ۱۰۲
عبدالله مبارک - ۱۸۳	ط
عبدالمطلب - ۴	طاوس الحرمین - ۱۴۴
عتبة بن غزوان - ۳۹	طاهریان - ۱۸۱ ، ۱۸۲
عثمان (از علماء) - ۱۵	طبری (ک) - ۲ ح ، ۳۹ ح
عثمان بن عفان - ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۶۲	طبقات (ک) - ۷۹
عثمان ساوجی (شیخ) - ۶۹	طلحه - ۴۰
عجایب المخلوقات (ک) - ۳۹	طوس نوزد - ۱۸۵
هجل (برادر حمزه) - ۸۹	طهمورت دیوبند پیشدادی - ۳۸ ، ۴۶ ، ۵۳
عزالدین قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی - ۱۱۱	۵۲ ، ۵۵ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۱۵۱ ، ۱۸۱
عزرائیل - ۱۷	۱۹۰ - ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰
عزیز - ۱۷	طی - ۱۵
عضدالدوله فنا خسرو دیلمی - ۱۲ ، ۳۳	ظ
۱۳۰ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۸ ، ۱۵۸	ظفر نامه (ک) - ۱۰۲ ح ، ۱۰۶ ح ، ۱۲۷ ح
علاءالدین محمد (خواجه) - ۱۸۹	ظهیرالدین فاریابی - ۸۹
علاء الدین کبچاد سلجوقی (سلطان) - ۱۰۹	ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی (ح)
۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴	علی بن سیف الدین یا علی بن شمس الدین -
علك (شیخ) - ۶۴ ح	۶۷
علك و فلك قزوینی - ۶۴ . رجوع به علك شود	
علوانی (ضحاک) - ۳۹ ح	

ح ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۷، ح ۱۵۸، ۱۵۸، ح ۱۵۸

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵

فارسنامه ناصری (ک) - ح ۱۳۱، ح ۱۴۰، ح ۱۴۱

ح ۱۴۱، ح ۱۴۲، ح ۱۴۳، ح ۱۴۴

ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷، ح ۱۴۸

ح ۱۴۹، ح ۱۵۲، ح ۱۵۳، ح ۱۵۴

ح ۱۶۰، ح ۱۶۷، ح ۱۶۸

فاروق - ۱۴۸

فاطمه - ۱۵

فتوحی مروزی - ح ۵۱

فجر (سوره) - ح ۱۵

فخر الدولة دیلمی - ۶۲

فخرالدین رازی (امام) - ۱۸۷

فخرالدین ربی (ح: درامینی) (ملک) - ۵۷

فردوسی - ۱۰۴، ۱۸۵

فرس (ملوک) - ۴۷، ۱۳۵

فرعون - ۱۸۸

فرهاد بن کودرز (= بخت نصر) - ۱۰۴

فرهنگ جغرافیایی ایرانی (ک) - ح ۵۴۰، ح ۵۵۰

ح ۵۸، ح ۶۸، ح ۶۹، ح ۷۰، ح ۷۱

ح ۸۰، ح ۸۱، ح ۸۲، ح ۸۳، ح ۹۰

ح ۹۳، ح ۹۴، ح ۹۶، ح ۹۹، ح ۱۰۰

ح ۱۰۱، ح ۱۰۲، ح ۱۲۷، ح ۱۲۸

ح ۱۲۹، ح ۱۳۳، ح ۱۳۹، ح ۱۴۰

ح ۱۴۴، ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷

ح ۱۴۸، ح ۱۴۹، ح ۱۵۳، ح ۱۵۷

ح ۱۷۱، ح ۱۸۴، ح ۱۸۹، ح ۲۰۱

ح ۲۰۳

فریدالدین عطار - ۱۸۳

فریدون - ۱۹

فریطاق - Freytag - ح ۱۶۵

فسابن طهمورت دیوبند - ۱۵۰

فضل بن عباس - ۱۲

فففور - ۱۲۹

علی التقی (امام) - ۴۴

علی الباس (امیر) - ۱۷۰

علی بن عیسی - ۱۳۵

علی بن موسی الرضا بن جعفر (امام) - ۴۴

ح ۴۴، ۶۳، ۱۸۵

علی سهل اصفهانی - ۵۶

علیشاه تبریزی - ۸۷، ورجوع به تاج الدین

علیشاه شود.

علی مرتضی (امیرالمؤمنین) - ۲۵، ۲۹، ۳۱

۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۱۳۵، ۱۶۲

عماد الدولة دیلمی - ۱۲۴

عمر بن الخطاب (عمر فاروق) - ۶، ۱۳، ۱۴

۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹

۱۳۵

عمر بن عبدالعزیز مروانی - ۶۲، ۱۷۰

عمر سعد - ۵۶

عمر بن لیت - ۱۳۸، ۱۸۲، ح ۱۸۲

عیسی بن مریم - ۱۸، ح ۳۵

عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس -

۴۸

عیسی کاشانی - ۶۷

عین القضات - ۸۰

غ

غازان خان - ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۸۶

۸۷، ۹۱، ۱۰۴

غضبان بن القیصری - ۱۷۰

غیاث الدین امیر محمد رشیدی پسر خواجه

رشید الدین (خواجه) - ۸۷، ۱۸۱

ق

فارس بن ماسور بن سام بن نوح - ۱۳۷

فارسنامه ابن البلخی (ک) - ح ۱۳۵، ح ۱۴۳

ح ۱۴۳، ح ۱۴۴، ۱۴۴، ح ۱۴۹

کسائی (از قراء سبعة) - ۵۹
 کسری (انوشروان) - ۳۴، ۴۵، ۴۷، ۱۲۲ ح
 کمال الدین اسمیل اصفهانی - ۵۴
 کمالینی (ح: کالینی) تبریزی - ۸۹
 کورش - ۱۷ ح
 کف (سوره) - ۱۰۳ ح
 کیانیان - ۵۲
 کیخسرو بن سیاوش کیانی - ۶۴، ۷۰،
 ۹۲، ۹۲ ح
 کيقباد کیانی - ۵۲، ۱۹۲
 کیکاوس کیانی - ۴۱، ۱۲۴
 کیومرث - ۲۰، ۵۶، ۱۴۴، ۱۹۰، ۲۰۰
 گ
 کرشاسف (جهان پهلوان) - ۱۷۴
 کزیده (ک) - ۶۱
 کشتاسف بن لهراسف کیانی - ۷۶، ۱۰۷،
 ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۰
 کل اندام (شیخ) - ۱۴۹
 کودرز اشفانی - ۱۷
 ل
 لابان بن ناهز بن آذر - ۱۶
 لشکرین طهمورث دیوبند - ۱۳۴
 لهراسف (لهراسب) کیانی - ۳۸، ۱۵۶،
 ۱۹۰
 لیث - ۱۶ ح
 م
 ماتیکان بن جغتای - ۱۹۱
 ماروت - ۳۹
 مالک بن انس اصبحی - ۱۵
 مأمون خلیفه - ۱۳، ۱۹۳
 مبارک ترکی - ۶۲
 متوکل عباسی - ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۸۵
 المثلث بالحکمة (المثلث بالنعمة) = ادریس
 هرمس - ۱۹

فلکی شیروانی - ۸۹
 فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور
 - ۱۵۱ و رجوع به فیروز بن یزدگرد... شود.
 فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی - ۹۵
 فیروز بن قباد ساسانی - ۵۴، ۵۸، ۱۴۱،
 ۱۰۸، ۱۲۲ ح، ۱۹۷
 ق
 قادر خلیفه - ۱۲۲
 قایم خلیفه - ۴، ۴۲، ۸۶
 قباد بن شاپور - ۱۵۱
 قباد بن فیروز ساسانی - ۴۲، ۹۵، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۹۸،
 ۱۹۹
 قبط - ۲۱
 قنلش (امیر) - ۱۴۵
 قرآن (ک) - ۱، ۱۵، ۱۹۳ ح
 قرامطه - ۹
 قرقیبا بن طهمورث - ۱۲۴
 قریش - ۴، ۵، ۱۳۵
 قزاونه - ۹۳
 قزوینی - ۸ ح، ۱۲ ح، ۳۹ ح، ۴۶ ح، ۶۵ ح
 قسطاس قیصر روم - ۱۱۲
 قصص (سوره) - ۱۰۹ ح
 قصی - ۶
 قطب الدین حیدر (شیخ) - ۱۸۵، ۱۹۰
 قطب الدین (ح: فخر الدین) (ملک) - ۱۷۲
 قلیج ارسلان (سلطان) - ۱۱۳
 قوبا - ۴۵
 قیصر - ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰
 قیس بن ... - ۸۹ ح
 قینان بن انوش بن شیت بن آدم - ۳۸
 ک
 کرخی - ۱۳۹

مجد الدوله بن فخر الدوله - ٦٣
المجسطى - (ك) ١١٥
مجمع ارباب الملك (ك) - ١٤ ، ٨٥ ، ١٤٥
مجمع البحرين (ك) - ١٠٣ ، ١٠٦
مجمع الفصحاء (ك) - ٥١ ح
محمد ابو الوليد (خواجه) - ١٨٧
محمد النقى (امام) - ٣١
محمد المعروق ابن امام زين العابدين (امامزاده)
- ١٨٣ ح
محمد باقر (امام) - ١٤
محمد بن الحسن الفقيه - ٥٩
محمد بن جعفر صادق - ١٩٨
محمد بن حنفیه ابن امیر المؤمنین علی - ١١٤
محمد بن علی کتانی - ٨
محمد بن قاسم بن ابی عقیل - ١٣٧
محمد بن موسى الكاظم - ١٣٨
محمد بن يوسف - ٧
محمد بن يوسف ثقفی - ١٣٧
محمد تقی الجواد (امام) - ٣٦
محمد سلجوقی (سلطان) - ٥٣
محمد غزالی (حجة السلام) - ١٨٥
محمد کجوجانی (خواجه) - ٨٩
محمد مصطفی - ٤٨ ، ٩٦
محمود سبکتکین غزنوی (سلطان) - ١٧٨ ، ١٨٠
مراغیان - ٦٦
مرتضی علی - ٤٠ ح ، ١٢٣
مرجانیثا (ح: مرجاسیا ، هرجانیا ، مرجاسیا ؟)
(بزرگه کشیشان) - ١٠٢
مروه (نام زنی) - ٧
مسالك الممالك (ك) - ١٨ ، ٢٨ ، ٢٩ ، ١٠٣ ،
١٠٦ ، ١٠٩ ، ١٢٣ ، ١٣٠ ، ١٥٦
مستظهر بالله احمد بن المقننى - ٣٥ ، ٣٥ ح ، ٤٢ ح
مستمن - ٣٤
مسعود سعد سلمان - ١٩٦
مسعودی - ٦ ح ، ١٩ ح ، ١٧٠ ح

فهرست ناهای کسان

-۲۱۵-

نفحات (ك) - ۸ ح ، ۵۹ ح ، ۶۴ ح
نرود - ۴۱ ، ۳۹
نوح - ۲۰ ، ۳۱ ، ۱۲۴
نورالدین سمارستانی (ح: بنارستانی) (شیخ) - ۸۹
نوشتگین شیر کبیر سلجوقی (اتابك) - ۶۴
نوشروان - ۱۲۸ ح
نوی - ۳۴ ح

و

وانق خلیفه - ۳۴ ، ۱۳۵
وشاق - ۷۷
ولید بن عبدالملک مروانی - ۶ ، ۱۳
ولید بن عقبه الاموی - ۶۲
وهب بن منبه - ۲ ، ۱۶
وهسودان بن محمد بن رواد (۱) الازدی (امیر) - ۸۶

ه

هاجر - ۳ ، ۸
الهادی بالله موسی بن مهدی - ۶۲
هاروت - ۳۹
هارون الرشید خلیفه عباسی - ۴ ، ۷ ، ۳۲
۳۴ ، ۶۲ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۸۵ ، ۱۸۵
۱۸۵ ح
هامان - ۱۸۸
هدایت - ۵۱ ح
هرمس (الثلث بالحکمه ، الثلث بالنعمة) (=)
ادریس - ۱۹

ا

هشام - ۵۹
هفت اقلیم (ك) - ۶۴ ح
هفتواد (كر) - ۱۷۱
همام الدین تبریزی - ۸۸
همای بنت بهمن کیانی (= سمره) - ۷۵ ، ۱۴۵
هندوان - ۱۹

مکاوم (شیخ) - ۳۷

المکتنفی بالله علی بن المتضد - ۳۵
ملاحده - ۶۱ ، ۶۳ ، ۱۵۵ ، ۱۷۹
ملکشاه سلجوقی (سلطان) - ۲۸ ، ۳۳ ح ، ۱۲۳
۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷
منتخبات نزهة القلوب (ك) - ۵۸ ح
منتصر - ۳۴

المنصور بالله ابو دوانیق العباسی ، ابو جعفر
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - ۳۳
منوچهر بن ایرج بن فریدون پیشدادی - ۴۹ ، ۵۷
موسی الکاظم (امام) - ۳۱ ، ۳۶ ، ۵۸
موسی بن بوقا - ۶۲
موسی بنمیر - ۱۷ ، ۱۰۳ ، ۱۸۸
مونس الاستاد (= یونس) - ۱۲۹ ح ، ۱۲۹ ح
مهالیل (مهاسل) بن قینان بن انوش بن شیت
ابن آدم - ۱۳۳

مهدی - ۳۴

المهدی بالله محمد بن عبدالله خلیفه عباسی - ۱۳۷
۱۳۴ ، ۳۴ ح
مهدی ، محمد بن حسن العسکری - ۴۲
میشور (ح: برمشور ؛ زنجانی) (امیر) - ۷۲

ن

ناصر الدین ابو سعید عبدالله محمد بن علی
البیضاوی (قاضی) - ۱۴۷
ناصر خلیفه - ۴ ، ۳۰
نافع - ۱۵
نجاشی - ۵

نجیب الدین جرباد قانی - ۷۷

نخشب (ماه) - ۱۸۸ ، ۱۸۸ ح

نریان (جهان بهلوان) - ۱۸۶

نزاری شاعر - ۱۷۷

نصیر الدین طوسی (خواجه) - ۱۰۰

نعمان بن منذر - ۴۲

(۱) در متن روادی آمده و آن درست نیست یا: محمد روادی باید باشد و یا: محمد بن رواد.

۱۲۱ ح ، ۱۳۲ ح ، ۱۳۵ ح ، ۱۴۰ ح ،

۱۵۴ ح ، ۱۶۵ ح ، ۱۶۸ ح ، ۱۷۳ ح ،

۱۷۶ ح ، ۱۷۹ ح ، ۱۸۰ ح ، ۱۹۵ ح ،

۲۰۱ ح ،

یاجوج و ماجوج - ۱۱

یحیی پیغمبر - ۱۷

یزید - ۳۳

یعقوب پیغمبر - ۱۶

یعقوبی - ۴ ح

یونس پیغمبر - ۶۲۱

موشنگک پیشدادی - ۱۳۰ ، ۵۷ ، ۳۱ ، ۲۰ ،

۱۳۳ ، ۱۴۴ ، ۲۰۰

هولاکوخان - ۱۸۵ ، ۱۰۰ ، ۶۶

ی

یافت - ۹۶ ، ۲۰

یاقوت ۲- ح ، ۴ ح ، ۵ ح ، ۷ ح ، ۸ ح ، ۱۲ ح ،

۱۵ ح ، ۱۸ ح ، ۳۰ ح ، ۳۳ ح ، ۴۲ ح ،

۴۵ ح ، ۴۶ ح ، ۵۸ ح ، ۵۹ ح ، ۶۴ ح ،

۶۵ ح ، ۷۲ ح ، ۱۰۲ ح ، ۱۰۶ ح ، ۱۰۸ ح ،

۱۱۲ ح ، ۱۱۴ ح ، ۱۱۶ ح ، ۱۱۹ ح ،



فهرست نام جاها

آ	ا
آباد - ۱۴۷، ۱۴۹ (قلعه ...) - ۱۵۹	ابراهیم (مقام) - ۵
آبان (شهر) - ۴۵ و رجوع بشهر آبان شود.	ابر - ۱۴۵، ۱۵۹ (دز ...) - ۱۵۹
آبخور (ح: ننخور، ابسجور، آنخون) (۱) -	ابرد - ۶۸
۱۱۱	ابر شهره - (ح: همشهره) - ۱۰۴
آبه - ۸۱	ابر توه (= برکوه) - ۱۴۵، ۱۴۶
آتشگاه (قلعه) - ۱۷۵، ۵۵	ابر کائن (= ابرکاو) - ۱۶۵، ۱۶۵ ح
آذر بایجان - ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۸۵، ۹۱	ابروان (افروته) - ۱۶۵
۹۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۰۲	ابزر (۲) - ۱۴۲
آزاد - ۱۰۲	ابستان (۲) - ۱۱۰
آزاد وار - ۱۸۴	ابله (نهر) - ۴۰، ۱۵۵ ح
آس - ۱۱، ۲۲	ابوا (دیه) - ۱۶
آق خواجه (= سومیقان) - ۱۷۳	ابو قبیس (کوه) - ۱، ۷، ۸
آق سنگ (ح: افسک، افنیک، افیک، افک،	ابهر - ۶۰، ۶۴، ۷۲
افنیک) - ۱۱۱	ابهر رود - ۶۱، ۶۴ ح
آقشهر - ۱۱۱، ۱۱۱ ح، ۱۱۳، ۱۱۶	ابیورد - ۱۹۴
آلامی - ۱۲۷ ح	اجنان (= کارخانه) - ۱۰۲
آلان بر اغوش - ۹۹ ح	احد (کوه) - ۱۲
آمد - ۱۲۱	اخلاط (= خلاط) - ۱۱۷، ۱۱۷ ح (بحیره ...)
آمل - ۱۹۷، ۱۹۸	- ۱۱۸، ۱۱۹
آورد (مرغزار) (= کوشک زرد) - ۱۶۱	ادمان (ح: ادبان، اومان) - ۸۱
آوه - ۶۵، ۶۸، ۷۴	اراک - ۱۱۰
آهنگران - ۱۹۰	اران - ۲۳، ۶۰، ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۵ ح
۱	- ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۸۱
ابنوت (ح: = ابقوط، ابقوط، ابنوط) - ۱۱۷	اربطان - ۹۱ ح
ابغاز - ۱۰۸، ۱۰۸ ح	اریل - ۱۲۰
	ارجاق (۲) - ۹۵، ۹۵

(۱) در این فهرست و همچنین در فهرست پیشین نام جاها بی که در کتب جغرافیایی دسترس مانده است و تصحیح ضبط آنرا مسلم داریم، صور مختلف ضبطشان را با علامت «ح» داخل هلالین آید کردیم تا راه تحقیق مسدود ننماید.

(۲) در فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴: ارجق.

اروخش (آتشخانه) - ۱۲۷	ارجان (ارغان) - ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۶ ح ، ۱۵۷ ، ۱۶۱ ح
اروس (ارس ، روس) - ۱۹۹	ارجیش - ۱۱۷
ارولد (کوه) - ۸۱ ، ۸۲ ح ، ۸۳	ارخمان - ۱۴۶
ارونق - ۹۰	اردان (ح : اروان ، اردوان) - ۸۱
اریس (چاه) - ۱۵	اردبیل - ۹ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۲ ح ، ۹۳
ازر - ۶۵	اردستان - ۵۶ ، ۷۵
ازکایرون (ح : اوکامرون ، رزکایرون ، ازکایرو)	اردشیرخوره (کوره) - ۱۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵
۱۸۸ -	اردوباد - ۱۰۲
ازمادین (ح : ازمادین ، ازمابین ، ازمابین ،	اردوهیکل (ح : ارد ملک ، وارد هیکل ، وارد
از یاردین ، ازمارین ، ازنادرین) - ۸۰	هیکل ، داردو هیکل) - ۷۱
ازناوه (ح : ارماوه ، ارناده ، ارباده) - ۶۹	ارژن - ۱۲۱ ، ۱۲۱ ح
استغر - ۱۳۹ و رجوع به اصطغر شود .	ارژن الروم - ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷
استراباد - ۶۰ ح ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹	اوزنجان - ۹ ح ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳
استوا - ۱۸۵	ارونه - ۹۰ ح
استورن (ح : استورن ، استوان ، اسنورن) - ۸۱	ارژن (دشت) - ۱۶۲
اسدآباد - ۶۰ ، ۸۱	ارس - ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۲۰۷
اسطه (ح : واسطه) - ۸۱	ارس (= ادوس ، روس) - ۱۹۹ ح
اسفدن - ۱۷۷	ارشک (ح : رشک ، زسک) (آتشخانه) (= امکلجه)
اسفراین - ۱۸۳	۱۸۷ -
اسفزار - ۱۸۷	ارصوک (ح : ارسوک ، ارمول ، ارسوک) -
اسفنج (ح : اوسفنج ، راسنج) - ۸۹ و رجوع به	۱۱۸
باسفنج شود .	ارغان - ۱۵۵ ، ۱۶۱ ح و رجوع به ارجان شود .
اسفیدان - ۱۴۶	اوم - ۵۴
اسفیددژ (قلعه) (اسفیداره - ۱۵۸ ح) ۱۵۸	ارمن - ۹ ح ، ۲۳ ، ۶۱ ح ، ۸۵ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷ ح ، ۱۲۰
اسفیدهان (ح : اسفندهان) - ۸۳	ارمینان - ۹۱ ح
اسکندر (فلجه) - ۲۲	ارمینیه (اومینه ، ارمنیه) - ۱۱۷ ح
اسکندریه - ۱۱ ، ۶۲	ارمینیه الاصف (یا صغری) - ۱۱ ح ، ۱۱۵ ، ۱۱۷
اسکو - ۹۰	ارمینیه الاکبر - ۱۱۷
اسلام (شهر) (= اوجان) - ۹۱ رجوع به اوجان	رمیه - ۹۱ ، ۹۷ ، ۹۷ ح ، ۹۸ ، ۹۸ ح
و شهر اسلام شود .	
اسلیله - ۱۱ ح	
اسماعیل (حجر) - ۶ ح	
اشفورقان - ۱۹۴	
اشکاونده - ۵۵	

الشر - ۱۲۷ ح	اشکبیر (جبال) - ۹۵
المستان (قهبایه) (ح: للمستان، المشان، الملتان) - ۷۷	اشکور - ۶۵
الموت (= الهاموت) - ۶۶	اشکهران - ۵۵
النق - ۱۰۲، ۹۰	اشکیشان - ۵۵
الوسجرد (ح: ولوسگرد، ولوسگرد، ولودسگرد،	اشنویه - ۹۸، ۹۷، ۹۱
ولوسگرد) - ۶۸ (ورجوع به دستگرد	اشود (ح: اشودر، اشورد) - ۸۱
زوند شود) .	اشوند (اشنو) - ۸۱
الوند (کوه) - ۸۳، ۸۲، ۷۹	اشیر (ح: ایژ) - ۱۷۷
الوبر (ح = الدیر) - ۸۲	اصطخر (دروازه) - ۱۳۷ (شهر...) - ۱۳۶ ،
الیشار - ۸۱	۱۴۴ ، ۱۴۵ (قلعه ...) - ۱۴۴ ، ۱۵۸
الیشتر - ۱۲۷ و رجوع به الشر شود .	(کوره...) - ۱۴۴، ۸۳
اماسیه - ۱۱۱	اصطخر بار (ح: اصطخر ماب) (قلعه) - ۱۵۹
امامزاده حسن بن الحسن (مشهد) (= جیان) - ۵۸	اصطهبانات - ۱۶۷
امکله (ح: اسکلیجه، اسکله) (= اوشک) -	اصفهان - ۹، ۹ ح، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷
۱۸۷	۱۸۶، ۱۷۳، ۱۴۸، ۶۶، ۶۰
انار (= شادار، شادفروز) - ۹۵، ۹۴	اعلم - ۸۱، ۸۲
انبار - ۳۷، ۳۸، ۳۸ ح	اعمال سیف - ۱۳۹
انبوران (ح: ماهوران) - ۱۵۲	افرشه (ح: طرازک) - ۱۳۳
انجیلاباد (ح: رونجلاباد) - ۹۳	افریقیه - ۲۱
انجیلوند - ۶۸	اقاباد (ح: داو قاباد، دروا قاباد، قاباد) - ۸۰
اندجن (ح: اندجی) - ۷۳	اقسرا - ۱۱۱، ۱۰۵
اندر (۱) - ۷۱	اقصی (مسجد) - ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱
اندلس - ۱۱، ۲۱	اقطنوش (ح: انطیموش) (حصن) - ۱۱۶
اندوان (۲) - ۵۴	اقلید - ۱۴۶
اندیشک - ۱۳۲ (بل...) - ۱۳۲	اکعل - ۱۶
انطاکیه - ۵، ۴۲، ۱۰۴، ۱۱۱	اکریدور (ح: اکریدول، اکریدون) - ۱۱۶
انقره - ۱۱۰	اکنی (ح: اکنی) - ۲۱
انک - ۶۱ ح	الاره (ح: ازرده) - ۱۶۵
انکول (ح = انکول، یکول، بکول مکول)	الاطاق (ح: الاتاق) - ۱۱۸
(چشمه) - ۶۳	الان - ۱۱، ۲۲، ۱۰۸
انگوران - ۹۹	الانی - ۱۲۷ و رجوع به آلامی شود.
انگوریه (ح: انگوره) (= عموریه) - ۱۱۲	البرز - ۱۰۸
انی - ۱۸۰	الزن - ۷۱

پ	انیران - ۱۷۲ ح
باب الابواب (در بند) - ۱۰۶ ، ۲۲ ، ۲۱	اوبه - ۱۸۹
باب الجنة - ۶۱	اوتر (ح : اوبر) - ۲۰ ، ۲۰ ح
باب الحلبة - ۳۵	اوجات - ۲۲
باب السوق السلطان - ۳۵	اورشلم - ۱۶
باب بنی شیبه - ۵	اورفی (ح : اورپی) - ۲۰ ، ۲۰ ح
باب خراسان (باب طریق خراسان) - ۳۵ - ۳۵ ح	اورهن (ح : درهین ، ادرین ، اوردهین) - ۸۰
باب خلج - ۳۵	اوریشاق (ح : ارسان ، ارمینان ، ارمیان ، ارمنان) - ۹۱ و رجوع به اربطان یا ارمیان شود .
بابرت - ۱۱۱	اوزج (ح : دلج) - ۱۹۲ ح
بابل - ۱۲۲ ، ۴۶ ، ۳۸	اوفرید (ح : افرید) - ۹۰
باب نو (دروازه) - ۱۳۷	اونیک - ۱۱۱
باجروان - ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۸۵ (رود ...) - ۱۰۴ ح	اھر - ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۵ (رودخانه ...) - ۹۶
باجسرا (ح : باجسری) - ۴۵ ، ۴۴ ح	اهواز - ۱۳۱
باجگام - ۴۶	ایج (ح : ایک) - ۱۶۷ ح
باخرز - ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۸ ح	ایجرود - ۶۹ ، ۷۰
بادرایا - ۴۱	ایدج - ۵۶ ، ۷۷
بادغیس - ۱۸۸	ایران - ۱ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۹ ، ۱۹ ح ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲
بارز (ح : یازر ، ما او ، مادر ، یازر ، مارو)	۲۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۷ ح ، ۲۸ ، ۲۸ ح ، ۲۹
- ۱۹۶ ، ۱۹۶ ح	۳۱ ، ۴۴ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۶ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۷
بازبندی (باربدا) (= باصیدا) - ۱۲۱ ح	۱۰۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۷ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۳۵
بازرنک - ۱۵۴	۱۴۶ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۲
باسمنج - ۸۹ ح	ایراھستان - ۱۴۲ ، ۱۵۰ ، ۱۶۱
باشب قوطا (ح : ماشت قوطا) - ۱۵۲	ایسیا - ۲۰
باصیده - ۱۲۱ و رجوع به بازبندی شود .	ایسیای بزرک - ۲۰
باظرنوح (ح : باطر نوح ، ناظر بدح) - ۱۲۱	ایسیای خرد - ۲۰
باغ داد - ۳۴	ایشن (ح : اش) - ۲۱ ، ۲۱ خ
باکسایا - ۴۱	ایقان (ح : دایقان ، رایقان ، اینان) - ۹۰
باکوبه - ۸۵ ، ۱۰۶	ایک - ۹ ح
بامیان - ۱۹۰	ایک (ح : ایج) (قلعه) - ۱۶۸
باویل - ۹۰	ایله - ۳۸ ح
باویل رود (ح : ناویل رود ، تاویل رود ، سرساویل رود ، هر باویل رود ، تاویل ، نایل ، ساویل) - ۹۰ ، ۸۹	ایلیا (ح : بیت المقدس) - ۱۶
باب (ح : بایت) - ۲۱	ایوان کسری - ۴۸
بجستان - ۱۷۶ ح	ایوان کیف - ۵۸

بیگریری - ۱۱۸	بچه (دیه) - ۱۶۱
برواب (= پرواب) (مرغزار) - ۱۶۳	بحرآباد (ح : یعیاباد) - ۱۸۴، ۱۸۴ ح
بروجرد - ۷۸، ۷۸، ۵۶ ح	بحرین - ۲۳، ۱۶۴، ۱۶۵
برهندرود (ح : برهنه دود) ، برهندرود، برهنه	بحیرم (شاید: بندر دیر) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح
رود، برینه رود - ۸۱	بختیاری - ۷۷ ح
بربتیش میوزیوم - ۵۸ ح، ۱۳۵ ح	بدیه - ۱۱
بریدون (ح : یریدون) - ۷۱	بدلان - ۹۷ ح
بزرگترین - ۱۸۸	بدوستان - ۹۱
بزیتون (ح : برمون) - ۱۰، ۱۰ ح	بذ - ۹۳ ح
بست - ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۸ ح	بذلاباد - ۹۷ و رجوع به بدلان شود.
بسجم (ح : تننم، بشم) - ۲۰، ۲۰ ح	براآن - ۵۵
بسطام (= وسطام) - ۱۲۹، ۲۰۰، ۲۰۱	براز الروز - ۳۹
بوی - ۹۹، ۱۰۰	برازه (رود، آب) - ۱۴۰، ۱۴۲
بسیرا (ح : اسیرا، تستر) - ۱۶۲	براغوش - ۹۹، ۹۹ ح. و رجوع به آلان براغوش
بشاور - ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲	شود .
بصره - ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۸ ح، ۳۹، ۴۰	بربر - ۲۱، ۲۰، ۱۱
۱۵۷، ۱۵۷ ح	بریان (ح : مرتیان، برینان، برتبان، برننان)
بطایح - ۲۹	(= ریشهر، ریسهر) - ۱۵۶
بطحا - ۸	برج اولیا (= شیراز) - ۱۳۸
بعقوبا - ۳۷، ۴۵، ۴۹	برخوار - ۵۵
بفداد - ۹، ۹ ح، ۱۱، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۴ ح	بردادرود (ح : بردار رود) (قلعه) - ۱۷۵
۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷	بردسیر - ۱۷۰
۴۸، ۴۸ ح، ۴۹، ۶۱، ۱۷۹	بردع - ۱۰۵، ۱۰۵ ح
بقیج - ۱۴، ۱۵، ۴۹ ح	بردلیز (ح : بردلر) (کریوه) - ۹۳
بلادشاپور - ۱۵۲	برزمیهن (ح : برزمهن، برزمیهن) - ۸۲
بلاس - ۴۰	برژند - ۱۰۴
بلاشان (= ولاشان) (مرغزار) - ۵۳، ۵۳ ح	برسیان (ح : هرشیان، هرسیان، دبیرستان) -
بلخ - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۵۱ ح، ۶۱، ۱۴۶	۵۵
۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	برطاس - ۲۲
بلنار - ۱۰، ۲۲	برطلی - ۱۲۱
بلند (ح : بلند) - ۱۱	برك - ۱۶۸
بلهل (ح : بهل، ملهل) - ۷۱	برکوه (= ابرقوه) - ۱۴۵
بم - ۱۷۱	برگری (ح : مرگری، برمرگری، بارگیری)

بیرملاحه ؛ (دیه) - ۳۳
 بیستون (کوه) - ۱۲۸، ۱۲۹
 بیضا - ۱۶۲، ۱۴۷ (دروازه) - ۱۳۷ (مرغزار) -
 ۱۶۲
 بیعت قوبا (= بقوبا) - ۴۵
 بیلقان - ۱۰۵، ۱۰۵ ح
 بین النهرین - ۴۳، ۱۰۵
 بینونه (ح : سونه) - ۱۶۵
 بیهق - ۱۸۳ ح، ۱۸۴

پ

پاریس - ۲۹ ح، ۵۸ ح، ۱۷۲ ح
 پرواب (خ : ابرو آب) (آب) - ۱۶۳ ،
 ۱۶۳ ح
 بشکل دره - ۷۲ ح، ۷۳
 پشیان (ح : میشان) - ۲۰۱
 بکن - ۱۰ ح
 پنج دیه - ۱۹۵
 پنجهیر - ۱۹۱
 پوشنج (= فوشنج) - ۱۸۸ ح
 پیروز (ح : هرود ، سرووق ، شرور) - ۸۱
 یلسوار (ح : ییلوار ؛ سله سوار ، فیلسود) -
 ۸۴ ح

ت

تاج (قلعه) - ۷۱
 تارم (= طارم) - ۱۶۸
 تامرہ (ح : تامرا) - ۴۹، ۴۹ ح
 تبت - ۱۰، ۱۹
 تبر (ح : تر) (قلعه) - ۱۵۹
 تبریز - ۹، ۹ ح، ۶۰، ۶۱، ۶۱ ح، ۸۵
 ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۱
 تبعاباد (ح : تاباد ، تیغاباد ، بقاباد) - ۸۰

بیشی - ۷۰ ح، ۱۷۸ ح
 بناء شاپور (= بشاپور) - ۱۵۱
 بناجون - ۹۹
 بنده امیر - ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۳
 بندر دیر (= بعیرم) - ۱۴۱ ح
 بندنیجین (= لحف) - ۴۱، ۴۶ ح
 بندیان (ح : مندیان ، وندیان ، وندسان ،
 بندیان ، مدیتان ، مدیتان) (= لحف ،
 بنده نیجین) - ۴۱
 بنی عامر (حاطط) - ۸
 بوازیج (۱) - ۱۲۱
 بوان - ۱۴۷ رجوع به شعب بوان شود .
 بودج شاپور (ح : بورج ، برج) (= عسکر
 مکرم) - ۱۳۳
 بوستانک - ۱۵۶
 پوشکانات (ح : نوشکانات) - ۱۳۹
 بوقین - ۶۸
 بول (ح : هول ، نول ، لول) - ۹۶
 بهار (قلعه) - ۱۲۷
 بهستان ؛ - ۹۹
 بهمن (دز) - ۹۲ (مرغزار) - ۱۶۲
 بهمنش (ح : سهمش) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح
 بهنام (۱) - ۵۸
 بیات - ۴۱
 بیار - ۱۸۴
 بیان - ۱۱۸
 بیت العمور - ۲
 بیت المقدس - ۱۶، ۱۷، ۱۷ ح، ۱۸، ۳۸
 ۱۰۹
 بیت لعم - ۱۸ ح
 بید (ح : بنید ، بیدون) (مرغزار) - ۱۶۲
 بیرجند - ۱۷۷

تیرك (ح: ترك، هرك) - ۷۳	ترب (ح: تراب، توب، تعرب، ترتب) - ۱۳۲
تیر خدا (یا تیر خدای) (قلعه) (ح: مرخدا، سرحداد) - ۱۵۹، ۱۴۰	ترتر (رود) - ۱۰۵
تیر مردان - ۱۵۲	ترشیز - ۱۷۸، ۱۷۵
تیز (؟) - ۱۰	ترکستان - ۹۷، ۹۷ ح
تیل - ۹۴ ح	تستر (= شوشتر) ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۳۰، ۱۳۴
ث	تضر (ح: نعم، نضر) - ۱۰۲
ثبیر (کوه) - ۲	تقنازان - ۱۹۴
نکان (پول = بل) (آب) - ۱۶۱، ۱۵۵	تفرش - ۷۵
نور اطلحل (کوه) - ۸	تفلیس - ۹، ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۰۸، ۱۰۸ ح
ج	تکریت - ۲۹، ۳۷، ۳۷ ح، ۴۱
جابلق (= عروج، سوس) - ۷۸، ۷۸ ح	تکلفه (ح: بکله، تکله، بکار، کله، بکابه، تکله) - ۹۴، ۹۵ و رجوع به کللیز شود.
جاجرم - ۱۸۴، ۱۸۴ ح	تکینا باد - ۱۷۵
جار - ۱۲۱	تلان (دیه) (ح: ودن، قران، قلمان، قنان) - ۱۲۲
جاز (دیه) - ۱۶	تل المغالی - ۴۴
جال کولی؟ - ۵۸	تل عفر قوف - ۴۱
جام - ۱۸۹	نور قیو - ۲۱، ۲۲
جامکو (ح: جامکور، جویگور، حامکو) - ۹۴	تمیجان - ۲۰۲ ح، ۲۰۳، ۲۰۳ ح
جاوان (ح: جادوان) - ۵۴	تنجه (ح: سجه، تنجیزاز، تبجنه، تنعه) - ۱۷۶
جبل - ۳۷	تنکت - ۱۰
جبل جیلویه (= کهگیلویه) - ۱۵۲	توج - ۱۳۹
جبه - ۴۹	توقات - ۱۱۸
جحفه - ۱۶، ۴	تولم (ح: تولیم) - ۲۰۲
جده - ۸، ۵، ۸	تون - ۱۷۴، ۱۷۶
جرد بادقان (= سره، کلبادکان) - ۷۴، ۵۶	توی - ۸۲، ۸۲ ح
جرجان - ۷۵، ۷۷ ح	تویسرکان - ۸۲ ح
جرم - ۵۸	نهامه - ۱۱، ۱۲، ۱۲
جرم - ۱۸۶	
جرم (ح: جزم) - ۹۶	
جرمق - ۱۷۳	

جولاندرق (ح: جولاندروق) - ۹۰	جرود (ح: خروود) - ۶۹
جویم ابی احمد - ۱۵۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۰ ح	جرود (ح: مسرود، خروود، جیروود، جود) - ۷۲
۱۶۲	جرون (جزیره) - ۱۷۲
جوین - ۱۸۴	جره (= کره، اشقایقان) - ۱۵۳ (مرغزار...)
جهرم - ۱۶۰ ، ۱۴۹	۱۶۳
جهرود (ح: جهر، حمیرود) - ۶۸	جز - ۵۵
جهوق (ح: حبوق، حمتوق، محوق) - ۸۳ و رجوع به مخور شود.	جزا - ۷۱
جی - ۵۴	جزیره (= دیاربکرو دیارریمه) - ۱۲۰
جیا - ۷۱	جزیره (شهر) - ۱۲۱
جیان - ۵۸	جشت ۲ - ۱۸۹
جیبرین - ۱۴۰ ح	جمبر - ۱۲۲
جیعون - ۱۹۲ ، ۲۱	جمفریه - ۴۴
جیران - ۱۰۴	جفتو (رود) - ۱۰۰
جیرفت - ۱۷۱	جلادجان (ح: جلاجان، خلادخان، خلانادجان) - ۱۵۷
جیلان - ۹۳، ۶۱، ۵۱ (بحر...) (= بحر خزر) - ۱۰۴ ، ۲۲	جلباره (ح: کلباری، جلباری، حلسار) (محل) - ۵۳
جیلانات - ۲۰۴ ، ۲۰۲ ، ۶۵ ، ۵۱ ، ۲۳ ح	جلولا - ۴۹ ، ۴۹ ح
چ	جمنقان - ۶۸
چاهک (= صاهک) - ۱۴۸ ح	جنابا (ظ: جنابة) - ۱۵۷
چرام (= صرام) - ۱۵۴	جنابة - ۱۵۷ ح
چرنداب - ۸۹ ح	جنابد - ۱۷۴ ، ۱۷۶
چنان ناوور (ح: چنان نارمد، چنان نادور) - ۷۶	چنبدملغان - ۱۵۳
چهاردیه - ۲۰۰	چندی شاپور - ۱۳۲
چهل منار - ۱۴۵	چنقان (ح: حمیمان، حفسان، جیمان) - ۹۲ و رجوع به جوغان شود.
چیچست - ۹۲ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰	جوباره - ۵۴ ، ۵۲
چیمه رود ۱ - ۷۶ ح	جودی (کوه) - ۱۲۴
چین - ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۰ ، ۸۰ ، ۱۲۹	جور (= فیروزآباد) - ۱۴۱
ح	جوزجان - ۱۹۱ ، ۱۹۱ ح
حاد (ح: جاد، العاد) - ۱۸۸	جوزدان - ۵۵
حانی - ۱۲۲	جوسق (محل) - ۶۲
حابری (مشهد) - ۳۳	جوغان - ۹۲ ح

خالدات - ۱، ۱۲، ۱۶، ۳۱، ۳۴، ۳۹، ۴۰	حبش - ۱۹
۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴	حبشه - ۱۱، ۱۵
۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴	حبشی (رکن) - ۵
۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۷	حجاء - ۱، ۱۲، ۱۲ ح، ۲۰
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵	حجر (دیه) - ۱۵
۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲	حدیبیه - ۸
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰	حدیثه - ۳۷، ۴۱، ۴۱ ح
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸	حدیقه - ۱۵
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷	حرا (کوه) - ۸
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵	حرام (مسجد) - ۱، ۸، ۷، ۵
۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴	حران - ۱۲۲
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	حربی - ۴۱، ۴۱ ح
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸	حرمین - ۱
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	حرمین (= باروی شرقی بغداد) - ۳۵
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰	حزوره - ۲
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۳ ح	حشو (ح: حدود) - ۱۶۸
خان آزاد مرد (خاك زاد مرد) - ۱۶۳	حصن کیفا - ۱۲۲
خان بلیغ - ۱۰	حطیم - ۷
خانیقین - ۴۳، ۴۴	حقان حیقو؟ - ۵۹
خانم رود - ۹۰	حلوان - ۱۶، ۳۷، ۴۲، ۴۹ ح (آب ... ۴۳)
خاندنیل - ۹۳	۴۶ (عقبه، کربوه ...) - ۲۹، ۱۲۹
خاوران - ۱۸۵ ح، ۱۹۴، ۱۹۵	حله - ۳۷، ۳۷ ح، ۳۹، ۴۱، ۴۱ ح
خواه (ظ: خدار) - ۵۸	حمیه - ۱۶
خبر - ۱۵۹	حمیر - ۱۱ ح
خبر - ۱۴۷ و رجوع به خبریز شود	حنیقان - ۱۴۰ (رود ...) - ۱۴۱، ۱۴۲
خبرک - ۱۴۷	حوز (= خور)؟ - ۱۳۶ ح
خبریز - ۱۴۰، ۱۴۷ ح	حویزه - ۱۳۱، ۱۳۲
خبس (ح: جیس، حبس، خنس، حبس) - ۱۵۶	حیدریه - ۶۴
خبوشان - ۱۸۵، ۱۸۵ ح، ۱۹۴ ح	حیره - ۴۲، ۴۶
خبیص - ۱۷۱	حیوان (چشمه) - ۱۰۶
ختای - ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۱	خ
ختلان - ۱۹۰، ۱۹۱	خابور - ۱۲۲
ختن - ۱۹، ۲۰، ۲۱	خارک - ۱۶۵ ح، ۱۶۶

خلخال - ۸۵، ۹۲، ۹۳

خمایجان۔ ۱۵۴

خمیرآباد - ۶۸ ح . وجوع به خرمآباد شود .

خمیس - ۹۴

خنافكان (= حنيفكان) - ۱۴۰

خنان - ۱۰۸

خنسای ؟ (ح: خنای) - ۱۰، ۱۰ ح

خوادان(ح: خودان، خوابدان، حراران) - ۱۶۰

بکتاب مقدس ص ۱۶۰ ح نیز نگاه کنید .

خوار - ۲۰۰ (آب...) - ۲۰۱

خوار (ح: قلات خار) (قلعه) - ۱۶۰

خوارزم - ۱۰، ۲۲، ۱۸۱، ۱۸۶

خواست جان (ح : جواب حان، خواست خان،

حاصلت خوان)- ۱۶۳

خواشیر (ح: حواستنی) (قلعه) - ۱۷۶

خواف - ۱۸۹

خوبندان - ۱۵۲

١٧٧ - ١٧٦ - ١٧٧

خوړا شاه (خوړشاہ ۲) - ۱۸۸۴، ۱۸۸۵

خوردنه (ح: خرشه، خروشه) - ۱۵۰

خورشه (ح : خورشه، خورشد، جوشر) (قلعه) -

170

خورلق - ۴۲، ۴۳

خورنق (ح: خورثق ، خرونق، حرونق)- ۷۱

خودروائق (ح: خروائق) - ۱۰۱، ۱۰۱ ح

خوزان - ۵۴

خودمستان - ۹۲۳، ۹۲۹، ۱۰۵۱، ۱۰۶۱، ۱۲۷۱

۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵

104, 106, 102

خوسف - ١٧٤، ١٧٧

خوشاب - ۱۱۸

خوشنان - (خوشی نان) - ۱۲۹

خلاصہ - ۱۵۳

خلاصہ - ج ۹، ج ۱۲، ج ۱۷

درآورد (ح: درآورد) - ۹۵	خونج (= کاغذ کتان) - ۷۲
دربند - ۱۰۶	خوی - ۹۱، ۹۷
دربند تاج خانون - ۱۲۷	خیارچ - ۶۴
درجان (ح: دیرخان، دیرجان، دیرجان) - ۱۱۲	خیاو - ۹۴، ۹۵
ح ۱۱۲	خیبر - ۱۵
درجان (ح: درخان، ورجان، وزخان) - ۱۷۶	خیجین - ۶۹
ورجوع به درچاق شود.	خیر - ۱۶۸ ح
دوچاق - ۱۷۶ ح ورجوع به درجان شود.	خیره - ۱۶۸ رجوع به خیبر شود.
دردستی شاه (ح: سردوی شاه، سرده سی شاه،	خیف (مسجد) - ۸
سردوشی شاه) - ۸۰	خیو - (ح: حیو، حیو) - ۶۸
دروشت - ۵۲، ۵۲ ح، ۵۴	ن
درگزین - ۸۲	داذنان - ۵۶
درو - ۹۴	داذین - ۱۴۰
دروب جو (ح: درجو، دورجو) - ۸۶	دارالاماره - ۷
درودا (ح: دروداد، دروذ، داباد، درود) -	دارابجرد - ۱۳۶، ۱۴۹
۸۰	دارابگرد - ۱۶۸
دریست (ح: دربست، دوبست) - ۱۵۱	دارالبوار - ۱۵
دراپاد سفلی (ح: درآباد، درآباد) - ۷۱	دارالشاطیبه - ۳۵
دراپاد علیا (ح: درآباد علیا) - ۷۲	دارالشفاء - ۱۳۸
دزبهن - ۹۲	دارالندوة - ۷، ۸
دزبیل (ح: درنیل، دریل) - ۱۲۸، ۱۲۸ ح	دارکان (ح: وارکان) - ۱۶۸
دزسیاه (قلعه) - ۷۹	دار مرزین (ح: دارمرزین، دارمرز، داومرز) -
دزشیدان - ۹۳ ورجوع به بند شود.	۹۴
دزصلوک - ۱۸۳	دارین - ۱۶۵
دزفول - ۱۳۲	دامغان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۰، ۲۰۱
دزکلات - ۱۵۶	داود (محراب) - ۱۸
دزکنبدان (ده کنبدان، دیزکنبدان) - ۲۰۱	دجله - ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹
دزمار - ۱۰۱ ورجوع به دیزمار شود.	۵۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
دستجرد - ۶۸ (دستجرد زرند) - ۶۸ ح	دجیل - ۴۳، ۴۵
دستگرد - ۱۳۳	دراک (کوه) - ۱۳۸
دشتاباد (جوی) - ۱۳۰	دراک موسی (ح: داوک) (دروازه) - ۱۳۷
دشت ارژن (مرغزار) - ۱۶۲	دراکوه (= ذرکان) - ۱۶۷ ح
دشت بارین - ۱۵۴	درام - ۷۱

دیل ۲ - ۱۰	دشت بیاض - ۱۷۶
دبر - ۱۵۷	دشت دوان (مرغزار) - ۱۶۱
دبر عاقول - ۴۳	دشتک (= ابرج) - ۱۴۵ ح
دیز جرد - ۹۹	دشنی - ۵۵
دیز مار باختری - ۱۰۱ ح	دقوق - ۴۳
دیز مار خاوری - ۱۰۱ ح	دکشن (ح: دکش) - ۲۰، ۲۰ ح
دیزه (= صمکان) - ۱۴۱ ح	دلج (ح: ولج، دلیج، قنخ ما، وکنخ) - ۱۹۲ (شاید: اوزج) .
دیلیم - ۶۲	دلقند - ۱۸۴
دیلمان - ۶۵، ۲۰۲	دلیجان - ۵۶، ۷۵
دین دلا (= بشاور) - ۱۵۱	دماوند - ۳۹، ۲۰۱ (کوه...) - ۲۰۱
دینور - ۱۲۸	دمزوان (ح: دمروان، دهروران، دم دوان، دم ورن، دمروان) (قلعه) - ۱۶۰
دیوان هند (کتابخانه) - ۶۳ ح	دمشق - ۹۰، ۱۱ ح
دیه علی (دیه علا) - ۱۵۴، ۱۵۴ ح	دوان - ۱۴۰
دیه مورد - ۱۴۹	دوبرگی (ح: دورگی، دفرگی) - ۱۱۱
ذ	دودانگه (آب) - ۱۳۴
ذات العرق - ۵	دورق - ۱۳۱
ذوالخليفة - ۴	دوزال - ۱۰۱
ذی بن؟ - (بین) - ۵۴	دوشت - ۹۰
ر	دولاب - ۵۸
رادان (ح: ارادان) - ۱۴۹	دولت آباد - ۵۸
رادکان (= ریکان) - ۱۸۳ ح، ۱۸۶ ح	دولت آباد - ۷۹
راذان - ۴۳	دولت (دروازه) - ۱۳۷
راسند (کوه) - ۷۶	دولو (ح: دورو) - ۱۱۲، ۱۱۲ ح
رامجرد - ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹	دهخوارقان - ۹۱، ۹۹، ۱۰۰
رامز (= رامهرمز) - ۱۳۳	دهرا (ح: بیرو، تیر) - ۱۰، ۱۰ ح
رامهرمز - ۱۳۳	دهستان - ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۸۸
رامین؟ (ورامین؟) - ۵۸	ده کردو (ح: ده کرز) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح
راودان (ح: درادان، راوران) - ۶۹	دهلی - ۱۰
راهبان (ح: راهبان، راهبان، رمبان، راهشان)	دیار بکر - ۲۳، ۲۹، ۶۱ ح، ۱۱۷، ۱۲۰
۱۵۱۰	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۱
رایکان (= رادکان، ریکان) - ۱۸۳، ۱۸۶	دیار ریسه - ۱۲۰ وجوع به ریسه ... شود.
رأس العین - ۱۲۲۰	

۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۹	ربع رشیدی - ۸۷
رومیة - ۴۳، ۴۶	ریبمه (دیاد) - ۲۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ ح، ۱۲۲
روند (ح: زرنده، ورزند) - ۹۹، ۹۹ ح	۱۲۲ ح، ۱۲۴، ۱۲۵ رجوع به دیار ریبمه شود.
رونیز - ۱۶۸	رجبه - ۱۶
روین دژ - ۹۲	رخاطر (ح: ازخاطر، ارحایم، حاط) - ۵
رها - ۱۲۳	رخش آباد - ۱۳۱
رهاط - ۱۶	وزنه - ۵۵
ری - ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح، ۵۷، ۵۸، ۵۸ ح	رستاق - ۱۶۸
۵۹، ۵۹ ح، ۶۰، ۶۹، ۸۶، ۱۷۳ (دروازه...)	رستمدار - ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲
۸۷	رشت - ۲۰۳
ریز - ۱۵۴	رشیدی (کلریز) - ۸۷
ریشهر (= ریصهر) - ۱۵۶	رصافه - ۳۷
ریصهر (= ویشهر) - ۱۵۶	رضوی (کوه) - ۱۶، ۴۷
ریغان (= ربقان، ربگان) - ۱۷۱	رقه (= قالا نیقوس) - ۱۲۳
ریگان (= ریغان) - ۱۷۱ ح	رکناباد (کلریز) - ۱۳۷
ز	رمزوان (ح: رمزدوان) - ۱۴۰
زاب (آب) - ۱۲۷	رنان - ۵۴
زابل - ۱۷۹ ح	رنبه (ح: ربه، زینه) (تنک) - ۱۶۸ و رجوع
زاول - ۱۷۳، ۱۷۹	بکتاب فاوسنامه ناصری شود.
زاولستان - ۱۷۴	ونین (ح: ترسن) - ۵۵
زاوه - ۱۸۵ (ولایت، قصبه) - ۱۹۰	روح - ۱۸۸
زاهد (کلریز) - ۸۷	رود ابان (ح: رود ابادان) - ۶۸، ۶۸ ح
زرکان (دراکوه) (قصبه) - ۱۶۷	رود اور - ۸۲
زرنج (= سیستان) - ۱۷۴	رودبار - ۶۶
زرنده - ۷۱	رودشت - ۵۵
زرنق - ۹۹	رودقات - ۹۱، ۹۰
زرنک (= سیستان، زرنج) - ۱۷۴	رودهند (ح: اروند، ارد هند) - ۹۰ و رجوع
زره (بهره) - ۱۷۴	به اوزنه شود.
زعفرانی (زمین) - ۸۲ (کلریز...) - ۸۷	روس - ۱۱، ۲۲
زکان (رود) - ۱۴۲	روغد (ح: روغد) - ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۹ ح
زکیه - ۴۰	روم - ۹ ح، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۳، ۶۲
زمزم - ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹	۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷
زمندو - ۱۱۶	۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵ (بحر...)

سایه - ۱۶	زمین دیه - ۷۹
سایر - ۱۵ ح . رجوع به سائره شود .	زنجان - ۵۶ ح ، ۱۰ ، ۶۵ ح ، ۶۷
سائره - ۱۶	زنجان رود - ۱۲۵
سبا - ۱۱ ح	ژنده رود - ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۳
سبزوار - ۱۰ ، ۱۷۵ ، ۱۸۴	زنکیان - ۱۰۱
سبلان - ۹۸ ، ۱۰۳ (کوه ...) - ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵	زنکیا باد - ۴۴
سبور (یا: سبور قرچ) - ۵۸	زنوز (رود) - ۱۰۱
سنوریق (ح: ستروق ، سفوریق ، سفوریق) -	زواره - ۱۷۳ ح ، ۵۶ ح
۷۰ رجوع قلتوق شود .	زورا (= بنده) - ۳۴
سجاس - ۶۰ ، ۶۹ (کوه ...) - ۷۰	زوژن - ۱۸۹
سجستان - ۱۷۴	زهر (ح : وار) - ۹۴
سدیر - ۴۲ ، ۴۳	زیارت بازار - ۱۱۶
سراب (= سراو) - ۹۸ ح	زیرکوه - ۱۷۷
سرابرود (ح: سراورود، سراود، سراندود،	س
سرانرود) - ۷۲ رجوع به سراورود شود .	ساباط (دیه) - ۳۴
سراجو - ۹۹	سابون (۱) (ح: شاپور) - ۱۶۵
سراشیون - ۶۸	سار - ۹۰ ح
سراو - ۹۱ ، ۹۸	سارو (ح: بسار) - ۹۰ رجوع به سار شود -
سراورود - ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۰	ساروق - ۷۵
سرجهان - ۷۰	ساری - ۱۸۹ ، ۱۹۹ ح ، ۲۰۱
سرخاب - ۸۹ ، ۸۹ ح (کوه ...) - ۹۰	ساسان (= فسا) - ۱۵۰
سرخس - ۱۹۵	ساعرد - ۱۲۳
سرد (ح : جوه سرد) - ۸۶ ، ۸۶ ح	سامان - ۷۲ ، ۸۲
سردرود - ۸۱ ، ۸۷ ، ۸۹	سامره - ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵
سردست (یا سردشت) - ۹۰ ، ۹۰ ح	ساوجیلاغ - ۶۹
سرکان - ۸۲ ، ۸۲ ح	ساوه - ۶۰ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ح ، ۷۳
سرکان رود - ۸۲	۱۷۳
سرمان (ح: سریان ، سربسان) - ۹۲	ساوه رود - ۸۳
سرمق (۲) - ۱۴۶	ساویه - ۱۴۴
سرمن رأی (= سامره) - ۴۴	

۱- شاید : سابور .

۲- در فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : سورمق .

سرمد (= همای، کلیایکان) - ۷۵	سرنندیب - ۱۱، ۱۲
سما (ح: سمها، سها، سیا) - ۷۸	سرو (ح: منسر، منسیر، صدر، منبیر، نبیر) - ۶۸
سمون - ۱۱۲	سروات (ح: سبزوار، سرداب، سردارب) - ۱۴۷
سنارت (ح: سنارت، سناورد، هسارت، تیارث، سنات) - ۵۵ رجوع به هسار شود.	سروستان - ۱۴۹، ۱۴۰
سنان - ۲۰۰، ۱۹	سعادت (دروازه) - ۱۳۷
سنجان - ۱۹۱	سعدیه؟ - ۴
سمیران (ح: شیران) (قلعه بی دریا براهستان) - ۱۵۰	سعیدآباد (ح: سعدآباد) - ۸۹، ۸۹ ح
۱۶۰	سفد سمرقند - ۱۶۳، ۱۵۵، ۹۰
سمیره (دیه) - ۱۵	سفید - ۱۷۳
سمیرم (ح: شمرم) - ۱۵۴	سفیددور (قلعه) - ۱۵۵
سناباد - ۱۸۵	سفیدرود - ۲۰۲، ۹۹، ۷۲، ۶۷، ۵۱
سنجار - ۱۲۳	سفیدنچ (ح: سفندج) (ده) - ۱۹۴ رجوع بکتاب ابن
سنجاران - ۸۶	خلکان شود.
سنجان (= سنکان) - ۱۸۹، ۱۸۵	سفایة الحاج - ۷
سنجید - ۹۳	سفسین - ۲۲، ۱۰
سند - ۱۶۴، ۲۲، ۲۰	سفر (ح: سفر، سقیر، سفر، سفره، سقند) - ۹۹
سنقرآباد - ۶۹	سکان (ح: مکان، متکان، شکان) - ۸۲
سنقر (مسجد) - ۱۳۸	سکنزآباد - ۶۴
سنکان (= سنجان) - ۱۸۹ ح	سکان (= زرنج، سیستان) - ۱۷۴
سنگ برسنگ (گریوه) - ۱۰۳	سکستان (= سیستان) - ۱۷۴
سنوریه - ۱۱	سلم (دروازه) - ۱۳۷
سنیج (ح: سنیج) - ۱۷۳ ح	سلامه (= سلام، سلامی) - ۱۸۹
سوزماری (ح: سوزماری، سوماری، شوماری)	سلامی (= سلامه، سلام) - ۱۸۹ ح
۱۰۲ -	سلطانآباد چچمال - ۱۲۸
سوی حصار (ح: سوری حصار، سمر محصار، شهری، شعری) - ۱۱۶، ۲	سلطانیه - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۲۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰
سوس (= عروج) - ۷۸، ۷۸ ح	۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱
سوس - ۱۱۷ ح	سلیح (کوه) - ۱۲۰
سوس - ۱۳۳ (رجوع به سوسن شود).	سلیاس - ۱۱۷، ۹۷، ۹۱
سوسن - ۱۳۳ ح	سلنکا؟ - ۱۱
سوق الامیر (= فناخسرو کرد) - ۱۳۷	سمرقند - ۹۰
سوق نماین - ۱۲۴	

ش	سومیقان (ح: سوسقان، سوشقان، سوییگان، سومغان، سیونمغان، سونیقان، سومقان، سوسبان،) (= آق خواجه) - ۱۷۳، ۶۴
شابران - ۱۰۷	سومنات - ۱۰
شاپور خواست - ۷۹ ح	سپاره (ح: شپاره، نهاره، مپاره، شپاده، سپارت ساره) (قلعه) - ۱۶۰
شاپور خوره (خره) - ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۰	سهرورد - ۶۹
شاغن - ۱۷۷	سه کنبندان - ۱۵۸، ۱۴۴
شاد آباد - ۸۹	سهند - ۹۱، ۹۱ ح، ۹۹، ۱۰۰ (کوه ..) - ۸۷، ۸۹
شادار (= انار) - ۹۵	سیاران - ۸۹ - رجوع به سیوان شود.
شاد شاپور (= قزوین) - ۶۱	سیوان - ۸۹ ح
شاد فیروز (= انار) - ۹۵	سیاله ۱ - ۱۶
شادیباخ - ۱۸۲	سیاهدهان - ۶۴
شارخت (ح: شارخ) - ۱۷۷	سیاه رستاق - ۱۹۸ ح، ۱۹۷
شافجرد (ح: سانگرد) - ۱۳۳	سیاهرود - ۱۷۴
شال - ۶۴	سیراف - ۱۴۰
شال - ۹۴	سیرجان - ۱۷۱
شام - ۴، ۵، ۷، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳	سیردان - ۷۱
(دریا ...) - ۲۱	سیس - ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۷
شام (= شنب غازان) - ۸۷، ۸۹	سیس - ۹۰
شامی (رکن) - ۵	سیستان - ۶۱ ح، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰
شاهرود (رودخانه) - ۶۶، ۱۹۸	سیف آباد - ۸۲
شاهرود - ۹۴	سیکان (ح: ارنگان، شکان، اوشکان، سکان) (مرغزاد) - ۱۶۲
شبانکاره - ۲۳ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۶۷	سیلاخور - ۷۹ ح
شبدبهر (ح: شیدی نهر، شیدی، عیدبهر، شید بهر) - ۸۳	سیلوان - ۱۲۲
شبدبیز (صله) - ۱۲۹	سیمسخت (ح: سیمسخت، سیمخت، سلخت، سلیمخت، سیمخت، نیل سحت) - ۱۵۴
شبستر - ۹۰	سینا (کوهی در آذربایجان) - ۸۵
شبودقان (شبرقان، شبودغان) - ۱۹۱، ۱۹۴ ح	سینیز - ۱۵۷
۱۹۵، ۱۹۵ ح	سیواس - ۹ ح، ۱۰۹
شراء بالا - ۸۰ ح	
شراء پائین - ۸۰ ح	
شرابین - ۸۰	

شروان - ۱۹۲	شروزرلره (ح: شرو و زلره، شرو و خرد، شرو زلر) -
شهر آباد - ۱۹۹	۷۱
شهر آبان - ۴۵۰ ه. ق. و رجوع به آبان شود.	شرفا باد - ۶۴
شهر بابك - ۱۷۱	شروان - ۹۰ ح، ۶۱ ح، ۸۷، ۱۰۶، ۲۰۳
شهرزور - ۹۰ ح، ۶۱ ح	شستر - (= شستر، شوستر) - ۱۳۰ ح
شهرستان (= شهر نواصفهان) - ۵۴	شش کیلان (= ششکلان) - ۸۷، ۸۷ ح
شهرستانك - ۶۴	شط العرب - ۴۰
شهرستانه - ۸۰	شعب بوان - ۹۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳ و رجوع به بوان شود.
شهر فیروزان - ۵۶، ۵۶ ح و رجوع به فیروزان شود.	شفت - ۲۰۳
شهر نواصفهان (= شهرستان) - ۵۴	شقان - ۱۸۵
شهره (ح: شهر) - ۱۱۲	شق رودبار (ح: سق رودبار) - ۱۵۰
شهریار (فول، پل) - ۱۶۱	شکسته (قلعه) - ۱۴۴، ۱۵۸
شهین (= زنجان) - ۶۷	شلم - ۱۱۹
شیخ البلاد - ۵۷	شماخی - ۱۰۶
شیدان (مرغزار) - ۱۶۲	شمشاط - ۱۱۲
شیراز (= قبة الاسلام) - ۹۰ ح، ۱۰، ۳۹، ۶۱	شمیران (قلعه) - ۷۱
۶۱ ح، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳	شمیرم (ح: سرم، شوموم) - ۶۹
۱۵۳، ۱۵۳ ح، ۱۵۹، ۱۶۲	شمیرم (قلعه) - ۱۸۷
شیرجانی (ح: سرخابی) (باغ) - ۱۷۰	شنه - ۷۱ و رجوع به شندستان شود.
شیروان - ۲۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶ ح، ۲۰۳	شندر - ۵۸ و رجوع به ششت و شنده شود.
ص	شندستان - ۷۱ ح
صاحب آباد - ۶۲	شنده - ۵۸ ح
صاهك - ۱۴۸	ششت - ۵۸ ح
صاین قلعه (= قبود) - ۷۰	شنگوان (ح: شنگران، شكتوان، سنكوان، سكيوان
صدوين - ۴۵	شكون، سكوان، سكوان) (قلعه) - ۱۴۴
صرام (= چرام) - ۱۵۴ ح	۱۵۸
صفانیان - ۱۰، ۲۲	شورزد (ح: شورزه) - ۷۱ و رجوع به شورزگاه شود.
صفا (باب) - ۵ (کوه ...) - ۲، ۷	شورزگاه - ۷۱ ح
صفاهان - ۱۰۵	شوشتر - ۹ (آب ...) - ۱۳۰
صفین - ۱۲۲	شولستان - ۷۷
صقلاب - ۱۱، ۱۹	شولکستان - ۱۴۹
صلاح الدین (رباط) - ۱۶۱	

طریق خراسان - ۴۵	صمکان (= ریزه) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح
طسوج (یاتسوج) - ۹۲	صنعا - ۱۱
طلیطله - ۱۱ ح	صور (رود) - ۱۲۵، ۱۲۵ ح
طبرخان (ح: طیمخان، طغوان، طهرجان،	صوفیان - ۹۰
طبرجان) (دیه) - ۱۶۱	صیمره - ۷۹
طوالش - ۶۵، ۹۶، ۲۰۲	صین - ۱۹، ۱۰
طور - ۵۴	ط
طوزآغاچ - ۱۱۶	طاب (رود) - ۱۵۵
طوس - ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵	طابق (۱) - ۴۵
طهران (ازنواب اصفهان) - ۵۴	طایف - ۱۱، ۵، ۲، ۱۵
طهران - ۵۸، ۵۹	طارم - ۶۰
طریز ناهید - ۶۸ و رجوع به طراز ناهید	طارم سفلی - ۷۱
شود.	طارم علیا - ۷۱
طیسفون - ۴۶	طاومن - ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳
طیفور (ح: طیفور، طبتور، طنبور، طنبور)	طاق - ۸۶
(قلعه) - ۱۵۶	طالش - ۹۶
ع	طالقان - ۷۱، ۷۲، ۷۳
عادی - ۱۵	طالقان - ۱۹۲
عانه - ۳۷ ح، ۴۵	طبرستان - ۱۳، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۳
عایشه (مسجد) - ۸	طبرک (قلعه) - ۵۷، ۵۹ ح
عبادان - ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۴۰	طیس - ۱۷۸ ح
عبدالؤمن (بلاد) - ۱۱	طیس کیلکی - ۱۷۳، ۱۷۸
عتیق (جامع کرمان) - ۱۷۰	طیس مسینان - ۱۷۷
عدن - ۱۱	طبشکری (ح: طبشکری) - ۸۱
عراق عجم - ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۵	طغارستان - ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
۸۵، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۰	طرابلس - ۱۱ ح
۲۰۰، ۲۰۲	طرازک (ح طرازک) (= افروشه) - ۱۳۳
عراق عرب - ۵، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۳۸	طراز ناهید - ۶۸ ح
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۱۲۰	طربزون (ح: طرون، رطرون، طبرون) - ۱۱۷
۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰	طربشیت (۲) - ۱۷۹
عراقی (رکن) - ۶، ۵، ۹	طرخودان - ۷۵
	طروجرد (ح: طحروود، طروجرد، طجروود) -
	۶۸، ۶۸ ح

فهرست نام جایها

-۲۳۵-

۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵	عراقین - ۲۳
۱۳۶، ۲۹، ۲۳- (... دریا)	عربة - ۱۵
۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲ (شهر...)-	عرفات (کوه) - ۸
۱۳۷	عرفة (بطن) - ۸
فارس (= قصبه دشت بیاض) - ۱۷۶	عروج (= سوس) - ۷۸
فارسچین - ۶۴	عروه - ۷۸ ح، ورجوع به عروج شود.
فارغان - ۵۲، ۵۵ ح	عسکر مکرم - ۱۳۳
فارغان (= فارغان) - ۵۵ ح	عسکر المعتمصم - ۴۵ ح
فاروق - ۱۴۸	عقر - ۱۲۴
فاریاب - ۱۹۱، ۱۹۲	عکبرا (ح: عسکره، عکره، عکیره) - ۴۵ ورجوع
فامرہ (ح: فارین، فامرین، فزین، فاحره) -	به عسکر المعتمصم شود.
۸۱	علم - ۹۹ ح
فامنین - ۸۰ ح	علیاباد - ۵۸
فامیتی (ح: فامین، ماسین، فامسی، فارمین،	عبادیه - ۱۲۴
فامیستی، فامنین) - ۸۰ ورجوع به فامنین	عمان - ۱۱، ۱۶۴ (دریا...) - ۱۷۳
شود.	عموریہ (= انکوریه) - ۱۱۲
فخرآباد - ۸۰	عین - ۱۱۹
فدک - ۱۵	غ
فرا - ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۴۹	غابه - ۱۶۵
۱۱۰، ۱۲۱ ح، ۱۲۳، ۱۲۵	غار - ۵۸
فراغت (ده) - ۱۴۶	غراب - ۱۶
فراوه - ۱۸۶	غرجه (ح: غورجه) - ۱۹۰
فراهان - ۷۵	غروی (مشهد) (= قبر امیر المؤمنین ع) - ۳۲
فرخاوه - ۱۰	غزنه - ۱۷۳، ۱۷۹ ح
فردوس (قلعه) - ۷۱	غزنین - ۱۷۹
فروک (ح: فرؤلیل) - ۱۵۶	غزوان (کوه) - ۲
فرؤلین (قلعه) - ۷۶	غندجان - ۱۵۴، ۱۵۴ ح، ۱۶۰
فروق - ۱۶۵	غور - ۱۸۷، ۱۹۰
فریبرز - ۹۲	غوطة دمشق - ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳
فرنک - ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۱۱۵	فی
فروک (ح: فروط، قروط، قروود) - ۸۱	فارس - ۹ ح، ۱۷، ۲۳، ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح
فریم - ۲۰۱	۶۱ ح، ۸۳، ۹۵ ح، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶
فریوار (ح: کریوار، قریوار) - ۸۰	۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲
فریومد - ۱۸۴	

ق	فسا (= ساسان) - ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۴۳ (دروازه...)
قادیسه - ۴۶، ۲۹	۱۳۷ -
قاساباد - ۸۰	فساران - ۵۵
قالا نیقوس (۱) (= رقه) - ۱۲۲	فسقندیس - ۹۰
قالی - ۱۴۷ (مرغزار) (ح: قالی، فول) - ۱۴۷	فشابویه - ۵۸
۱۶۳	فشارود (ح: قبارود، فشاورد، فشاورد) - ۱۷۷
قالیقل - ۱۱۲	فنان (ح: فنان) - ۱۰۲
قاین - ۹، ۱۷۴، ۱۷۸	فلسطین - ۱۶
قبادخورم - ۱۶۶، ۱۵۵، ۱۳۶	فم - ۷۵
قبادق (= قبادق) - ۱۱۳، ۱۱۶ ح	فناخسروکرد (= سوق الامیر) (قصبه) - ۱۳۷
قباد (نخلستان) - ۱۵	فوشنج - ۱۸۸، ۱۸۸ ح
قبادیان (= قوادیان) - ۱۹۲ ح	فولا (ح: قولاسر، قولاد، نهر فولاد، قول) -
قبان (کوه) - ۱۰۲	۸۳
قبیجاق (دشت) (= خزر) - ۱۱، ۲۲	فومن - ۲۰۳، ۲۰۲
قبرس - ۱۱۷	فید (قلعه) - ۱۵
قبله - ۱۰۶	فیروز - ۱۰۶ و رجوع به فیروزآباد شود.
قبادق (= قبادق) - ۱۱۳، ۱۱۶	فیروزآباد - ۱۰۶ رجوع به فیروزشود.
قدس (ومین) - ۱۶ (کوه ...) - ۴۷	فیروزآباد (در طارم) - ۷۱
قربا باغ - ۶۱، ۶۱ ح	فیروزآباد (در فارس) - ۹۳ - ۱۳۶، ۱۴۰
قراحصار - ۱۱۳	۱۶۰، ۱۴۲، ۱۴۱
قراحصار لیمونیه (ح: لیلیمویه، لموبه) - ۱۱۳	فیروزان - ۵۸
قراحصار بواسی (ح: ... نواس) - ۱۱۳	فیروزان - ۵۲، ۵۶ و رجوع به شهر فیروزان شود.
قرامان - ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۵ ح	فیروزبدان (ح: فیروزبران) (= فیروز رام)
قرس - ۱۰۸	۵۸، ۵۸ ح
قرطبه - ۱۱	فیروز بهرام - ۵۸
قرغیز - ۱۱	فیروزرام (= فیروزبدان) - ۵۸، ۵۸ ح
قرقیسیا - ۱۲۴	فیروزکوه - ۱۷۹ ح، ۲۰۱
قرقین - ۶۴	فیروزکوه - ۱۷۹
قرماسین (ح: قرماشین) (= کرماشاهان) -	نیزادان (ح: فرادان، قبروان، فیروان،
۱۲۸ و رجوع به قرمیسین شود.	فرادان) - ۵۵
قرمیسین - ۱۲۸	فین - ۷۴
قرن - ۵	

قوادیان (= قبادیان) - ۱۹۲، ۱۹۲ ح	قرن المنازل - ح
قواق (= ح) فراق، قراق - ۱۱۶، ۱۱۶ ح	قرنین - ۱۸۰
قوج آغار (۱) - ۵۸	قرل اوزن - ۹۹
قورتان - ۵۴ ح	قزوبین - ج ۹، ۲۷، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۰ ح
قرطان (یا قورطان) - ۵۴، ۵۵ رجوع به	۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۴ ح، ۶۶، ۷۱
قرتاق شود	۷۳، ۷۴، ۹۲ ح، ۹۹ ح، ۱۷۳
قوسان (ح: قوران) - ۴۶، ۴۶ ح	قسطمونیّه (ح: قسوسه) - ۱۱۳
قوسین - ۵۸	قسطنطنیه (بحر) - ۱۱۶
قوش حصار - ۱۱۶	قصار (بند) - ۱۴۸
قول (ح: قولی، فول، قول، طول) - ۹۴ و	قصران - ۵۸
رجوع به تیل شود.	قصر اللصوص (= کنگور) - ۱۲۹
قولان - ۱۰۱	قصر شیرین - ۴۵
قولنجان (ح: فولجان) - ۱۴۸	قطرویّه - ۱۴۸ ح
قومس - ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۷۳، ۱۸۱، ۲۰۰	قطره (= قطرویّه) - ۱۴۸
۲۰۱	قطیف - ۱۶۵
قورمات (ح: =: فرمانات، قومیات) - ۱۱۳	قعیقان (کوه) - ۱، ۳، ۷
قونیّه - ج ۹، ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶	قلاّت (باغلات) - ۷۱
قوه (ح: = فوه) (حصن) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح	قلاّت بندر (قنات) (= کت سعدی) - ۱۳۸
قوهه (یا قوهه) - ۵۸، ۵۸ ح، ۵۹	قلقوق - ۷۰ ح
قها - ۵۸	قلعه - ۸۶
قهاب - ۵۵	قلعه دره - ۱۷۸
قهاب رستاق - ۲۰۱	قلعه طاق - ۱۷۹
قهبایه - ۷۲	قلعه کوه - ۱۷۰
قهباورستان - ۵۵	قلوذه - ۱۱۵
قهدربجان - ۵۵	قلونیّه - ۱۱۶
قهرود - ۷۴	قم - ۹، ۵۱، ۵۶، ۶۰، ۶۹، ۷۳، ۷۵
قهستان - ج ۹، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۳	۱۷۳
۱۷۴، ۱۷۴ ح، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱ (د...)	قمشه (یا قومشه) - ج ۵۶، ۱۳۶، ۱۴۸
۱۴۶	قصر - ۷۴، ۷۴ ح
قهود (= صابین قلعه) - ۷۰	قندهار - ۱۰
قیرشهر (ح: قیرمههر) - ۱۱۶	قنوج - ۱۰
قیروان - ۱۱	
قیس - رجوع به قیش شود.	

فارسنامه ناصری شود) .	قیساریه - (= قیصریه) ح ۱۱۴
کیبود - ۱۱۹، ۱۱۹ ح	قیش (یا قیس) (= کیش) - ح ۹، ۲۳، ۸۹، ۱۳۶ ح
کیبودجامه - ۱۹۹	۱۳۶ ح، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۶۴ ح
کت سعدی (= فلات بندر) - ۱۳۸	قیصریه - ۱۱۳، ۱۱۴ ح
کجا باد (ح: لا کجا باد) - ۹۰	قیلع بالغ (ح: قنلغ بالغ، صلح بالغ) - ۶۸
کجوجان - ۸۹	ک
کجیل (شاید: کجل) - ۸۹	کاب - ۱۱۴
کران - ۱۴۲، ۵۲	کابل - ۱۷۴، ۲۲، ۱۰
کر - ۱۳۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵ ح	کاج - ۵۵
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۳	کارجمی (= کارزی) - ح ۱۸۴
کراچ - ۵۵	کارخانه (= اجنان) - ۱۰۲
کربال (علیاوسفلی) - ۱۴۸	کارزی (= کارجمی) - ۱۸۴
کربلا - ۳۳	کارزین - ۱۴۳، ۱۴۲
کرج - ۷۶، ۵۶	کارزین (قلعه) - ۱۶۱
کرج - ۷۲	کاریان - ۱۴۲
کرجیان (ح: کوجستان، کوخبان، کرجیان) - ۲۰۴	کاریز (= کاریزه) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح
ح ۲۰۴	کاریزه (= کاریز) - ۱۸۸ ح
کرخ (دی) - ۳۴ (محلّه ...) - ۳۵	کازرون - ح ۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، (دروازه ..) -
کردار کان (ح: که ارکان، که وارکان،	۱۳۵
کوروارکان) - ۷۷ و رجوع به لردگان شود.	کاسوا - ح ۶۸
کردستان - ح ۹، ۲۳، ۲۹، ۵۱، ۶۱ ح، ۸۵	کاسواه - ۶۸ و رجوع به کاسوا شود .
۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰	کاسه فرعون - ۴۴
کرزان رود - ۸۲	کاشان - ۹، ۵۶، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۵ ح
کر کر - (ح: کر کر) - ۱۰۲ و رجوع به کرنی یا	۱۷۳
کرکسه شود .	کاغذکنان - ۷۲، ۷۲ ح
کرکسر - ۱۰۲ ح	کالان (ح: کلان، لالان) (مرغزار) - ۱۶۳
کرکهریه (ح: کرکهر، کرکهربد، که کهریه) -	کالف - ۱۹۲
۸۱	کالون (ح: کالو) - ۱۸۸
کرم (۱) - ۱۶۸	کامفیروز - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۶۳
کرمان - ح ۹، ۲۳، ۶۱ ح، ۱۶۷، ۱۶۸	کاول - ۱۷۳
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۳ ح	کبریت (قلعه) - ۷۹ ح
کرمانشاه - ۱۲۸ ح، و رجوع به کرمانشاهان	کبرین (ح: کبر، کوند، کستری، کبرتن) - ۱۴۳
شود .	۱۴۳ ح، ۱۴۴ (رجوع به کبری در کتاب

کوانق شود.	کرمانشاهان (= قریمین) - ۱۲۸
کوبنجان - ۱۴۰	کرملیس - ۱۲۴
کونم - ۲۰۳	کرنه - ۱۲۹
کوچصفهان - ۲۰۳	کونی - ۱۰۲ ح
کوردشت - ۱۰۱	کسری (ایوان، بارگاه) - ۸۷، ۴۷
کوردشت - ۷۹	کستنی (ح: کستنی، کستی، کستنی) - ۱۱۶
کورد (= کورده) - ۱۴۹	کشر - ۱۴۶ (۱)، ۱۷۵
کورده - ۱۴۹ ح	کشیر - ۱۰، ۱۷۵ ح
کوره دود - ۱۵۰	کعبه - ۲۳، ۱۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
کوزه کنان - ۹۰	۱۱۰، ۳۹، ۳۳، ۲۷
کوسوی (ح: کوی، موی، کرسوی، کوسویه) - ۱۸۸	کلات - ۱۸۶
کوشک - ۵۸، ۵۲	کلار - ۱۴۹
کوشک (ح: کوسک) - ۱۷ ورجویه کورش شود.	کلاله - ۹۶
کوشک باغ - ۸۰	کلج - ۷۱
کوشک زر (یا کوشک زرد) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح	کلفیر - ۹۵ ح
کوفه - ۵۴، ۴۲، ۳۷، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۹	کلنجین (ح: کلجین، کلنجین، کلنجین، کلجین) - ۸۱
کوک (ح: کول) - ۱۱۵	کلور - ۹۴
کولکو (رود) - ۱۲۹	کلیبر - ۹۶، ۹۴
کوله (ح: کوکه) (قلعه) - ۱۱۴	کلیشار - م
کومجان (ح: کرهجان، کوجهان) - ۸۱ ورجوع	کماخ (= کمخ) - ۱۱۴، ۱۱۴ ح
به کوملاذ شود.	کمارج - ۱۵۳
کوملاذ - ۸۱ ح	کمخ (= کماخ) - ۱۱۴ ح
کوهان - ۵۵	کمرت - ۷۷
کوه غناباد (ح: غناب آباد، عاماد، کویا باد) - ۱۸۸	کمندان - ۵۵
کوه نقره - ۱۸۸	کمین - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۴۳
کهبان (ح: کهبان) - ۱۷۳	کن - ۷۲
کهران (قلعه) - ۹۵	کندرود - ۸۹
کهرجان - ۱۴۳	کنمان - ۱۶
کهایلویه - ۱۵۲ ح	کنگور (= قصراللموص) - ۱۲۹
کهندان - ۶۸	کوار - ۱۶۲، ۱۴۲، ۱۳۹
کینو (مرغزار) - ۷۶	کوانق - ۹۶ ح
	کوانی (ح: کوالی، کوانی) - ۹۶ ورجوع به

کنجه - ۱۷۶	کیخسرو (چشمه) - ۷۶
کنک دل - ۳۹	کیرو بقیج (ح: کیرو نفع، کروتنیج، کیرو تفسیح،
کواشیر - ۶۱، ۱۷۰، ۱۷۱	کیزو تلیج، کیزو نتج) - ۱۱۵
کود سرخ - ۱۹۸	کیش (= قیس) - ۱۶۴ ح
کویان (۱) - ۵۵	کیابن - ۵۸
کیلان - ۱۹۹	کیماک - ۱۰
کیلان فضلون (ح: کلان فضلون، کلان فصلون،	کیوی - ۹۳
کیلان فضلون، کیلان نیصلوبه) - ۹۶	
کیلوان - ۹۴	گی
ل	گاو باری (صحرا) - ۱۰۴
لار - ۱۶۹	گاوخانی - ۵۳
لاغر - ۱۴۳	گاو دول - ۹۹
لاکدرج - ۹۰	گاوماها (یا گاوماسا، گاوماهیا) - ۶۵
لالجین - ۸۰	گدوک - ۱۱۶
لانجانرود - ۸۲	کر باذگان - ۷۵ ح
لاهبان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۴ به لاهیجان شود.	کرچستان - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۸۵، ۱۰۸
لاهبان - ۲۰۲، ۲۰۲ ح، ۲۰۴	۱۰۹ ح، ۱۰۸
لب (ح: لالعب) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح	کرد آباد (مداین) - ۴۶
لحسا - ۱۶۰	کرد آباد (ح: کرد باد) - ۸۰
لحف (= بندینجین، بندیان) - ۴۱	کردکوه - ۲۰۱
لر بزرگ (= بختیاری) - ۵۶، ۶۵ ح، ۷۷	کرد لاخ (ح: کزوملاخ) - ۷۹
ح ۷۷	کرگان - ۲۰۳
لردکان (یا لوردکان) - ۵۶، ۵۶ ح، ۷۷ ح	کرم رود (ح: کهرود) - ۷۶، ۷۷ ح، ۹۹
۷۸	کره (= جر، اشغایقان) - ۱۵۳
لرستان - ۷۸ ح، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۴	کسکر (یا کسکرات) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح
لر کوچک (= لرستان) - ۵۶، ۶۰ ح، ۷۸	کشتاسفی - ۲۳، ۱۰۶، ۱۰۷
ح ۷۸	کلبادگان - ۷۵
لشکر (= عسکر مکر) - ۱۳۴	کلجین (ح: کالچین) - ۷۱
لنسر - ۶۶	کلهار (ح: کلما) - ۷۱
لنجان - ۵۵	کتابه - ۱۷۶
لوییه - ۲۰	کنبه ملغان (ح: کنبه لغان) - ۱۶۱ و رجوع
	به جنبه ملغان شود.
	کنبه (= جنابا) - ۱۵۷

مایدشت - ۱۲۹	لؤلؤة - ۱۱۵
مابرود (مارود ، مانرود ، بیرون ، مابرود ،	لیدن - ۱۹۱ ح
مارو) - ۷۸ ، ۷۹ ح	لیلان - ۱۰۰ ح
مایین (ح: مایین ، ماین) (قصه) - ۱۴۸ ،	م
۱۴۸ ح ، ۱۴۹ ، ۱۴۹ ح (گریوه) - ۱۴۹	مایین بره (ح: مایین برده) - ۶۵
مبارکآباد - ۶۲	ماجلو (ح: باجلو ، یاچلو) - ۸۱
مجاهدآباد (قلعه) - ۱۷۵	ماچین - ۱۰ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۴۰
مجمع البحرین - ۱۰۳ ، ۱۰۴	مادرسلیمان (کود) - ۱۶۳
مچین (ح: بنچین ، پنچین) - ۱۰ ، ۱۰ ح	مادوگاو (ح: باورکا ، ناروکار ، مادرکان) -
محسر (بطن) - ۸	۹۱
محمد بن یوسف (دار) - ۷	ماربانان - ۵۴
محمودآباد - ۱۰۴	ماوین - ۵۴
محول - ۴۶	ماردین - ۱۲۴ ، ۱۲۵
منخور - ۸۳ ح	مارمهان (ح: مارفهان ، مادجهان ، مارنجان) -
مداین (کردآباد) - ۳۷ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۴۷ ،	۸۰
۴۸ ، ۶۲ ، ۸۷ ، ۱۲۸	مارین (ح: ماقزین ، مارنین ، دیه مارین ، دیه
مدویش (ح: مدیش ، مردیش) - ۲۱	ماده ، دیه قزوین ، دیه ساده ، مامزین ،
مدینه - ۴ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ،	فنازین ، مامچین ، یارین ، مامرین) - ۶۴
۱۶ ، ۵۴	مازندران - ۹ ح ، ۲۳ ، ۶۱ ، ۱۷۹ ح ، ۱۸۱ ،
مدینه السلام - ۳۴ ، ۳۴ ح	۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ (بهر ...) -
مدینه موسی - ۶۲	۲۳
مراقه - ۸۵ ، ۹۱ ، ۹۹ ، ۱۰۰	ماستر - ۷۶
مراودین (ح: مرادومن ، هرادوهن ، هرادوین) -	ماکویه - ۱۰۲
۷۷	ماکیر (ح: مانکروه) (قلعه) - ۷۹ ح
مرج شیدان - ۱۵۵ و رجوع به شیدان شود.	مالان (قصه) - ۱۸۸
مرجمنان (ح: مرجمنان ، هرجمنان ، مرغیمیان) - ۷۳	ماندستان (ح: بایدستان) - ۱۴۳
و رجوع به مرجنی شود .	ماو بالق (= ماوو بالیخ) - ۱۹۱
مرجنی؟ - ۵۸ ، ۷۳ ح	ماوراء النهر - ۱۰ ، ۲۲ ، ۱۷۴
مردانقم - ۱۰۱ ، ۹۶	ماوشان - ۸۰
مرسان (ح: مرینان ، جرینان) - ۱۸۶	ماوشانرود - ۸۰ ، ۹۰
مرق - ۶۸ ، ۶۹	ماو و بالیخ - ۱۹۱ ح
مرك - ۶۴	ماهلویه (بعیره) (ظ: مهارلو) - ۱۳۸ ، ۱۳۸ ح
مروند - ۹۱ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱	ماحست (ح: باحست) (قلعه) - ۷۷ ح
مرو - ۹۹ ح ، ۱۰۱ ح ، ۱۰۵ ، ۱۸۲ ، ۱۹۳	

مورودستان، برود، برود، برود، بروموساق، بروموساق،

روموساق - ۱۹۷، ۱۹۸ ح

موسی (تیه) - ۱۶ (صغره) - ۱۰۴، ۱۰۶

موش - ۱۲۵

موصل - ح: ۲۳، ۸۵، ۱۰۳، ۲۰۲

موغان - ح: ۲۳، ۸۵، ۱۰۳، ۲۰۲

موکله (ح: هوکله) - ۸۶

مؤمن آباد - ۱۷۹

موهو (ح: مرهو، هرهو، هرمو، هرمو، سرهو) -

۱۴۳، ۱۴۳ ح

مهرانرود - ۸۷، ۸۹، ۹۱

مهروبان - ۱۵۷

مهرود - ۴۵، ۴۵ ح

مهنه - ۱۹۴

میانارین - ۱۲۵، ۱۲۵ ح

میانج - ۹۷ ح، ۹۹

میبد - ۸۴، ۸۴ ح

میشان - ۴۰

میشکانات (ح: مسکانات، میشکان، بیسکانات) -

۱۵۰، ۱۵۵ ح، ۱۶۸، ۱۶۸ ح

میکال (ح: تنکال، منکال) - ۱۷۵

میلاجرد - ۸۱

میلان - ۹۰، ۱۰۰ ح

میمند - ۱۴۳، ۱۸۰

میون دز - ۶۶

ن

ناحیه (نهر) .

نارمیان (ح: شارمیان، سارمسان، ماومیان) -

۸۶ (دروازه...) - ۸۷ (محله...) - ۸۷

ناصره الجلیل - ۱۸

ناهله (ح: نابله، نابله، باهله، ناهلیه) - ۷، ۷ ح

نای (قلعه) - ۱۹۶

نایه - ۶۸

نابین - ۵۶، ۸۴ ح، ۱۷۳

۱۹۴، (قلعه) ۷۸ ح

مرود - ۱۹۳، ۱۹۵

مرودشت - ۱۴۵، ۱۴۷ ح

مروست - ۱۴۷

مرو شاهجان - ۱۹۳ رجوع به مرو شود .

مروه (کوه) ۷، ۲

مزدقان - ۶۸، ۸۲، ۸۳

مزدلفه - ۸، ۲

مستمبریه - ۳۶

مسجد الحرام - ۱

مشرقان - ۱۳۴

مشر الحرام - ۷

مشکان (مرغزار) - ۱۶۲، ۱۶۲ ح

مشکین - ۹۱، ۹۴، ۱۰۳

مشهد طوس - ۱۸۵

مشهد کافی (ح: کوفی) (شکارگاه) - ۱۳۱

مص (ح: فیضی) ۱۶۸

مصر - ۴، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۱۸۸

معبادیه (ح: بعبادیه، معدی) - ۴۸، ۴۸ ح

مغرب (بلاد) - ۱۱، ۱۷، ۱۹

منقوبه - ۷۲

مفازه (کوبر) - ۲۳، ۵۱، ۶۱ ح، ۷۵، ۲۰۰

مفقه البلاد (= روم) - ۱۰۹

مکران - ۱۰، ۱۷، ۱۷۲، ۱۷۳

مکه - ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۲ ح

۱۴ ح، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷

مکیر (ح: مکس) - ۲۲

ملایر - ۸۳

ملطیه - ۱۱۵

ملقونی - ۱۱۶

منازجرد - ۱۱۹

منصور آباد - ۲۰۱

منی - ۲، ۸ (کوه...) - ۲ (دره...) - ۷

مورودستان (ح: برود، مورودستان، هورودستان،

نورد - ۱۵۱	نجد - ۲۹، ۲۳، ۵
نورس (۱) - ۱۲۲	نجد - ۹، ح
نوقان (ده) - ۱۸۵ ح	نجم آباد - ۶۹
نوبده (ح: نودپ، بودن) (قصبه) - ۱۹۲	نجم (قلعه) - ۱۲۲
نه - ۱۸۲، ۱۷۳	نخجوان (= نقش جهان) - ۱۰۱، ۹۱ ح، ۱۰۲
نیشابور (= نیشاپور، نیشابور) - ۱۸۲	نرتوکه (قلعه) - ۱۸۸ ح
نهاوند - ۵۶، ۶۰ ح، ۸۲ ح	نرجه - ۶۱
نهر عیسی - ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۳۵	نرکس (مرغزار) - ۱۶۳
نهر ملک - ۴۹	نرماشیر - ۱۷۲
نهران - ۳۴، ۳۷ ح، ۴۹، ۴۶ (آب...) - ۳۶	نسابر (ح: ناسار، ناسار، ناسار) - ۷۱
۴۳، ۴۵، ۴۹	نسابور - ۵۱ ح رجوع به نیشابور شود .
نیاستر - ۷۴	نشاک (ح: استاک، اشاک، نشکان، استاک، اشتاک، دزک) - ۱۵۸
نیرت (ح: شرب) - ۲۱	نصبین - ۱۲۵
نیریز - ۱۶۸، ۱۴۴، ۱۰	نطنز - ۷۷، ۵۶، ۷۶
نیر (ح: نیر، نستر) - ۲۰۴، ۲۰۴ ح	نظامیه (مدرسه) - ۳۶
نیشابور (نیشابور) - ۹۹ ح، ۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵	نماینه - ۳۷، ۳۷ ح، ۴۹
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳	نقش جهان (= نخجوان) - ۱۰۲
نیکسار (ح: یکفور، سکفور) - ۲۲	نکسار (ح: نکیسار) - ۱۱۵، ۱۱۵ ح
نیل - ۳۷ ح، ۴۹	نکید - ۱۱۳، ۱۱۵
نیلان (میلان، لیلان) - ۱۰۰	نمره - ۱۵
نیم ارداه (ح: تم ار آده) (= شبر زور) - ۱۲۸	نصار (ح: بلبار، تیان، تلبار، نیسامه) - ۸۱
نیروز - ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۷۴	نیسور (ح: نیور، نیور، تیمور، نیسور) -
نیم مردان - ۱۹۹	۷۶ رجوع به نیسور یا چیه رود شود .
نیسور - ۷۵، ۷۶ ح	نواد (ح: نوادر، نوادر) - ۸۱
نینوی - ۱۲۶	نوبر - ۸۶
نیو (ح: هوردین، هوری، هودوین) - ۱۵۷	نوبران - ۶۸ ح
و	نوبنجان - ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
وادی القری - ۱۵	نوبندگان (= نوبنجان) - ۱۵۴
واسط - ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۹، ۴۹ ح، ۵۰	نوبه - ۱۱ ح
واشجرد - ۱۹۲	نوذر (ح: نوبر، نویز) - ۶۸ رجوع به نوبران
وان - ۱۱۹	شود .
وحیده - ۱۵	نوذر (قلعه) - ۹۶
ورامین - ۵۶، ۵۹	

هشجین- ۹۳	ووزنه - ۶۸
هفدران - ۹۶ ح	ورزنین ۲ - ۵۸
هفدوان (ح: هندوان) - ۹۶ ورجوع به هفدران شود .	وسطان - ۱۱۹
هفتشویه (ح: هفتشویه) - ۵۵	وشاق (ح: وسق، وشق) - ۷۷، ۷۷ ح
ههجان (ح: نیهجان، ملجان، سرمان) - ۱۴۳ ، ۱۴۳ ح	وفس - ۶۹
همدان - ۹، ۵۱، ۶۰، ۷۷ ح، ۷۸ ح، ۷۹، ۹۰	ولاسجرد (یا ولاشجرد) - ۱۱۹، ۱۱۹ ح
همسار - ۵۵ ح ورجوع به سنارت شود.	ولیان کوه - ۸۶، ۸۷، ۸۹
همشهره (= ابرشهره) - ۱۰۴	وینه - ۹۹ ح
هند - ۱۰، ۲۳، ۴۰، ۵۳، ۱۲۹ (دریا...)	ه
۲۳ -	هاشیه (قصبه) - ۳۱
هند رود (ح: هنده رود، هفنده رود) - ۸۲	هجر - ۱۶۴، ۱۶۵
هندویان (ح: هندیان، هندومان) - ۱۳۱	هرات (ح: هرا، هوان) (درفارس) - ۱۴۸ ، ۱۴۹
هندیجان - ۱۵۶	هرات - ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۶ ح، ۱۸۷، ۱۸۹
هنگماباد (ح: سنگاناباد، سگماباد) - ۱۱۹	ورجوع به هری شود .
۱۱۹ ح	هرار ۲ - ۱۰۱
هوشیار - ۱۱۵	هردقان (ح: مزدقان، مردمان، مزدقان ، مزدقان) - ۷۲
هول ۲ - ۹۶	هرسین - ۱۲۹
هیت - ۳۷ ح، ۴۹، ۵۰	هر ۲ - ۱۴۲
هیرک (ح: هرک، سیرک، ترک، میرک) - ۱۰۵، ۱۴۱	هرماس (نهر) - ۱۲۵
هیرمند - ۱۷۴، ۱۷۴ ح	هرمز (یا هرمز) - ۹ ح، ۹۰، ۹۳، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳
ی	هری - ۹ ح، ۵۱ ح، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵
یافت - ۹۶	ورجوع به هرات شود .
ینرب - ۱۲	هری رود - ۱۸۷، ۱۸۹
یزد - ۱۰، ۵۱، ۶۰، ۸۳، ۱۳۶، ۱۴۴	هرارد رخت - ۱۴۴
۱۷۸، ۱۷۳	هزو (ح: مرو، مزو. شاید هرمز؟) - ۱۴۴
یزد خواست - ۱۴۹	۱۴۴ ح، ۱۶۶
یلقان بازار (ح: یلقون بازار، یلقان، یلقور، یلقون) - ۱۱۶	هشروود - ۹۹
	هشت نوه - ۱۳۹ ح

یونان - ۲۰، ۱۱	بلبلم - ۴
یونس (مقام) - ۳۴	بمانی (رکن) - ۵
یهودیه - ۱۹۱	بین - ۱۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۱۶۵
یهودیه الاسفهان - ۵۴	بنبع - ۱۵
	بورت (ح: تورت، بورت) - ۲۰، ۲۰ ح



از مصحح کتاب حاضر

- ۱- دیوان استاد منوچهری دامغانی - باحواشی و تعلیقات و تراجم احوال و فهرست لغات (چاپ اول سال ۱۳۲۶) (چاپ دوم قریب بانتشار).
- ۲- دیوان استاد فرخی سیستانی - باحواشی و تعلیقات و فهرست اعلام و لغات.
- ۳- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی - بر اساس چاپ ترنرماکان و چاپهای مهم دیگر.
- ۴- دیوان حکیم عنصری بلخی - باحواشی و فهرس اعلام و لغات و مقابله نسخ معتبر (قریب بانتشار).
- ۵- ترجمان القرآن - شامل لغات قرآن کریم با معانی فارسی آن؛ تألیف میرسید شریف جرجانی، ترتیب داده عادل بن علی، بضمیمه فهرست الفبایی معانی و لغات فارسی.
- ۶- سفرنامه ناصر خسرو - باحواشی و تعلیقات و فهرس اعلام و لغات.
- ۷- گنج بازیافته - (بخش نخست) مجموعه احوال و اشعار: لیبی، ابوشکور، دقیقی، ابوحنیفه اسکافی، غضایری رازی، ابوالطیب مصعبی.
- ۸- تذکرة الملوك - درباره تشکیلات اداری و مشاغل و مناسب دوران صفوی. باحواشی و امان نظر در کتاب سازمان اداری حکومت صفویه یا ترجمه تعلیقات بر نسود مینورسکی بر تذکرة الملوك.
- ۹- جشن سده - با شرکت چندتن از اعضاء انجمن ایران شناسی.
- ۱۰- مجمع الفرس سروری کاشانی (تحریر کامل) - با مقابله نسخ معتبر و حواشی و فهرس (زیر چاپ).
- ۱۱- گنج بازیافته (بخش دوم) - شامل احوال و اشعار: کسائی، شهید بلخی، رودکی، عسجدی و چندتن دیگر از شاعران بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری (آماده چاپ).
- ۱۲- الاسامی فی الاسامی - تألیف میدانی. مهمترین لغت دستگاهی تازی بیارسی با مقابله اقدم نسخ و فهرست الفبایی لغات فارسی با معادل تازی آن (با شرکت یسک تن از فضلای قریب بانتشار).
- ۱۳- کشف الایات قرآن کریم - بر اساس کشف الایات فلوکل (قریب بانتشار).
- ۱۴- فهرست اسماء اعلام و اماکن و کتب و قبایل تاریخ حبیب السیر - (چاپ کتابخانه خیام).
- ۱۵- فرهنگ آندراج - (سه جلد انتشار یافته و سه جلد دیگر تحت طبع است).
- ۱۶- لغت فرس اسدی طوسی - باحواشی و تعلیقات و فهرس.
- ۱۷- جامع التواریخ رشیدی - (بخش اسماعیلیه).
- ۱۸- نزهة القلوب - حمدالله مستوفی.
- ۱۹- غیاث اللغات - باحواشی و فهرس.
- ۲۰- سفرنامه خوزستان - (قریب بانتشار).

Iranian Culture

And Literature

21

THE GEOGRAPHICAL PART
OF THE

**NUZHAT - AL
QULUB**

Composed By

HAMD - ALLAH MUSTAWFI

OF QAZWIN

IN 740 (1340)

EDITED BY

MOHAMMAD DABIRSYAGHI

Tahoori

Publisher & Bookseler

Shah - Abad Avenue

TEHRAN

1958

